

مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سُلَیْم



سلسله متون و مطالعات فلسفی و کلامی

۱۱

زیر نظر:

زاینه اشیتکه، شهین اعوانی، غلامرضا اعوانی، رضا پورجوادی،
نصراغه پورجوادی، ویلفرد مادلونگ، سید محمود یوسف نافی

انتشارات:

مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

^۱

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین - آلمان

مجموعه آثار

ابو عبد الرحمن سلیمی

جلد سوم

کردآوری

نصرالله پورجوادی محمدسوری



تهران ۱۳۸۸

به مناسبت هزارم هجدمین سال تولد

«نقال طریقت و کلام مشایخ»

ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری

فهرست

۹. پیش گفتار ۹
۱. کتاب بیان نذال الفقراء (تصحیح کینت هیر کامپ) ۱۷
۲. مسألة درجات الصادقین فی التصوف (تصحیح کینت هیر کامپ) ۶۳
۳. ادب مجالسة المشايخ وحفظ اسرارهم (تصحیح کینت هیر کامپ) ۸۹
۴. کتاب محاسن التصوف (تصحیح کینت هیر کامپ) ۱۲۱
۵. چکم متخبة من افوال العلماء (تصحیح کینت هیر کامپ) ۱۴۷
۶. کتاب فصول فی التصوف (تصحیح کینت هیر کامپ) ۱۶۷
۷. شرح معاني الحروف (تصحیح زان زاک تیون) ۲۲۳
۸. کتاب الأربعین للصوفیة (تصحیح محمد سوری) ۲۷۵
۹. ما التصوف ومن الصوفي؟ (تصحیح محمد سوری) ۳۱۷
۱۰. مستخرج من حکایات حمدون القنطار (تصحیح محمد سوری) ۳۳۱
۱۱. رسالة فی معرفة الله (تصحیح محمد سوری) ۳۴۷
۱۲. رسالة روضة المریدین (تصحیح محمد سوری) ۳۶۳
۱۳. کتاب بیان الشریعة والحقیقة (تصحیح محمد سوری) ۳۸۳
۱۴. کتاب کلام الشافعی فی التصوف (تصحیح محمد سوری) ۴۰۷

١٥. مسائل وزدّت من مكة (تصحیح گر هارد پورینگ) ٤٤١
١٦. رسالة في غلطات الصوفية (تصحیح عبدالفتاح فاوی) ٤٦١
١٧. ذکر النسوة المتعبدات الصوفيات (تصحیح رقیه کورنل) ٤٨٣
١٨. ذکر آداب الصوفية في إنبائهم الرخص (تصحیح نادیا زیدان) ٥٣٣
١٩. کتاب سلوك المارفين (تصحیح سلیمان آتش) ٥٥٧
- ⊞ منابع و مأخذ ٥٨١

پیش گفتار

پیش‌گفتار

با وجود اینکه ابو عبد الرحمن سلمی، نویسنده مشهور نیشابوری در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، را یکی از نویسندگان پرتألیف تعنوف به شمار آورده‌اند، هنگامی که مجلدات اول و دوم آثار او جمع‌آوری شد و یکی در سال ۱۳۶۹ و دیگری در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسید، گمان می‌رفت بتوان نوزده رساله‌های گم‌شده به صورت چاپی یا خطی، از او پیدا کرد که با گردآوری آنها جلد سوّمی: *الرسالة التاسعة* برای چاپ آماده شود.

در این مجلد، هشت رساله تازه درج شده (رساله‌های چهارم تا هفتم، ونهم تا دوازدهم) که حتی نام بیشتر آنها نیز در ضمن فهرست آثار سلمی نیامده بوده است. یازده رساله دیگر پیشتر در شریات مختلف، در ایران و کشورهای دیگر، چاپ شده بود که ما آنها را در این‌جا گردآوری کرده‌ایم. این یازده اثر اغلب از روی یک نسخه خطی استحاح و چاپ شده بوده است. خوشحانه ما توانستیم از شش رساله (رساله‌های یکم تا سوم، هشتم، سیزدهم و چهاردهم) دست‌کم یک نسخه دیگر پیدا کنیم و آن را با نسخه‌های قبلی مقابله و پس از تصحیح مجدد به چاپ برسانیم. بعضی از این رساله‌ها را که ما نتوانستیم نسخه دیگری از آنها پیدا کنیم (رساله‌های هفدهم و نوزدهم)، با اصل نسخه خطی منحصر به فرد آنها مجدداً مقابله و سهوهای مصححان قبلی را برطرف کردیم. در سه رساله دیگر (رساله پانزدهم و شانزدهم و هجدهم) که به اصل نسخه خطی دسترسی نداشتیم، تنها به ویراستاری متن و رفع اغلاط آشکار سده کردیم.

مقدمه‌های ما بر رساله‌ها به فارسی است. مقدمه شش رساله محبت به عربی بود که نیازی به ترجمه آن ندیدیم. ولی مقدمه‌هایی را که به انگلیسی یا فرانسه بود به فارسی برگرداندیم. مشخصات رساله‌هایی که در این مجلد حاضر به چاپ رسیده و متاسمی که ما برای مقابله یا چاپ از آنها استفاده کردیم. عبارت است از:

۱. کتاب بیان تدلّل الفقراء. این رساله را پیش‌تر سلیمان آتش با استفاده از نسخه خطی کتابخانه فاتح شماره ۲۶۵۰ در کتاب تسعة کتب فی أصول التصوّف والزهد (ص ۴۶۳-۴۲۹) منتشر کرده است. در اینجا افزون بر نسخه مربور. از دو نسخه دیگر (شماره ۹۱ در کتابخانه ابن یوسف مراکش و شماره ۲۷۸۵/۴۴۱۰ در کتابخانه ملی آذربایجان در باکو به تاریخ ۹ رمضان ۷۴۰ در خانقاه جیهیه نیشابور) نیز بهره بردیم. ما نسخه باکو را که کهن‌ترین و کمابیش صحیح‌ترین نسخه است. اصل قرار داده‌ایم. عنوان رساله نیز مطابق نسخه ماکوست

۲. مسألة درجات الصادقین فی التصوّف. رساله را مادیا (با مادیه) زیدان در سال ۱۹۷۴ ضمن پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه سوربن تصحیح و به فرانسه ترجمه کرده است. سلیمان آتش نیز در کتاب تسعة کتب فی أصول التصوّف والزهد (ص ۳۹۰-۳۷۷) آن را آورده است (هر دو بر اساس نسخه شماره ۲۶۵۰ در کتابخانه فاتح). در اینجا افزون بر نسخه فوق. از دو نسخه خطی دیگر. یکی نسخه شماره ۲۱۱۸ کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض تحت عنوان التسلیمات به تاریخ ۴۷۴ و دیگری نسخه شماره ۱۲۰۶ کتابخانه ابن یوسف مراکش نیز استفاده کرده و ما مقابله آنها را یکدیگر. تصحیح تازه‌ای ارائه کرده‌ایم.

۳. أدب بحالّة المشایخ وحفظ حرماهم. این اثر پیش‌تر در مجله معارف (دوره بیستم. شماره ۲. مرداد - آبان ۱۳۸۲. شماره پیاپی: ۵۹. ص ۱۶۸-۱۴۹) از روی نسخه التسلیمات (کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض شماره ۲۱۱۸) و نسخه شماره ۹۱ کتابخانه ابن یوسف مراکش چاپ شده بود. در اینجا همان متن را بر اساس نسخه شماره ۳۹۸۹ کتابخانه ملی ملک مجدداً تصحیح کرده‌ایم.

۴. کتاب محاسن التصوّف. این رساله بر اساس نسخه خطی شماره ۱۰۲۷ در کتابخانه

عمومی رباط تصحیح شده است.

۵. جَکَمُ مُنتَخِبَةٍ مِنْ أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ. این رساله و با استفاده از نسخه خطی شماره ۳۸۷ در کتابخانه ابن یوسف مراکش تصحیح کرده ایم.

۶. کتاب فصول فی التَّصَوُّفِ. این رساله بر اساس نسخه شماره ۹۱ در کتابخانه ابن یوسف مراکش تصحیح شده است.

۷. شرح معانی الحروف. از این رساله تنها یک نسخه در مجموعه السطیحات (کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض. شماره ۲۱۱۸) باقی مانده که در مجموعه حاضر از آن بهره برده ایم.

۸. کتاب الأربعین للتَّصَوُّفِیَّة. این کتاب پیشتر در جلد دوم مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی (ص ۵۳۵ تا ۵۵۱) از روی چاپ هند هست شده بود. ولی در مجموعه حاضر. افرون بر آن چاپ. از دو نسخه دیگر (نسخه ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک به تاریخ ۶۷۳ و نسخه ۳۱۸ در کتابخانه مراد بحاری به تاریخ دوشنبه اوایل جمادی الثانی ۶۹۰ در شهر تبریز) نیز بهره برده ایم.

۹. ما التَّصَوُّفِ وَفَن الصُّوفِیِّ؟ این رساله از روی نسخه خطی ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک به تاریخ ۶۷۳ تصحیح شده است.

۱۰. مستخرج من حکایات أبي صالح حمدون بن أحمد الفصّار رحمه الله. این رساله نیز از روی نسخه خطی ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک به تاریخ ۶۷۳ تصحیح شده است.

۱۱. رساله فی معرفة الله. این رساله بر پایه نسخه خطی شماره ۳۹۸۶ در کتابخانه ملک به تاریخ ۶۸۴ تصحیح شده است.

۱۲. رساله روضة المريدین. این رساله را از روی نسخه خطی شماره ۳۷۸۵/۴۴۱۰ در کتابخانه ملی آذربایجان در باکو به تاریخ ۷۴۰ در حانقاه و حبیبه یشایور تصحیح کرده ایم.

۱۳. کتاب بیان الشریعة والحقیقة. از این اثر دو نسخه وجود دارد. نسخه موجود در مجموعه السطیحات (کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض. شماره ۲۱۱۸) با عنوان فوق و نسخه شماره ۴۱۲۸ در کتابخانه ایاصوفیای ترکیه (میکروفيلم

شماره ۴۲۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) با عنوان «الفرق بین علم الشریعة والحقیقة». پیشتر حاتم بجمه رحایی این رساله را بر اساس نسخه دوم و با همان عنوان در مجله معارف (دوره چهاردهم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۶، شماره پیاپی: ۴۲، ص ۸۶-۷۰) چاپ کرده بود. در اینجا رساله را دوباره بر اساس هر دو نسخه تصحیح کرده‌ایم.

۱۴. کتاب کلام الشافعی فی التصوف. این رساله در حلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی (ص ۱۷۱ تا ۲۰۵) با تصحیح مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی از روی نسخه خطی شماره ۸۳ کتابخانه خانقاه احمدی شیراز (میکروفیلم شماره ۲۹۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) منتشر شده است. در اینجا رساله را از روی نسخه تازه‌یافته آن (در مجموعه شماره ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک به تاریخ ۶۷۳) مجدداً تصحیح کرده‌ایم. عنوان رساله در نسخه ملک چنین است: الکلمات الملتقطه من قول الإمام الأعظم الشافعی المطبوعی رضي الله عنه.

۱۵. مسائل وزدت من مکتبه ابن اثیر پیشتر در مجله معارف (دوره دوازدهم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۴، شماره پیاپی: ۳۳، ص ۴۴-۲۰) چاپ شده است. در اینجا همان تصحیح را با حروفچینی دوباره و اندک اصلاحات عملاً آورده‌ایم.

۱۶. رساله فی غلطات الصوفیة. این رساله را عبدالفتاح احمد القاری محمود طاهراً با استفاده از نسخه شماره ۱۷۸ دار الکتب المصریة به صمیمه رساله الملامیة در قاهره ۱۹۸۵/۱۴۰۵ منتشر کرده است. در این‌جا همان تصحیح و چاپ پس از ویرایش درج گردیده است.

۱۷. ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات. از این رساله تنها یک نسخه در مجموعه السلیفات (کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض، شماره ۲۱۱۸) باقی مانده و پیش از این سه بار تصحیح شده است. در اینجا تصحیح خانم رقیه کورنل (Rkia E. Cornell) را پس از مقایسه مجدد با اصل نسخه خطی و ویرایش متن درج کرده‌ایم.

۱۸. ذکر آداب الصوفیة فی ایتانهم الزخوص. این رساله را که خانم نادیا زیدان در سال ۱۹۷۴ ضمن پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه سوربون تصحیح و به فرانسه ترجمه کرده

است. در اینجا با حروفچینی دوباره و رفع پاره‌ای از اغلاط مشترک‌دهایم.
 ۱۹. کتاب سلوک العارفين. این رساله را نخست نادیا زیدان در سال ۱۹۷۴ ضم
 پایان‌نامهٔ دکترای خود در دانشگاه سوربون تصحیح و به فرانسه ترجمه کرده است. سپس
 سلیمان آتش در کتاب نعمة کتب فی اصول التصوف والزهد (ص ۴۱۰-۳۹۱) آن را
 آورده است (هر دو بر اساس نسخه شماره ۷۴ در دار الکتب العربیة قاهره. تصوف. قسم
 تیمور). در این جا همین تصحیح را با مقابلهٔ دوباره با نسخهٔ اصل و ویراستاری درج
 کرده‌ایم



در خاتمه از آقای دکتر محمدعلی امیرمعری که رسالهٔ دکترای خانم نادیا زیدان را از
 پاریس برای ما فرستادند مجدداً تشکر می‌کنیم. همچنین مراتب امتنان خود را به
 مصححان آثار که ویژهٔ این مجموعه تصحیح شدی آقایان کنت فیرکامپ و ژانژاک
 تیبون، و آقای پروسور گرهارد بوورینگ که علاوه بر اینکه احازة تجدیدچاپ رسالهٔ
 چهاردهم را به ما دادند. فتوکی سحی طبعی بلیات را در اختیار ما گذاشتند و نیز آقای
 حمیر الحرائری که متن عربی رساله‌ها را خواندند و نکته‌های سودمندی را یادآوری
 کردند. ابراز می‌کنیم.

تا جایی که اطلاع داریم، محققانی که سالهاست دربارهٔ آثار سلمی تحقیق می‌کنند، به
 تصحیح آثار دیگری همت گماشته‌اند، از جمله پروسور بوورینگ متن چهار رساله را
 تصحیح کرده که در بیروت در حال چاپ است امیدواریم برای محلد چهارم بتوانیم
 به‌تنها آثاری را که به‌تازگی از سلمی به چاپ می‌رسد گردآوری کنیم. بلکه نسخه‌های
 خطی دیگری از آثار این نویسندهٔ پراثر ایرانی پیدا و تصحیح کنیم. و من الله التوفیق و
 علیه التکلیل

۱. کتاب بیان تذلل الفقراء

تصحیح
کیٹ فیرکامپ

كلمة المحقق

اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة القيمة لأبي عبد الرحمن السلمي على ثلاث نسخ مخطوطة مصورة النسخة الأولى من مخطوطات مكتبة أذربيجان الوطنية في باكو. عاصمة أذربيجان. في مجموعة مخطوطة تحنوي رقم ٢٧٨٥/٤٤١٠ بعنوان «كتاب بيان تدلّل الفقراء» تتألف من ٣١ صفحة (من ١٨ أ إلى ٣٣ ب). والتي قام بتصويرها شعبة التصوير في مركز جمعة الماجد للثقافة والتراث. قسم المخطوطات. كتب هذه النسخة بحط نسخي جميل واضح قديم أوحد بن محمود بن أبي بكر المدني الدهلواني. في التاسع من شهر رمضان. سنة أربعين وسبعمئة (٧٤٠). تحتوي الصفحة الواحدة منها على ٢٣ سطراً تقريباً (في السطر حوالي ٧/٦ كلمات) على ورق مستطيل بشكل خاص عجيب جداً. ونظراً لقدم هذه النسخة وروصوح حطها وتماثلها الصحيح للمبارات. فقد جازتها أسلاً في عمل التحقيق حتى في العنوان. حيث إنها تحالف النسختين الأخريين في العنوان وأشرت إليها في التحقيق بالحرف «ب»

والنسخة الثانية من مخطوطات حراة فاتح بمدينة اسطنبول. حاضرة الجمهورية التركية. ضمن مجموعة مخطوطة في التصوّف رقمها ٢٦٥٠. تتألف من ٢٧ صفحة (من ١٧ أ إلى ٩٩ ب) تحت عنوان «كتاب بيان زلل الفقراء ومواهب آدابهم» يقع قبله «كتاب

مدار الشريعة^١ لعلّه للسلمي أيضاً. ويليهما «مختارات من شعر الحسين بن منصور الحلاج». وهذه النسخة من «بيان زلل الفقراء» مكتوبة بخط نسخي جميل واضح مقروء. تحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٣ سطراً (في السطر حوالي ١٠ كلمات تقريباً). وهي حالية من تاريخ واسم النسخ ولكن باعتبار مشابهة خطها بخط «كتاب مسألة درجات الصادقين في التصوف». أيضاً للسلمي. ومخط «سير الأرواح» لأبي محمد روزبهان البجلي وكلاهما من نفس المجموعة. وحيث يوجد في الصفحة الأولى منهما «من كتب محمد عبد الرحمن القاري سنة ست وسبعين وثمانئة (٨٧٦)» يستطيع أن يقدّر بأن «زلل الفقراء» سحت من قبل نفس النسخ وتعود إلى التاريخ ذاته. وأشارت إليها في التحقيق بالحرف «هـ».

وعما يستحق الإشارة بأن الدكتور سليمان آتش قد حقق هذه الرسالة من هذا المخطوط في كتاب تسعة كتب في أصول التصوف،^٢ (ص ٤٢٩ إلى ٤٦٣) ولكنه اعتمد في تحقيقه على نسخة واحدة وعلى **رغم محاولته الوصول إلى الغاية بالاعتماد الشديد بها، إلا أن التحقيق المنهجي عادة على نسخة واحدة يكون صعباً للغاية.** ولم تحل هذه المحاولة من بعض المراقيل. فظنوا لهذا ولاكتشاف الأصلين المخطوطين الجديدين وأثبت بأن الرسالة بأهميتها في تاريخ التصوف كانت في حاجة إلى إعادة نظر وتحقيق جديد.

والنسخة الثالثة من مخطوطات خزانة ابن يوسف مراکش. حاضرة المملكة المغربية. تحت رقم ١٢٠٥. في مجموعة في التصوف رقمها ٩١. تتألف من ٢٧ صفحة (من ٨٣ ب إلى ٩٧ ب) والمخطوطة تحت عنوان: «بيان زلل الفقراء وأداسهم». في فهرسة مخطوطات ابن يوسف.^٣ يقع قبلها «كتاب عيوب النفس ومدوائها» ويليهما «أدب محاللة المشايخ وحفظ حرماتهم» كلاهما للسلمي أيضاً. ونحت رسالة «بيان زلل الفقراء» بخط مصري أندلسي واضح. تحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٩ سطراً تقريباً (في السطر

١ قد أشار إليه الدكتور آتش في تسعة كتب في أصول التصوف والإزهد ١٢٨ ولعل هذه الرسالة مستورة الأول.

٢ انظر فهرسة مخطوطات ابن يوسف في مراکش (بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٤) ٣٣١

حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ٢١ × ١٤ سنتيمتر. وهي خالية من تاريخ واسم النسخ، ولكن نظراً لحالتها ولتنوع ورقتها، وسما أنه توجد في بداية هذا المجموع بنفس الخط رسالة من الراسل الصوري لابر غناد الرندي (توفي بفسر ٧٧٢) مستطیع أن مقدّر تاريخ هذه النسخة بالقرن العاشر الهجري، وأشارت إليها في التحقيق بالحرف «م» واستأنست في جزء من هذا العمل نسخة مخطوطة أخرى من مخطوطات دار الكتب العربية المصرية «مصر» قسم التيمور» رقم ٧٤. المصحلة تحت عنوان: «كتاب سلوك العارفين» لأبي عبد الرحمن السلمي (ص ١٧ أ إلى ٣١ أ). وأشارت إلى هذا الجزء بعد ذكره المزة الأولى بحرف «س».

ملاحظة: هذه الرسالة من مؤلفات السلمي المعروفة. لقد ذكرها صاحب كشف الظنون باسم «زلل الفقراء»^١ ويشير إليها أيضاً نور الدين شريه في ما ذكر من مؤلفات السلمي في تحقيق طبقات الصوفية ص ٣٧ قد ذكرها مؤلفه بنسبة تحت اسم «بيان زلل الفقراء ومواجيب أديهم» في تاريخ التراث العربي ١٦٧٣، ١. وأشارته إلى مخطوط مكتبة فانيه رقم 26514 بهذا الاسم. ناسب إشارات كلا من بروكلمان (GAL. I, 219) وريسر (Orens, 7/399) إلى نفس المخطوط. وقد ترجمت هذه الرسالة إلى اللغة الانكليزية.^٢ وطراً لقدم نسخة باكو وأصالتها اخترت كمواز لهذه الرسالة «كتاب بيان تدلّل الفقهاء» على رغم تسجيلها في المصادر المصرية المعروفة تحت عنوان «بيان زلل الفقراء».

منهج التحقيق

١. قمت بمقابلة النسخ الثلاث ثم بحسب الرسالة من النسخ المخطوطة وجعلت مخطوطة باكو أصلاً، وذلك لسببين. أولاً: لأنها أقدم النسخ. وثانياً: لأنها من الناحية اللغوية أقوى بلاغة وأسلوباً وإن كان الفرق غير كبير بين النسخ الثلاث.

٢ اعتمد ناسخ «م» بتلخيص الهمزة دون تحقيقها. وقد اعتمدت هنا بتحقيق الهمزة. وسوف لا أشير إلى ما يرد من ذلك في هذا النص.

٣ قمت النص إلى فقرات وورقتها تسهيلا للفهم. ثم أشرت إلى صفحات مخطوطة مأكو بالأرقام بين معقوفتين [-].

٤ خرّجت الآيات القرآنية على المصحف.

٥ وضمت تعليقات موجزة على النص قدر الإمكان. تتركز هذه التعليقات حول تخريج الأحاديث والترجمة لأصحاب الأقوال المأثورة. ولإتمام الفائدة اعتمدت في ذلك على كلام أبي عبد الرحمن السلمي في كتابه طقات الصوابة. تحقيق الدكتور سور الديس شريفة. القاهرة ١٣٨٩/١٩٦٩

قائمة الرموز

ب = مخطوطة من ضمن مجموعة تيجت رقم ٢٧٨٥/٤٤١٠، مكتبة أذربيجان الوطنية في مأكو. أذربيجان.



ج = مخطوطة خزانة خاتنج بختيارينج بيلوك حاضرة الجمهورية التركية رقم ٢٦٥٠/٤

م = مخطوطة من ضمن مجموعة رقم ٩١ من خزانة ابن يوسف بمراكش.
س = مخطوطة «كتاب سلوك العارفين» من مخطوطات دار الكتب العربية المصرية بالقاهرة «نصوف» قسم التيمور» رقم ٧٤

+ = كلمة زائدة.

- = كلمة ناقصة.

كتاب بيان تذكير القراء
 لشيخهم السالك الحق
 أبو عبد الله محمد بن الحسين
 السلي المنصور
 رجع به روحه

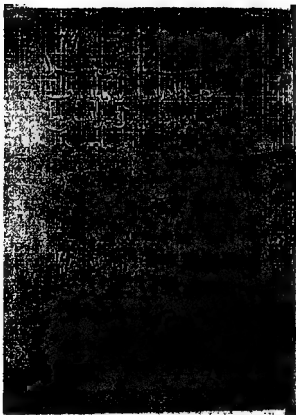


«كتاب بيان تذكير القراء»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والنبي والمسلم كثر أمما بعدد أمة
لما ظهر في دنيا الموت من التور والفر
أعز الله بينه والوصول على خلق طار على
نجد الاعناء وتكبرهم وتكبرهم فان بعض
مننا نحن من بني الله وعاشه على العشرة
من الموحدين والطبيعية التي هي خلاف
اختلاف مناهجهم وسالوا في جميع فصول
أربعين قسم خلق الله وطريقه واختلاف
فادابهم من بين خلقهم سواء السبل
ونوهم في اليا خلقا واختلافهم
ما استخفرت الله في جميع حروف وفصول
منه على خلقه المستحقين يستدل به
أنا خلق على طريق الحق في الفقه والحق
به من غير حقيقه ما صنعت به بالقد
فبذلك هو خير من عجب ما علم الله
أفقر بغير الحق فيقول أن الفقر أحد
أوصاف العبودية وليس في العبودية
فقر ولا تكبر أو تهاهرا لا تهاهرا ولا تكبر
قال الله تعالى صرنا الله مثلا عبدا
خلقوا كما لا يقدرون على شيء فمن خلق الله
على شيء أو حال أو مقام أو درجة أو غير

«كتاب بيان تذلل القراء»



«كتاب يار رلل الفقراء ومواجب آدابهم»

الصفحة الأولى من مخطوطة حرانة فاتح باسطنبول. رقم ٢٦٥٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ أَدَاً وَأَحْزَاناً وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 النَّبِيِّ وَالْهَيْدِ وَسَلَامٍ كَثِيرٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ
 فِي فَقْرٍ أَدَاً الْوَقْتُ مِنَ التَّعَزُّزِ بِالْفَقْرِ وَ
 التَّكْبَرِ وَالصَّوَالِ عَلَى الْخَلْقِ زَادَ عَلَى تَبَهُ
 الْأَغْنِيَاءِ وَتَلَبَّسَ بِمِنْ وَتَجَبَّرَ مِنْ غَارِ بَعْضِ مُشَائِجِنَا
 تَوَلَّى اللَّهُ رَعَايَتَهُ عَلَى مَا أَحْدَثَهُ مِنَ الرُّسُودِ
 الطَّبِيعِيَّةِ الَّتِي هِيَ خَلْقُ الْخَلْقِ مُشَائِجُهُمْ وَالْفِ
 أَرَا جَمْعُ فَمَوْلاً أَيْزُ فِيهَا سَبِيلُ الْفَقْرِ وَطَرِ
 يَقْتَنُ وَأَخْلَافُهُ وَأَدَابُهُ وَمِنْ أَيْنَ ضَلُّوا عَنِ
 سَوَاءِ السَّبِيلِ وَتَوَهَّمُوا الْبَاطِلَ حَقّاً وَالْخَطَاةَ
 مَوَابِراً فَاسْتَعَزَّتْ اللَّهُ تَعَالَى فُجِعَ خُرُوفُهُ
 فَصَوَّلَ مِنْهُ عَلَى خَيْرِ الْأَلَاةِ أَرْسَنَ سَبِيلَ لَبِ الْبَاطِلِ

التوسم بالفقر والتحقيق فيه والوصول إلى حقيقة
 الفقر وغيث لامة حال النبي صلى الله عليه وسلم
 الصفة من الامة والسلف العالين من الله
 فمن ترسمه وطالب نفسه بالصدق فيما ذكرناه
 اورنه بركات التحقيق فيه فان الله تعالى يقول
 والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى
 عن النبي صلى الله عليه وسلم من عمل بها عمره رزقه
 الله علم ما لم يعلم وقد بينت في هذه الفصول التي
 ذكرتها مختصرة ما يستدل به الموفق على طريقة
 الفؤاد وادابهم وشماياهم واخلاصهم وانا اسأل
 الله تعالى ان لا يجرينا بركات ما نوبنا فيه وسعينا
 له بفضل ورحمة انه قريب مجيب احب الي
 زلال الفناء والحمد لله وحلى الله على محمد وآله وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّيْ اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
فَيُتْلَى زَيْلُ الْفَقْرَاءِ وَهُوَ اعْلَامُهُمْ

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا كُنْهُمْ فِي بَغْدَادِ الْوَقْتُ مِنْ التَّعَزُّزِ وَالْهَرَبِ
وَالْتَكْبَرِ بِهِ وَالصَّوَالِ عَلَى الْخَلْقِ مَا زَادَ عَلَى تَبِ الْأَعْيَانِ وَتَكْبَرِ
وَتَهَيَّأَ لَهُمْ غَايَةُ مَشَايِقُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا لَدُنْهُ
مِنْ الْأَسْلَمِ الْكَلِمَةِ التَّيْقَاتِ الْخَلْقِ وَمَشَايِقُهَا
أَنْ يَجْمَعَ بِمَوَاقِفِهَا سَبِيلَ الْبَغْرِ وَكَرْبَتَهُ وَالْخَلْقِ
وَأَمَّا بِهِ وَمِنْ أَمْرِ ضُلُوعِهِمْ بِسَبِيلِ الشَّيْلِ وَتَوْصِيهِ الْبَاكِلِ
حَقًّا وَالتَّكْلِاصِ وَطَرَسَتْهُ اللَّهُ تَعَالَى جَمْعُ حُرْمَةِ وَصُولِ
مِنْهُ عَلَى حَدِّ الْخَطِّ بِمَسْتَدَلِّ بِهِ الْبَاطِلُ عَلَى كَرْبَتِهِ الْعَوِي
الْبَغْرِ وَالْتَرَشُّمِ بِهِ مِنْ غَيْرِ حَقِيقَةٍ وَاسْتَعْتَبَ بِاللَّهِ فِي مَوْجِ
حَيْثُ مَعْنَى قَلْبِ غَايَةِ اسْتَعْدَادِ اللَّهِ بِنُورِ التَّوْحِيدِ وَالْفَقْرِ
أَقْدَامُ طَبِ الْعَبِيدِ إِلَيْهِ وَلَيْسَ فِي الْعَبِيدِ مَعْنَى لَا تَكْبَرُ
إِنَّمَا هُوَ لَا تَفْهَمُ وَالْقَصُورُ فَالْإِنْفِ تَعَالَى ضَرْبُ اللَّهِ مَثَلًا فَتَدَا
مَنْ لَوْكَ لَا يَفْهَمُ عَلَى شَيْءٍ فَمَنْ كُنْ أَنْ يَفْهَمُ عَلَى شَيْءٍ وَلَهُ
عَالِ الْأَوْعَالِ أَوْ دَرَجَةِ جَمْعِهَا لَمْ يَوْطِ الْعَبِيدُ بِهِ التَّيْقَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّيْ اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
فَيُتْلَى زَيْلُ الْفَقْرَاءِ وَهُوَ اعْلَامُهُمْ

٢٤٦
اب

أفبصر صفت لأنه حال النور صلى الله عليه وسلم والصغير من
الزينة والقلب الظاهر رضى الله عنهم ومن رضى به
نفسه بالخذ وعمله كزنا أو ربه من رضى الله عنه وفيه قال
الله تعالى يقول من رضى الله وأحبته وأحبته الله
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من رضى الله
الله ما أتى به من رضى الله وقد كتب في هذه القصص التي ذكرتها
مختصراً ما أسس إليه العموم على كل كفر (الفرق) وإذا فهم
وإذا ما فهم وإذا فهم وإذا استدل الله لا يجي بها تركان صلا
توابعه وسعيه له بفضل وسعة رضى الله عنه أنه مريد محبوب
الله تعالى صلى الله عليه وسلم
و صلى الله عليه وسلم
وعلى الله ورضي عنه
أحمد بفضله
وحياته
لحم الله الذي حمى الرعية صلى الله عليه وسلم

أما بشرى بفتح الله له تارة الحق بالحق تعالى ذكره
من لا طمئنا بأمرنا إلا بربنا وأمرنا بربنا
وأمرنا بربنا وأمرنا بربنا وأمرنا بربنا

٢٤٦
اب

«بيان زلل القراء وأداهم»

كتاب بيان تذلل الفقراء

١٨١ | كتاب بيان تذلل الفقراء

للشيخ الإمام السالك المحقق

أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلفي التيسابوري رُوح الله روحه

١٨١ ب | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^١

(١) الحمد لله أولاً وأخيراً وحسب الله على سيدنا^٢ محمد النبي وآله وسلّم كثيراً^٣ أننا بعد فائتة لما ظهر في فقراء الوقت من التعرّز بالفقر والتكبر به والفتول على الخلق ما زاد على تيه الأغنياء وتكبرهم وتجبّرهم. غار بعض مسايحا - تولّى الله رعايته - عن ما أحدثوه من الرسوم الطليعية التي هي^٤ خلاف^٥ أخلاق مشايخهم وسألني أن أجمع فصلاً^٦ أبين فيها^٧ سبيل^٨ الفقر وطريقته وأخلاقه وآدابه. ومن أين ضلّوا هم^٩ عن^{١٠} سواء السبيل وتوهّوا الباطل حقاً والمخطأ صواباً فاستخرت الله تعالى في جميع حروفي وفصول منه على حد الاختصار يستدل به الناظر على طرقة الحق في الفقر والتّرسيم^{١١} به من غير حقيفة.

١ م - بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وسلّم «بيان رذل الفقراء وأدائهم» فـ
«كتاب بيان رذل الفقراء ومواجب أدائهم» تاليف الشيخ الإمام العارف المحقق أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلفي قدّس الله روحه العزيز بسم الله الرحمن الرحيم

١ ب - سيدنا ٢ م - النبي وآله وسلّم كثيراً ٣ م - هي
٤ د - مخالف ٥ ب - هي ٦ ب - سبيل
٧ ف - التّرسيم ٨ ب - عن ٩ ف - أنترسم

واستعنت بالله فيه. وهو جلّ وعزّ خير معين

(٢) فاعلم - أسعدك الله - بمر التوفيق - أن الفقر أحد أوصاف العبودية. وليس في العبودية عزّ ولا تكبر. إنما هو الانقياد والخضوع قال الله تعالى: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾ (١٦-٧٥) فمن ظنّ أنّه يقدر على شيء أو أنه حال أو مقام أو درجة فهو خال [١٩] من أوصاف العبودية التي أحد أوصافها الفقر. والفقر لباس يورث الرضا إذا تحقّق العبد فيه والفقر ثوب. سدا القناعة وحمّته التواضع والفقر إذا ترك ظاهر الكسب فقد ألحف في السؤال. وإذا لبس المرقعة بعد ألحف. وإذا أظهر الثغر فقد ألحف. وإذا تكبر بفرقه على الأغنياء فقد أظهر محلّ الذنوب وأبناها^١ في قلبه لأنّه لو لم يكن للدنيا في قلبه قدر لما كان يتكبر على الخلق بتركها وقد قيل: «إِنْ مَن يَكُنْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ قَدْرٌ لَا يَكُونُ لَهُ عِندَ اللَّهِ قَدْرٌ»

(٣) والفقر من يجهله من ليس في رتبته ومقامه قال الله تعالى في صفة الصّوّاء: ﴿تَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءً مِنَ التَّعَلُّفِ﴾ (٢٧٣) وذلك لصيانتهم فقرهم^٢ وسكونهم^٣ إلى عدم المألوفات وبركهم بإظهار فقرهم واستكاسهم^٤ بحالهم قال تعالى: ﴿تَسْفِرُهُمْ سِيَّائِهِمْ﴾ (٢٧٣) وإنا يعرفهم^٥ من^٦ في درجاتهم من الصّوّاء دون غيرهم وذلك لسياء^٧ خشوع بواطنهم وخضوع ظواهرهم واستكانتهم في أحوالهم. وتذلّلتهم في أنفسهم. وتصبحتهم للإخوان. واحترامهم للمساج. ورحمتهم على من أبلاه^٨ الله بما نزلهم عنه ثم قال تعالى: ﴿لَا تَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْفًا﴾ (٢٧٣) كلّت ألسنتهم عن سؤال من يملك الكلّ لرضاهم [١٩] بما هم فيه وسكونهم إليه. فكيف يسألون من لا يملك؟ وذلك لعلمهم بأنّ الفقر سرّ من أسرار الله. لا يرد به^٩ إلا الأبناء من العباد. وهو من يخفيه ويأبئ به ولا يتبرّر^{١٠} بإظهاره على الخلق. فإنّ التمدح من لا يعرفه بفرقه^{١١} الذي يقدر على أن يحسبه

- | | | |
|------------------|---------------------------|--------------------------------|
| ١ م/ب - عزّ وجلّ | ٢ ب - له - وله | ٣ ف - وإذا أظهر الثغر فقد ألحف |
| ٤ م - وسكانها | ٥ ف - هو | ٦ ف - لفقرهم - م - فقرهم |
| ٧ ف/م - وسكونهم | ٨ ف - وسكانه - أو - سكانه | ٩ - سيئهم |
| ١٠ ف - هو | ١١ ف/ب - السب | ١٢ ف - ابتلاه |
| ١٣ ف - يودع | ١٤ ف - يتكبر | |

ويوصله من فقره إلى مراده. فمن أظهر فقره للمخلق^١ وصال به عليهم فقد حرج من حدود الفقراء ودخل في حد المحتاجين

(٤) والتواضع في الفقر^٢ ألا يقع بصره على المخلق^٣ إلا رأى فضله بمشاهدة نقصانه. فإنه من نقصانه على يقين. ومن عيوبه على توهم قس رضي من نفسه حالاً^٤ بعد علمه بها فقد أظهر جهله. ولا يتكبر أحد إلا بعد^٥ رضاه عن نفسه فإذا رضي حاله استظمه. ومن استظم شيئاً من أحواله صفه الله به وذلك به. وعلامة المستوف بقدره طلب الشهرة فيه^٦ والذكر به. وعلامة المحتقق فيه طلب الممول والكون مع الناس ظاهراً^٧ كواحد منهم. وطلب الزيادة فيما يبه وبين ربه بأداب فقره. فهو^٨ في القاهر كموام المخلق وفي الباطن كخواص الأولياء

(٥) والفقر الممود هو خلو السر عن الكون بما فيه والافتقار إلى الله ظاهراً وباطناً والفقر المذموم هو ترك الدنيا والإعراض^٩ عنها^{١٠} والفتور^{١١} عنها^{١٢} على الناس وتحقير أبناء الدنيا في عيه. وذلك لاستحسان حاله عنده^{١٣} وعن^{١٤} تحسن شأنه من أحواله خيرة تركها^{١٥} وحمله ذلك على ركوب الدعاء^{١٦} والطلب^{١٧} والفقير من يرى فقره بنعمه لا من يزيى نفسه بفقره والدنيا كلها شيان طلب القبول وحسب الرئاسة فمن أحبها فقد استولى^{١٨} على الدنيا بحيث يظن تركها. فإن أبناء الدنيا وطالبها يذنون ما يملكون في طلب هاتين المنزلتين. فمن طلبها من الفقراء^{١٩} فقد أرى على أبناء الدنيا وهم أحسن منه حالاً^{٢٠} لأنهم طلبوها بالأسباب. وطلبه بالذنين

(٦) ولا يصل أحد إلى حقيقة الفقر إلا بعد أن يكون دخوله فيه من وجهه. ومقامه فيه على أدابه. ووجه دخوله فيه إسقاط كل العلائق من سر. وإسهال العلم في ظاهره. وأدب مقامه فيه التكنية والوفار والتواضع والإيتار وإسقاط حطوط النفس. وحرار مألوفات

١ ف إلى المخلق

٢ من الفقر

٣ م على من. ف على أعين

٤ م بصر

٥ ب له. حالاً

٦ ف. م به

٧ م وهو

٨ ف. ظاهرأ

٩ ف. القبول

١٠ م. له برئتها

١١ م أبناء جسمه عن عيه

١٢ ف. به

١٣ م. له حالاً

١٤ ب. م من الفقراء

الفقير بفقره صار أذل^١ من تمرّز الأغنياء بفناهم سمعت أبا زيد محمد بن أحمد النقي^٢
 «المروزي»^٣ يقول سمعت إبراهيم بن شيان^٤ «القميسي»^٥ يقول «ما أعزَّ الله عبداً
 بمرَّ أعزَّ له من أن يدله^٦ على ذلِّ نفسه. وما أذلَّ الله عبداً بذلِّ ذلِّ له من أن يحجه عن ذلِّ
 نفسه» وإنا يتوكل تكبر الفقير بفقره من ترك رياضة النفس في حال^٧ الإرادة. وترك أخذ
 الطريق من المشايخ والأئمة فيه. فتغلبه^٨ النفس^٩ ولا تنقاد له. ولو حصلها عن الرياضة
 والتهاون بها لما ترعّت بإظهار الكبر. سمعت عبد الله بن محمد الزازي^{١٠} يقول سمعت محمد
 بن الفضل^{١١} يقول «الأصل الذي يتوكل منه صحة الفقر هو الزهد في الدنيا والنفس
 والتهاون بها»

(٩) وإنا يصح للفقير مقام الفقر إذا عرف صوب قصوره عن مواجب^{١٢} الفقر وعجزه
 عن القيام بأدائه. ويرى فضل الأغنياء عليه. فإن حير الناس من يرى الخسر في غيره.
 كذلك سمعت جدّي^{١٣} رحمه الله يقول سمعت أبا محمد الله السجزي يقول «لك فضل ما لم



١. م. أذلّ

٢. م. - النقي، ولي نسخة الأصل من هذا وقع سطرانين كالمصحف في الخط وهو من النسخ ولكن هذا المجرّد قد يوجد
 من الصفحة ٢٢. أ. السطر ٥ إلى الصفحة ٣٢ في نهاية الصفحة تريباً. مرصت هذا المجرّد في محله مواظقة على
 سائر نسخة فاتح ونسخة ابن يوسف.

٣. كان أحد أئمة المسلمين حافظاً لمذهب الناصبي يروي عنه الشافعي ميا يروي عن إبراهيم بن شيان في
 طبقات الصوفية توفي بمروسة إحدى وسبعين وثلاثمائة تاريخ بعدد ٢١٤/١

٤. ب. سار

٥. هو أبو إسحاق القميسي شيخ الجبل في وقته له مقادير في الورع والفتوى يجر عنه الحلق إلا منه
 صاحب أبا عبد الله المغربي وإبراهيم الخراساني. وكان شديداً على المذاهب متمسكاً بالكتاب والسنة. لازماً لطريقة
 المشايخ والأئمة. طبقات الصوفية ٤-٥-٤. م. بذله

٦. م. بذله

٧. م. بذله

٨. م. بذله

٩. م. بذله

١٠. م. بذله

١١. م. بذله

١٢. م. بذله

١٣. هو أبو عمرو إسماعيل بن محمد (ت ٣٦٦) صاحب أبا عتار. تحفيري طبقات الصوفية ٤٥٤-٤٥٧

حلاوة^١ فعموا عن الطريق، وسلوكوا منها المضيق، فلا حياة^٢ تنمو في شواهدهم^٣ ولا عبارة^٤. إن نطقوا بفالغضب، وإن غوطبوا بفالكبر^٥، ووجدت^٦ بعد أبي رحمه الله، سمعت أبا العباس الدينوري^٦ يقول: «قد نفثوا أركان^٧ التصوف والفقر وهدموا سبلها بأسام أحدثوها فترخصوا بها^٨، سموا الطمع زيادة، وسوء الأدب إخلاصاً، والخروج عن الحق شطحاً، والتلذذ بالمذموم طيبة^٩، واتباع الهوى ابتلاء، والرجوع إلى الدنيا وصولاً، وسوء الخلق صولة، والبخل جلالة^{١٠}، والسؤال عملاً، وبذاءة اللسان سلامة، وما كان هذا طريق الثوم»

(١٣) والشجب والكبر من قلة المعرفة، النفس، فمن عرف ما هو، ومن هو، وبين أي شيء هو^{١١}، وما هو مطالب به في^{١٢} كل^{١٣} آتت^{١٤} وحال، وتقصيره فيما هو مطالب به أسقط عنه التكبر سمعت أبا بكر المزاري^{١٥} يقول: «العجب يمنع من معرفة قدر النفس» وقال أبو عثمان الجبري: «الفقر إذا تكبر فقد أظهر^{١٦}، لآفته ليس لباس^{١٧} التواضع والذلة، فإذا تكبر في لباس التواضع والذل^{١٨} صار مستطناً»

١ هـ ودعاة المستجلاؤ. ٢ كبري حكمة. ٣ سمع

٤ هـ ينتهي الجزء فيه التقديم والأخير من النص

٥ هـ عبارة هذه الرواية توجد في الإرسالة القشيرية ٤٣٩-٤٤٠ مع بعض الزيادة، فأثبت بها إتمام الفائدة. «فلا حياة تنمو في شواهدهم، ولا عبادة تركو في محامرتهم، إن نطقوا بفالغضب، وإن غوطبوا بفالكبر، توكب أنفسهم بغيره، من صائرهم، وشرهم في المأكل يظهر ما في سويد أسرارهم «فأنت لهم لغة أني يؤمكون» ٩١ ٤٣٠ هـ بفالكبر

٦ هـ أبو العباس أحمد بن محمد الدينوري (ت بعد ٤٣٠ هـ) صاحب يوسف بن الحسين وعبد الله الخزاز وأبا محمد الجبري وأبا العباس بن عطاء ولقي ردياً وهو من أئمة المشايخ وأصحابهم طريقة واستقامة ورد بساير وأقام بها مدة وكان يحث الناس ويتكلم على أساس المعرفة بأحسن كلام، لا رجوع إلى حرفة ومات بها خفيف الصلابة ٤٧٥-٤٧٨ هـ

٧ هـ آداب: ب كم أركان، موافق لما أورده القشيري في رسالته عن أحمد الدينوري، انظر ص ١١٣

٨ م كف - فترخصوا بها ٩ هـ طيبة

١٠ م - والخروج إلى الدنيا وصولاً وسوء الخلق صولة والبخل جلالة وردت هذه الرواية في الإرسالة القشيرية ٤١٣ هـ ١١ ب - هو. ١٢ ٢ - في

١٣ هـ هو محمد بن عبد الله بن عبد البرير أبو بكر الرزقي المذكور، من ساجد السني الذي يروي عنه حكايات تصوفية بكثرة ١٤ ب - لباس ١٥ هـ - هـ

(١٤) والفقير إذا أصبح فإن الواجب عليه أن يرى حاجته إلى الله، لا إلى الخلق،^١ ولا يجد نفسه يحمل^٢ يكون لأحد إليه حاجة، فإنه إذا لم ينتفر بكلية ظاهراً وباطناً لا يصح له مقام الفقر، ثم ربما يرد عليه ما يقطعه عن أسباب المحامات، وذلك إذا استغنى بربه عن الأكل والشرب وما فيها ومن فيها ودخل في حمله الراضى، حينئذ يسقط عنه رتبة الخلق والاشتغال بهم كذلك قال أبو عبد الله بن الجلاء رحمه الله: «إذا تحقق العبد في الفقر ألبس لباس الرضا، فإذا ألبس لباس الرضا^٣ زاده شفقة على الخلق وستر عليهم عيوبهم وقام بالدعاء لهم والتحنن عليهم» وهذا بين مقامات الفقراء الصادقين، فإذا رأيت الفقير يرفع رأسه بفقره^٤ على غنى^٥ أو صاحب دنيا،^٦ فقد أخبر عن قدر الدنيا وما فيها من قلبه لأنه يرى أن له بتركها منزلة أو مقاماً أو رفعة

(١٥) والفقير الصادق في فقره يختار عزَّ غيره على عزِّه [٢١] ب | وذلك نفسه على ذلك غيره سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول: سمعت محمد بن الحسين > بس علي القومسي^٨ يقول: وجه عاصم البلخي **إله عاصم الأصم** شيئاً قبله، فقيل له: «لم قبلته؟» فقال: «وجدت في أخذه ذلك وعزَّه، وفي ركنه عجزه» وذلك ما اخترت عزَّه على عزي وذلك على ذلك. والفقير إذا تمرَّر بفقره وتكبر به **سقط** سحر خراجة الفقر لأنه أحب أن يعظم به ويحمد عليه ويتكبر على أبناء الدنيا بفقره وذلك^٩ ثم فقره، ونو كان صادقاً فيه لست فقره على^{١٠} أن يطلع عليه أحد فإن بعض الفقراء دخل على بعض المشايخ فقال له: «أبش أنت؟» فقال: «أنا فقير» فقال: «كذبت، انظر سرَّ الله، لا يودعه من يظهره»

(١٦) وإذا صدق العبد في حال من أحواله رفع ذلك ولم يبع له إليه البساق ولا يبا اعتداد لأن المقبول مرفوع كذلك سمعت جدي إسماعيل بن نجيب رحمه الله، يقول: سمعت عبد الله بن محمد بن مسلم الأشعري^{١١} يقول: سمعت أبا سعيد المصري^{١٢} يقول قال

١ م وإلى الخلق ٢ م له يحمل ٣ م لباس

٤ م - فإنه ٥ م - فإذا ألبس لباس الرضا ٦ م - يخر

٧ م الدنيا ٨ م سمعت الحسين بن علي القومسي

٩ م - البلخي ١٠ م - ر ذلك ١١ م - له م

١٢ هو أبو بكر عبد الله بن محمد بن مسلم الأشعري يني ٢٢٩١ - ٣١٨، الإمام المصنف الملقب بالشيخ الأوحد أحمد

(١٨) والتفكير يجب أن يكون فقره بعلم. فإن كان فقره بعلم أورثه ذلك السكون فيه. وقلة الجزع منه. والرضا بما يبدو منه^٢ من المكارم. والانكسار في نفسه. وقلة الدعوى به كذلك^٣ قيل لبعض المشايخ: «أوصنا» فقال «أوصيكم بنفيع عالم بأداب فقره. يؤدبكم بأخلاقه. ويظلمكم بمعاملاته. ويتصحكم بلسان الشفقة لا يغيث^٤ على مقصّر ولا يمدد على مخالف له».

(١٩) والتفكير من يضع من نفسه بحيث لا يحسن أحد أن يضع عنه أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد الزازي^٥ قال حدثنا العباس بن حمزة^٦ حدثنا أحمد بن أبي الحواري. «قال». «سمعت^٧ أبا سليمان الداراني^٨ يقول: «ما رضيت عن نفسي طرفة عين^٩ ولو أن أهل الأرض اجتمعوا على أن يصنعوا كائناتي عند نفسي ما أحسنوا»

(٢٠) ومن علامة التفكير الصادق أن يُدْخَلَ بعد العز، ويُخْفَى بعد الشهرة، ويُردَّد بعد القبول، ويُجَيَّق^{١٠} بعد البرِّ لِعزِّ إيجاب الفقر. فإنه يظفده في كل حال عن موجه فيه سمعت^{١١} [٢٤] أبا



من شيوخنا

بن أحمد النصار وأحد عنه طريقته وكان عالماً بعلوم الفواهر. وكان أبو علي الشفي يخرجه ويجهله ويرفع من مقداره ويحمله طبعات الصوفية ٣٦٦-٣٦٩. وكان السلمي يروي عن أبيه عن ابن مابر

١٠ م - طبع ١ ف - ٥٥٥ وفي بعضها ٥٥٥ ٢ م / ف فيه

٣ ف لذلك ٤ ف من أطلعا ٥ م لا يجب ٦ ف لا يجب

٦ هو أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد الزازي. صاحب ابن وارة لا يعرف مذهبه ولكنه أتى بتبر باهل هو أخته. وهو جبر حواتين علي رضي الله عنه الأربعة. مبران الإعتدال ١١٦/٣ طبعات الصوفية من ٨ حامية ١٥ السدي في طبعات الصوفية يروي عنه بكثرة

٧ هو أبو الفضل العباس بن حمزة بن عبد الله بن أنوس البسابوري المودع ٢٩٨. صاحب لسان وبيان رحل في طلب الحديث وسمع بدسق أحمد بن أبي الحواري صاحب دالون بمصر كال بصوم النهار وبنوه الليل تاريخ دمشق ١٩/٣٦٦-٣٦٩ طبعات الصوفية من ٥٢ حامية ١

٨ م - أبا بكر الزازي وهذا خلل وقع من النسخ.

٩ ب الزازي. والداراني موافق للسدي الذي يروي به السلمي أخبار أبي سليمان الداراني اطر طبعات الصوفية ٧٦ وهو أبو سليمان الداراني عبد الرحمن بن عطية القسي ات ٢١٥. وهو من أهل داريا غربة من قرى دمشق

طبعات الصوفية ٧٥-٨٢ ١٠ ب - هـ ١١ م - ح

القاسم جعفر بن أحمد^١ الزازي،^٢ يقول «أوائل بركة الدخول في الفقر والتصوف التواضع وترك التكبر والشروع بالفقر وخدمة الفقراء»^٣ ورؤية فضلهم والإحسان إلى جميع الخلق، مؤمنهم وكافرهم، ما لم يكن فيه خرق شريعة أو دخول في مكروه» ومن دناءة الفقير أن يورثه فقره تكبراً وتعظماً،^٤ سمعت الشيخ أبى الوليد الفقيه رحمه الله،^٥ يقول: سمعت محمد بن المنكدر^٦ الهروي، يقول: سمعت عثمان بن خرزاد،^٧ يقول: سمعت عبد الرحمن بن عبد الأعلى،^٨ يقول: سمعت الأصمعي،^٩ يقول: «الشريف إذا نسك تواضع، والسفلة إذا نسك تعاظم».

(٢١) ومن مواجب الفقر وآدابه ما سمعت منصور بن عبد الله،^{١٠} يقول: سمعت الحسن بن علوية،^{١١} يقول: سمعت يحيى بن معاذ،^{١٢} يقول - وسئل - «منى يصح للفقير أن يدعي

١ ب. أحمد

٢ لا أجد هذا لدي من المراجع، لكن السلمي يروي عنه ليخار أبي بكر بن أبي سعدان في طغيات الصوغة ١٢٠-١٢١. ٣ ف. طه. ٤ ف. تنظيم

٥ هو أبو الوليد حشاد بن محمد بن أحمد بن عماري الشافعي الباص (٢٧٧-٣٤٨)، الإمام الأئمة الحافظ الفقيه، شيخ خراسان، جميع بني أبي جعفر محمد بن أبي عبد الله البوشعي وأبو خزيمة وعده، وبلده، والمسن بن سليمان بسا، وأحمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفي بغداد، حدث عنه الحاكم وابن مندة وأبو طاهر بن عقيش والقاضي أحمد بن الحسن المجري، وقال الحاكم وصف المستخرج على صحيح مسلم والأحكام على مذهب الشافعي، وقال أبو سعد الأزهري سألت أبا علي الحلي، فقلت «من سأل بذلك» فقال «أبا الوليد» وقال الذهبي «وكان من أركان الدين»، سير أعلام النبلاء، ١٥/٤٩٢-٤٩٦.

٦ ف. بن مندة، م. بن النضر وما وجدت ترجمة له فيما عندي من المراجع

٧ هو أبو عمرو عثمان بن عبد الله بن محمد بن خرزاد الأنطاكي (٢٨١)، حدث أنطاكي، سمع عثمان وأبا الوليد الطيالسي وعمرو بن مرزوق وطبقته، حدث عنه النسائي ووثقه، قال الحاكم «ثقة مأمون» تذكره الحفاظ ٢/١٢٢-١٢٤. ٨ لا أجد ترجمته فيما لدي، من المراجع

٩ هو أبو سعيد عبد الملك بن قُريب بن عبد الملك بن علي بن أصمعي البصري (٢١٥)، الإمام العلامة الحافظ، حجة الأئمة، لسان العرب، من العلماء الثمانيين الأخباريين في القرن الثاني الهجري. وقد أنشأ أحمد بن حنبل على الأصمعي في السنة قال الميرد «كان الأصمعي يجرأ في اللغة، لا يعرف منه فيها وكان أبو زيد أنشأ منه» وقال الذهبي «وتصانيف الأصمعي ورواده كثيرة، وأكثر تواليه مختصرات، وقد فقد أكثرها»، سير أعلام النبلاء، ١٠/١٧٥-١٨١. ١٠ ف. البصير.

١١ لا أجد ترجمته فيما لدي من المراجع.

١٢ هو أبو محمد الحسن بن علي بن محمد بن سليمان بن علوية البغدادي الثقفان (٢٠٥-٢٩٨)، الإمام الثقة، سمع

فقلتُ «عندي أنهم استأثروا المحطي على العطاء» فقال «لا، ولكنهم قوم لا تضرهم
القساكات إذ الله وجودهم،^١ ولا يسمعهم الوجود^٢ إذ الله فاقتهم»^٣ فنسألهم سرور
الوجود وأسف الفقد عن الاشتغال بالأسباب من جهة المخلوق»

(٢٥) والواجب على الفقير الصادق أن يصون أوقاته ظاهرة^٤ لإرقاق المخلوق، لا لأن
يرتفق بهم. فإن كل شيء يعمل من أجل غيره كان فيه معذوراً سمعتُ أبا بكر محمد بن عبد
الله الزازي،^٥ يقول. سمعتُ أبا العباس بن عطاء،^٦ يقول. «لأن ينافق الرجل عشرين سنة
فيكتسب جاهاً ليعيش أح^٧ من إخوانه يوماً من الأيام في جاهه، أنبي له من أن يحصل
العمل عشرين سنة يريد بذلك حياة نفسه» قال وسمعتُ، يقول «اجعل [٢٥] ب [أفاسك
لن شئت من خلق الله بعد ألا تعطيها نفسك» قال وسمعتُ، يقول «أصل كل فتنة نسيان
الحق، لأن من نسيته أنساه نفسه، كما قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ
فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ (٥٩-١٩)



(٢٦) ومن ابتلاه الله بنسيان نفسه ^٨ ^٩ وقلتها كان ذلك بذمة عقوبة له من
الله بإعراضه^{١٠} عنه، ثم يزداد على الله حراه لكثرة مشاهدته بضعف البنية ونسيان قدرة
المولى^{١١} ومن كان كذلك لا ترجى له ^{١٢} ^{١٣} آثار التصورة^{١٤} آثار السلامة والتصره عنه، إذ من
آثار التصورة ما علمنا الله عز وجل في كتابه بقوله في أوصاف طائفة مرضيين. فقال ﴿وَلَقَدْ

١ م إذ الله فاقتهم.

٢ ف ولا يسمعهم إذا فاقهم، فالعارة نقص كلمة «الوجود» وكلمة «الله» والعارة لا تصح معاً

٣ انظر كتاب التمعن في التصوف، تحقيق بكلسون ص ٤٨ حبيب ورد «لأنهم قوم لا يسمعهم الوجود إذ الله
فاقتهم، ولا تضرهم القساكات إذ الله وجودهم»

٤ م /هـ المأذرة؛

٥ م - الزازي.

٦ هو أبو العباس أحمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأديمي ات (٣٠٩) م طراب مساجع الصوفية وعلماهم. له
لسان في فهم القرآن يختص به صاحب إبراهيم المارستاني والجبس بن محمد ومن فوهم من المساجع كالـ أبو سعيد
المرزاري ينظم شأنه طغيات الصوفية ٢٦٥-٢٧٢

٨ م - الله

٧ ب يعيش أح^٧ م يعيش به أح^٧ ف يعيش واحد

٩ ف رلتها ١٠ م لإعراضه

١١ ف. وذلك يجمع البنية ويسمي قدرة المولى عليه

تَضَرَّكُمُ اللَّهُ بِدُرٍّ وَأَنْتُمْ أَزَلَّةٌ» (٣: ١٢٣) فَيَبِّينُ اللَّهُ آثَارَ النَّصْرَةِ وَبَدَانَهُ ^١ لَقَدْ لَا يَطْلُبُ السَّلَامَةَ وَالنَّصْرَةَ بِالذَّلَّةِ وَالْإِقْتَارِ لَا بِهَا، لِأَنَّ طَلِبَ النَّصْرَةِ بِالْقُدْرَةِ مَنَازَعَةُ الزُّبُوبِيَّةِ، وَمَنْ نَارِعَ الْمَوْلَى قَهْرَهُ وَأَبُو يَزِيدَ الْبِطْطَامِيُّ ^٢ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ إِمَامَ الْعَارِفِينَ فِي وَقْتِهِ مَعَ عَظِيمِ مَحَلَّةٍ وَجَلَالَةِ قُدْرَةٍ وَمَا عَرَفَ مِنْ رِيَاضَتِهِ وَتَقَطُّعِهِ وَأَسْفَارِهِ، يَخْبِرُ عَنْ نَفْسِهِ بِمَا سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ ^٣ يَقُولُ، سَمِعْتُ الْحَسَنَ ^٤ بْنَ عَلَوَيْتَةَ يَقُولُ: قَبِيلَ لِأَبِي يَزِيدَ، «مَا شَهِدْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا؟» قَالَ: «أَنْ أَنْظُرَ [٢٦٦] إِلَى نَفْسِي بِالْعَيْنِ الَّتِي يَرَانِي بِهَا النَّاسُ».

(٢٧) وَيَجِبُ عَلَى الْفَقِيرِ أَنْ يَسْتَزِيدَ مِنْ نَفْسِهِ مَعَايِلَةً أَوْ مَقَالَةً أَوْ حَالًا، وَلَا يَرْضَى مِنْ نَفْسِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ، فَإِنْ تَمَّ لَمْ يَكُنْ فِي زِيَادَةٍ فَهُوَ فِي نَقْصَانٍ، وَمَنْ شَهِدَ نَعَصَهُ ^٥ وَطَلِبَ الزِّيَادَةَ فِي أَوْقَاتِهِ شَغَلَ ذَلِكَ عَنِ الْإِسْتِفَالِ بِغَيْرِهِ وَلَا يَتَعَاطَمُ فِي نَفْسِهِ، وَلَا يَتَكَبَّرُ إِلَّا مَنْ رَضِيَ عَنْهَا، فَتَرَى شَاهِدَهَا كَمَا هِيَ نَفْسُهَا بِذَلِكَ الْكِبَرِ سَمِعْتُ مَسْجُودَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيَّ ^٦ يَقُولُ، سَمِعْتُ التَّهْرَجُورِيَّ ^٧ يَقُولُ: «مِنْ عِلَامَةِ تَهْنِئَةِ اللَّهِ فِي أَحْوَالِهِ أَنْ يَشْهَدَ ^٨ التَّنْقِصَ فِي إِخْلَاصِهِ، وَالْغَفْلَةَ فِي ^٩ أَذْكَارِهِ، وَالنَّقْصَانَ فِي مَحَدَّتِهِ، وَالْقُتُورَ فِي مَجَاهِدَتِهِ، وَقِلَّةَ الْمَرَاعَاتِ فِي قَرَرِهِ، فَيَكُونُ جَمِيعُ أَحْوَالِهِ عِنْدَهُ غَيْرَ مَرْتَبِعَةٍ، وَيَزْدَادُ قَرَارًا إِلَى اللَّهِ فِي نَعْدِهِ وَسَيْرُهُ ^{١٠} حَتَّى يَتَّقَى عَنْ كُلِّ مَا دُونَهُ، وَمَنْ كَانَ يَهْمُهُ الْفُكْمَةُ سَقَطَ عَنْهُ حِفْظُ الْخَلْقِ وَحَمْدُهُمْ وَذَمُّهُمْ».

١ م. والدولة ف. - وبداء.

٢ هو أبو يزيد طبرستانى عيسى بن مسروشان (ت ٢٦٦)، وهو من أهل بسطام، وهو راجع عابد صاحب أحوال.

طبقات الصوفية ٦٧-٧٤ ٣ ب م ك و

٤ هو أبو الحسن علي بن أحمد بن جعفر بن أبي حصص، يعرف بأبي السائب، حدث عن أحمد بن علي بن التلاع المورجاني ومحمد بن خالد، روى عنه الشيخ حنبل بن سعيد وثلاثون وكان صحيح السماع، تاريخ بغداد ٣٢٧/١١

٥ ب الحسين

٦ ف نفسه

٨ ف. - الهروي لعنه أبو نصر منصور بن عبد الله الهروي يروي عنه السلمي في طبقات الصوفية ٢٢٩ ولا أجد له ترجمة مما لدى من المراجع

٩ هو أبو بطون إسحاق بن محمد التهرجوري (ت ٣٣٠) من علماء مسابغهم، صاحب الجيد وصرو بن عطاء الكوفي وأبو بطون السوسي وغيرهم من المشايخ أقام بالهرم سب كيرة مجاوراً ومات بها طبقات الصوفية ٣٨١-٣٧٨

١٠ ف يشاهد. ١١ م. من

١٢ ف سرقه

(٢٨) ويجب على الفقير أن يعرف وجه^١ أرفاقه، فلا يأخذ الزفق إلا من جهة يعلم أنه لا يأكل بدينه كذلك سمعتُ عبد الواحد بن بكر،^٢ يقول: سمعتُ أحمد بن عطاء، يقول: سمعتُ محمد بن^٣ الزبرقان، يقول: سئل أبو يزيد، «بِسَ كَمْ وَجْهَ تَسْلُمُ الْأَرْفَاقَ، وَكَيْفَ الْأَكْلَ بِالَّذِينَ؟» فقال: «لَا تَسْلُمُ الْأَرْفَاقَ إِلَّا مِنْ وَجْهِ ثَلَاثٍ [٢٦] ب | كَسْبٍ مِنْ حِلَالٍ، أَوْ كِفَايَةٍ مِنْ أَخٍ فِي اللَّهِ مُعْتَمِدٍ عَلَى دِينِهِ، أَوْ أَخْذٍ بِإِيَاةِ الْعِلْمِ، وَالْبَاقِي كُلُّهُ أَكْلٌ بِالَّذِينَ»

(٢٩) ومن علامات الصادق^٤ في فقره، ما سمعتُ نصر بن محمد الطوسي، يقول: سمعتُ عمر بن محمد البغدادي، يقول: سمعتُ منصور المغربي،^٥ يقول: سمعتُ بشر بن الحارث، يقول: «حَقِيقَةُ الْفَقْرِ مِلَازِمَةُ الْفَقْلَةِ وَاسْتِحْبَابُ الذَّلَّةِ وَتَعَوُّدُ الْفُرْقَةِ وَمَنْ اسْتَجْلَبَ بِفَقْرِهِ لِنَفْسِهِ عَرًّا أَظْهَرَ بِذَلِكَ أَنَّ طَلِبَهُ لِلْفَقْرِ لَا لَوْجُوبِ الْفَقْرِ وَحُبِّهِ، وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَدْرِكُ بِفَقْرِهِ مَا لَمْ يَكُنْ يَدْرِكُهُ بَقَنَاءِ وَطَلِبُهُ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْفَقِيرَ الصَّادِقَ فِيهِ مَنْ يَصْحَبُ الْفَقْرَ وَجُوبًا لَا لِسَبِّهِ،

فَمَنْ خَرَجَ مِنْ فَقْرِهِ عَلَى سَبِّ سَبِّهِ لَا يَحِلُّ الْفَقْرَ (٣٠) وَمَنْ آدَابَ الْفَقْرَ قَبُولَ الذَّلَّةِ فِيهِ مِنْ غَيْرِ سُكُوبٍ وَلَا مَنَازَعَةِ طَبْعٍ، فَإِنَّ^٦ فِي ظَاهِرِ الْفَقْرِ التَّذَلُّلَ لِلْمَخْلُوقِ وَفِي حَقِيقَتِهِ^٧ التَّذَلُّلَ لِلْحَقِّ^٨ سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ،^٩

١ م وجوده وجود.

٢ هو أبو الفرج عبد الواحد بن بكر الورثاني الصوفي ات ٣٧٢، كتب الكثير، دخل جرجان سنة خمس وستين وثلاثة وسمع وحدث بها بأخبار وأنساب وحكايات تاريخ حران ٢١١

٣ ب - بكر يقول سمعت أحمد بن عطاء يقول سمعت محمد بن

٤ ما وجدت ترجمته فيما لدي من المراجع

٥ هو أبو نصر منصور بن محمد بن أحمد بن حرب المغربي الغنصبي ات ٢٨١، كان على القضاة برعاية روى عن أبي عبد الله الحاملي وجماعة كثيرة من أهل الشام ومصر والخراسان وروى عنه أبو القاسم السمرقي وقال: «كان صاحب غرائب شنيعة»، الثواب ١/٢٥٥-٢٥٦ نسخة كتب في أصول التصوف والزهد ٤٥٠ حاشية ١٣٩

٦ هو أبو نصر بشر بن الحارث بن عبد الرحمن بن عطاء بن هلال بن معاوية بن عبد الله الحاملي ات ٢٢٧، أصله من مرو من قرية تكبره أو ماثر سام سكن بغداد ومات بها وهو ابن عم علي بن خشرم وصاحب القصبيل بن عباس وكان عالماً ورعاً حذفت الصيغة ٢٩-٤٧

٨ م /ف عرج في

٩ هـ مع

١٠ هـ الذلة

١١ هـ قال

١٢ هـ حقيقة

١٣ هـ عرو وجل

يقول سمعتُ فارساً^١ يقول سمعتُ يوسف بن الحسين^٢ يقول: «كان لي صديق فأت فرأيتُه في المنام، فقلتُ له: "ما فعل الله بك؟" فقال لي: "قال الله عز وجل: قد غُسلتُ لك بتردّدك إلى هؤلاء السفل أبناء الدّنيا في رغب قبل أن يبطوك"».

(٣١) وأقفر الفقراء من حُجب عن رؤية أفعاله وأخلاقه، فإن من عرف نفسه حق معرفتها أنف (٢٧) أن يلتخر بها أو بحال من أحوالها، وكان شغله بإصلاح^٣ أوقاته سمعتُ محمد^٤ بن الحسين^٥ البغدادي^٦ يقول سمعتُ أبا عمرو بن السّماك^٧ يقول سمعتُ الحسن^٨ بن عمرو السّبيعي^٩ يقول سمعتُ بشر بن الحارث يقول: «بي داه ما لم أعالج نفسي لا أتفرّغ لغيري، فإذا عاجلت نفسي تفرّغت لغيري، ما أبصرتني بوضع الدّولة والدّاء إن أعانني بموتة»^{١٠} ثم قال: «أنتم الدّاء! أرى وجوه قوم لا يخافون، متهاونين بأمور الآخرة»^{١١}.

١٤ هو أبو القاسم علي بن أحمد بن جعفر التّزّلي^{١٢} روى عن المرحوم إسحاق الدهستاني وكان يدر في سكة فارس بجرجان تاريخ جرجان^{١٣}
١ هو أبو الطّيب فارس بن عيسى - وقيل ابن محمد - الصّولي صاحب الجندی بن محمد وأبا العباس بن عطاء وغيرهما وانتقل إلى حراسان ثمّها، وكان له كنان حسن يقال إنه مات بخراسان، قال أبو حمزة «فارس بن عيسى الصّولي، بدادي، وكان من التّحقيقيين ينهون أهل التّكفّل عن التّكفّل»^{١٤} يوم الفراق الجزء بين القفر وترك الشهوات، ورد بسابور ومرج - على أكثر عُق - سنة أربعين ومائتين، وسكن مرو» تاريخ بغداد ٣٩٠/١٢
٢ هو أبو يعقوب يوسف بن الحسين الرّازي (ت ٣٠٤)، شيخ الرّزي والجلال في وقته كان أوحّد في طريقته في إسقاط الهما وترك التّصنّع واستعمال الإحلاص صاحب ذا النون المصري وأبا تراب النّحشي ورافق أبا سعيد الخزاز في بعض أسفاره، وكان عالماً دينياً طبقات الصّوفية ١٨٥-١٩١

٣ ب في إصلاح م - محمد م / ك الحسن

٦ ما وجدت ترجمته في أيّ من المراجع، لكن السّلمي يروي عنه مرّة واحدة في طبقات الصّوفية ٢٨٤.
٧ هو أبو عمرو عثمان بن أحمد بن عبيد الله بن يزيد الدّقّاق - معروف بابن السّماك - سنة إلى بيع السّلك (ت ٣٤٤)، بدادي صدوق عنه (الكتاب ٥٥٦/١) طبقات الصّوفية ٤٩ حاشية (٥)
٨ ف - البغدادي يقول سمعتُ أبا عمرو بن السّماك يقول سمعتُ الحسن وروي عن الخليل في طبقات الصّوفية ٤٦ وحلية الأولياء ٣٩٦/٨.

٩ هو أبو الحسين الحسن بن عمرو بن المهمل السّبيعي، وقيل النّسبي (ت ٢٨٨) روى عن بشر بن الحارث حكايات روى عنه أبو عمرو بن السّماك وكان ابن السّماك يقول عنه «السّبيعي؟ إنا هو النّسبي من نسبة المصورة، كان لغة تاريخ بغداد ٣٩٦/٧

١٠ م إر أصاني، ف - إر أعاني بموتة

١١ انظر طبقات الصّوفية ٤٦ وحلية الأولياء ٣٩٦/٨

(٣٢) ومن آداب الفقير أن يبدأ بتأديب نفسه، فإذا فرغ منها اشتغل بتأديب غيره. ومضى تفرغ العبد من تأديب نفسه^١ ونفسه محل الآفات والبلايا وهي الإثارة بالسوء؟^٢ أخبرنا أحمد بن عبد الله بن يوسف القرميستي^٣ بها منأولة. أن أباه حدثه عن علي بن أحمد بن عبد الحميد المضائري، عن السري السقطي،^٤ قال: «من عجز عن أدب نفسه كان عن تأديب غيره أعجز»

(٣٣) والفقير على الحقيقة^٥ من رحم^٦ الغنى لما يرى عليه من أشغال الدنيا وحساب الآخرة فيدعو له ولا يحقره. سئل شقيق البلخي: «ما في شيء يُعرف الفقير الصادق؟» فقال: «بصيانة فقره، ورحمته لأبناء الدنيا وشغفته عليهم ودعائه لهم، ومعرفة نعم الله عليه في أن لم [٢٧] ب| يُبْلَغ بما أبلاهم^٨ به، والقيام بشكر تلك النعمة»^٩ وأحسن ما في الفقر^{١٠} استعمال الخلق^{١١} مع الخليفة، والافتداء^{١٢} برسول الله صلى الله عليه وسلم في الشريعة،^{١٣} والتحقق مع الحق بالحقيقة

(٣٤) ومن آداب الفقر^{١٤} ما سئل أبو جعفر^{١٥} عن أحكام الفقر وآدابه على الفقير، فقال:



١ هـ - فإذا فرغ منها اشتغل بتأديب غيره. ومضى تفرغ العبد من تأديب نفسه.

٢ ب - بالسوء.

٣ ب القرميستي ما وجدت ترجمته فيما لدي من المراجع، ولكن السلفي بروي كبيراً بس أخبار السري السقطي هذا السد عن أحمد القرميستي عن أبيه عن علي بن عبد الحميد المضائري فظهر طغفان الصوفية ٥٢-٥٣

٤ ب - السقطي هو أبو الحسن سري بن المفسر السقطي (ت ٢٥٦) يقال إنه حال الحميد وأستاذة صاحب معروف الكرخي وهو أول من تكلم بمبدأ في لسان التوحيد وحقائق الأحوال. وهو إمام البدائين وشيخهم في وقته. وإليه ينسب أكثر الطبقة الثابتة من المشايخ المذكورين في هذا الكتاب طغفان الصوفية ٤٨-٥٥

٥ هـ - على الحقيقة.

٦ م - ب - رحم.

٧ هـ أبو علي شقيق بن إبراهيم الأدي البلخي (ت ١١٦١) من أهل طنج. حَسَنَ الجري على سبيل التوكل وخَسَرَ الكلام فيه وهو من مشاهير مشايخ غراسان وأظنه أول من تكلم في علوم الأحوال بذكر حراسان كان أستاذ حاتم الأصم. صاحب إبراهيم بن أدهم وأخذ عنه الطريقة طغفان الصوفية ٦٦-٦٦

٨ هـ أبلاهم ٩ هـ التمس ١٠ م - كلف الفقير

١١ م - المس ١٢ هـ افتداء ١٣ م - الرعدة

١٤ هـ الفقير.

١٥ هـ أبو جعفر عمرو بن شَمْلَةَ النيسابوري (ت ٢٧٠) صاحب عبيد الله بن سهدى الأبيوردي وعلياً

«حفظ حرمات المشايخ، وحسن العشرة مع الإخوان، والنصيحة للأصاغر، وقبول النصيحة من الأكابر، وترك الخصومة في الأرفاق، وملازمة الإيتار، ومجانبة الدُّخار، وترك^١ صحبة من ليس في طبقتهم، والمعاونة في أمر^٢ الدين والدنيا» وإِنَّمَا تَقَعُ خصومة الفقراء مع الأغنياء في تعظيم^٣ الدنيا في أعينهم لذلك قال حمدون القصار: «تَهاوَنُ بالدُّنيا حتَّى لا يعظُم في عينك أهلُها ومن يملكها».

(٣٥) ولا يصحُّ للتَّغيير القيام بما عليه من مواجب الفقر حتَّى يترك ما له فيه سمعتُ أبا نصر الطوسي^٤ يقول: سمعتُ أحمد بن عطاء، يذكر^٥ عن خاله، عن الجنيد، قال: «لا تقوم بما عليك حتَّى تترك ما لك، ولا يقوى على ذلك إلَّا نبيٌّ أو صديق». وأصل خصومة الفقراء مع الأغنياء بين الطَّمع وسعهم إيتاهم ما^٦ يطالبون به. رأيتُ في كتاب أبي جعفر^٧ بن حمدان: سمعتُ أبا عثمان، يقول: «أصل^٨ العداوة بين ثلاثة أشياء بين الطَّمع في المال، والطَّمع في إكرام الناس، والرَّغبة [٢٨] في قبول الناس^٩ في كلِّ أيضاً: «لا يكمل^٩ الرَّجل حتَّى يستوي في قلبه أربعة أشياء المع والعتاء والهرز والذلُّ» وقال أيضاً: «صلاح القلب بين أربعة خصال:

من نكتة شيخنا محمد بن محمد

التصريف آدي ورائق أحمد بن خضر وهب السلمي، وكان أحد الأئمة والسادة، اتنى إليه شاء من شجاع الكرمانى وأبو عمار سعيد بن إسحاق طيفت طيفات الصوفا ١١٥-١٢٢

١٦ م. التفرد، ١٥ - وأدابه على التغير

١ م. أمور. ٢ م. لك. لتطير.

٣ هو أبو نصر عبد الله بن علي السراج الطوسي انت ٣٧٨ الملقب بطاوس فقراء المرميين وكان كاملاً في علوم العلم، وله شأن عظيم في الرياضات والمعاملات. وكان صاحب كتاب القمع وله تصانيف كثيرة أيضاً في علم الطريقة والمقابلة وكان يسكنه طوس وفيرة هناك وكان يريد أبي محمد المرسى. ورأى السري السلفي وسهيل الشنري. بعضات الأسس لثور الدين عبد الرحمن بن أحمد الجاهلي. تحقيق محمد أديب الجاهلي (دار الكتب العلمية ١٤٠٣-٤٠٨-٤٠٩) ٥ م. يقول ٦ م. ما

٧ ب. أبي حمزة. د. - أبي لله في كلامها خطأ بين التاسع هي ما بعد في هذه الفقرة السلمي يذكر كتاب أبي حمزة بن حمدان ورواية عن أبي عثمان مرة أخرى، وكذلك يقول السلمي في طيفات الصوفا. «رأيتُ بخطَّ أبي حمزة بن حمدان، ثمَّ يروي أخبار محفوظ بن محمود التيسابوري وهو قد صحب أبا عثمان ولازمه طول عمره انظر طيفات الصوفا ٢٧٣ ولا أجد أبا جعفر بن حمدان هذا ميا لدي من المراجع

٨ د. + كل. ٩ م. + إيمان

في التواضع لله، والفقر إلى الله، والخوف من الله، والرجاء في الله، وليس شيء أقطع لأدب الفقر من العجب والكبر واحتقار الناس. وجدت في كتاب أبي جعفر بن حمدان: سمعتُ أبا عثمان، يقول: «الخوف من الله يوصلك إلى الله، والكبر والعجب بنفسك يقطعك عن الله. واحتقار الناس في نفسك مرض عظيم^١ لا يداوي». والأدب هو حلية الفقراء كذلك قال أبو عثمان: «الأدب سند^٢ الفقراء وزين الأغنياء».

(٣٦) ومن آداب الفقراء^٣ ما سئل رويم^٤ عن فتوة الفقراء، فقال: «أن يعذر إخوانهم في زلاتهم، ولا يعاملهم بما يحتاج أن يعتذر إليهم منه»^٥ وقال رويم: «من حلة^٦ الفقير أن يوسع على إخوانه في الأحكام ويضيق على نفسه فيها»^٧ فإن التوسعة^٨ عليهم اتباع العلم والتضييق على نفسه من حلية^٩ الورع. وقال رويم: «قصودك مع كل قوم أسلم^{١٠} من قصودك مع الصوفية»^{١١} فإن كل الخلق قصدوا على الرسوم وقصدت هذه الطائفة على الحقائق، وطالب كل الخلق أنفسهم بظواهر الشرع، وطالبوا أنفسهم بحقيقة الورع [٢٨ ب] وسداوسة^{١٢} الصدق فن قد معهم وخالفهم في شيء مما يتحققون فيه، نزع الله نور الإيمان من قلبه»^{١٣}

(٣٧) ومن آداب الأغنياء والفقراء ما قاله محمد بن الفضل الشيرازي: «أعظم الناس ذلاً فقير داهن عتياً^{١٤} وتواضع له، وأعظم الخلق سعراً غنياً تواضع لفقير أو حفظ حرمة»^{١٥} وقال محمد بن أبي^{١٦} الورد: «من آداب الفقير^{١٧} في فقره ترك الملازمة والتعير لمن

١ م - عظيم. ٢ م - ستر. ٣ م - الفقر.

٤ هو أبو محمد رويم بن أحمد بن يزيد بن رويم بن يزيد (ت ٣٠٣) وهو من أهل بغداد، من جلة مشايخهم.

٥ جده رويم بن يزيد حدث عن ليث بن سعد وغيره كان ضيقاً على مذهب داود الإصباطي وكان مقرئاً فقرأ على إدريس بن عبد الكريم المداد طبعات الصوفية ١٨٠-١٨٤.

٦ م/ف أن تعذر إخوانك في زلاتهم ولا تعاملهم بما يحتاج أن تعذر إليهم منه.

٧ م - حكيم: ف حله. ٨ م - جبه. ٩ م - التوسيع.

١٠ م/ف حكيم. ١١ م - أسلم. ١٢ ف - هذه الطائفة.

١٣ ف - وملازمة. ١٤ نظر طبعات الصوفية ١٨٢. ١٥ ف - الأغنياء.

١٦ م - تواضع لفقير وتواضع له. ١٧ م/ف - أبي.

١٨ هو محمد بن أبي الورد وله أربع أسماء أحمد وهما من كبار مشايخ الرافضيين وجنتهم وكان من حلفاء الجسد وأقرانه، صحباً سريراً للسطفي وأباً للفتح المحال وحارثاً الحاسبي وشرراً الحافي وطريقته في الورع قريبة من طريقة بشر طبعات الصوفية ٢٤٩-٢٥٣.

ابتلي بطلب الدنيا، والرَّحمة والسَّفقة عليه والدَّعاء له أن يرجعه^١ الله من تبعه فيها» ولا
يبتلي^٢ العبد بما سوى الناس حتى يستحسن أفعاله ويكون فيه هلاكه. قال محفوظ بن
محمود: «من أبصر بحاسن نفسه ابتلي بما سوى الناس. ومن أبصر عيوب نفسه سلم من
ذكر ما سوى الناس». وقال محمد بن حامد: «ما استصرفتُ أحدًا من الناس إلَّا وجدتُ
تقصيرًا في إيماني ومعرفتي»^٣ وسمعتُ أبا القاسم الدمشقي^٤ يقول، سمعتُ أبا علي
الروذباري يقول «الْعُزْلُ على مَنْ دونك ضعف، والْعُزْلُ على مَنْ فوقك قِصَّة»^٥ ولا
يرتفع أحد إلَّا بالتواضع، ولا يحتقر إلَّا بالتكبر قال أبو الحسن البوشنجي: «مَنْ ذَلَّ في
نفسه رفع الله قدره، وَمَنْ عَزَّ في نفسه أذله الله في أعين عباده»^٦ والفقير مَنْ لا يكون له
عمل يرضاه، ولا حال يسكن فيه، ولا وقت يرجع إليه ويكون سرَّه شهاداً للحق.

١٨. ف. الصادق في طبقات الصوفية ٢٥٦ عن ابن أبي الرود «من أَدَبَ الصَّغِيرَ في عَرَفَ ترك الملازمة والتَّصَبُّر
لنَّ ابْتِلَى بطلب الدُّنْيَا، والرَّحمة والسَّفقة عليه، والدَّعاء له أن يرجعه الله من تبعه فيها»

١ م. الف. ليرجعه، ف. منها. من تبعه فيها
٢ من هنا وقع خطأ من الناس فاستطاع جرداً من النص، ولكن هذا الجزء قد يوجد من الصفحة ١٣٠، السطر ٤
إلى الصفحة ١٣١، السطر ٢٢. فوصفت ههنا الحق في حقه كوصفته في سائر سبحة ابن يوسف وسبحة طنج
٣ هو أبو حمص محفوظ بن محمود البسابوري (ت ٣٠٤/٢٠٣) من أصحاب أبي حمص البسابوري. وهو من
قدماء مشايخ بسابور وملتزم، وكان بعد موت أبي حمص يصحب أبا عثمان ويلزمه طول عمره، وكان من أروع
المناجاة وأزعمهم لطريفيهم، وكان قد صحب أيضاً حمدوناً القصار ولسماً الباروسي وعلياً النصار آبادي وغيرهم
من المشايخ طبقات الصوفية ٢٧٣-٢٧٤
٤ انظر طبقات الصوفية ٢٧٦

٥ ف. حاتم وهو أبو بكر محمد بن حامد بن محمد بن إسماعيل بن خالد القرطبي وهو من أمهات مشايخ حراسان
وأظهرهم خلفاً وأحسنهم سياسة في المناجاة يبلغ مثل أحمد بن حنبل وهو من دونه، وله أصحاب يتسبون إليه.
سبه وكذا إلى أبيه أبو نصر محمد بن محمد بن حامد وكان أبو نصر أحد فتيان حراسان. طبقات الصوفية
٢٨٠-٢٨٣
٦ انظر طبقات الصوفية ٢٨٣

٧ هو أبو القاسم عبد الله بن محمد الدمشقي لا أحد فينا له من المراسع ولكن السطحي يروي عنه حصراً
عن طاهر المقضي وأبي علي الروذباري انظر طبقات الصوفية ٢٧٥ و٢٧٦ و٢٥٦.

٨ م. فخر وقبَّه كَلَّة حياء والاحترام على التبايع. انظر هذه الرواية في طبقات الصوفية ٣٥٦.
٩ هو أبو الحسن علي بن أحمد بن سهل البوشنجي (ت ٣٤٨). كان أوجع فتيان حراسان في أبا عثمان وصحب
بالمرافق ابن عطاء والجريري. وبالنسب طاهراً ولماً عمرو الدمشقي. وتكلم مع النسل في مسائل وهو من أعلم
مشايخ وقته بعلوم التوحيد وعلوم المعاملات. وأحسن طريقة في الفتوة والتجريد. وكان ذا خلق متديناً متهدداً
للغفراء. طبقات الصوفية ٤٥٨-٤٦١
١٠ انظر طبقات الصوفية ٤٦١.

لا يكون عنه رجوع^١ ولا له^٢ إليه سبيل. يدهشه وقته عن الإخبار عنه والمقام فيه. لا بأوي إلى^٣ معلوم، ولا يسكن إلى محبوب، والفقر حقيقة العبودية، وعلامته [٣٠ب] عدم القدرة على المراد وملازمة العجز، وذلك حقيقة الفقر ومن فتوة الأعيان أن يسقموا^٤ الفقراء، ويعلموا فضلهم عليهم وعجز أنفسهم عن بلوغ^٥ درجاتهم والقيام بأرفاقهم. ومن فتوة الفقراء معرفتهم عجزهم عن بلوغ مواجب الفقر وذكر مناقب الأعيان والشفقة عليهم والدعاء لهم بأن يعافهم الله تعالى^٦ عن^٧ فتنة الفناء.

(٣٨) ومن علامة الفقير الصادق ألا يعادي أحداً إلا على الذين، ولا يحسد^٨ على مسلم، فإنه من أخلاق طالبي الدنيا فن استقط عن قلبه حب الدنيا فقد بريء من المعادة^٩ فيها ولها والمنافسة مع أهلها وذكر عيوبهم ومن علامات الفقير أن يكون لباسه الرضا، وطعامه التقوى، وأخلاقه الإيثار والتخاء، وشبهانله الخشوع والخضوع والتواضع، وصفته وحالته^{١٠} قبول الموارد عليه بوجه منبسط وقلوب رجيبة^{١١} وبلغني أن رجلاً جاء إلى أبي حفص «عمر بن سلمة التياهوري»، فقال له «أنت؟» فقال «أنا فقير». فقال أبو حفص: «كل المخلق فقراء أرني في الأرض شيئاً حتى تكتم أنت لفقرك. واعلم أن المخلق كلهم فقراء من غير دعوى وأنت فقير بدعوتك» فقال بعضهم: «إذا صدق العبد في فقره أكرمه الله بمخالص منها: التناعة وحسن المثلث ومعرفة أقدار الناس بتقصان مشاهدة قدره وإكرام أولياء [٣١] الله».

(٣٩) سئل أبو علي الجوزجاني عن شئان الفقراء، فقال: «طاعة الله حلاوتهم، وحب الله صاحبهم، وإلى الله حاجتهم، والله حافظهم، والتقوى طبعهم، ومع الله تجارتهم، وعليه اعتادهم، وبه أنسهم، وعليه توكلهم، والجوع طعامهم، والفقر لباسهم، والزهد ثمارهم،

- ١ ف - ويكون سره مشاعداً للحق لا يكون عنه رجوع ٢ م - له
 ٣ ف - سبيل يدهشه وقته عن الإخبار عنه والمقام فيه لا بأوي إلى ٤ م - يسقموا
 ٥ ف - بلوغ ٦ ب - لم - الله تعالى ٧ ف - من.
 ٨ م - لم - يحسد ٩ م - المعادات. ١٠ م - لم - حاله
 ١١ ف - رجيبة، م - رجيبة، ورجيبة بمعنى واحد تقريباً، أي رجيبة رتباً = فرج
 ١٢ م - من ١٣ ب - وأنت فقير بدعوى.

وحسن الخلق شيانهم، والتواضع شيبتهم، وطلاقة الوجه حليتهم، وسخاوة النفس حرقهم،^١ وحسن المعاشرة صحبتهم، والعقل قاندهم، والصبر سائقهم، والورع شيبتهم،^٢ والقرآن حديتهم، والشكر ريتهم، والذكر نهيتهم،^٣ والزُّمَّاء راحتهم، والصناعة مالهم، والعبادة لبسهم،^٤ والشيطان عدوهم، والدنيا سرُّ بلَّتْهم،^٥ والحياة قيصهم، والخوف سجيبتهم،^٦ واللَّيل فكرتهم، والنهار مجبرتهم، والحكمة سيِّتهم، والحق حارسهم، والحياة مرحلتهم، والموت منزلهم، والقبر حصنهم، ويوم القيامة عيدهم، وبين يدي الله قسرة أعينهم، وفي ظلِّ العرش مجلسهم، والفردوس مسكنهم، والنظر إلى الله منبتهم،^٧ فإِذَا لَزِمَ التقدير هذه^٨ الآداب والزم نفسه هذه الأخلاق كان من جملة الفقهاء الصادقين وبلغه الله هذه المنازل، وتكون صحبتته مع الخلق على شرط السلامة،^٩ يكون الخلق منه في راحة وهو من هواجس نفسه وطبائعه في راحة، وقال أبو عبد الله بن الجلاء: «صحة الفقر^{١٠} بالممارسة له لا بالدعوى فيه، فمن صحبه^{١١} بالممارسة فأكمله أورثه ذلك غصوعاً وخشوعاً وتذقلاً وشفقةً، ومن صحبه بالدعوى أودَّه ذلك تجرُّماً وتكبراً»، وقال أبو تراب النخشي: «إِنَّ اللَّهَ زَيَّنَ أَهْلَ كُلِّ زَمَانٍ مِمَّا^{١٢} يَشَايِلُهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ زَمَانٌ أَشْرَفَ مِنْ زَمَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا قَوْمٌ أَشْرَفَ مِنْ قَوْمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^{١٣} صَبُوهُ وَأَسْأَلُوهُ فَرِيَّتَهُمُ بِالْفَقْرِ فَأُورِثَهُمْ لِبَاسِ الْفَقْرِ التَّوَّاضِعِ فِي الظَّاهِرِ وَالزُّمَّاءِ بِالْأَحْكَامِ فِي الْبَاطِنِ، هُمْ أَشْرَفُ الْخَلْقِ وَأَخْلَقُهُمْ أَشْرَفُ الْأَخْلَاقِ»

(٤٠) واعلم أنَّ الله سبحانه وتعالى وصف [٢٩] نفسه بالتكبر والجبَّارية، فقال تعالى: ﴿الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾^{١٤} (٥٩: ٢٣) وتلك من صفاته^{١٥} المحمودة، لأنَّ التَّكَبَّرَ والجبَّارية يليق به -

- | | |
|---|-----------------|
| ١ م/ حليتهم | ٢ م/ رادهم |
| ٣ م/ نهيتهم ب - والقرآن حديتهم والشكر ريتهم والذكر نهيتهم | ٤ ب/ الزُّمَّاء |
| ٥ م/ كسبهم | ٦ م/ مزابلهم |
| ٧ م/ صحبهم | ٨ ب/ هذا |
| ٩ م/ هنا ينتهي الجزء السابق من النص، صفحة ٢٨ ب، سطر ١٠ | ١٠ م/ صحبهم |
| ١١ م/ كسبهم | ١٢ م/ ب/ كسبهم |
| ١٣ م/ كسبهم | ١٤ م/ كسبهم |
| ١٥ م/ كسبهم | ١٦ م/ كسبهم |

يعني^١ لا يلحقه فقر^٢ بجهة من الجهات - وهو الذي يتقدر أن يغني من شاء من عباده قال النبي صلى الله عليه وسلم حاكباً عن ربه: «الكبرياء ردائي والعظمة إزاري من نازعني واحداً منها قسمته»^٣ وألزم عبيده اسم الفقر وقال: «أَنْتُمْ أَلْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (٣٥، ١٥) فقرهم فقر لا يلحقه الغنى بوجه^٤ والتكبر والتجبر فيه من الأوصاف المذمومة: لأن لباس الفقر يوجب الذل والخمود^٥ وصفة البني الحقيقي^٦ التكبر والتجبر، فمن تكبر وتجبّر في فقره فقد خالف أوصاف العبودية^٧ والفقر وقال رجل للمجنيد: «مر القدير الطّريف؟» قال: «الَّذِي يَأْخُذُ الْأَرْفَاقَ عَلَى^٨ الْأَدَبِ لَا عَلَى طَرِيقِ الرِّغْبَةِ»^٩ وقال سهل بن عبد الله^{١٠}: «خلق الله الخلق فصنعتهم بالفقر ونفسه^{١١} بالفنى، وجعل لباس الفقر الخضوع والانتكاس ولباس الفنى العظمة والتكبر فمن تكبر في غناه^{١٢} فقد خرج من أدب العبودية ودخل في منازعة الربوبية»

(١١) وكنت ذكرت في «مسألة سلوك الفقراء»^{١٣} آداب الفقر ومواجهه، فوجب إعادته [٢٩ب] هنا ليمّ به المراد فيه

(١٢) فمن مواجهه وآدابه: أن يخاف القدير صلى الله عليه وسلم فقره أكثر مما يخاف الفنى على غناه. وأن

مَنْ خَشِيَ اللَّهَ خَشِيَ فَقْرَهُ

١. -هـ- تليق بفنى: ٢. يليق يعني ومرتق هذه العبارة علامة تصحيح «هـ» ولكن لا يوجد في الماندر أي كتابة

٢. م. فقر.

٣. رواه مسلم وابن حبان وأبو داود وابن ماجه عن أبي هريرة مرفوعاً أنظر كشف المحقق للمجلد ١/٢٨٨، القاهرة ١٩٨٨.

٤. -هـ- بوجه.

٥. -هـ- الممول

٦. م. ٨. طريق.

٧. -هـ- العبودية.

٨. م. ٦. على.

٩. -هـ- على الأدب لا على الرغبة

١٠. حر أبو هـ: -هـ- سئل من عبد الله بن يوسف بن عيسى بن عبد الله بن ربيع التصديقي (ت ٢٨٣)، أحد أئمة الفقهاء وعلمائهم والمتكلمين في علوم الرياضات والاعلام وعبوب الأصول صاحب حاله محمد بن سوار وسأله داود النون المصري سنة مخرجه إلى الحج بمكة طغفان الصوفية ٢٠٦-٢١١

١١. -هـ- وحكم لنفسه ١٢. هكذا في جميع النسخ

١٣. واستعملت من هذا نسخة مخطوطة مصورة أخرى من مخطوطات دار الكتب المصرية، «تصوف»، قسم النجوم، رقم ٧٤، المسجلة تحت عنوان: «كتاب سلوك العارفين» لأبي عبد الرحمن السلمي، ص ورق ١١٧، إلى ١٣١ وأسرت إلى هذا المخطوط بعد ذكره المرة الأولى بحرف «س»، انظر كذلك «كتاب سلوك العارفين»، تحقيق سلطان أنس في كتابه سبعة كتب في أصول التصوف والزهد ٣٩١-٢٠٨

يفار على فقره فلا يظهره، وإذا ظهر عليه شيء من ذلك اجتهد في ستره، ولا يجالس الفقراء بحالة يظهر فقره بذلك، ولا يباين الأغنياء مباينة تبدو ببايئتهم^١ عليه آثاره. ويصحب المخلق على شرط السلامة، ولا ييدي غنى ولا فقراً ويكون في الناس كواحد منهم، ولا يتميز عنهم إلا بملزمة أدب سلوكه، ويكون له أحوال يخلو بنفسه يطالبها بصدق ما يديه ويظهره نفسه منه في تعب والناس منه في راحة يبيع للمخلق ظاهراً^٢ ويضرب عليهم بباطنه^٣. لا يسكن إلى معلوم ولا يوحشه معدوم إن ظهر له من القدرة برفق قبله^٤ وعلم أن الحق أظهره له، وإن ظهر ذلك بسبب منزله^٥ ولم يخالف شرط العلم فيه ولا يطلب غائباً، ولا يتبع نفسه مراداً، ولا يتكلف في الطلب، ولا يلزم موضعاً يعرف به ولا لباساً يتميز به عن أبناء جنسه يكسب ظاهراً ويتوكل باطناً إن نطق بفعله، وإن سكت فبقوار وحلم، وإن أكل فبإيتار، وإن نظر فبهجرة، وإن سكت فبفكرة، وإن سمع فبوجد، وإن أمر [١٣٠] فبمعروف، وإن نهى فمن منكر يشغله وتقمع عن مراقبة أوقات إخوانه يرى فضل المخلق بمشاهدة نقصاته يستعمل الأخلاق مع الأجانب فكيف مع الإخوان والمرافقين^٦ يحترم المشايخ ويكرم الأصحاب ويرحم المريدين^٧ لا يأخذ رفقاً بسبب إلا في وقت الحاجة ثم يس^٨ موضع تسكى إليه نفسه، ولا يغيث^٩ رفقاً بأحد دون أصحابه يحتمل أذى أصحابه^{١٠} ولا يؤذيهم، ويعفظ لهم أحكامهم ولا يحكم عليهم إن جاراهم العلم فعمل سبيل النصيح^{١١}، وإن كلمهم فعلى طريق الأنس، ويطلب لعناتهم معاذير، وإن ظهر عذر ولم يقبله

١ م. بايئتهم؛ ف كس بايئتهم ٢ م. - نفسه منه في تعب والناس منه في راحة يبيع للمخلق ظاهراً.

٣ ف. - ويصحب عنهم بباطنه م لا يضرب عليهم بباطنه. ومن م ضرب ضراً بمعنى حصر م عليه. في القرآن ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْقَيْبِ بِظَاهِرٍ﴾ (٢٤: ٨١).

٤ ف. ف رفق قبله، م رفق قبله، م - قبله.

٥ م كس - مئز، ومنز، بمعنى حال م أي عيب.

٦ ف. والمرافقين.

٨ ف. أي الماشي، ينتقل. وعده الزيادة لا تستفیر شيئاً في جميع السج لعناء هو يأخذ رفقاً في وقت الحاجة ومن الموضع الذي تسكى إليه نفسه، لأنه متيقن على أنه حلال.

٩ ف. لا يستبد.

١٠ ف. - يحتمل أذى أصحابه. ١١ ف. النصيحة.

قلبه عَلِمَ أَنَّ المعيوب هو^١ لا هم بل لا يرى منهم قبيحاً إلا في خرق الشرع أو ما يؤذي إليه فقط لا يرى نفسه أهلاً^٢ لمجالستهم إلا على حدّ التبع يأخذ نفسه باستعمال التريفة ومحاسن أدايها. ولا يصيغ التواضع ولا يتهاون بالثمن. يراقب قلبه في أداء الفرائض ولا يرى نفسه أهلاً لرفع حاجة^٣ إلى مولا. ويكون من حاجاته سؤال التوبة والمغفرة والنفوس بتيسر^٤ أرغافه في كل الأوقات

(٤٣) ولا يزدرى بالفقراء ولا يتهاون بالأغنياء ولا يخضع لهم بسبب رفق يتيقن أَنَّ المعطي والمانع^٥ هو الله وحده. ويكون فقره عن الأكلان وغناه بكموتها يرحم أهل البلاء ويسأل ربه العافية ولا يعير أحداً ولا يحقد على مسلم ولا يشمت بهم ولا ينقص عهداً ولا يخالف عهداً ولا يسكن إلى شيء. ويسكن [٣٢] إليه كل شيء. ولا يألف أحداً ويألفه كل أحد. ولا يستأنس بأحد^٦ ويستأنس به كل أحد ظاهراً إمام آداب المريدين وباطناً امرأة أنوار العارفين لا يعرفه في فقره وسكينة^٧ إلا أنكاله. ولا يسافر^٨ على المراد ويكون سفره حجاً أو جهاداً^٩ أو قصداً شيخ أو راجعاً نفس أو صحبة رفيق أو طلب علم أو زيارة أخ ويتعلم من العلم ما لا يستغني عنه في آداب^{١٠} فرائضه. ويدوم^{١١} درس القرآن في خلواته. ويستغل بالذكر في أكثر أوقاته. ولا يتهاون في فقره ولا يشكو: فإن شكايه الفقير لا نهاية لها. ويستعمل^{١٢} في دوام المجاهدة ظاهراً وباطناً

(٤٤) أعز شيء عليه وقته. لا يشغله إلا بأمر الأشياء^{١٣} وهو دوام المراقبة واتباع الأوامر وطلب رضا ربه^{١٤} أرجى أوقاته عنده وقت يقوم بخدمة إخوانه يؤثر أصحابه بالأرفاق ويحتمل عنهم المشاق. لا يرى لنفسه فضلاً على أحد من الخلق. ويلزم نفسه الأدب ليتأدب به من مجالسه يعفو^{١٥} عن أصحابه إذا أخطأوا. ويعتذر إليهم^{١٦} إذا أذنبوا.

١ م/ف - هو: من إلى المعيب منه لا مذهب	٢ ف - أهلاً
٣ ف حاجته	٥ م/ف المانع والمعطي
٦ ف - وحده	٨ م/ف/س ومقامه
٩ ب - يسافر	١١ م/ف أداء
١٢ ف ومدامته	١٣ م/ف ويعمل: س يعبد
١٥ ف وطلب رضا	١٦ م/س يتوب: ف يوب
	١٧ ف لم

ويعتبرهم إذا عروا، ويصفح عنهم إذا ذلوا بتكبر على من يتكبر على الفقراء، ويميل إلى من يحترم لهم^١ أو يميل إليهم يوسع على إخوانه في الأحكام ويضيق على نفسه فيها^٢ يترك ما لا يعنيه ويستغل (٣٢ب) ما يعنيه. ويتأدب بالمشايخ ويؤدب الأصحاب، ولا يصحب الأحداث ويحبت أرفاق النسوان، ويبعد عن عنبرتهن وصحبتهن والكلام عليهن ومعهن، ويعلم أنهن الثافعات في^٣ العقل والدين، وأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لا يخلون رجل بالمرأة فإن الشيطان ثالثهما»^٤

(٤٥) يسكن سره عند العدم، ولا يعتمد على الكفاية إذا وجد، بل يعتمد على الكافي. يمانق الصبر، ويعادي الهوى، ويفارق الشهوات.^٥ ويتلبس بالرضا كلامه نصيح، وصيته تمكّر^٦ لا يجالس إلا إخوانه، ولا يرافق إلا أقرانه، ولا يصحب مخالفاً^٧ لطمع، ولا يبط لصاحب^٨ دنيا بسبب رفق، ويصور فقره عن مخالطتهم وبجالتهم، ولا يلين جانبه للعوام فيعزلقوا بذلك إلى صحبتهم.^٩ ويتأدب بالعلم، ويلتزم السنة، ويصحب من يتبعها، ويحبت البدعة وأهلها، ولا يلبس المرقعة إلا مطحراً، ولا يتزوج إلا إذا خاف على نفسه هتك الحرمة، ولا يتصدّر في المجالس، ولا يتكلم على الناس، ولا يعتاد مجالس التبايع، ولا يذحر ولا يرجع إلى معلوم، ولا يتخون كلاً يفترقه^{١٠} وصداقه عند الأغنياء^{١١}

(٤٦) ويعلم بعد هذا كله أن هذا هو الترسم بالفقر لا التحقيق^{١٢} فيه. والوصول إلى حقيقة الفقر (٤٣أ) صعب، لأنه حال النبي صلى الله عليه وسلم والصفوة من الأمة^{١٣} والسلف الصالحين رضي الله عنهم فمن ترسم به وطالب نفسه بالصدق فيما ذكرناه، أوره الله^{١٤} بركات^{١٥} التحقيق^{١٦} فيه فإن الله تعالى يقول: ﴿وَالَّذِينَ جَاءَهُدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ لِمَنْ شَاءُوا﴾^{١٧}

- | | | |
|--|---|------------------------------|
| ١ م/كس يحترمهم | ٢ م-هـ يعيا | ٣ م/ك-هـ في |
| ٤ رواد أحمد والرمذي عن عمر بن الخطاب، وقال حديث صحيح | | ٥ م-هـ السجوات |
| ٦ م/كس فكر | ٧ م مخلوقاً | ٨ م/ك-هـ إلى صاحب |
| ٩ م يبطر ذلك إلى محبته، م يظروا ذلك إلى مجالسته | | ١٠ م-هـ ولا يكون فقره وجهياً |
| ١١ ما قد انتهى جرد سلوك الفارغين ذكره السلمي للاستفادة | | ١٢ م/ك-كس التحقق |
| ١٣ م الآية | ١٤ م-هـ الله | ١٥ م بركاته |
| ١٦ م/كس التحقق | ١٧ ب «الآية مكان ﴿لِنَهْدِيَهُمْ لِمَنْ شَاءُوا﴾» | |

(٢٩٩، ٦٩). وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم، أنه قال: ^١ «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ ^٢ وَرَزَقَهُ ^٣ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

(٤٧) وقد بيّنت في هذه الفصول التي ذكرتها مختصراً ^٤ ما يستدل به الموفق على طريقة القوم وأدابهم وشيئانهم وأخلاقهم وأنا أسأل الله ألا يحرمانا ^٥ بركات ما نوبنا فيه وسعينا له بفضلته وسعة ^٦ رحمته، إنه قريب مجيب.



«خاتمة النسخة «ب»»: والحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد خير خلقه وآله أجمعين ثم «كتاب بيان تذلل الفقراء» على يد العبد الفقير الزاجي إلى رحمة ربه النبي، أوحد بن محمود بن أبي بكر المدني، في التاسع من رمضان عظمت حرمة سنة أربعين وسبع مئة نحمة ونصلي



«خاتمة النسخة «م»»: انتهى بحمد الله وحسن عونه. وصلى الله على سيدنا محمد نبيه وعبد، وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً

«خاتمة النسخة «ف»»: آخر «بيان زلل الفقراء» والحمد لله وصلى الله على محمد وآله وسلم



١ فـ - أنه قال
٢ هـ - علم
٣ م - أورثه. وبلغ «ورثته» رواد أبو حنيفة في فتنة طويلة عن أحمد بن أبي المسعود راجع حله الأول، ١٥/١٥.
٤ م - يكنى
٥ هـ - مختصرة
٦ ب - حرمانا
٧ ف - سعة

٢. مسألة درجات الصادقين في التصوف

نصحيح

كتبه دهر ك' مپ

كلمة المحقق

اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة القيمة لأبي عبد الله محمد بن النعمان على ثلاث نسخ مخطوطة معصورة السخة الأولى من مخطوطات جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية بالرياض. حاضرة المملكة العربية السعودية. مجموعة مخطوطة تُسمى السليمان^١ رقم ٣١١٨. تشمل على ست وعشرين رسالة لأبي عبد الرحمن النعمان. وهذه الرسالة هي السابعة في المجموعة بعنوان «كتاب مسألة درجات الصادقين في التصوف». تتألف من ٩ صفحات (من ٥٢ ب إلى ٦٥٧). يقع قبل هذه الرسالة «بيان مناهج الصادقين من الصوفية». ويليهما «تفسير ألقاض الصوفية». كلاهما للنعمان. كتب هذه النسخة بحفظ نسخي قديم عند السيد بن أحمد بن ياسين الحطيط الأوسوشي للنصف من صفر سنة أربع وسبعين وأربعمئة (٤٧٤). تحوي الصفحة الواحدة منها على ٢٠ سطراً تقريباً (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ٢٧ × ١٩ سنتيمتر. وأشارت إليها في التحقيق بالحرف «هـ». والنسخة الثانية هي من مخطوطات حراته فائق بمدينة إسطنبول. حاضرة الجمهورية

^١ وصف هذا المخطوط بدقته الدكتور. جبر حارة بوريج في مجلة القاموس

التركية. ضمن مجموعة مخطوطة في التصوف رقمه ٢٦٥٠ تتألف من ٢٢ صفحة (من ١٥٩ أ إلى ٦٩ ب) تحت عنوان «مسألة درجات الصائقين في التصوف». يقع قبله «كتاب محاسن المحال» لأبي المبراس أحمد بن العريف (ت ٥٣٦)، ويليه «كتاب مدار الشريعة»^١ لعله للسلمي أيضاً ولكنه مستور من أزاله كتب هذه النسخة بخط نسخي واضح ملفون محمد عبد الرحمن القاري سنة ست وسمين وثمانمئة (٨٧٦) تحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٣ سطراً (في السطر حوالي ١٠ كلمات تقريباً) وأشرت إليها في التحقيق بالحرف «ب».

وتستحق الإشارة هنا بأن الدكتور سليمان آتش قد حقق هذه الرسالة من مخطوطة خراة فاتح في كتاب تسعة كتب في أصول التصوف والإزهد (ص ٢٧٧ إلى ٢٩٠). ولكن الدكتور آتش أسس عمله في التحقيق على نسخة واحدة ونظراً للبر الذي لاحظته الدكتور آتش (ص ٢٩٠) في نسخة فاتح. وأهمية القيمة المبتور منها. وهو صفحة كاملة قد سقطت من المجموعة. ونظراً أيضاً لـ «كتاب الأصلين المخطوطين الجديدين» رأيت بأن هذه الرسالة بأهميتها في تاريخ التصوف كانت في حاجة إلى إعادة نظر وتحقيق جديد. والنسخة الثالثة من مخطوطات خراة ابن يوسف بمراكش. حاضرة المملكة المغربية. تحت رقم ١٢٠٦. ضمن مجموعة في التصوف رقمها ٢٩١ تتألف من ١٢ صفحة (من ١٣٦ أ إلى ١٤١ ب) المسجلة تحت عنوان «كتاب الفرق بين التصوف والسلامة» هي فهرسة مخطوطات ابن يوسف في مراكش حيث إن هذه الصفحة بدور عنوان يقع قبل هذه الرسالة «كتاب فصول في التصوف» للسلمي أيضاً وهو كتاب الفرق» هو آخر رسالة في المجموعة. وهذه الصفحة مكتوبة بخط مغربي أندلسي واضح. وتحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٩ سطراً تقريباً (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ٢١ × ١٤ سنتيمتر. وهي بدون اسم النسخ والتاريخ. ولكن باعتبار حالتها وورقتها نستطيع أن نرجع تاريخ هذه النسخة إلى القرن العاشر الهجري. وأشرت إليها في التحقيق بالحرف «ب».

١ قد أشار إلى هذه الرسالة الدكتور سليمان آتش في نسخة كتب في أصول التصوف والإزهد ١٢٨

٢ انظر فهرسة مخطوطات ابن يوسف في مراكش (بيروت دار الغرب الإسلامي ١٩٩٤) ٣٣١

واستأثرت في التحقيق بنسخة مخطوطة أخرى من مخطوطات حزامه ابن يوسف أبفاً تحت رقم ١١٩٥ ضمن مجموعة تحت رقم ٣٨٧ من صفحة ١١ إلى ٤ ب. وهي بدون عنوان وتاريخ. منور أولها. لمعها قد نُسخ من «ب» لمطامقتها التامة لها. والناسخ هو أبو القاسم بن علي بن علي الصبيحي النجادي.

ملاحظة: تعتبر هذه الرسالة من مؤلفات السلي الدادة. لم يذكرها صاحب كشف الظنون ولم يشر إليها نور الدين شويه في ما ذكر من مؤلفات السلي في تحقيق طبقات الصوفا (ص ٣١-٤٢). لقد أخطأ هزاد سزگير في ذكره هذه الرسالة تحت اسم «مسألة درجات الصادقين» في تاريخ التراث العربي ٦٧٣/١ وإنشأته إلى مخطوط مكتبة فانيج رقم 26503 تتناسب مع إشارة كلا من مروكلمان (GAL. 219) وريتر (Oriens, 7/399) إلى المخطوطتين في فاتح أرقام 26503 و2653 تحت عنوان «مسألة درجات الصادقين في التصوف». ولا أشك بأن كل هذه التعليقات تشير إلى نفس التأليف للسلي. وترجمت هذه الرسالة إلى اللغة الإنكليزية. كما عملت عليها دراسة أخرى عن نظرية السلوك الصوفي عند السلي^٢

درجات الصالحين في التصوف

منهج التحقيق

١. قمت بمقابلة النسخ الثلاث ثم بنسخ الرسالة منها، وجمعت مخطوطة الرياض أصلاً؛ وذلك لسير رئيس. أولاً: لأنها أقدم نسخة وعليها علامات مقابلة النسخة بالأصل. وثانياً: لأنها من الناحية اللغوية أقوى ملاغة وأسلوباً وإن كان الفرق غير كبير بين النسخ الثلاث.

٢. اعتمد السليج بتليين الهمزة دون تحفيها. وقد اعتمدت هنا بتحقيق الهمزة. وسوف لا أشير إلى ما يرد من ذلك في هذا الصر

1: *Three Early Sufi Texts, Stations of the righteous*, (St. Louis: Fons Vitae 2003) pp 82-128.

2: "A Sufi Hierarchy of Tenth Century Nishapur Based on a Treatise by Abū Abd al-Ruhmān al-Sulāmī" in *Journal of Islamic Studies* 17:1 (2006) pp. 43-67

٣ قسمت النص إلى فقرات ورقمتها تسهيلاً للفهم ثم أشرت إلى صفحات مخطوط الرياض بالأرقام بين مقوفتين [...]}

٤ خزحت الآيات القرآنية على المصحف

٥. ونظراً للعمل الذي أقام به الدكتور آتش في وضع تعليقات على النص حول تحريج الأحاديث والترجمة لأصحاب الأقوال المأثورة، اقتصرنا في عملي هذا على تحقيق وتوضيح النص بقدر الإمكان بدون تراجم الأشخاص.

قائمة الرموز

ر = مخطوطة «مسألة درجات الصادقين في التصوف» من الرياض في السليمان. رقم ٢١١٨.

ف = مخطوطة «مسألة درجات الصالحين في التصوف» من حزانة فائق. رقم ٢٦٥٠
ب = مخطوطة «كتاب الفرق بين الصوفيين والملاحمة» من حزانة ابن يوسف بمراكش.
رقم ١٢٠٨.



مركز تحقيق ونشر التراث العربي

+ = كلمة زائدة

- = كلمة ناقصة.

الحكيم والشفيع الرحيم ولا تنجو الا به عاقبة الخلق من هذه
الاعمال المأزورة والى بيته نوافعا واستكانه لعلهم من راضع
رحمة الله تعالى بنواحه وناب الرحمة من ربه وانما استل
الله تعالى ان يخرق علينا ما خسر على اولاده والى صفته وازلا
مخوضا رايه فصله فتمه وتعد رحمة انه قد رحمة
على المصطفى الطاهر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
والمعجزة ما رأيت من ذلك المعجزة في المحرقة
والشاهد والمخاض من الكائنات المعجزة
لأن الكائنات في المعجزة واللوازم ما لم يوجد على الاستحالة الظاهر كماله
الصغير والمشتاق من حال إلى حال واللوازم في كل شيء من اللوازم وهو
ما أخذ من ليل البرق واللوازم في المعجزة وكلها المعجزة لا تتبدل
الحقيقة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
من المعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
بالمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
وهي المعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
والمعجزة ما رأيت من ذلك المعجزة في المحرقة
والشاهد والمخاض من الكائنات المعجزة
لأن الكائنات في المعجزة واللوازم ما لم يوجد على الاستحالة الظاهر كماله
الصغير والمشتاق من حال إلى حال واللوازم في كل شيء من اللوازم وهو
ما أخذ من ليل البرق واللوازم في المعجزة وكلها المعجزة لا تتبدل
الحقيقة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
من المعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء
بالمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء والمعجزة في كل شيء

٢٦٥

مسألة درجات الصادقين في النصوص

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

٢٦٥

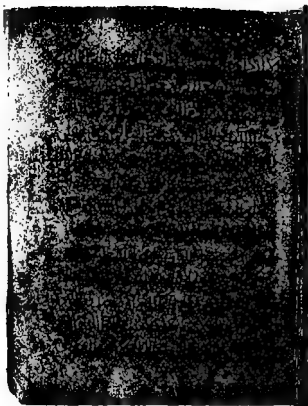
مرتب العباد لله تعالى

محمد بن عبد الله

سيد محمد بن عبد الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهُوَ حَسْبِي
مَسْئَلُهُ دَرَجَاتُ الصَّادِقِينَ
فِي التَّصَوُّفِ

أَعْلَمُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَوْ لَا أُخْرَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثْرًا ۝ سَأَلْتُ هَذَا كَلِمَةً لِرُشْدِكَ
فَاعْمَلْكَ عَلَى تَلْبِطِ السَّبِيلِ إِلَيْهِ وَازَالِ عَنْ قَلْبِكَ
الشُّبُهَةَ وَالرَّيْبَ وَبَلِّغْكَ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْمُرِيدِينَ
عَنِ الْفُرْقِ مِنَ التَّصَوُّفِ وَطَرِيقِ الْمَلَامَةِ وَسَبِيلِ
أَهْلِ الْمَحَبَّةِ فَاَعْلَمْ نَوْرُ اللَّهِ قَلْبَكَ نُبْهَا التَّوْحِيدِ
أَنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الْمَلَامَةُ سَمَاءٌ عَلَى التَّخْلَافِ
الْمَقَامَاتِ وَنَبَايِنِ الْأَمَاكِنِ وَأَنْ كُلَّ وَاحِدٍ
مِنَ الْمَلَامَةِ وَالْمَحَبَّةِ مَقَامٌ مِنْ مَقَامَاتِ التَّصَوُّفِ ۝



«مسألة درجات الصادقين في التصوف»

الصفحة الأخيرة من مخطوطة حرّانة داج باسطبول. رقم ٢٦٥٠

قدوة للمكلفين وتطيله زينة للمريدين وفيه اثبت قلوب
الغفوي على الله تعالى وتسلح من تواضع معه الله وهذا
آخر الفصل
بسم الله والحمد لله

التمتع لله في القرآن الميم أو له في الغزاة وحسن الله على صحتها
معتد وانه وسلم كثيرًا. ما كان هذا ان الله لم يشد كبره
على كلب الشيل الله وان الميم فليكن الشبه والبرك والنفك
أقلامه فيات الغريد بن من الغزاة في التصوف وحملوا العلامة
وسيل أهل الصفة واجتمع نور الله قلبك بغير الشروط
أقلامه فيات الشلاله هي سحابة على اختلاف (المغاطات
وتباني الامكن وان كل واحد من العلامة والصفة من مقامات
التصوف وحلق من اختلافه والظروفية هم الذين فسرهم
الله تعالى في كتابه فكانت لنيه صلى الله عليه وسلم بقوله
قوله تكلم الذين يفتنونهم بالقرآن والعشوة يدورون
وهم الذين انفسهم بالقرآن لعلمهم بان الغزاة يلقون
بالغزوة والفن يلقون بالزبانية وهم الذين صعب الله
لعل فقال للغزاة في الفهم واجب سبيل الله لا يستكبرون
ضرب له الارض بحسبهم الهائل الغباء من التعقيد نفوسهم
بستخدامهم هو لا يقتلاد للامور بحسب الكفاية والبرضى

الصالحين من الأولاد بعد ذلك بعدة خط واحد ودرجته في الجنة ولا يصح
 إلا أن يحل في القدر ما لا يصح في الدنيا، فمن لم يصح اجتهاد
 سلوكه على التكرار والتمسك لا يبلغه إلا انتهاء الشيء من
 العقار وإذا صح له أنه لا يصح له أن يخطأ في قوله وإذا صح له
 إلا انتهاء، ثم مر مقام الإقناع على الله عز وجل الله عليه ومن
 مقام التعبد إلى الله عز وجل من مقام منتهى ومن مقام الإقناع
 لنفسه إلى مقام إحياء الله، فهذه هي هذه المقامات
 ومقامه إذا لم يرم به من القدر العظم والنفوس الأربع فلا
 ينزله الله رفعة خلال من لا خير إلا أن ينادي في نفسه تراضيا
 واستكناهة لعلمه أن من تواضع لله رفعة الله وهو يكمل
 تواضعه بآية الرفعة من به وإلا أنزل الله تعالى أن يرفع
 علينا بسلام من به على أوليائيه وأهل صفوته والجميع ما رايد
 فضله بمنه وسعة رحمته أنه قريب مجيب والمصداق
 لله رب العالمين

انشأه الله وحسن عونه وصال الله على
 سيدنا وسيدنا ومولانا وخميسه لا محمد
 وعلى آله وصحبه وسلم تسليمًا

مسألة درجات الصادقين في تصوّف

٥٢١ ب | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسبي ربيّ وبه توكلني

مسألة درجات الصّادقين في التّصوّف^١

(١) الحمد لله ربّ العالمين أولاً وآخرًا. وصلى الله على محمد وآله وسلّم كثيراً سألت -
هناك الله لرشدك. وأعانتك على طلب السبيل إليه. وأزال عني [٥٢١] قلبك الشّه والرّيب،
وبلّغك أعلى درجات المرّيدين - عن الفرق بين التّصوّف وطرق الملازمة وسبيل أهل الهبة.
(٢) ما علم - نور الله قلبك بضياء التّوحيد - أنّ هذه الأساسيّة الثلاث هي سبّات على
اختلاف المقامات وتباين الأماكن. وأنّ كلّ واحد من الملازمة والهبة مقام^٢ من مقامات
التّصوّف. وخلّق من أخلاقه والصّوفاة هم الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه معاتباً لنبيه
صلّى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ﴾ (٦١، ٥٢). وهم الذين لقبوا بأنفسهم بالقرّاء نعلهم. بأنّ المقرّ يليق بالسودية والنقى
يليق بالزّبريّة. وهم الذين وصفهم الله تعالى في كتابه^٣ بقوله: ﴿لِلْقُرَّاءِ الَّذِينَ أَحْبَبُوا فِي

١ ب خالية من حواشٍ. ف [٥٩١] مسألة درجات الصّادقين في التّصوّف تأليف الشيخ أبي عبد الرحمن
الشّافعي قدّس الله روحه من كتب التّغيير إلى الله تعالى بمحمد بن عبد الرّحمن بن القاري. سنة ست وسبعين ومائة
[٥٩١] ب | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وصلى الله على سيّدنا محمد وآله وهو حسبي. مسألة درجات الصّادقين في
التّصوّف. ٢ ب + سيّدنا ٣ ب - مقام
٤ ب - في كتابه ٥ ب - فقال

سَبِيلَ اللَّهِ لَا تَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْتَسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّبِ تَحْرِفُهُمْ
بِسِيَّائِهِمْ» (٢٧٣ ٢) وسيأثم^١ هو الانتياد للأوامر بحسب الطاقة. والزَّصَا بالموارد. والكون
في كُلِّ وقت بحكمه. ووصفهم الله تعالى في موضع آخر^٢ فقال الله جلَّ وعلا. ﴿لِلْقَلْبِ أَهْلٍ
الْمُتَجَارِبِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاتَّوَلَّوْهُمُ يَنْتَوُونَ فَضْلًا مِنْ آثَرِ وَرِثَانِنَا﴾ (٨٥٩)
أخبر عن صفتهم أنهم لا يرجعون إلى مأوى^٣ ولا إلى معلوم. بل عمدتهم واعتمادهم على
فضل الله تعالى. وهم الذين تعرفوا^٤ عن أفعالهم وأوصافهم وأقوالهم وأدكارهم وطاعاتهم.
فلم يطمعوا إلى شيء من ذلك. ولا نظروا إليه لغنائهم عن جميع أوصافهم أجمع

(٣) وأوائلهم^٥ التي بلغت هذا المقام وهذه الرتبة رياختهم أنفسهم بأنواع الرياضات
بدء^٦. وقبل ذلك بتصحيح الثوبة وتعام الزهد والإعراض عن الخلق وعن الدنيا وأهلها.
والتخلي عما ملكوه. وهجران المألوفات والتقطع في الأسفار ومخالفة الشهوات الظاهرة
ومراقبة الأسرار الباطنة. واحترام المشايخ وخدمة الإخوان والأصحاب. والابتعاد
بالأرغاق والنفس والزوج. ودوام العمل في كل الأوقات. والنظر إلى كل ما يبدو منه
وعليه من أفعاله وأحواله إكراهية^٧ بغير الإحتفال والازدراء^٨

(٤) ثم الانزواء من هذه الدرجة إلى عطائه النفس بالتوكل على الله في جميع أمور.
وأقل التوكل الثقة في الرزق. وأصله الرجوع إلى الله تعالى من جميع الأشياء. فلا يرى ضاراً
ولا نافعاً^٩ سواء ثم بعد ذلك اليقين. ثم الثقة بالله عز وجل. ثم تفويض الأمور إليه. ثم
التسليم لما يبدو من اتقيب ساء أم سر. ثم الصبر على البلاء والمحن. ثم تلقي موارد البلاء
بالتسليم. ثم التسكون إلى البلاء من غير شكوى ولا دعوى^{١٠} كالسكون إلى التمس. ثم التلذذ
بالبلاء فوق التلذذ بالنعاء. ثم الرضا بالمعدور ظاهراً وباطناً. ثم ملازمة الحق وأهله ظاهراً
وباطناً. ثم احترام المسلمين. ثم النظر إلى الخلق بعين الحق. وهذه كلها من أحوال

١ ب - وسيأثم. ٢ ب - مواضع أخرى. ٣ ب - مادة.
٤ ب - تعرف. ٥ ب - أدابه. ٦ ب - مادة.
٧ ب - الإزراء. ٨ ب - نافعا ولا ضاراً. ٩ ب - بلا دعوى.
١٠ ب - ملازمة الحق وأهله ظاهراً وباطناً.

مقامات المریدین ثم الخوف بعد هذا كله أن هذا استدراج ومكر. ثم الخوف في القصور عن الخوف، ثم الخوف من قلّة القصور فيه. ثم الخوف على عدم التصديق في الخوف، ثم الرجاء وهو استرواح القلب بين سطوة الخوف إلى وعدائه بين التفصل على عباده، وحس الظنّ بأنه عز وجلّ أنّه يزِيل^٥ عنهم بفضله عيوب هذه المقامات. ويسترهم^٦ بينها مواضع العباد

(٥) ثم الرجوع من الثّاية إلى البداية بعد أن سلكتها^٧ ثانية بعد أولى إلى أن يصحّ له طريق سلوكه. ويتبيّن له بيان الحق^٨ فيه لذلك قال أبو يزيد البسطامي: «كلّما توهمت أنّي بلغت المنتهى نوديّت أنّ هذا أوّل» سمعت الشيخ أبا عثمان المغربي يقول: «سلكت^٩ المقامات ثلاث مرّات، كلّما بلغت المنتهى منه قيل: «ردّوه إلى الابتداء لنأبى جاهلاً» وقال أبو عثمان: «فسألت بعض المتحقّقين في السلوك عن ذلك، فقال لي: «كذا من أريد به الخبر، ردّ في^{١٠} الابتداء إلى الابتداء ليزول^{١١} عنه ذلك»

(٦) ثم ترتّب به الأحوال من هذا المقام إلى حال الطّيف. وهو أن يميّز بين الإلهام والوسواس،^{١٢} والمخاطر والطّبع، [١٥٤] والكبرياء والاعتقار، واليقين والاستدراج وهذه أيضاً من مبادئ أحوال القوم

(٧) ثم ينتهي إلى حالة الاستقامة فيكون مع الله مستقيم النفس، مستقيم السرّ،^{١٣} مستقيم الإرادة، مستقيم الطّبع، مستقيم المخاطر، مستقيم الفكر، مستقيم البداية والنهاية^{١٤} وهذه حالة لم يخاطب بها على الكمال أحد^{١٥} إلاّ النبي صلى الله عليه وسلّم قال الله تعالى: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ (١١٢-١١١) وقال هو صلى الله عليه وآله للأئمة لما عليهم قصور أحوالهم عن

١ ف من

٢ ف - الخوف من قلّة القصور فيه - الخوف على عدم التصديق في الخوف

٣ ف استدراج ٤ ب - له ف بما ٥ ف يزول

٦ ف يستر ٧ ف سلكتها ٨ ب الخوف

٩ ف ساعات ١٠ ف من ١١ ب لقول

١٢ ب والوسوسة ١٣ ب - مستقيم السرّ

١٤ ف مستقيم البداية والنهاية مستقيم الفكر ١٥ ر/ب أحد

حاله «استقيموا ولن تحصوا»^١ وهذه من أحوال العبودية.^٢ والمبدأ الذي لا يملك من متصرفاته شيئاً إلا إذا بلغ محل الأمانة فيصرف بإذن مالكه في ملكه ولا يكون له تدبير ولا مراد، لأن تدبيره^٣ ما يُدبّر له،^٤ ومراده ما يُراد منه ولا يتم له حال لأنه يتحول بتحويل السيد له.

(٨) ثم يبدو له بعد هذا أوائل مقامات المعرفة والمعرفة أيضاً شعبة من شعب التصرف، وهو فتاؤه عن جميع ما كان فيه من هذه الأحوال والمقامات والمنازلات وغيرها، ويكون مترسماً بالأوصاف غير متعلق بها لا يخلو من الأحوال، ولا يوصف بمال يصفو بين نفسه وأفعاله^٥ وأقواله وما كان يُنسب إليه، ويكون^٦ كما سمعتُ عبد الواحد بن محمد، يقول، سمعتُ بُندار بن الحسين، يقول - وسئل عن الصوفي - فقال: «الصوفي على وزن عوفي» أي صوفي عن جميع أحواله^٧ وعن جميع ما له بما ورد من الحق عليه من يوازي الأنوار فيكشف سرّه عند ذلك للحولان في القيوب والاحتجاب عنها بما يوافق جريان القضاء فيها، وهي نوع من الفراسة التي قال النبي صلى الله عليه وسلم: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله»^٨ ثم يصفو حاله حتى يحكم على النبي كما كان يحكم عنه، كما قال الصديق الأكبر رضي الله عنه [٥٤ ب] عند وفاته لعائشة رضي الله عنها^٩ «إنما هما^{١٠} أخوالك وأختاك» حكم على ما في بطن امرأته أنها بنت،^{١١} وهذا من لطيف الأحكام، وهذه المقامات كلها من أوائل مقامات المعرفة وحقيقة المعرفة إنكار ما سوى المعروف وهو الحق تعالى، كما حكى عن الجنيد،^{١٢} أنه قال: «المعرفة إنكار، فلا تتحقق المعرفة إلا بإنكار ما سوى معرفته»،^{١٣} ولذلك^{١٤} كل شيء

١ رواه أحمد وأبو ماجة والمحاكم والبيهقي عن ثوبان، وأبو ماجة والطبراني عن ابن عسرو، والطبراني عن سلمة بن الأكوع انظر حبس القدیر ١/٢٩٧ (من نسخة كتب للفكتور آتس) ٢ ب /هـ البودية.

٣ هـ - ولا مراد لأن تدبيره. ٤ هـ يد.

٥ ب /هـ، فيكون. ٦ ب /هـ - عن جميع أحواله.

٨ الترمذي كتاب التفسير، الحديث ٥١٣٣، والطبراني في الكبير، باب الصاد.

٩ هـ - رضي الله عنه عند وفاته لعائشة رضي الله عنها ١٠ هـ هو.

١١ ركب ابنت ١٢ هـ - رضي الله عنه.

١٣ ها تبدأ نص بخطوة حرارة ابن يوسف من صس مجموعة تحت رقم ٣٨٧ من صعدة ١١ إلى صعدة ٤ ب.

بنور أولها، عليها قد سبخت من «ب» لخطابها التامة لها ١٤ ب /هـ كذلك.

يتحقق بصدقه. والعلم بالله جهل بما سواه فما دمت تعرف لنفسك غير الله تعالى ملجأً وملاذاً ومزعاً فليست بعارف، إلى ^١ أن تعرفه بإنكار ما سواه فلا يعرف العبد ربه حتى تسقط عنه ^٢ جميع المعارف كلها إلا معرفة من هو معروف العارفين.

(٩) وأما ما ذكر عن بعض السلف، أنه قال «من عرف نفسه عرف ربه»، معناه أنه لا يعرف ربه مع معرفة نفسه، فإذا نسي نفسه ففي سبيلته يعرف ربه وقال سهل رحمه الله «حياة القلب بالعلم وهو العلم بالله وحده» ^٣ وقال أبو عثمان وأبو نزار الشيخي رحمة الله عليهما «لا يكون عالماً بالله من يكون جاهلاً بأحكامه، ولا يبلغ أحد حقيقة المعرفة بالله وهو جاهل بأحكامه وأوامره، وكيف يعرف الأمر من جهل أحكامه وأوامره؟» ^٤ فإذا عرف ربه وعرف أحكامه وأوامره وقام بها على حسب الطاقة تيدو عليه علامات الصدق، فيكون من الصادقين، ثم يتمكن في الصدق فيكون ^٥ من الصديقين وهذا من مقامات الفيض قال النبي صلى الله عليه وسلم «إن من يبلغ الله بها نبيا ولا شهيدا، يغبطهم الأنبياء والشهداء» ^٦ سئل بعض أهل المعرفة عن قول النبي صلى الله عليه وسلم «يغبطهم الأنبياء والشهداء»، قيل: «كيف يغبطهم الأنبياء وهم فرقة في الملأ؟» فقال: «لأن الأنبياء شغلوا بفرائض الإيلاء ومساعدة الخلائق وأولئك لم يكلفوا ذلك، فلم يشغلهم عن الله شيء، فلذلك يغبطهم الأنبياء وإن كان ^٧ الأنبياء أعلى وأنتم».

(١٠) فإذا استقر في مقام الصدق في معرفة الله والعلم به والفهم عنه والبقاء ^٨ بالقائه عما سواه ^٩ والجمع له والفرقة عما عداه دخل في ميادين ^{١٠} الوصلة والاتصال فسي ^{١١} إذ ذاك أصلاً بالحق لا انفصاله عما سواه أجمع، ^{١٢} فيلك إذا ذاك مقامات التسع والتسعين التي

١ ف إلا

٢ ف - عنه

٣ ف - وقال سهل رحمه الله حياة القلب بالعلم وهو العلم بالله وحده

٤ ف - بالله وهو جاهل بأحكامه وأوامره وكيف يعرف الأمر من جهل أحكامه وأوامره غير أنه يوجد في الخامس إلا بمعرفة أوامره ٥ ب كـ يصير

٦ رواد الترمذي وأحمد والحاكم بسند صحيح ٧ ف - حال

٨ ف - ٩ ف دونه ١٠ ب فيني

١١ ف واجتمع

هى عدد أسامي الحق سبحانه وتعالى. كل مقام من تلك المقامات يقتضي حالاً يكون هو فيها متصلاً^١ باسم من تلك الأسامي. فيظهر عليه بركائته، فنه منبريه، وإليه تَوَرَّده، وعنه مصدره. يُلْبِسه كل مقام من تلك المقامات نوراً وضياءً. لا يُشبه ما تقدم إلى أن ينتهي إلى أقصى النهايات. وبذلك كل المقامات فيبقى مع الحق بلا مقام ولا مكان ولا اسم ولا رسم ولا صفة ولا دعوى ولا مطالبة ولا رؤية ولا مشاهدة ولا سعي^٢ ولا طلب، فيكون كما ذكر عن بعضهم: «أن يكون انعبد كما لم يكن. والحق كما لم يزل» وكما ذكر أن بعضهم قال: «الصوفية أطفال في حجر الحق» وكما مثل بعضهم عن صفتهم. فقال: «أفنى^٣ الحق عنهم صفاتهم. وتولى عنهم^٤ بصفاتهم»

(١١) ثم يشرف على علم الباطن وهو أسرار^٥ الحق التي يُبدئها للأبناء من الأولياء، وهو من العلم اللدني الذي أخبر الله تعالى عنه بقوله: ﴿وَفَوْقَ جَدِّ عِيسَى مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ وَرَحْمَةٌ مِنْ رَبِّنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (١٨٩: ٢١٠) وذلك اعلم علم قهر مظهر السامع ولا يخرج الخبر إلى دليل واستدلال. ألا ترى أن موسى عليه السلام كيف سلم للخضر أحكامه بالعلم اللدني وإن كان موسى عليه السلام هو الأفضل^٦ والإتم^٧ حالاً ومقاماً، لكن مهرة العلم اللدني لا مشاهدة المتصور وأفعاله وأحكامه

(١٢) ثم يكشف له عن علم باطن الباطن، وهو الغيبات^٨ من الأحكام والمقدور التي لم تظهر بعد في الخلق وأراد الحق إظهارها فيطلعون عليها بصفاء أسرارهم وقوة أحوالهم وفنائهم عن ألوصافهم، كما قال عبد الله بن عباس رضوان الله عليهم: «رحم الله عمر^٩ كائنه ينظر إلى القضاء من ستر رفيق»، وكما حكى عن أبي محمد الجبري رحمه الله، أنه قال لأسعابه: «هل منكم أحد يعرف ما بيد ومن القلوب قبل أن يبدو؟» (٥٥: ٥٥) فقالوا: «لا» فقال: «ابكوا على قلوب بعدت عن الله»، وكما قال الجنيد رحمه الله: «إن الحق إذا أراد إيداء

١ - فبطناً
٢ - ولا سعي
٣ - أفنى
٤ - وتولى عنهم
٥ - أسرار
٦ - هو أفضل
٧ - الإتم
٨ - الغيبات
٩ - عمر

غيب أو إظهار حكم بين غيبه أبدى ظنياً في أسرار خواص أوليائه، فمعرفون بذلك بحاري الغيوب» وتلك قلوب لم تغيب عن الحضرة، ولم تغفل عن الحق، ولم تمارج صحة الأغيار^١ (١٣) ثم يرتقي بين هذه الأحوال إلى حال تصفر عنده الكرامات، وهو أوان مشاهدة التعظيم والمجربوت والكبرياء فيصغر عنده ما يبدو عليه بروية العلة في ذلك بابدائه عليه أن^٢ محلّ الحوادث لا تخلو من العلل فإذا شاهد الصنع^٣ أنيس به لحلوله عن كل علة، وإذا شاهد محلّ^٤ إبداء الصنع منه^٥ استوحش لرؤية العلل، وهذا من مقامات الأكابر والسادات، وهو أوان وجود الكدورة^٦ في الصفاء، والصفاء في الكدورة^٧ وهذا يقتصد موسى عليه السلام إلى التار، فكلمه وخوَّطب، وقصد آدم عليه السلام إلى الشجرة طلباً للحلود، فأورته من ذلك القصد^٨ ما أزاله عن محله ومقامه، وهذا أوان الإذن له في السماع والكشف له عن معانيه والكرامة بهم السمع^٩، وفي إلقائه السمع ومشاهدته لمعاني^{١٠} السماع والنهم عنه ما يورته تقريباً وقرينة قال الله تعالى: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَفِكْرٍ لِّمَنِ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (٥٠: ٣٧) وأوان وجود الرُّوح في السرّ والزيحان في القلب، والسرّ في السرّ، والضياء في الصدر^{١١} قال الله تعالى: ﴿فَإِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ ۝ غَرُوضٌ وَزَيْنَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾ (٨٩-٨٨) فالرُّوح ترويح أسرارهم بين الأكوام بالاتصال بمكوثها، والزيحان^{١٢} استرواح قلوبهم إلى الحق في الانتداء والانتفاء، وجنة نعيم هو تنعمهم في جوار سيدهم ومشاهدته، وفراغهم عما شغل أهل الجنة من قوله: ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الَّتِي هُمْ فِي شُغْلٍ فَاتُخَبَّرُونَ﴾ (٣٦: ٥٥)

(١٤) وإذا صحت^{١٣} له هذه المقامات وتحقّق فيها، يقع له الأمن إما بروحي، أو بإخبار نبي، أو حاسة ولي، (٥٦) أو مشاهدة غيب، أو -أمارة حاظر قال الله تعالى: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (١٠: ٦٢) وذلك كإخبار النبي صلى الله عليه

- | | | |
|--|------------|---------------------|
| ١ ر الأخبار | ٢ ف بد | ٣ كذا في جميع النسخ |
| ٤ ف، محلاً | ٥ ب/أف فيه | ٦ ب الكدورات |
| ٧ د كب - في الصفاء، والصفاء في الكدورة | | ٨ ر الملقام |
| ٩ ب/أف وإكرامه بهما ما يسع | ١٠ ب لمعي | ١١ ف الصدور |
| ١٢ ب والرُّوح | ١٣ ب/أر صغ | |

وسلم لعشرة من قريش بالجنة، وكأجباره عن حارثة، وقد مثل^١ بين يديه - «إني سمعت قراءته في الجنة»، وكما قال لجابر بن عبد الله «إن الله تعالى كلم أباك كفاحاً»، وكما حكم في المستقبل لأويس القرني بالولاية. وما يشاكل هذا

(١٥) فإذا بلغ الله عهد من عبده إلى مقام تحقيق الولاية بنهر صدق نزول عنه موافق الخوف، ولا نزول عنه الهيبة بحال،^٢ وهم في هذه الأحوال على مراتب: منهم من يرد^٣ من حال الخوف إلى حال الخشية، ومنهم من يكون أطف حالاً فيرد إلى حال الزهة،^٤ ومنهم من^٥ هو أطف حالاً فيرد إلى حال الهيبة وذلك لأن محلّ المصادرات لا يخلو من العلل بحال، ولكن ربما يطلب على العبد شيء من مبادئ فضل الخوف فتضمحل فيه صفاته، وهو كما أخبر الله تعالى في كتابه: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ ۖ وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾ (٤٧-٤٦-٤٨) وحال من هذه صفته أن تدرج صفته تحت صفة من هذه الصفات فيكون العبد خالياً من صفاته^٦ ويتكلم عن صرف حق،^٧ ويخبر عن صفاء حقيقة، لكنها بروق تلمع ولا تدوم، ولو دامت تلك الهيئته وأعتته، حكم من هائم فيها وفانٍ (١٦) ثم إذا بلغ الله تعالى عهد من عبده هذه المراتب آواه إلى قربه وأنه يذكره وأوحشه من الأغيار، فربما كشفه للخلق لحل^٨ القدوة به،^٩ ورجوع المريدين في مقاصدهم إليه، فأباح ظاهره للخلق رحمة منه بهم، إذ لو فقدوا علمه وخلقه وأدابه لضلوا في سلوكهم وقصدهم ودخلوا في محلّ القرور، لكنهم بأنوار هؤلاء الأئمة يستضيئون، وبإرشادهم يسترشدون في سعيهم ومقاصدهم وهم أنه أهل^{١٠} الحقائق، وأرباب القلوب والنفوس، (١٧) إليه مرجعهم وبه قدوتهم وإليه مفرعهم، كمفزع السوائ في الأحكام إلى علماء الشرع وإذا أظهر ولئاس أوليائه للخلق أسقط عنه محلّ التتعة، فلا يكون فاتاً ولا معتنأ (١٧) ومنهم من أخفاه عن أعين المخلوق وأبصارهم وقلوبهم وأسرارهم، فهو^{١١} ما بين

١ ب قتل، ه مثل يديه ٢ ه حال الهيبة

٣ د ب - ومنهم من يكون أطف حالاً فيرد إلى حال الزهة ٤ ه كان، ب يكون

٥ ب ب/ ذكر ٦ ب محلّ ٧ ه -

٨ ر - أهل ٩ ر هم

المخلوق كواحد منهم. يؤاكلهم ويشاربهم ويخالطهم قد أباح الله تعالى ظاهره للسفلق وأخلص له باطنه فلا يشرف عليه أحد وهو مشرف عليهم. وذلك من 'غَيْرَةِ الحق' عليه^١ بانه غيور أي أن يشرف على^٢ 'لخواصه غيره'. فإذا زاغ المكشوف من الأولياء، بلعظة^٣ و'اللفة' - ولا يزيغ بأكثر من ذلك - ردة إلى المنهج المستقيم الولي المستور إيماناً أن يكشف له فيرده إلى الصِّبَّة أو يخالطه في حالة الاستتار فيرده بأخلاقه إلى الاستقامة ولا يزال القطب من الأولياء مشرفاً على جميعهم، يرد من زاغ منهم عن الحق إلى طريقته، إيماناً بحس أخلاقه أو بتبهر سلطانه ألا ترى الصديق الأكبر رضي الله عنه لما كان أجلاً الأمة حالاً بعد النبي صلى الله عليه وسلم كيف رد الكلب بتبهر سلطانه لما حالقه في محاربة أهل الردة إلى سواء السبيل. حتى قال عمر رضي الله عنه: «فلما شرح الله صدر أبي بكر للقتال علمت أنه الحق» كذلك يكون قهر سلطان المحقق في الولاية بعده حالاً فعلاً، ودرجة فدرجة.

(١٨) ولا يصح الانتباه في المقامات إلا بصحة الإبتداء. فمن لم يصح ابتداء سلوكه على الكتاب والسنة لا يبلغه الانتباه إلى شيء. **بن المعارف** وإذا صح له ابتداءه صح له انتباهه. وإذا صح له الانتباه رُدَّ من مقام الإقبال على الله إلى إقبال الله عليه. وبين مقام التَّقَرُّب إلى الله إلى مقام قُرْب الله منه. وبين مقام الاختيار لنفسه إلى مقام اختيار الله له. فهنيئاً لهذا العبد حاله ومقامه وما أكرم به من المحل [٥٧] العظيم والشرف الرفيع. فلا يزيد الله تعالى رفعةً بحالٍ من هذه الأحوال ^٣ إلا أزداد في نفسه تواضعاً واستكانةً لعلَّه أن ^٤ «من تواضع لله رفعه الله». فهو يطلب بتواضعه زيادة الرِّفْعَةِ من ربه. وأنا أسأل الله تعالى أن يُعِنَّ علياً بما منَّ به على أوليائه وأهل صفوته. وآلًا يجرمنا زوائد فضله مِنهُ وسعة رحمته إنَّه قريب مجيب.



«خاتمة النسخة «ر»»: والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد المصطفى وآله

١٠ فـ وَأَخْلَصْ لَهُ بَابًا فَلَا يَسُرُّ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَهُوَ مَسْرُوفٌ عَلَيْهِ وَذَلِكَ مِنْ

١ ف - الحق عليه. ٢ ف - عليه.

١ من هنا ساقط من «هـ»، ويظهر أن صيغة قد سقطت من الخطوط ٢ ب أو

٦. ها ينتهي الجزء الثامن من «و»

الطيبين وسلم تسليماً

«خاتمة النسخة «ب»»: والحمد لله رب العالمين انتهى بحمد الله وحسن عونه. وصلى الله على سيدنا ونبينا ومولانا وشيعتنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً

«خاتمة النسخة «ج»»: وصلواته على سيدتنا محمد وآله والسلام

٣. أدب مجالسة المشايخ وحفظ حرمانهم

تصحیح
بیت عزیز کامپ

كلمة الحق

اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة لأبي عبد الرحمن السلمي على ثلاث نسخ محتلوطة مضمّنة، السخة الأولى من مخطوطات جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية بالرياض. حاضرة المملكة العربية السعودية، ضمن مجموعة تحت اسم السليمان. رقم ٢١١٨. وهذه السخة هي الثانية عشر في المجموعة تحت عنوان «أدب مجالسة المشايخ وحفظ حرمانهم» تتألف من ١٢ صفحة (من ٧٣ إلى ٧٨ م). يقع قبل هذه الرسالة «ذم تكبر العلماء» ويليه «ذكر محن المشايخ الصوفية» كلاهما للسلمي كتب هذه السخة بخط نسخي قديم عبد السيد بن أحمد بن ياسين الخطيب الأسروشنى للتعريف من صفر سنة أربع وسبعين وأربعمئة (٤٧٤). تحتوي الصفحة الواحدة منها على ٢٠ سطراً تقريباً (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ٢٧ × ١٩ سنتيمتر. وأشرت إليها في التحقيق بالحرف «و»

النسخة الثانية من مخطوطات مكتبة ملك الوطنية في طهران. عاصمة الجمهورية

١ وصف هذا المخطوط بدلة الدكتور جيرهارد بوروينغ في المقالة التالية

Gerhard Bowering "Two curly Sūfi Manuscripts" in *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 31 (2006), pp. 209-231

الإسلامية الإيرانية. ضمن مجموعة تحت رقم ٣٩٨٩، وهذه النسخة هي الثالثة في المجموعة تحت عنوان «كتاب أدب صحبة المشايخ» تتألف من ١١ صفحة (من ٤٠ أ إلى ٤٥ أ). يقع قبل هذه الرسالة «كتاب الأربعين للصوفية» ويليهما «الكلمات الملتقطة من قول الإمام الأعظم الشافعي المصطفى رضي الله عنه» كلاهما للسلمي أيضا وهذه النسخة من «كتاب أدب صحبة المشايخ» هي بدون اسم الناسخ والتاريخ. ولكن يوجد في آخر الرسالة السابعة من هذه المجموعة، نفس الحظ. اسم الناسخ وهو محمود بن محمد بن عمر بن أبي مكر الحطيط. وهو قد أكمل الرسالة السابعة في هذه المجموعة يوم الإثنين - ثلاثة وعشرين خلت من صفر - سنة ثلاث وسعين وستمئة (٦٧٣) فمن هذا نستطيع أن نقدر تاريخ هذه النسخة من «كتاب أدب صحبة المشايخ» من هذا التاريخ نفسه تقريبا كتب هذه النسخة بخط سخي قديم واضح. تحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٧ سطرا تقريبا (في السطر حوالي ١٥ كلمة) على ورقة قياسها ١٣ × ١٩. استتمت، وأشارت إليها في التحقيق بالحرف «ط».



والنسخة الثالثة من مخطوطات حزانة ابن يوسف بمراكش. حاضرة المملكة المغربية. تحت رقم ١٢٠٦. ضمن مجموعة في التصوف رقمها ٩١. تتألف من ٩ صفحات (من ١٨٧ ب إلى ١٩٥ ب) تحت عنوان «أدب محالة المشايخ وحفظ حرمانهم». يقع قبل هذه الرسالة «كتاب بيان زلل العقراء وأدابهم» ويليهما «كتاب فضول إني التصوف» كلاهما للسلمي أيضا وهذه النسخة مكتوبة بخط معري أندلسي واضح. وتحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٩ سطرا تقريبا (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ٢١ × ١٤. استتمت. وهي بدون اسم الناسخ والتاريخ. ولكن باعتبار حالتها وورقتها نستطيع أن نقدر تاريخ هذه النسخة بالقرن العاشر الهجري. وأشارت إليها في التحقيق بالحرف «ب».

ملاحظة: هذه الرسالة من مؤلفات السلمي البادرة. لم يذكرها صاحب كشف الظنون ولم يشر إليها مورالدين شريبه في ما ذكر من مؤلفات السلمي في تحقيق طبقات الصوفية (ص ٤٢٣). ولا فؤاد سرگین في تاريخ التراث العربي ١/٦٧٤-٦٧٤. ولا الدكتور سليمان إبراهيم أنشر في تحقيق نسخة كتب في أصول التصوف والزهد (ص ١٣٩-١١٧).

منهج التحقيق

١. قمت بمقابلة النسخ الثلاث ثم نسخ الرسالة من أصولها المخطوطة وحملت مخطوطة الرياض أصلاً. وذلك لسببين رئيسيين. أولاً: لأنها أقدم نسخة وعليها علامات مقابلة النسخة بالأصل. وثانياً: لأنها من الساحة اللغوية أقوى بلاغة وأسلوباً وإن كان العرق غير كبير بين النسخ الثلاث.

٢. اعتمد النسخ في جميع النسخ تنوير الهمة دون تحقيقها. وقد اعتمدت هنا متحقق الهمة. وسوف لا أشير إلى ما يرد من ذلك في هذا الصب.

٣. قسمت النص إلى فقرات ورفعتها تسهيلاً للقارئ. ثم أشرت إلى صفحات مخطوط الرياض بالأرقام بين معقوفين | - |.

٤. خزجت الآيات القرآنية على المصحف.

٥. وصمت تعليقات موجزة على النص قدر الإمكان. تنكرت هذه التعليقات حول تخريج الأحاديث والترجمة لأصحاب الأقوال المأثورة. ولتعام الفائدة اعتمدت في ذلك على كلام السلمي في كتابه طبقات الصوفية تحت إشراف الدكتور نور الدين شريعة. الطبعة الثانية. القاهرة ١٣٨٩/١٩٦٩. وتركت التحقيق في من هو أشهر من أن يذكر.

كلمة الشكر والتقدير

وأخيراً. تطبيقاً لقول الرسول الكريم صلى الله عليه وسلم: «من لم يشكر الناس لم يشكر الله» أود أن أتقدم بالشكر للإحوة الآتية أسماؤهم.

- الدكتور نصر الله بورحوادي الذي أقام بإحياء تراث أبي عبد الرحمن السلمي في الجزء الأول والثاني والأثر الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن السلمي. وله شكر خاص على إشارته لسحتين مخطوطتين قيمتين من «كتاب أدب صحة المشايخ» وه كتاب بيان تدلل الفقهاء ثم المساعدة في الحصول عليهما.

- الأخ الكريم محمد سوري الذي أمضى بالعمل الذي أقام به في المقابلة بين تحقيقي السابق لهذه الرسالة معارف. عدد ٥٩. مرداد - آبان. ١٣٨٢ هجري شمسي. من

١٤٩-١٦٨) والنسخة الثانية من مكتبة ملك الوطنية في طهران.

قائمة الرموز

ر = مخطوطة من ضمن مجموعة السليمانيات، رقم ٢١١٨ في الرياض.

ط = مخطوطة من ضمن مجموعة تحت رقم ٣٩٨٩، من مكتبة ملك الوطنية، طهران.

ب = مخطوطة من ضمن مجموعة رقم ٩١ من خزنة ابن يوسف، مراكش.

+ = كلمة وائدة.

- = كلمة ناقصة.

العلم فعلمته أو كبره أو اهداه في الدنيا رزعا في الآخرة. فمقتضى العلم الطاعة
 ملازمة لله تعالى مع تواضعه ونفسه وتضعف على الخلق في حال
 الموت في رحمته التواضع وربر العلم. وهذا هو الذي هم به من الله لا يتبع
 في صفة العلم مع تكبر ولا طمع في الزيادة مع تسلط الرئاسة. وقال الشاعر
 السخري رحمه الله من علم علمه أوردته ذلكا كخسار وتواضعا ومن علم علمه أوردته
 ذلكا علوا وكبرا. وسئل ابن زيد ما علامة علما الله قال قلت رحم
 ولتشار لطيف واجفنا والمخارم وتواضع في نفسه وتكسار في قلبه
 ببر الخير في غنى وعاد مرفقة علمه. وقال آخر جواد سطر العلم
 على نفسه و سطر الماكل على الخلق. وهذا هو أصل العلم غيرة البهيمة
 والتواضع والجلل غيرة النكبر والحيانة. وقد ثبت في ذلك
 صرحا مختصا يتفقه الله به من اتبعه وخبر فقال الله تعالى إن
 ما أعلمنا وإن لم نجعلنا من جبارة العلماء افضل وتقدم رحمة الله رحمة
 والحمد لله رب العلمين وصلى الله على محمد المصطفى وعلى آله الطيبين الطاهرين

يَسْمِعُ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

الحمد لله والعلم اقل واخرا صلى الله على محمد وآله الصلوات على خير الانس والجن
اعلم وفقك الله لما يبعه الحق ان الله تعالى ذكره امر الا بصاغة ما شاء
الانعام والنادب باذنه تعالى فانه واسع جميل فانك انما الى الله
من رجوع الى مرجع مراداته وتدابيره فلا راد اليه خاضعة بها

جليله الوكيل العليم والخير د...
 الخبير حرمي...
 ما بعد ذلك...
 وكان...
 في...
 التي...
 بال...
 وقد...
 فلن...
 ولا...
 جعل...
 فيكم...
 وكذا...
 التي...
 وكانت...
 باختلاف...
 لغا...
 كذا...
 في...

و...
 ...

[illegible]

منحي بن ابراهيم فيفيض عليه من بركات شؤيته ما يلا على الطريق الى الوصول الى الحق والحق
 والحق لا ياتي كما لله تعالى ايما اقوالا من خلقه جعله سبيل حياة من الرزق بالحيوة وخلقه والحق تعالى
 هو الذي احبكم ثم يستلم معناه ايضاً لم يخفى عليكم ثم يستلم عن انواركم وعن شواهدكم الحيوانية ويسقط
 عنكم او صافكم من شواهدكم اذذوا المشاهدة فيكم ومن خفي بكم فداخي بي ذنوبكم ابلغ في الحقيقة
 فان صافكم فانتم وركن اننا صافكم بادية فانتم بلا انتم برك انتم بي لا انتم وانا الحق
 الذي لم يزل في العالم هـ
 مستطابكم بفتح
 وحسنه وعلوه على صلاه في الله على الله

الكلام المنقطع من قول العالم لعلم السامع المطالب هو الله
 المعطى الحق العالم لمحمد المرحوم في السليمة بعد الله عليه

الحمد لله

علم

انفرد صفا لانه حال النبي صلى الله عليه وسلم والصبر
لا يثبت والقلب الظالمين رضى الله عنهم فمن قسهم به وكذا
نفسه بالصدق وبه كثر ناله اورثه بركات التحف فيه وقال
الله تعالى يقول الذين جاءهم واوحى لنصديقهم يسلمنا وروى
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من عمل بها علم اورثه
الله مال من يعمل وقد ثبت في هذه (الفصل التي ذكرتها
مختصرا ما يستدل به الموفق على حقيقة الفروم واداءهم
وشهائهم واخلافهم وانا استدل الله لا يبيها بركات ما
نورينا فيه وسعينا له بفضل وسعة رحمة انه قريب محيى
انتهى بحمد الله وحسن عونه
وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه
وعلى آله وصحبه وسلم تسليما
الحمد لله الذي جعل الدنيا
وحيثما كانت حرماتهم
بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وسلم وآله وصحبه
عليه السلام

الحمد لله الذي جعل الدنيا
وحيثما كانت حرماتهم
بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وسلم وآله وصحبه
عليه السلام

والاستغفار عن قلوبنا حتى تاتى انفسنا من ربه وعبرنا اقدارنا ليلنا
نكرم به محل الانجيل بفضله وسعة رحمة الله ووليته والاعمال عليه

الحمد لله والحمد لله رب العالمين وصلى الله على
سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم تسليما

الحمد لله الذي خلقنا من ادم صلوات الله على سيدنا محمد وعلى آله
فصل في بيان لا يغفر الله الا ما يشاء الله ويستغفر
بها طاع انما له وهو صواب في افعاله ويرى تعصيه افعاله
حيثما يحبها فانما من الله سبحانه من طاع لا يعال واجبا عليه
ان يغفر عمله ومقامه على العلم وينقل العلم بسلوك ذلك
الغفر بغير ما عليه وبها وما ينزله من اديها واستدانتها وكل
الزيادة فيها وما ينقل عليه من القسط في تلك الغفر بغير
والعامة لتكون معاملة على شيء لا يمانعهم وكما جاز
الله تعالى يقول يا ايها الذين آمنوا لا تصنعوا ان تقولوا غفر الله
لنا شيئا والذين آمنوا صلوات الله عليه وسلم يقولوا انهم والذين يصح
سبل معاملة العتق لا تكون الا بالرضا من ربه وبتبعية
شيء النبي صلى الله عليه وسلم **فصل** من لم يتزكك الله
الظاهر نور من قلبه بعباده ويدله ويحبه عليه معر قليل يعنى

أدب مجالسة المشايخ وحفظ حرمانهم

[٧٣أ] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أدب مجالسة المشايخ وحفظ حرمانهم

حسبي ربي وبه توكل^١

(١) قال الشيخ الإمام الفاضل أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي رحمه الله في أدب صحبة المشايخ: **الحمد لله رب العالمين أولاً وآخرأً، وصلى الله على سيدنا محمد المصطفى وعلى آله وسلّم كثيرآً**؛ **اعلموا** - وحفظ الله متابعة الحق - **أَنَّ الله تعالى ذكره أَمَرَ الأصاغر بالتباعد عن الكبار والتأدب بأدابهم بقوله تعالى: ﴿وَائْتِيعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ (١٥: ٣١) أَي من رجع إليّ من جميع مراداته وتأدب بالأدب التي خاضطته بها [٧٣ب] وقال النبي صلى الله عليه وسلّم: **«ليس منا من لم يرحم صغيرنا^٢ ولم يوقر****

١ ط - كتاب أدب صحبة المشايخ تأليف الشيخ أبي عبد الرحمن بن (كذا) محمد السلمي رحمه الله بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل رب أممت فرد وقم بالخير. ب - «أدب مجالسة المشايخ وحفظ حرمانهم» بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا محمد

٢ ر/ب - قال الشيخ الإمام الفاضل أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي رحمه الله في أدب صحبة المشايخ

٣ ط الحمد لله رب العالمين وصلى الله على بيته محمد وآله أجمعين. ب - الحمد لله رب العالمين أولاً وآخرأً وصلى الله على سيدنا محمد المصطفى وعلى آله وسلّم كثيرآً ٤ ط الضمير

كبيرنا^١ ورحمة الصغير في حمله على التأديب، والحرمة وتوقير الكبير^٢ معاشرته والقيام بخدمته بحسن الأدب وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «ما أكرم شاب شيخاً لئنه إلا قيص الله له^٣ عند بيته من يكريمه»^٤

(٢) والذي خص به المتصوفة في أحوالهم وآدابهم وأخلاقهم هو^٥ المخلو عن الأسباب والتجرد منها والتفرد بالحق والاتصال به بالانقطاع عما سواه، واستعمال الخلق مع الخليفة، وملازمة آداب الشريعة، وتزود حرمات المشايخ، وحفظ أوقات الإغوان، وترك انتقام النفس، والرجوع في كل وقت وحال إلى ما يوجهه عليه ظاهر العلم

(٣) ولما رأيت المترشحين^٦ بالتصوف في وقتنا هذا^٧ قنعوا بالتزين بلبستهم، واتبعوا رخصهم وتركوا آدابهم، وضيّعوا مواجب^٨ الطريقة السديدة، وتهاونوا بحرمات مشايخهم وأكابرهم، واستبعوا من لا خطر لهم من العوام، وتركوا مطابقة أنفسهم بمقتائق الأحوال والتأذّب بمشايخهم في الأخلاق والأعمال^٩ بحيث أن أجمع فصولاً أذكر فيها^{١٠} طرق حرمات المشايخ ليعلم المقتصر في^{١١} جهنهم تفصيلاً. ويشكر الموفق لذلك ما وفقه الله له فإن الله تعالى ذكره^{١٢} خاطب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم^{١٣} وأمرهم بتعطيه وحفظ حرماته، فقال تعالى: ^{١٤} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا أَسْوَائَكُمْ فَوَیْ صَوْتِ الشَّيْءِ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٤٩﴾ (٢)

١ ط الكبير

٢ أخرجه الترمذي بهذا اللفظ من أنس، كتاب البر، باب ما جاء في رحمة الصبي، وأحمد في مسنده، روى السلمي في «جوامع آداب الصوفاة»، راجع تحقيق كولبرج في مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي ٣٥١/١ ورواه أيضاً في «كتاب آداب الصوفاة» راجع تحقيق م. ي. قسطنطين في مجموعة آثار ١١٥/٢، وذكره الأجلوني في كشف الخفاء وحريز الإلهام ٢٢٥/١

٣ راب ٥، وما أتته من «طه أصبح عبارة وأسلوباً

٤ ط - له

٥ أخرجه الترمذي من أنس في كتاب البر، رقم ٢٠٢٢، بلفظ «ما أكرم شاب شيخاً لئنه إلا قيص الله له من يكريمه عند سته»، وقال: حدثت غريب، وفي بعض النسخ حس، وفيه أبو الرجال وهو ضعيف، ورواه ابن أبي حزم عن الحسن الصوري من قوله راجع كشف الخفاء ٢٢٣/٢

٦ ط وهو

٧ ب واجب

٨ ر - هذا

٩ ط المترشحين

١٠ ط صلى الله ورحمى عنهم

١١ ط عز وجل

١٢ ط فيه

١٣ ط عز وجل

والأولياء في الأرض^١ خلفاء الرسل والأنبياء عليهم السلام،^٢ فمن ترك حرماتهم حُرِمَ متابعة حرمة الرسل صلوات الله عليهم أجمعين،^٣ فإذا استصلح الله تعالى عبداً لخدمته رزقه حفظ حرمات النبي صلى الله عليه وسلم ولن يصل إلى حفظ حرمة إلا يحفظ حرمة خلفائه بين أولياء الأئمة [١٥٤] والعلماء الزبائنين. والثأدب بأدائهم والتخلق بأخلاقهم. فستلحقه بركات نظرهم وشفتيهم، فيرتقي بذلك إلى معرفة حرمات النبي صلى الله عليه وسلم ثم يصل^٤ بذلك إلى حسن الرعاية لأوقاته في القيام بخدمة سيده فقد قال الفضيل بن عياض^٥: «إِنَّ مِنْ عِلَامَةِ أَنْشَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَرْفَعَ مِنْ قُلُوبِ الْأَصَاغِرِ حَرَمَةَ الْأَكْبَارِ^٦ فَلَا يَتَّبِعُونَهُمْ وَلَا يَسْتَوْنَ بِسِتْنِهِمْ» وقال سري السقطي رحمه الله^٧: «إِذَا وَقَرِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدٍ أَوْرَثَهُ ذَلِكَ^٨ حَرَمَةَ الْأَوْلِيَاءِ» وقال أبو العباس بن عطاء^٩: «الْعَبْدُ مَأْخُوذٌ بِحَالَيْنِ، يَتَعَزَّيْزُ حَقُوقَ اللَّهِ، وَالْقِيَامُ بِخِدْمَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَمَنْ سَقَطَ عَنْ قَلْبِهِ حُرُمَاتُ الْأَوْلِيَاءِ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ تَعْظِيمُ حَقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» وقال الجنيد رحمه الله^{١٠}: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُكْرَمَ فِي اللَّهِ وَلَا يُكْرَمَ عِبَادَهُ^{١١} فِيهِ فَهُوَ مِنْ عِلَامَةِ^{١٢} التَّقَاتِ» قال أبو عبد الله بن الجلاء^{١٣}: «لَيْسَ شَيْءٌ



٢ ط - تحقيق الشيخ محمد باقر محمد باقر - أجمعين

١ ط في الأولياء

٤ ط أصل

٥ هو الفضيل بن عياض بن مسعود بن بشر التميمي من الزيدية، حراساني من ناحية مرو من قرية يقال لها قند بن ات ١٨٠، وهو أحد أكابر علماء الصوفية. وهو أول من ترجم له السلفي في كتاب طبقات الصوفية

٦ ب - حرمة الأكابر

١٤٠٦

٧ هو سري السقطي من المفسر السلفي ات ٢٥١، يقال إنه خال الجسد وأستاذ، صاحب مروة الكرخي. وهو أول من تكلم في جدد في لسان التوحيد، وحقائق الأحوال. وهو إمام البعداديين، وسبغهم في وقته طبقات الصوفية

٨ ب - ذلك

٤٤٤٨

٩ هو أحمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأدي ات ٣٠٩، من طوائف مشايخ الصوفية وعلمائهم له لسان في عهد الفراءن. ويختص به صاحب إرشاد المارستاني. والجنيد بن محمد وس هو قها من المشايخ. وكان أبو سيد الخزاز يلقب بأنه طبقات الصوفية ٢٦٥-٢٧٢

١٠ هو أبو القاسم الجنيد بن محمد ات ٢٩٧، وهو من أئمة القوم وسادتهم مقبول على جميع الأئمة مسجور بأنه شيخ الطائفة طبقات الصوفية ١٥٥-١٦٣

١١ ط عباد الله

١٢ ط علامات

١٣ هو أحمد بن يحيى وكان أصله من جدد أقام بالرملة ودمشق، وكان من جملة مشايخ الشام صاحب آباء يحيى

أُزِمَ على العبد بعد معرفة الله والقيام بأوامره من معرفة حقوق مَنْ عَزَقَهُ الطريق إلى معرفة الله، وهم أولياء الله وأحفاديّه» وقال إبراهيم الخزاز^١ «لا يجد العبد^٢ حلاوة خدمة الله^٣ إلا بعد أن يخدم^٤ أولياءه وَيُحِبُّهُ، فبركة^٥ خدمته^٦ له يُذِيْقُهُ حلاوة خدمة^٧ سيده» وقال رجل ليوسف بن الحسين^٨ «ما لنا من الفائدة في حرمة مشايختنا وخدمتهم؟» فقال: «سألتُ ذا النور^٩ عن ذلك، فقال: «حقّ لمن عرف سيّدك وقام بخدمته أن تكون له غادماً، فلا تصل إلى الرتب^{١٠} الأعلى وأنت مضيق للأدنى». قال يوسف: وقال لي ذو النور: «إن الله تعالى أودع في كلّ وعاء من أوعية أوليائه سرّاً من أسرارهِ، فمن لم يشاهد ذلك السرّ فهو إقتنى^{١١} قلبه، ومن شاهده ولم يظلمه فهو لَقَلْبَهُ دينه» وقال أبو حفص النيسابوري^{١٢} «واجب على العبد أن يصحب العامة على شرط السلامة، والصالحين على حسن الصحبة، والحكماء بحسن^{١٣} التفهم عنهم، والأولياء والأكابر بحسن الحرمة والاحترام لهم». [٧٤ب] وقال أبو



المجلاء، وثنا تراب الحسيني ودا النور المصري، وصحبة السري وكان أستاذ محمد بن داود الدقي صحت جدّي إسماعيل بن عبده، يقول: «إن في الدنيا ثلاثة من نبيّ الله صلى الله عليه وآله وسلم، أحدهم في الجبل، والآخر في البحر، والآخر في النار». [٧٤ب] وقال أبو عبد الله بن المجلاء بالسام: طُفُفَت الصُوفِيَّةُ ١٧٦-١٧٩.

١ هو أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد بن إسماعيل (ت ١٢٩١) وهو أحد تَنَ سلك طريق التنوكل، وكان أُوحد الشايخ في وقته، ومن أقران الجليل والوردي. طُفُفَت الصُوفِيَّةُ ٢٨٩-٢٨٧.

٢ ب - العبد. ٣ ط حرمة الله. ب معرفة الله. ٤ ط يحترم.

٥ ب ببركة. ٦ ط حرمة. ٧ ط حرمة.

٨ هو أبو يعقوب يوسف بن الحسين الرافدي (ت ٤٠٤-٣٠٤)، شيخ الرزي والمجالي في وقته، وكان أُوحد في طريقته في إسقاط الهاء وترك التنصيص واستعمال الإحلاص. صاحب دا النور المصري وثنا تراب الحسيني ورافق أبا سعيد الخزاز في بعض أسفاره، وكان عالماً دليماً طُفُفَت الصُوفِيَّةُ ١٨٥-١٩١.

٩ هو أبو القيس دا النور بن إبراهيم المصري (ت ٢٤٥)، وهو من أوائل مشايخ التصوف وجليته طُفُفَت الصُوفِيَّةُ ١٨٥-٢٦٠ ب السري. ط الرتب. ١١ ط لهما.

١٢ ر - النيسابوري هو عمرو بن حنّلة (ت ١٧٠) صاحب غيبة الله بن مهدي الأيوبي وعليّاً التصريفاً في ورافق أحمد بن حضرويه البصري وكان أحد الأئمة والسادة انتسب إليه شاه بن شجاع الكرماني وأبو عثمان المغربي وسعيد بن إسماعيل طُفُفَت الصُوفِيَّةُ ١١٤-١٢٢ وكان منزهاً أيضاً باسمه في الحكمة، وفي الحقيقة ١٠/٢٤٤. وكان أحد المتبحرين، له الفترة الكاملة والمروءة الشاملة تخرّج به عائلة الأعلام النيسابوريين.

١٣ ط لحسن

عبد الله التَّاجِي^١ لبعض أصحابه: «إِذَا لَمْ تَعْبُدِ اللَّهَ وَلَمْ تَصْحَبْ مَنْ حَبَّبَ إِلَيْكَ اللَّهَ، فَمَا تَعْبُدُ؟»
وَقَالَ أَبُو عَمْرٍو الرَّجَاجِي^٢: «كَيْفَ تَعْبُدُهُ وَأَنْتُمْ لَمْ تَرَوْا حَيَاتَهُ؟»

(٤) فِي أَدَبِ صَحْبِهِمْ^٣ وَالتَّزَامِ حَرَمَتِهِمْ حِفْظَ أَسْرَارِهِمْ، فَلَا يَفْشُوْنَهَا^٤ وَلَا يَحْكِي^٥
عَنْهُمْ مِنَ الْحِكَايَاتِ إِلَّا عَلَى حَسَبِ مَا تَقْبَلُهُ قُلُوبُ الْمُسْتَمْعِينَ. لِثَلَا يَقَعَ لَهُمْ عَلَيْهِ إِنْكَارٌ مِنْ
غَيْرِ عِلْمٍ فَيُحْكُوا^٦ وَمِنْ ذَلِكَ تَرَكَ صَحْبَةُ مَنْ^٧ يَخَالِفُهُمْ فِي طَرِيقَتِهِمْ وَاعْتِقَادِهِمْ^٨. وَمِنْ
ذَلِكَ أَنْ يَصْبَحَ إِزَادَتُهُ فِي مَجَالَتِهِمْ، ثُمَّ يَجَالِسُهُمْ عَلَى حَدِّ الْأَدَبِ، ثُمَّ لَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ مَا عَرَفَ
مِنْ أَحْوَالِهِمْ وَمَا لَا يَرْضَاهُ، وَكَذَلِكَ أَقْوَالُهُمْ وَأَفْعَالُهُمْ^٩ وَحَرَكَاتِهِمْ، وَيَعْلَمُ أَنَّ^{١٠} بِيَانِكَا
وَاحِدٍ يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ يَظَلُّ بِهِ سَعِيهِ، وَيَعْلَمُ أَنَّ قَبُولَهُمْ^{١١} لَهُ نَجَاتُهُ، وَإِعْرَاضُهُمْ عَنْهُ هَلَاكُهُ،
فَيُطَالِعُ فِي مَجَالَسِهِمْ مَطَالَعَةَ الْحَقِّ إِيَّاهُ وَفَضْلُهُ عَلَيْهِ أَنَّ^{١٢} أَجْلَسَهُ مَعَ أَهْلِ صِفْوَتِهِ وَأَوْلِيَاتِهِ،
فَيُشْكِرُهُ عَلَى ذَلِكَ وَيَلْزَمُ قَلْبُهُ حَرَمَةَ مَنْ جَالَسَهُ، قَدْ سَقَطَ عَنْ قَلْبِهِ حَرَمَةُ الْمَشَاجِجِ وَالْأَكَاكِيرِ
فَقَدْ هَلَكَ فِي الْحَقِيقَةِ وَإِنْ كَانَ فِي ظَاهِرِ أَسْرَارِهِمْ عِلْمٌ أَنَّهُمْ عَيَّنَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ، أَشْهَدُهُمْ
الْحَقِّ مِنْ عِبَادِهِ، مَكُونِ سَرَائِرِهِمْ يَحْكُونَ^{١٣} فِيهَا وَعَلَيْهَا، فَيَكُونُ قَبُولُهُ لِأَسْرَارِهِمْ عَلَى
حَسَبِ هَذَا الْإِعْتِقَادِ، وَاحْتِرَامُهُ^{١٤} لَهُمْ كَذَلِكَ، وَيَعْلَمُ أَنَّهُ لَا تَسْقُطُ عَنْ قَلْبِ أَحَدٍ حَرَمَةُ
الْمَشَاجِجِ إِلَّا بِتَهَاوُنِهِ بِحَرَمَاتِ^{١٥} الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُورِثُهُ ذَلِكَ التَّهَاوُنَ بِحَرَمَاتِ
اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ،^{١٦} وَعَلَامَةُ عَقُوبَةِ هَذِهِ الْمِزَلَةِ إِسْقَاطُ حَرَمَةِ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ قَلْبِهِ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

١ هو أبو عبد الله سعيد بن يزيد، أحد عباد الله الصالحين، يحكي عنه حكايات وأحوال أحمد بن أبي المواري
الدمشقي وغيره، طُفُوحُ الصُّوفِيَّةِ ٩٨-٩٩، ٣٠٠، ٣٨٨.

٢ هو محمد بن إبراهيم بن يوسف بن محمد بن أحمد، بساطوري الأصل، صاحب نأ عيان والحب والسيوري
ورويًا وإبراهيم الخواص، دخل مكة وأقام بها وصار بها واليًا، قال السَّيِّدُ «صَحَّحْتُ جَدِّي رَحِمَهُ
اللَّهُ، يَقُولُ كُنْتُ فِي مَكَّةَ وَقَارَ بِهَا الْكُتَابِي وَالنَّهْرَجُورِيُّ وَالْمُرْتَسِي وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْمَشَاجِجِ، فَكَانُوا يَفْشَوْنَ حَلَقَتَهُ،
وَصَدَرَ الْخَلْفَةُ لِأَبِي عَمْرٍو، وَإِذَا تَكَلَّمُوا فِي شَيْءٍ رَجَعَ جَمِيعُهُمْ إِلَيَّ مَا يَقُولُ أَبُو عَمْرٍو» طُفُوحُ الصُّوفِيَّةِ

٣٣١-٣٣٢.

٣ ط وسر آدابهم.

٤ ر تفشوه.

٥ ب فلا يفشوه وأن لا يحكي عنهم.

٦ ط فيملكون.

٧ ب الصفة لمن.

٨ ب - واعتقادهم.

٩ ط أفعالهم وأقوالهم.

١٠ ط أنه.

١١ ب فيحكون، ر يحكون.

١٢ ر قبوله.

١٣ ط بل.

١٤ ر احترامهم.

١٥ ط بحرمته الله تعالى.

أفد عليه وسلم يقول حاكياً عن ربه جلّ جلاله: «من أهان لي ولئياً فقد بارزني بالمحاربة»^١
لأنّ من تهاون بمرمات الأولياء تهاون بمرمات الرسول صلى الله عليه وسلم، ومن
تهاون بمرمة الرسول صلى الله عليه وسلم تهاون بمرمات الله جلّ ذكره وأوامره ويكون
من المالكين.

(٥) وأصل هذا كله رؤية [١٧٥] النفس وتعظيمها، وحُبّ التقصّر، والقبول من الناس،
فيريد أن يُلَاق نفسه إلى حال^٢ هو^٣ عنها خالٍ! ومن لم يجعل الطريق إلى حرمة الرسول
صلى الله عليه وسلم حرمة السلف والأكابر، لم يصل إلى حفظ حرمة، ومن لم يجعل طريق
الوصول إلى الحقّ متابعة النبي صلى الله عليه وسلم وحرمة، سقط عن درجة الوصول إلى
الحقّ، وحرّم بركة متابعة النبي عليه السلام^٤ وعاش ذليلاً محروماً وإِنما يستولّد التهاون
بمرمات المشايخ بين التهاون بمرمات الإخوان والأصحاب، فتى يصل العبد إلى العمل الأعلى
وهو مضيق للأدنى؟ فمن تهاون بأخ من الإخوان فقد أظهر كبره ونذاته وتعاضفه في نفسه
وتصغير ما^٥ عظم الله تعالى حقّه عليه

(٦) وبين شعاعه العبد تعاضفه في نفسه وتصغير محبّ إخوانه عنده، والنبي صلى الله عليه
وسلم يقول: «لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة خردل من كبر»^٦ ١٢ «ومن
قنع بقبول الإبدال له واستباح العوام، أطلق الله لسانه بالواقعة في إخوانه ومشايخه.

١. حرره من حديث طويل أخرجه هذا اللفظ من عدي في الكامل ١٩٣٩/٥، ووجه عبد الولد بن محبوب، وقال
عنه البخاري مسكر الحديث، وصحّه الدارطني والمجهور ما أخرجه البخاري عن أبي هريرة بلفظ «من أهان
قال من عادي لي ولئياً فقد أدته بالحرب» إلخ. وراجع فتح الباري ١١/٣٤٠، باب التواضع آلف الإسماع
السركاني كتاباً مستقلاً في هذا الحديث بمسور فطر التوفي على حديث التوفي، حقه إبراهيم بن راسين هلال،
القاهرة: ١٩٧٩

٢ ط - من تهاون بمرمات الأولياء تهاون بمرمات الرسول صلى الله عليه وسلم و

٣ ط رسول الله ٤ ب منه ٥ ط هلال

٦ ب وهو ٧ ر وحرمة تركه متابعة الرسول

٨ ط رسول الله صلى الله عليه وسلم ٩ ط من

١٠ ب - كان ١١ ط - من كان في قلبه ١٢ ط مثقال ذرّة من كبر

١٣ رواه مسلم عن ابن مسعود كتاب الإيمان، باب تحرّم الكبر وبها، رقم ٩١، والترمذي، كتاب البر، وأبو

داود، كتاب الأدب، وغيرهم راجع كشف الغطاء ومزيل الإلناس ٥٠٢/٢.


ونزع^١ ماء الحياء من عبيده، وفرح من وقته بغير مفروح به، كما قال الله تعالى^٢ لقارون: ﴿لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ (٢٨: ٧٦) لأنَّ بقدر^٣ إقبال الله تعالى على العبد يوقفه للإقبال على أوليائه، ويرزقه خدمتهم وحرمتهم، ويعلم أنَّه لا يبلغ إلى حدِّ المقبولين إلا بعد أن يكون قابلاً، فإذا قبل ما يشر به إليه^٤ المشايخ يصير مقبولاً عند الخلق، فيقبلون منه ويسعدون بالقبول منه كما سعد هو بالقبول من مشايخه، وألقى الله تعالى عليه آثاراً^٥ هيته وأنوار محبة، فأحبه الأبرار وهابه الأشرار، وعظموا حرمة وتبركوا^٦ بخدمته، واستقاموا بصحبته، وهو ما قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا اللَّهِ تَعَالَى أَحَبُّ فَلَانًا فَأَحْبَبُوهُ»^٧ ثمَّ يوضع له القبول في الأرض، وليس القبول ما يقبله الثموم والمعاشر، وإنما القبول هو الذي يقبله الخواص من العباد

(٧) وإذا^٨ تحقَّق العبد في حرمة إخوانه وأصحابه وخدمتهم وورثه ذلك وبركاته حرمة الصالحين وخدمتهم وصحبته^٩ وميل قلبه إليهم، وإذا تحقَّق في خدمة الصالحين وورثه ذلك وبركاته حرمة^{١٠} الأولياء وخدمتهم والقبول منهم، وإذا تحقَّق في ذلك وورثه ذلك وبركاته^{١١} اتباع سنن المصطفى صلى الله عليه وسلم^{١٢} ظاهراً وباطناً، فإذا اتبع السنن وورثه ذلك الإخلاص في خدمة سيده فيصير مخلصاً في خدمته، وإذا أخلص في خدمة سيده أخذ منه الله تعالى الأحرار من الخلق فيصير مخدوماً من جهة المريدين والصادقين كذلك^{١٣} روي عن النبي صلى الله عليه وسلم، أَنَّهُ قَالَ: «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ»^{١٤} وذلك أَنَّهُ لما قام

- | | | |
|---------------|--|------------------|
| ١ ط مزرع | ٢ ط حرّ وجنّ | ٣ ط - لقارون |
| ٤ ط ويقدر | ٥ ط عليه | ٦ ب أنوار |
| ٧ م وترجوا | ٨ ط ابن الله، أحب عبد | ٩ م على عليه |
| ١٠ ط قابلاً | ١١ ط / ب ورثه ذلك خدمة الصالحين وصحبته | |
| ١٢ ط / ب صحبة | ١٣ ب - وبركاته | ١٤ ر عليه السلام |
| ١٥ ب لذلك | | |

١٦ ذكره السيوطي في المعالي للفتاوى، الجزء الثاني، الفتاوى المدينية كتاب الأدب والرفائق رواه السلمي في «كتاب أدب الصحة» عن يحيى بن أكمر، راجع مجموعته آخ: ٩٧/٢ وفي كشف الغطاء، ذكره الأجلوني سند السلمي، فقال «في سنده ضعف وانقطاع»، لا يثبت طرق الحديث الأخرى إلى أن قال «قد يقال إنه حسن لغيره لضعف طريقته» ٥٦٢/١٤

بخدمته^١ وقد الحبشة قال له أصحابه: «نحن نكفرك ذلك يا رسول الله» فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «إنهم كانوا لأصحابي مكرمين وأنا أحب أن أكافهم» ثم قال بعد ذلك: «سيد القوم خادمهم» كفى بذلك عن نفسه صلى الله عليه وسلم إذ كان أطلق القول فيه^٢ ليرغب بذلك أصحابه في خدمة الإخوان والأصحاب والوفود ويعلم يقناً أنه لا يخطر بقلب عبد حقارة لأحبه المسلم إلا أظلم الله عليه قلبه، وشئت^٣ عليه همه، وأسأت الجوارح الطاهرة الأدب لشؤم ذلك المخاطر ومن رزق خدمة المشايخ وحفظ حرمانهم وزّنه ذلك ثلاثة أشياء كراهية البقاء في الدنيا، وبغض الإكثار منها والفناء فيها، ويسقط^٤ اهتمام الفرد من قلبه

(٨) واعلم أن صحبة الأولياء والأكابر خطر يؤثر فيه كل خاطر وعارض، فمن صحبهم فليصحبهم كصحبة الصديق رضي الله عنه^٥ مع النبي صلى الله عليه وسلم فإنه ما خالفه في دين ولا دنيا، [٧٦] أصبأه الله تعالى  حيث قال: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَمْنَحْزِنْ لِيَنَّ اللَّهَ مَنَّا﴾ (٩١، ٩٠)

(٩) وبين آداب الصّحبة وقامها^٦ الأصحاب من يخالفه في الأصول والفروع، فإن الفروع نتيجة الأصول ولا يفرّده^٧ قول من يقول: «إلهنا لا يخالفنا في الأصول»، فإن مخالفه الأصول المخروج عن حقيقة التوحيد، ومخالفة الفروع انتهاون بالسنن والآداب، ويتولد منه ظلمة القلب وشتات^٨ السرّ. وسوء أدب الجوارح الطاهرة والجوارح الباطنة ويجب أن يفرّق الإنسان بين البصرة والصّحبة، فإن البصرة للوقت والصّحبة على المدامنة، وكدورة^٩ العشرة من مجالسة^{١٠} الأصدقاء، كما قال أبو علي الروذباري^{١١} مما^{١٢} حكى لي عنه

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ١ ر خدمة | ٢ ط عن بذلك نفسه وإن أطلق القول فيه |
| ٣ ط شئت. | ٤ ب يسقط |
| ٥ ر/ب - «لا تمنحزني الله منّا» | ٦ ط يحدّ ب يبيع |
| ٨ ط وسيات | ٩ ب الأمر |
| ١١ ط مخالفة | ١٠ ط كدور |

١٢ هو أحمد بن محمد بن النّاسم بن منصور (م ٣٢٢) وهو من أهل بغداد، سكن مصر وعاش فيها ومات بها

عنه منصور بن عبد الله^١ أنه قال: «أضيق الشجون معاشرَةَ الأُضداد» وكندورة الصَّحبة من مخالفة الاعتقاد، كما قال يحيى بن معاذ^٢ «مَنْ خَالَفَ عَقْدَكَ عَقَدَهُ خَالَفَ قَلْبَكَ قَلْبَهُ». (١٠) ومن آداب مجالسة المشايخ قَلَّةُ الكلام بين أيديهم، وقَلَّةُ سؤالهم^٣ إلَّا في وقت الاضطراب والحاجة، فبأنك إذا سألت سؤال محتاج ظهرت لك فوائد سؤالك في جوابه، وأثَّرت عليك بركاته. وإذا سألت سؤال مستغني^٤ تريد أن تُظْهِرَ علمك كان جوابه حَبْثَةً عليك^٥ غير مؤثِّر عليك بركته. ومن صَحَّةِ الصَّحبة أن يعرف المرء^٦ صاحبه بالمشاهدة في موافقته ومخالفته ولا يوجه^٧ إلى الإخبار عن نفسه وحاله إلَّا ترى الصَّدِّيق رضي الله عنه كيف عرف من أخبار النبي صلى الله عليه وسلم ما لم يعرف غيره حين^٨ قال: «إني عبدٌ خيَّرَ الله بين الدنيا وبين ما عند الله»^٩ وذلك لصحَّة صحبته وقوَّة إيمانه وقال الشافعي رحمه الله^{١٠} «ليس بأخيك من احتجبتَ إلى مُداراته»

(١١) ومن آدابه إلَّا يسأل شيخه في زيادة عقل أو رتبة أو كلام فوق ما يكلمه به، ويصبر على رياضه ويعلم أنه أعرف به وبأحواله بنفسه وما يؤدِّبه به ويشير عليه خبر له مما يفترح هو عليه، وأنفع له عاجلاً وأجلاً^{١١} وإذا خجسته شيخه من بين الأصحاب يرفق أو يعلم أو يتأدب^{١٢} اتهم نفسه في ذلك، ويظنُّ أنه رأى منه سوء أدب أو شره نفس فخصه^{١٣} بذلك [٧٦ب]

١ أبو الحسن منصور بن عبد الله الديلمي الإصبهاني. يروي السدي عنه كثيراً، مكناب طبع الصوفية بمعج بالرواية عنه.

٢ هو يحيى بن معاذ بن جعفر الزاري الراعي (٢٥٨)، وكان من الرُّقَّاد، تكلم في علم الرِّجاء وأحسن الكلام فيه، طبعات الصوفية ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ط التوثيق ٢، ط حصصت.

٣ ط - عليك. ٦ و الرجل. ٧ ب يخرجه.

٨ ط - حبس.

٩ رواه البحاري عن أبي سعيد الخدري بسط «إن عبداً خيَّرَ الله بين أن يُزَيَّبَ بين رهرة الدنيا ما شاء وبين ما عده، فاختار ما عده». كتاب المصائب، باب حرة النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه إلى المدينة، والقرطبي، كتاب سابق، ابن مكر لعدي، والامام مالك في الموطأ رواية الامام محمد بن الحسن، أبواب الشجر، باب مسائل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم.

١٠ ر ب - رحمه الله.

١١ ط تأدب ١٢ ب أعتة

(١٢) ومن آداب المريدين في مجالسة المشايخ ألا يكون منشئت^١ الهمة والمخاطر بين يديه وتكون همه وخاطره مقصورة على ما يرى من آدابه وأخلاقه وأوامره ونواهيهِ، فإذا تفرقت عليه خواطره وهيمه^٢ في مجالستهم يسقط عن درجة التأدب بهم والأخذ عنهم.

(١٣) ولا يجالس المشايخ على حد الصبر عنهم^٣ بل يجالسهم على نية الافتخار بمجالستهم والتبرك بخدمتهم. ويستعمل في آداب مجالستهم ألا يعمل ما يعمل عليه المشايخ ويعمل ما يأمرونه به، ولا ينحرف من أحوالهم إلا بمقدار ما يقبله قلبه من ينحرف به، فإن^٤ للمشايخ أسراراً لا يُشرف عليها المريدون وإذا أحبر من أسرارهم بشيء فأنكره منكراً هلك به. ولا يبلغ التابع مقام المتبرع إلا بعد أوان، ألا ترى أن^٥ النبي صلى الله عليه وسلم قال^٦ «صَلُّوا كما رأيتموني أصلي»^٧ ولم يقل «صَلُّوا كما أصلي» عَلِمَ عجزهم عن القيام بحاله فأذكهم إلى ظاهر فعله.

(١٤) ويبدأ المريد في مجالسة المشايخ بالكسوت إلى أن يصح له أدب السكوت^٨ في مجالستهم. ثم ينهي سكوته بخدمته إلى مكنته من ذلك ورآه لها أهلاً، فإذا مكنته من خدمته وصح له آدابها والقيام بمواجهتها، نطق^٩ إن استطاعه شيخه أو أمره بالكلام، ثم تكلم بمقدار ما لابد له منه.

(١٥) ويجتهد المريد في خلوص نيته لشيخه^{١٠} وصحة همه في تعظيمه، فإنه إذا صح له ذلك كفاه بين علمه والإشارة، وبين جليليته الشَّمَّ ومن تحقق في خدمة المشايخ ولزوم^{١١} حرماتهم أورثه الله تعالى بالزُّعْبَةِ الزُّهْبِيَّة. وبالإصرار التوبة، وبالجهر في القناعة، وبالجزم الصبر، وبالتخط الرضا، وبالتكبر^{١٢} التواضع، وبالتدلل التمرز، وبالشك اليقين، وبالبُكَار المعرفة، وبالإحرام الإقبال، وبالعنف القوة، وببُحْبُوح الدنيا الاستمناة عنها وس أهلها،

١ ب منشئت ٢ ط خاطره وهمه ٣ ط - عنهم

٤ ط فلأن ٥ ر/ط - أن ٦ ط يقول

٧ رواه البخاري، كتاب الأدب، باب الأدب للمسافر.

٨ ط - في مجالسة المشايخ بالسكوت إلى أن يصح له أدب السكوت ٩ ط خطر

١٠ ط ينشئه ١١ ط لب ولزم ١٢ ط لب الزهد

١٣ ط الكبير

وبالمحركة الشكون، وبالشرة الفقرة^١، وبالفناء عن صفاته وأحواله البقاء بالحق، وبالكسل الشايط، وبالفلة الانتباه، وبالتدبير التفويض، وبالسؤال الدعاء، [٧٧] وبالحلاف الموافقة، وبالبضعة الهبة، وبشئت الحقة جمعها له، ثم^٢ على هذه المراتب إلى ما لا نهاية له ولا غاية (١٦) وهذا كله بصحة اعتقاده في خدمة المشايخ وتعظيم حرماتهم، فإنه من لم تر^٣ على ظاهره آثار بركات التأدب بالأكابر يدلك^٤ ذلك على خراب باطنه لذلك^٥ قال حكيم الوقت أبو حفص: «حَسُنَ أَدَبُ الظَّاهِرِ عَوَّلُ حُسْنِ أَدَبِ الْبَاطِنِ»^٦ وقد قال الله تعالى: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (٣٢ ٢٢) وتعظيم^٧ الشعائر ظاهره، وتقوى القلوب باطنه، أعلمتك بذلك أن بركات ما يبدو^٨ على الظاهر^٩ من بركات الباطن، وأن أنوار الباطن تُبدي^{١٠} على الظاهر^{١١} آثارها لذلك^{١٢} قال بعض الحكماء: «مَنْ صَفَتْ سِرِّيَّتُهُ أَشْرَقَتْ عَلَانِيَتُهُ». ومن لم يؤدبه صحة شيخ ناصح، ولم يرضه مشاهدته، لا يطلع^{١٣} حقيقة - وإن ظهرت عليه آثار الللاح ظاهره^{١٤} ويتكون في محل الغرور والاستدراج، ألا ترى أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «طوبى لمن رآني»^{١٥} معناه، فإن من أتر فيه بركة مشاهدتي وأرتاض بمجالستي وتأدب بإدبائي وبخُلقي بأخلاقِي، فإن أدبه^{١٦} كان أدب الحق، وخلقه ما وصده الله^{١٧} به روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، وإن كان لا يصح^{١٨} - أنه قال: «إِنَّ اللَّهَ أَذِنِي فَأَحْسَنَ أَذِي»^{١٩} ووصف خلقه فقال: «وَأَنْتَ أَقْلُ خَلْقِي عَظِيمٌ»

١ ط وبالقعدة السَّنة ١٢٠٥ هـ وبالسَّنة ١٨٩٠ م

۴-۵

۲ ط "وان" نحو لم یز.

۱ ط ۲

• ط ك د ل ه

٦. وردت هذه الزواجة في طبقات الصوفية ١٢٢ وألها أبو حمزة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو حم

قوله كنسوت جوارحه.

٧ ط و تقويم

۱۰۰

٩ طاب الظَّاهِر

۹. پ: تظہر

١١ ب الظواهر ط - من بركات الباطن وأن أنوار الباطن تندي على الظاهر

۱۴ ط گدات

۱۳ تا ۱۵

١٤. أحمد عبد الحليم وأحمد ومديانة الكفر، رقم ١١٧٤٥، بطريرك بطريرك أنطاكية وبيروت.

لَا تَقْرَأُ فِيهِمْ لَدُنْكَ كُتُوبًا مُّزِينَةً

۱۵۰ طے و آملو: سے آملو

١٢١٨

۱۷ ط - اف ۱۸ ط - ک

[illegible]

(٦٨) ٤) وأيُّ حُلُقٍ أعظم من حُلُقٍ مَنْ لم يقطعه عن الحقِّ قاطع، ولم يشغله عنه شاغل، نرسم برسوم الخلق ظاهراً، وتحقق بمقتبحة الحقِّ سرّاً، ما أثر عليه حال لأنّه كان عالياً عليها، خالياً عنها بامتلائه من مشاهدة الحقِّ^١ وبماورته

(١٧) فأدّاب المشايخ والأكابر نتيجة أدبه، وأخلاقهم تبع خلقه، فالمتقدي^٢ بأخلاقهم والمتأدّب بأدبهم كالمتخلّق بأخلاق الرّسول صلّى الله عليه وسلّم والمتأدّب بأدبه ومتى يصل العبد إلى الثّور الأعلى وقد ضيّع الثّور الأدنى؟ ومتى يصل إلى حقيقة حرمة الرّسول صلّى الله عليه وسلّم وقد ضيّع حقوق مشايخه وتلك طريقته^٣ في الوصول إليه؟ ثمّ متى نصح له دعوى المعرفة والحبّة وقد ضيّع حرمة الرّسول صلّى الله عليه وسلّم؟ والله تعالى^٤ ٧٧١ يقول ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (٣٢ ٣١) وكذا لا تصحّ حرمة الرّسول عليه السّلام إلّا بحرمة المشايخ، كذلك لا تصحّ حرمة المشايخ^٥ إلّا بحرمة الإخوان وحسن صحبتهم وكرامتهم ولا يخرج من مشايخه إلّا بحسن الأدب، فإنّ الله تعالى أدّب أصحاب النّبي صلّى الله عليه وسلّم بقوله تعالى ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ (٤٩) ٤٩-٤٨، وكان باب النّبي صلّى الله عليه وسلّم يقرع بالأظافر

(١٨) ومن أحبّ أن نصح^٦ له صحبة الإخوان وحرمة^٧ المشايخ وخدمتهم^٨ فليكرم الفقراء أجمعين غير تمييز، ويترك تعظيم النّفس والانتقام لها، فمن الشّاهون بالفقراء وتعظيم النّفس^٩ تتولّد كلّ بليّة ومن وثقه الله تعالى للقيام^{١٠} بخدمة^{١١} الإخوان وتعظيم حرّمات

١- لفظ «أدب»، مجموعة آثار ١/٤٤٣ وفي «أدب الصّحبة» بلفظ «أدبهم»، مجموعة آثار ٢/١٢٦، وراجع تراجم المسخّفة هناك ذكر، أيضاً المعلّوف فقال درواه السّكري عن علي رضي الله عنه . وثقه الفردي في السّمع، وقد تكلم على الهدى الأصمعي وأبو عمرو بن السّلاء والأزهري، وصحّحه أبو الفضل بن ماسر وجعله من معجزات نبينا، كشف الغطاء ١/٢٢١

٢ ب- عالمتخلّق ٣ ب- طريقته ٤ ط- والله تعالى ٥ ط- كذلك لا تصحّ حرمة المشايخ ٦ ط- أب- خدمته ٧ ط- أب- خدمته ٨ ط- أب- وخدمتهم ٩ ط- .. وتعظيم النّفس ١٠ ط- للقيام ١١ ط- لخدمته

المشايخ وحفظ على نفسه آداب المقائنين جمعاً^١ بلفظه الله مهلفهم، ورزقه ما رزقهم ومن تهاون بهاتين الخصلتين أورثه ذلك^٢ ذلاً لا ينك منه أبداً

(١٩) ومن مواجب الصفة، جُفُظَ عهد المشايخ والأكابر في أولادهم وأصحابهم وإخوانهم،^٣ كما روي أن عجوزاً كانت تأتي النبي صلى الله عليه وسلم فيكرمها ويقوم لها فقيل له في ذلك، فقال: «إنها كانت تأتينا أيام^٤ خديجة وإن حسن العهد من الإيمان»^٥ ومن تأدب بأدب المشايخ وحفظ حرماتهم صار إماماً يقتدى به يستنفع به المريدون، ومن كان نُشُوْنِهِ هلك وأهلك

(٢٠) وأصل التصوف شينان، تحقير النفس وتعظيم حرمات المسلمين، ثم بعد ذلك تحقير الأكلوان^٦ وتعظيم حرمات الله، ثم بعدها تعظيم حرمات الله^٧ بإسقاط حرمات الأكلوان من قلبه، ولكن مع هذا من ترك الأسباب لا يصل إلى المُتَّبِع، ومن صقر ما عظمه الله لا يدخل في قلبه تعظيم الله وعظمته، ومن صحب المشايخ وسمع كلامهم ليسوق^٨ به عند المروء، ويتصدّر به في المجالس أهللكه ذلك وأخرجه إلى هتك الحرمات [٧٨٨] والذخول^٩ في الزندقه لذلك^{١٠} يقال بعضهم «من سمع الموعظة لئنه كتبها وانتفع بها، ومن سمعها لغيره أشاعها وهلك بها» ومن لم يتلذذ بصحبة الإخوان لا يتأدب بأدب المشايخ، ومن لم يتأدب بأدبهم لا تصل إليه بركات صحتهم، ومن لا تصل إليه بركاتهم قطعه عن آداب الفرائض ومتابعة السنن ووجدان بركاتها ومن خلا من آداب الفريضة ومتابعة السنّة حرّم الوصول إلى مقام المعارف ويبقى^{١١} مع معاويز الاغترار، ولا تظهر عليه

١ ط/ب جيباً ٢ ط/الله ٣ ط/اب وإخوانه وأصحابه

٤ ر/أرماء، وفي الهامش رواية أيام حديثة

٥ ر/أرماء الحاكم في المستدرک ١/١٦٥، وقال «حديث صحيح على شرط الصحيحين» ورواه السليفي

٦ آداب الصفة في جوهرة آثار ٢/٧٣

٧ ط - وتعظيم حرمات المسلمين ثم بعد ذلك تعظيم الأكلوان

٨ ب - ثم بعدها تعظيم حرمات الله

٩ ط ليكرين والتسوق بمعنى إظهاره للامة ما له من المعرفة بالتصوف طلباً منهم الرّ والجهاد، وهو في الهامش

ليسترف جامدة، ٩ ط أدخله ١٠ ط كذلك

١١ ب يبتقى ط في

بركات المشاهدات^١ ولا حياة^٢ المطالعات. ولا عو الأحوال. ولا سمو الأفعال. وتطرق^٣ إلى
المظانم من الدعاوي. ونزع عنه^٤ أنوار حقائق صدق المعاني ومن خدم المشايخ يجب ألا
يستقطع عن خدمتهم نعمة مستحقة ولا يمنة^٥ مستحقة. ويكون شغله ملازمة خدمته
من غير أن يرجع على شيء سواء لتوصله بركات صحبته^٦ وخدمته إلى طريق الوصول إلى
الحقيقة. فإن من لزم الطريقة بإرشاد حكيم ناصح بلغه إلى منتهى المقصد لأنه يدلّه على
أقرب الطرق وأسهلها. ويلاحظه في أوقاته - إن يفترض عليه شيء من العوارض - فيرده
إلى المحجة وإلى سواء التيسيل ومن قال «إن رؤية الأسباب تنقطع عن السبب»^٧ فهو خطأ.
لأنّ تعظيم ما عظمه الله تعالى واجب. وفي تعظيم الأسباب - إذا عظمها الله تعالى - تعظيمه.
فإن كلّ ما منه عظيم وإنما تعمر الأشياء بالانساب إلينا. فتصغر على حدّ الجمار فالأشياء
بلا علة من حيث الحقّ وغير خالية من العلل من حيث العبد

(٢١) وإنما يجب على المريد خدمة المشايخ مادام متقلّباً في الإرادة والأحوال وسبيل^٨
التأديب والأخلاق وسلوك الرياضات والمجاهدات فإذا بقي عن الأحوال^٩. وبلغ به إلى^{١٠}
درجة المعارف. وارتفع عن درجة المعارف^{١١} ومشاهدة المعروف. وطالع^{١٢} بسره بمجاري
المقدور. إذ ذاك^{١٣} رجوعه إلى المشايخ. والأسباب (٧٨) بحجاب إلا على سبيل^{١٤} التعظيم
والحرمة. فإنيهم كانوا أدلته ومؤدّيه. كما قال بعضهم للجنيّد حين رأى في يده سبحة. فقال
له: «يا أبا القاسم. أنت مع علوّ رأيك^{١٥} وشرف حالك تأخذ بيدك سبحة؟» فقال: «نعم.
سبب^{١٦} به وصلنا إلى ما وصلنا لا نتركه أبداً». وكما روي أنّه روي الجنيّد في المنام ف قيل له.

- | | | |
|--|--------------------|---------------|
| ١ ب. الساعدة | ٢ ط حيرة | ٣ ط بطرق |
| ٤ ط مه | | |
| ٥ ط اب. بمنة. وفي هامش: «قصة رواية لأنّ كلمة «منة» الممنوعة في النص» | | |
| ٦ ط اب. - صحبته | ٧ ط حظير غير مستب. | ٨ ب وب |
| ٩ ط الأفعال | ١٠ ط - إلى | |
| ١١ ط اب. - وارتفع عن درجة المعارف | ١٢ ط من طالع | |
| ١٣ ب. فيكون إذا ذاك | ١٤ ر - سبيل | ١٥ ر/ط مؤدّيه |
| ١٦ ط منزلة. | ١٧ ب - به. | |

«ما فعل الله بك؟» فقال: «طاحت تلك الإشارات ونثيت تلك العبارات وأيدت^١ تلك الرسوم وغابت تلك العلوم وما نفعنا إلا ركعات^٢ كنا نركعها في الشجرة فأخبر رضي الله عنه^٣ عن طريق السبب لئلا يفتر مدح بالشاؤون بالأسباب التي جعلها الله^٤ أدلة وسرُجاً^٥ فإن من عظم الوسائط حيي ببركاتهم فإتهم أحياء بالحق لا بأنفسهم وأرواحهم، فإن الخلق كلهم موق إلا من حيي بشاهد^٦ حي فيفيض عليه من بركات حياته^٧ ما يمد له على الطريق إلى الوصول إلى الحياة الحقيقية^٨ والمسي الأزل^٩ فإن الله تعالى أحيأ أقواماً من خلقه جعلهم سبباً لحياة من أكرمهم بالحياة وخلق له^{١٠} قال الله تعالى ذكره: ﴿هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾^{١١} (٢٢، ٦٦). معناه: أحيأكم ليحيي بكم، ثم يميتكم عن إيتاكم^{١٢} وعن شواهدكم ليحيي في وتسقط عنكم أوصافكم، فمن شاهدكم إذاً شاهدني^{١٣} فيكم، ومن حيي بكم فقد حيي دونكم لأنكم في الحقيقة بي ولي فأوصافكم^{١٤} عنكم غانية وبركات آثار صفاتي عليكم يادية، فأنتم بلا أنتم، بل أنتم بي بل لأنتم و- أنا^{١٥} - أنا الحي الدائم، لم أزل ولا أزال^{١٦} ذوالجلال والإكرام



(٢٢) وقد بيئت في هذه القصول التي رجعنا مركات نعظم المشايخ والأكابر وحفظ حرماتهم، والثأذب بأدأهم، والتخلق بأخلاقهم، ولزوم حرماتهم، ودلالة الشفاوة على من تهاون بهم أو خالفهم في أوامرهم وأدأهم، وأنا أسأل الله تعالى أن يوفقنا لما ذكرنا، ولا يسقط عن قلوبنا حرمات المسلمين، ويعرفنا أقدارنا، لئلا نكون في محل الغتار، بفضل وسعة رحمته إنه وليه والقادر عليه^{١٦}

- | | | |
|---------------|------------------------------------|----------------|
| ١ ط اشيدت | ٢ ب رُفِيتات | ٣ ط رحمه الله |
| ٤ ر لب - الله | ٥ ط سرطاً | ٦ ب بشهادة |
| ٧ ط سوته | ٨ ر الحياة، الحقيق، ط الخبر الحقيق | |
| ٩ ط - له | ١٠ ط - ﴿ثُمَّ يَحْيِيكُمْ﴾ | ١١ ط عن أناركم |

١٢ ط مشاهدني

١٣ ط وس حيي بكم فقد حيي بي دونكم لأنكم في الحقيقة، فأوصافكم

١٤ ط - لفظ «أنا الأزل» ١٥ ط / - لم أزل ولا أزال

١٦ ينقص نسخة «ط» هذه الفقرة بأكملها



«خاتمة النسخة «ر»» - آخره والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد المصطفى وآله
الطيبين وسلّم تسليمًا



«خاتمة النسخة «ط»» - تمت «آداب صحبة المشايخ» بحمد الله تعالى وحسن توفيقه
والصلاة على خير خلقه محمد النبي وعلى آله أجمعين.




«خاتمة النسخة «ب»» - آخره والحمد لله رب العالمين. وصلى الله على سيدنا محمد
وعلى آله وصحبه وسلّم تسليمًا.



٤. کتاب محاسن التصوّف

تصحیح
کیث فیروکامپ

كلمة المحقق

« كتاب محاسن التصوف » من مؤلفات السلطان الناجي. ولم يذكره الحاجي خليفة في كشف الظنون مع ما ذكره لأبي عبد الرحمن السلمى  كما لم يذكره فؤاد سزگي. ولم أر هذه السخة المذكورة في فهارس المخطوطات أما السخة الفريدة التي اعتمدت عليها في تحقيق ونشر هذه الرسالة فهي توجد في الحزاة العامة بالرباط في المملكة المغربية. في المجموعة رقم ١٠٢٧. ووجهني إليها الكسبي المرحوم سيدي مصطفى الناجي رحمه الله. موقعها في المجموعة من صفحة ١٩٧ إلى ٢١٣ أ. مكتوب بحط شرقي لا بأس به. تحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٢ سطرا تقريبا (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ١٨ × ١٣ سنتمتر. وهي حالية من التاريخ واسم الساج. ولكن باعتبار حالتها وورقتها ستطبع أن نقدر ناريخ هذه السخة بالقرن الثاني عشر الهجري وقد يوجد في أعلى الصفحة الأولى من المخطوط: « ومما وجد بهامش هذا الكتاب وأمرنا بكتاتبه »

١٦٧
 رُبَّمَا وَجَدَ بَعْضُ هَذِهِ الْكُتُبِ وَأَمْرًا
 كِتَابُ مُحَاسِنِ الْمُصَوِّفِ
 لِلشَّيْخِ الْإِمَامِ السَّلَامِيِّ
 نَعْنَا أَسْبَغُ
 وَالْمَلِكِ
 أَمِينَ
 ر

«كتاب محاسن التصوف»

الصفحة الأولى من مخطوطة الحراية العانة بالرباط رقم ٢٧ ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَابُ الْقَبْرِ الْإِمَامُ الْحَقُّ
 الْأَوْحَدُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْيَسَّابِيُّ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَدِينِيُّ الْأَوَّلُ وَأَخْرَجَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَسَلَّمَ وَسَلِّمًا كَثِيرًا سَلَامٌ عَلَيْهِمْ فَإِنِّي أَطْلَعُ
 الرَّبَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 كَثِيرًا الْمَعْنَى أَكْرَمَكُمْ اللَّهُ بِمَرْضَايِهِ إِنْ سَجَدَ أَنْتُمْ
 بِنَاحِيَّتِهِمْ عَلَى الْقُبُورِ وَأَهْلِهِ بِأَسْمِهِ لَيْسَ لَهُمْ تَذْوِيرٌ
 وَلَا تَلَفٌ وَلَا مَوَاقِفَةٌ لِأَخَوِ الْمَعْرِفَةِ الْكِتَابِ وَالسَّنَةِ
 وَذَلِكَ لِجَهْلِهِمَا بِالتَّصَوُّفِ وَعِلْمِهِمْ وَأَذْيَابِهِ وَخُلَاقِهِ
 وَأَخْوَالِهِ وَمَا قَالَهُ نَبِيٌّ أَيْمَنُ مِنْ أَهْلِ الْأُمَمِ إِنْ
 لَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْمَذَلِّبِ وَمِنْ جِلِّي الْأَذْيَابِ الْفَكْرُ عَلَى مَا

قُلْ تَطَعْتُهُ وَكُلُّ لِسَانٍ مِنْ مَلِكٍ يُتَكَنُّ عَظِيمٌ يَطْفِئُ وَقَسَا
 قَلْبَهُ بِالْعِلَالِ الْفَارِيسِ بَعِيدٍ مِنْ اللَّهِ يُعِيدُ مِنْ الْجَنَّةِ قَرِيبٍ
 مِنَ النَّارِ كَالشَّيْخِ وَأَمَّا الْبُصَى الْمَلُونَاتُ بِنَارِ وَثَامِ
 سَلَمَةٍ قَالَتْ وَمَا ضَحَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَمَجِصُهُ وَرِدَاةُ وَازَارَةُ وَخَرَجَ فِيهَا قَالَتِ الشَّيْخُ وَتَخَرَّجَتْ
 هَذِهِ الْأَوَابُ عَلَى الْأَسْتَعْقَابِ فِي كِتَابِ سِنِ الْمَرْثِيَةِ
 فَصَلَّى ارَادَ الْوُقُوفَ عَلَيْهَا مِنْ الْكِتَابَةِ الذِّكْرُ بِطَالِعِ فِي
 كُلِّ بَابٍ وَاللَّهُ قَالِي يَحْقُقُ بِفَضْلِهِ طَرِيقِي الصَّوَابِ
 وَجَلِي اللَّهِ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهُ وَكَلَّمَ

كتاب محاسن التصوف

|١٩٧| وما وجد بهامش هذا الكتاب وأمرنا بكتابته

كتاب محاسن التصوف

للشيخ الإمام السلمي طهنا محمد بن الحسين أمين
|١٩٧| ب | بسم الله الرحمن الرحيم

(١) قال الشيخ الإمام الحق الأوحّد أبو عبد الله محمد بن الحسين السلمي النسابوري رضي الله عنه: الحمد لله أولاً وآخراً، وصلّى الله على سيدنا محمد النبي وسلّم تسليماً كثيراً سلام عليكم، فإني أحمد الله الذي لا إله إلا هو وأسأله الصلاة على محمد وآله وسلّم كثيراً

(٢) بلغني^١ - أكرمكم الله بمرضاته - أن منكر أنكر بناحتكم على التصوف وأهله، بأنه ليس لهم قدوة ولا سلف، ولا موافقة لأحوالهم مع الكتاب والسنة؛ وذلك لجهله بالتصوف وعلومه وأدابه وأخلاقه وأحواله. وما قاله فيه أنتمهم من أهل الانصار، فإني لا أعلم أحداً

^١ ورد في بداية كتاب السماع للسلمي امر ١٤، تحقيق الدكتور عمر الله بورجواوي في مجموعة آثار أبعاد الرحمن سلمي ٢/٣-٢٠، مع العبارة تقريباً: «علمي - أكرمكم الله بمرضاته - أن بعض أهل العلم صاحبكم أنكر عن أهل التحقيق في السماع، قد قام بنحسب - كتاب السماع - باحث تآب الأستاذ علي عتله مرسان، في مجلة التراث العربي الكويت، ١٩٨٥، جزء ١، ص ٨٠ إلى ٩٤ لكن في التعليقات التي أسير عنها إلى كتاب السماع - أممي بها تحقيق الدكتور عمر الله بورجواوي

من فرق المذاهب ومتجلى الأديان أنكر على ما قالت [١٩٨آ] أنتم في آدابهم وأخلاقهم وأحوالهم. وأهل التصوف قدوتهم أهل الثقة الذين نزلوا على حكم رسول الله صلى الله عليه وسلم. فكانوا أضيافه وأضياف المسلمين لا يرجعون إلى مأوى ولا إلى معلوم، شغلهم تعلم القرآن والعرائض والسنن والقيام بأدائها، بيتهم مسجد النبي صلى الله عليه وسلم، وخزانتهم بطونهم، ولباسهم ما وارى عوراتهم، أوقاتهم وقف على العبادة أو تعلم علم من علوم الدين. والقيام بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم متبعين لأمره ونهيه، وهم الذين عاتب الله فيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قال المشركون: «أطرد هؤلاء الصبيد والزجاج عنك لتحلس إليك»، فأنزل الله تعالى: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ [١٩٨ب] رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (٥٢، ٦) وفضائلهم لا تحصى. فمن ذلك: ما روي عن ابن عباس: قال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم على أصحاب الثقة فرأى فقرهم وجهدهم وطيب قلوبهم. فقال: «أبشروا يا أصحاب الثقة فإن بيني وبينكم على التمتع الذي أنتم عليه راضياً به فإنه من رفقاني يوم القيامة»^١ وعن الفضل بن الأسقع: قال: «كنا معن أهل الثقة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يتزمتن لم يتوجب يأبى ولا يترك في يأخذ في جلودنا فيكون طوقاً من الوسخ والغبار» وعن أبي هريرة: قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من سره أن يجلس مع الله فليجلس مع أهل التصوف»^٢ [١٩٩آ]

١ وهذا هو المدعى لأول الذي رواه الشافعي في «كتاب الأربعين في التصوف» مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سليم ٥٢٢/٢-٥٢١. وفي مخرج حديث «كتاب الأربعين» استعنت بكتاب تفريخ الأربعين للعلامة في التصوف للحافظ محمد بن عبد الرحمن بن محمد السحابي، تحقيق علي حسن علي عبد الحسيب، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٩٨٨، ص ٢٥. فقال السحابي: أخرجه الذهبي في «مسند» من جهة المؤلف ٢٠. انظر المصادر المذكورة. هــك، ورواه أيضاً السيوطي في «زيادة الجامع الصغير»، حرف المزة، الحديث رقم ٢٦. وقال الألباني في «السلطة الصحيحة والموضوعة» ٩٢/٤، الحديث رقم ١٥٨٩، صحيح جداً.

٢ هكذا في المخطوط ولعل المعنى يؤيده في الصلاة أي يكون إماماً للقوم في صلاتهم.

٣ ذكره ابن جوري في الموضوعات ٤٩/٣ وأيضاً محمد بن عبد الباقي، عن ابن محمد التميمي، عن أبي عبد الرحمن السلمي، حديثاً عن عبد الله بن أحمد بن حنبل، حديثاً عن أحمد بن علي بن رزيق، حديثاً عن أحمد بن عبد الله الجويباري، حديثاً عن سلم بن صالح، عن عباد بن كثير، عن مالك بن دينار، عن الحسن بن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم، أنه قال: «من سره أن يجلس مع الله فليجلس مع أهل التصوف» فاحتلفت رواية ابن جوري بما ورد في النص وقال ابن جوري: «هذا موضوع والمتمم به الجويباري».

(٣) قال الشيخ أبو عبد الرحمن: وقد استقصيتُ في هذا الكتاب سنن الصوفية وأنا أذكر بعد هذا ما قال بعض أئمتهم من أهل الحجاز والعراق والشام وخراسان وغيرها في ماهية التصوف مختصراً بعد أن أضعت القول في مسألة بيان تسمية التصوف. جمعتُ في سبعة قول عن أئمتهم ومشايخهم. وأنا أذكر من ذلك ما فيه الغنية إن شاء الله تعالى

أبو يزيد^١ سئل عن التصوف ما هو؟ فقال: «بلسان الحق أو الشرع أو الحقيقة؟» فقبل له: «بالثلاث»! فقال: «أما بلسان الشرع: فتعصية القلوب عن الأكدار واستعمال الخلق مع الخليفة واتباع الرسول صلى الله عليه وسلم في الشريعة. وأما بلسان الحقيقة: فعدم الجاذبات^٢ والمخروج من أحكام الصفات والاكتفاء [ب١٩٩] بخالق السماوات. وأما بلسان الحق: فالأصل أن الحق أصفاهم عن صفاتهم فصاناهم فستوا صوفية»

قال روي رحمه الله: «التصوف: التهاور بالنفس والتميز بأمر الله تعالى»

قال الثوري^٣: «نعت الصوفي، سكونه عند العدد^٤، وإيمانه عند الوجود»

قال الجنيد: «التصوف مبني على ثنائي محصل: الشح والرضا والصبر والايثار والقربة ولباس الصوف والسياسة والفقر فأما الشيخان فلا يملأهم عليه السلام، والصبر، فلا يئوب عليه السلام، والقربة: فليحيى عليه السلام، ولبس الصوف لموسى عليه السلام، والسياسة: لمعنى عليه السلام، والفقر: لسد الأولين والآخرين وحجب رب العالمين بحمد صلى الله عليه وسلم، ولذلك عرضت عليه بطحاء مكة ذهباً، قال: «لأن أشبع يوماً وأجوع يوماً» وعن أبي أمامة الساهلي، قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «[٢٠٠] عرض عليّ ربّي أن يجعل لي بطحاء مكة ذهباً قلت: لا يا رب ولكن أضع يوماً وأجوع يوماً فإذا

^١ هو أبو يزيد طبرستانى من ميسرى بن شروسان (٢٦١) اظهر طبقات الصوفية ٦٧-٧٥
^٢ حكاه في المخطوط، لعل المقصود = عدم الاهتمام بأمر الدنيا. وإن يشتت قلت عدم الاهتمام بالأسباب والاكتفاء بسبب الأسباب والله أعلم.

^٣ هو روي بن أحمد بن يزيد المدائني (٣٠٣)، وهو من أهل بغداد من حلقه مشايخهم وكان فقيهاً على مذهب داود الإصبهاني وكان مغترفاً مغراً على يد ريس من عبد الكريم المدائني طبقات الصوفية ١٨٠-١٨٤

^٤ هو أبو الحسين أحمد بن محمد الثوري، مدائني المأثور له حراساني الأصل ات ١٢٩٥ وكان من أهل مشايخ القوم وعلمائهم. لم يكن في وقته أحسن طريقته منه ولا أطلب كلاماً طبقات الصوفية ١٦٤-١٦٩

جعت تضرعت إليك وإذا شبت حمدتك وشكرتك^١ وقال صلى الله عليه وسلم: «اللهم أحيني مسكيناً وأيتني مكيناً»^٢ وعن عبادة بن الصامت أنه قال ذلك وقال: «واحشني في زمرة المساكين»^٣

قال أبو علي الروذباري^٤: «الصوفي يلزم الحركات بالأفكار ويسكن عند بحاري الأقدار ولم يناول الرّفق إلا بمقدار»

وقال الكتاني رحمه الله^٥: «التصوّف: خُلُقٌ قَسَرَّ زاد عليك في الخُلُقِ راد عليك في التصوّف». وذلك لأنَّ الخلق أجلُّ المقامات > «بهذا ذلك مُدَوِّجٌ رسول الله، فقال تعالى: ﴿وَإِنَّكَ لَنَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ﴾ (٦٨/٤) ولذلك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَبْلُغُ بِمَحْسَنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^٦ وكان رسول الله يحبُّ معالي الأخلاق [٢٠٠ ب] وقال أبو محمد المرتضى^٧: «الصوفي لا تسبق همته خطرته»



١ أخرجه الترمذي في سننه، باب ما جاء في الكفاية، الحديث رقم ٢٤٥١، وقال: «حديث حسن»، وأخرجه المفري في الثغرة، باب ما جاء في الكفاية، كتاب التوبة والزهد، والسوطي في الجامع الصغير، باب حرف العين، الحديث رقم ٥٤١٧.

٢ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي سَنَنِ الرَّهَدِ، الْحَدِيثُ رَقْمُ ٢٢٧٥، وَقَالَ: «حَدِيثٌ غَرِيبٌ»، وَابْنُ مَاجَةَ فِي الرَّهَدِ، الْحَدِيثُ رَقْمُ ٤١١٦، كَلَاهِمَا مِنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ كَتَبَ الْحَدَّثَ، إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْلَوِيُّ، تَحْقِيقُ أَحَدِ الْقُلَاصِ، (ابن عسكرو) مؤسّسة الرسالة، ١٩٨٨، ٢٠٦/١.

٣ رَوَاهُ الطَّبْرَايُ فِي الدُّعَاءِ بِسَمِّ رَجَائِهِ نَفَازَ عَنْ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ كَتَبَ الْحَدَّثَ ٢٠٧/١. ٤: هُوَ أَبُو عَلِيٍّ الرَّوْذِبَارِيُّ وَاسْمُهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مَعْمُورٍ (أ٢٢٢)، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ، مَكُنَّ مَعَهُ وَصَارَ تَاحِبًا وَمَاتَ بِهَا، صَحِّبَ أَبَا الْقَاسِمِ الْحَسِيدَ وَأَبَا الْحَسَنِ التُّورِيَّ وَغَيْرَهُمْ، طَبَقَاتُ الصُّوفِيَّةِ ٣٥٤-٣٦٠. ٥: هُوَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ جَمْرِ الْكَتَّانِيُّ (أ٢٢٢) أَصْلُهُ مِنْ بَغْدَادَ، حُكِّيَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمُرْتَضَى أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «الْكَتَّانِيُّ سِرَاحُ الْحَرَمِ» طَبَقَاتُ الصُّوفِيَّةِ ٣٧٢-٣٧٧.

٦ أخرجه أبو داود في سننه، كتاب الأدب، الحديث رقم ٤١٦٥، غلط: «المؤنس» وروى عنه الإمام مالك في الموطأ، كتاب الجامع الحديث رقم ١٤٠٤، وأحمد في مسنده، وفي مسند الأنصار، الحديث رقم ٢٤٣٦١، والطبراني في الكبير، ج ٢، الحديث رقم ٧٦١١، وغيرهم.

٧: هُوَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُرْتَضَى السَّيَّارِيُّ مِنْ مَحَلَّةِ الْمَجْدَةِ (أ٣٢٨) صَحِّبَ أَبَا حَفْصٍ الْحَدَّادَ، وَأَبَا عُبَّانَ الْحَدَّادَ وَلَقِيَ الْحَسِيدَ وَصَحِّبَهُ وَأَقَامَ بِبَغْدَادَ حَتَّى صَارَ أَحَدَ مَسَاحِقِ الْمَرَاتِقِ وَأَتَتْهُمْ، حَتَّى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ: «كَانَ مَسَاحِقُ الْمَرَاتِقِ يَقُولُونَ: «عِجَابٌ بِدَادَ» فِي التَّصَوُّفِ - ثَلَاثُ إِشَارَاتٍ قُسِّلِي، وَكُنْتُ الْمُرْتَضَى، وَحِكَايَاتُ جَمْرِ الْخَدْرِيِّ» طَبَقَاتُ الصُّوفِيَّةِ ٣٤٨-٣٥٣.

وقال سمعون: ^١ «التصوف - المخرج من كل خلق دنيّ والدخول في كل شيء»^٢
 وقال الجريري: ^٣ «الصوفي لا يكدره شيء ويصفو به كل شيء»
 وقال أبو حفص: ^٤ «الصوفي من هذه صفته» وقرأ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ
 عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (١٩٩ ص)
 وقال الدقاق: ^٥ «الصوفي: من جعل أوقاته قدوة للمريدين»
 وقال الورّاق: «صفة الصوفي صفاء قلبه من كل دنس، وسلامة صدره لكل أحد»
 وسخا، نفسه بالبذل والإيتار»
 قال «أبو» سعيد الخراز: ^٦ «التصوف اتّمسك بكلّ خلق محمود والتبرّي من كلّ خلق
 مذموم»

قال ابن الحسين: ^٧ «التصوف حمل المؤمن في الله إلى أن ينقضي أولان المكروه»

١ هو سمعون بن عمر الحبّ ويقال سمعون بن عبد الله بن الحسن الخراساني صاحب سريّة السلفي ومحمد بن علي
 التّصانق وأما أحمد القلاسي وكان يتكلّم في الحق بأحسن كلامه من كبار مشايخ العراق مات بعد المجيد
 طغيات الصوفية ١٩٥-١٩٩

٢ روى السراج هذا الأثر عن أبي محمد البربري بلفظه «التصوف كلّ خلق سيّء والمخرج من كلّ خلق
 دنيّ» انظر اللّحج للسراج، تحقيق بكلسون، ص ٢٤

٣ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن محمد بن الحسين الجريري (ت ٣١١) وكان من كبار أصحاب المجيد وصاحب
 أيضاً سهل بن عبد الله التّستريّ وهو من علماء مشايخ التّوم. أُنجد بعد المجيد في مجلسه تمام حاله وصحة علمه
 طغيات الصوفية ٢٥٩-٢٦٤

٤ وهو أبو حفص عمرو بن حنّس (ت ٢٧٠) صاحب عبيد الله بن مهدي الأبيوردي وعليّاً النصر آبادي ورافق
 أحمد بن حمزويه البجلي. وكان أحد الأئمّة والسادة اتّمسك إليه شاه بن شجاع الكرماني وأبو عثمان سعيد بن
 إسحاق طغيات الصوفية ١١٥-١٢٢

٥ لله أبو علي الحسن بن علي البياضوري المعروف بالدقاق. كان إمام وفقيه في بساجور وكان شيخ الإمام البر
 القاسم عبد الكريم القنبري البياضوري (ت ١٤٦٥) صاحب الرسالة القشيرية


٦ هو أبو سعيد أحمد بن عيسى الخزاز (ت ٢٧٩) وهو من أهل بغداد صاحب كتاب التّوم المصنوع وأما عبد الله
 الباجي وأما عبد الجباري، وصاحب أيضاً سريّة السلفي وبشر بن الحارث وغيرهم. وهو من أئمّة التّوم وجلّة
 مشايخهم قيل إنّه أوّل من تكلم في علم الله والبقاء طغيات الصوفية ٢٢٨-٢٣٢

٧ هو أبو الحسين بُندار بن الحسين بن محمد بن المهلب من أهل سمرقند (ت ٣٥٣) وكان عالماً بالأصول. له
 التّحفة المشهور في علم الحقائق وكان أبو بكر الشّيبلي يكرمه ويُعظم قدره وبنيته وبين ابن حبيب معاصرات في
 مسائل شتّى طغيات الصوفية ١٦٧-١٧٠

سمعت إسماعيل <بن نجيد>^١ يقول «التصوّف عندي الصبر تحت الأمر والنهي»
وقال محمد بن <علي> الترمذي^٢ «الصوفي يكون [٢٠١] مجموع الحقّة على الحقّ لمن
تفرّقت عنه فليس بصوفي»

وسئل سريّ السقطي عن التصوّف، فقال: «هو اسم ثلاثة معاني: هو الذي لا يطفى نور
معرفة نور ورعه، ولا يتكلّم باطن من العلم ينقصه عليه ظاهر الشريعة، ولا تحمله
الكرامات من الله على تلك أstar محارم الله تعالى»

وقال سهل بن عبد الله^٣ «أركان التصوّف الرضا بالقضاء، والصبر على البلاء، والشكر
على النعماء»

وقال الورثاق: «الصوفي: من إذا استقبله حالان حسنان كان مع الأحسن منهما»^٤
(٤) فهذه أقوالهم وأقوال مشايخهم وأئمّتهم في مانيّة^٥ الصوفيّة والتصوّف، ما أظنّ مسلماً
من أرباب المذاهب ينكر على أصحاب هذه الأحوال، فلا ينبغي لمن تخلّق بالتصوّف وانتهى
إليه أن يخالف آدابهم وأخلاقيّاتهم  فقد كان أبو حاتم [٢٠١] ب[المطار البصري إذا رأى
الصوفيّة وعليهم المرقعات والقبوط يقول: يا سامعي، نشرتم أعلامكم وضربتم طبولكم

١ هو أبو عمرو بن نجيد (ت ٣٦٦) جدّ أبي عبد الرحمن السلسي من جهة أمّه صاحب أبي عمار الجعري، وهو
آخر من مات من أصحاب أبي عمار، وفي المسند وكان من أكاثر مشايخ وفقه وله طريقة يفرّد بها طوائف
الصوفيّة ١٥٧:١٥٤

٢ هو أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسن الترمذي (ت حوالي ٢٩٦)، لقى أبا تراب النخعي وصاحب يحيى
الحملاء، وأحمد بن حنبل، وهو من كبار مشايخ حراسان وله تصنيفات المسجورة كتب الحديث الكثير ورواه
طوائف الصوفيّة ٢١٧:٢٢٠

٣ هو سهل بن عبد الله بن يوسف بن يحيى بن عبد الله بن ربيع السعدي (ت ٣٨٣)، أحد أئمة الثمّوم وعبادته
والمشكّلين في علوم الرياضيات والإحصاء وعيوب الأعمال طوائف الصوفيّة ٢٠٦:٢١١

٤ روى السراج هذا الأمر عن بعضهم بلفظ: «من إذا استقبله حالان أو خلقا حسنا فيكون مع الأحسن
والأفضل» انظر القمع ٢٦

٥ كذا في المطبوع مانيّة، وهكذا ورد في عوار كتاب «مانيّة الفقر وآدابه» للسلسي، من مخطوطات مكتبة
حاشية الإمام محمد بن معمر الإسلاميّة في الرامس رقم ٢١١٨ وفي القمع باب التصوّف ما هو دونه ومأخوذه.

فيا ليت شعري في اللقاء أي رجال تكونون؟^١ وقال رجل للشيخ: «قد ورد جماعة من أصحابك» - وهم بالمسجد - فرأى قوماً عليهم المرقعات والفوط فنظر إليهم وقال: «هؤلاء هم؟» قال: «نعم» فرجع وأندب.

قف بالمطهر وناد في صحرائها فعسى يحيب المحي عن أنباتها
أنا الخيام فباتها كخيامهم وأرى ساء المحي غير نساتها

(٥) فالواجب على من اعتقد طريقته وتزيتا بزيمه أن يلزم نفسه آدابهم وأخلاقهم، وأنا مبين في ذلك طرقاً في مسألتي هذه والواجب على من لم يعرف طريقته وعلومهم وآدابهم وأخلاقهم [٢٠٢] أن يملك لسانه عنهم ويقصر دونهم، فإن فيهم البدلاء والأولياء والأصفياء والأوتاد والمحدثون وأهل الفرائد الصادقة، ولا يتكلم فيهم ولا ينكر عليهم في ما يرى من تلبيس أحوالهم وتشويش أوقاتهم، فإن لهم فيها أغراضاً لا يعرفها إلا من عرف مقاصدهم ومرامهم، ولا يمكن أن يرى واحد فيهم بمن تزيتا بزيمه أو يتشي إليهم على منكر، فليس له أن ينكر على التصوف وأهله، وإنما ينكر على من استنكر منه ذلك الحال، وليعلم المنكر أن الإيثار على الخلق ورؤية عيوبهم من العلماء عن عيوب نفسه، ولكان له في إصلاحها شغل عن النظر إلى عيوب الغير، ولا تحذره نفسه أن هذا هو الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر بل هو ما نهى الله عنه من قوله «تعالى» ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَفْئِئِهِمْ﴾ (٤٩ ١٢)، وقال النبي صلى الله عليه وسلم «لا يتجسس أحدكم عورة أخيه المسلم فإن من يتجسس عورة أخيه المسلم يتبع الله عورته» [٢٠٢] ب [ومن يتبع الله عورته يفضحه ولو في جوف بيته].^٢ وقال رسول الله: «المسلم أخو المسلم»^٣

١ هو أبو بكر ذلك النسب (٣٣٤) هو حراساني الأصل، بغدادي المنشأ والمولد، تآب في مجلس حبر الساج وحضبة الجبل وس في عصره من المشايخ وسار أوجه وقته حالاً وعلمياً وكان عالماً فلياً على مذهب مالك كتب الحديث الكثير ورواه طغفان الصويرة ٣١٨٠٣٣٧.

٢ أخرجه الترمذي في سننه، كتاب البر والصلة، الحديث رقم ١٩٥٥ يلفظ «في جوف رحله»، وابن ماجه في سننه، كتاب الحدود، الحديث رقم ٢٤٣٦ يلفظ «ومن كشف عورة أخيه المسلم كشف الله عورته حتى يفضحه بما في بيته»، والطبراني في الكبير، ج ١، الحديث رقم ١١٤٠، وصححه في ج ٢، الحديث رقم ١١٢٨١، وعبره.

٣ مشق عليه عن ابن عمر رضيهما، وفيه «ومن كان في حاجة أخيه كان الله في حاجته»، كشف الخفاء، ٢٧٣/١.

وقال: «المسلمون كالجسد الواحد إذا اشتكى عضواً منه تداعى سائرُه بالمخاض والسهر»^١
وقال أيضاً: «لو سترته بثوبك لكان خيراً لك»^٢

(٦٦) قال الشيخ <أي السلمي>: هذا كله في ظاهر العلم فيمن يرى منكراً، فكيف من ينكر ما لا ينكره العلم، والتشريعة؟ هل هو إلا الزور والبهتان الذي نهى الله ورسوله عنه؟ فإن قال هذا المنكر، أنه لا ينكر على طريق سلفهم ولا على أئمتهم ولكن شكر على من يشاهد بمن ترك سير أسلافهم، فليتنظر أئمة الفقهاء من رتبة مالك بن أنس وسفيان الثوري وأبي حنيفة والشافعي والأوزاعي والإمام أحمد بن حنبل وداود ومحمد^٣؟ وأين الواقظون والمذكرون من رتبة الحسن البصري وابن عون وحبيب العجمي وفرقد السجعي ومنصور بن عمار ويحيى بن معاذ [٢٠٣] الرازي، وهم عن قصورهم عن درجاتهم لمن يستموا أن ينتمي للفقهاء إليهم، مستوا فقهاء، وكذلك الواقظون والمذكرون، فلم يسكروا على هؤلاء أن يستموا إلى أئمتهم وإن خالفوهم في بعض شئوهم مع أنهم لم يتخطوا الشرع ولم يخالفوه بل عصروا في بعض المجاهدات، وأظهروا بعض الرخص للعوام الذين كانوا لا يظهرونه إلا لأهله

(٧) واعلموا - علمكم الله الخير - أن التصوف على أربع مدارج: آداب وأخلاق وأحوال ورخص. فإن ذلك التزام حرمة المسلمين والتجرد مما فيه أهل الدنيا من زينتها وزهرتها وأموالها، والتأدب بإمام من أئمة القوم، ويسكن إلى دينه وورعه وقبول ما يشير به عليه، والازدراء بالنكس ومخالفة هواها في كل وقت وحال، وترك المألوفات والعادات، والصبر على المكاره، والرضا بالموارد، وصيانة الفقر والتميز فيه [٢٠٣] ب[واحتمال الأذى، وترك صحة الأضداد، وترك لبس المرقعة إلا في أحوال الامطرار، ومجانبة لصحة التسوان وقبول إرفاقهم، وترك صحة الأحداث إلا مريد يتوهم فيه الخير فيصعبه على شرط السلامة

١ علق عليه بلطف «تري المؤمنين في تراحمهم وتوادعهم وتعاظمهم كمثل الجسد... إلخ

٢ أخرجه أبو داود في سننه، كتاب الحدود، باب في السر على أهل الحدود، الحديث رقم ٣٨٠٥ وأحمد في المسند، مسند الأئمة، الحديث رقم ١٠٨٨٦، والطبراني في المعجم الكبير، الحديث رقم ١٧٧٧٩، والبيهقي في شعب الإيمان، الحديث رقم ٩٣٢٧، وغيره.

٣ له يرويه محمد بن الحسن الشيباني، تلمذ أبي حنيفة.

فإذا تغيّر فارقه، وترك حضور مجالس السماع إلا مع الأشكال ومن يعلم له في مجالسته زيادة هذه أطراف من آدابهم وما أعلم أن أحداً ينكر على شيء منها إلا في حال السماع فإنه حال عزيز لا يبلغه إلا أهله من أرباب الأحوال. وسنذكر بعد هذا إيادته من كتاب الله وسنة نبيه وقول الأئمة وما فيه من الآداب والأحوال بعون الله ومشيئته

(٨) ثم إذا تأدّب بهذه الآداب أورثه الله تلك الأخلاق وهي: الحياء، والسخاء، والشجاعة، والتصحية، والعفو، والصفح، والزّحمة، والمداواة، والسكينة، والوقار، والتواضع، والحلم، والزّفق، والابتسار، والبذل، وصلة الزّحم، وتماهد المشايخ، ورياسة الإخوان [٢٠٤] وقضاء الحقوق وترك اقتضائها واستعمال البشر الظاهر ودوام الخوف الباطن وما شاكلها من الأخلاق فإذا لزم هذه الأخلاق من الله عليه بالأحوال السنية من التّوكل، والتّسليم، والإخلاص، واليقين، والمعرفة، والمحبة، والشّوق، والأنس، والقرب، والفراة، وغير ذلك إلى ما لا نهاية له



(٩) ثم في المذهب ترخّص سأذكر فيما بعد إن شاء الله - من مجلس السماع والقيام والزّقص وغير ذلك مما لا ينبغي أن يتّخذ المرشد طريقة ويظن أنها من موجبات المذهب، ويترك الآداب والأخلاق وغيرها، ويظن أن التصوّف هو ليس المرقعة والقوطة والسماع والزّقص والابتسار والاجتماع، والواجب أن يشتغل بأدابه أولاً ومواجهه، ثم إن ظهر له وقت رخصة ترخّص به، وأنا أبيت طرق الرّخص إن شاء الله، ومن له أن يترخّص ومن ليس له ذلك مؤيّد بالسّنن. ولم أر أحداً أنكر على آدابهم وأخلاقهم وأحوالهم [٢٠٤] شيئاً حتى عرف العلم وكتب الآثار وجمع السّنن فقد نبتت معاني هذه الآداب والأخلاق وموافقتها مع السّنن في «كتاب سنن الصّوفية»^١ وأبين إيادته السماع والحركات التّواجد والبكاء فيه. وليس المرقعة والصّوف والملبّونات من الكتاب والسنة وأقوال الأئمة بعون الله ومشيئته.

(١٠) فأما الرّخص، فأولها السماع، والتّكليل على إيادته من طاهر الكتاب قوله تعالى

١ من مؤلفات السّليبي المتوفى وقد أشار إليه ابن الجوزي في تلخيص إيسيس ١٦٤. ولسيوطي في الجامع الصغير ٣٥١/٢، ومجمعي حلب في كشف الطّون ٦٣٦/٢. انظر عذبات الصّوفية ٤٠

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ (٣٩: ١٧-١٨) وقال: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (٥٠: ٣٧) وقوله: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ (٨: ٢٣) ووصف الله الكفار فقال ﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَسْئُورُونَ﴾ (٣٦: ٢١٢) وما أشبهه من ظاهر الكتاب ثم من الشغ ما روت عائشة. ^١ «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا فِي يَوْمٍ فَطَرَّ أَوْ أَضْحَى وَعِنْدَهَا مِنْ يَغْنِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَزْمَارُ الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ: دَعْنَا فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا وَعَبَدْنَا هَذَا.» ^٢ وعن عائشة أيضاً قال: «دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ تَضْرِبَانِ بِدَقِّقَيْنِ لَهَا وَتَغْنِيَانِ فَلَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ قُلْتُ اسْكُنَا. فَعَمِدَ إِلَى سَرِيرٍ فِي الْبَيْتِ وَاضْطَجَعَ. فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ [٢٠٥] فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ: دَعِهَا فَإِنَّهُ يَوْمٌ عِيدٌ» ^٣ وفي هذا دليل على إباحة الغناء وسماحه. قال ابن عباس «جاء أبو بكر إلى حَنْظَلَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَجُلٍ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَشَاهِرٍ يَنْشُدُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ. الْقُرْآنُ وَالشَّعْرُ؟ فَقَالَ: هَكَذَا مَرَّةً» ^٤ وفي هذا دليل على إباحة سماع الشعر وإنشاده وعن جابر قال «انْكَحَتِ عَائِشَةُ ذَا قُرَابَةَ لَهَا مِنَ الْأَنْصَارِ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ: أَهْدِيَتِ الْغَنَاءَ؟ [٢٠٥] قَالَتْ: نَعَمْ قَالَ: فَكُلِّ أُرْسَلْتُمْ مَعَهَا مِنْ يَغْنِي؟ قَالَتْ: لَا قَالَ: إِنَّ الْأَنْصَارَ قَوْمٌ فِيهِمْ غَزَلٌ فَلَوْ بَعَثْتُمْ مَعَهَا مِنْ يَقُولُ:

أَنْبِيَاكُمْ أَنْبِيَاكُمْ فَحَيًّا مَا وَحْيَاكُمْ» ^٥

١. رواه البخاري وعظم وابن ماجه والسنائي وابن حبل من إصباح الدلالات في مساجد الآلات لعبد المكي البابلي. تحقيق أحمد راتب حنوس (دمشق دار الفكر، ١٩٩١)، ص ٥٤. روى السلمي هذا الحديث بسنده عن محمد بن يعقوب. الأثر في «كتاب السماع»، ص ١٨.

٢. متفق عليه. رواه السلمي في جال الأربعين في التصوف، التحديث التاسع والثلاثون. روى السلمي هذا الحديث بسنده عن محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ في «كتاب السماع»، ص ١٨.

٣. ذكر عبد المكي البابلي هذا الحديث في إصباح الدلالات عن أبي طالب المكي في قوت القلوب، لكن لم يأخذ. لا في قوت القلوب ولا في ما لدي من كتب السنة. روى السلمي هذا الحديث بسنده عن أحمد بن علي بن الحسن الزاري في «كتاب السماع»، ص ١٩.

٤. أخرجه ابن ماجه في مسند كتاب النكاح، باب الصناء والذم، الحديث رقم ١٨٩٠. والسنائي في المسند الكبير، ج ٢، الحديث رقم ٥٤٦٧.

وفي هذا دليل على إياحة تعلّم القول وتعليمه وإياحة السماع وعن سعد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «اقرأوا القرآن وابكوا فإن لم تبكوا فبأكوا وليس منا من لم يستغفر بالقرآن»^١ وفي هذا دليل على إياحة البكاء عند السماع والتبكي إذا لم يجد بكاء

(١١) وعن يحيى بن عبد الرحمن، قال: «خرجنا مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه في الحج الأكبر حتى إذا كنا بالروحاء^٢ كَلَّم القوم رباح بن المعترف وكان حسن الصوت بعناء الثرب، فقالوا: أسمعنا وقصّر عنا^٣ الطريق. فقال: إني أَفَرِّقُ^٤ بين عمر فكَلَّم القوم عمر في أمر رباح، فأبى أن يغني إلا أن تأذن له يا إمام، فقال أسمعهم يا رباح وقصّر^٥ [٢٠٦] عنده المسر^٦ فإذا أسحرت فارفع، وحذلم في شعر خمرار بن الخطاب^٧ فرفع عنبرته يتغني وهم محرمون^٨ وفي هذا دليل على إياحة الافتتاح على القوال واستعمال القوال أده ألا يقول إذا حضر مجلساً فيه شيخ أو صدر إلا بإذنه

(١٢) وعن ابن الأسود: «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم سمع رجلاً يقول: ﴿إِن لَّدُنَّا أَكْثَالًا وَجَيْبًا﴾^٩ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا»^{١٠} وفي

هذا دليل على إياحة الصَّحْق عند السماع

١ أخرجه ابن ماجه في مسنده كتاب إقامة الصلاة والسنة فيها، باب في حسن الصوت بالقرآن، الحديث رقم ١٣٢٧، والبيهقي في شعب الإيمان، السبع ١٩، الحديث رقم ١٩٩١، والمحاكم في المستدرک، كتاب الأفعال الحديث رقم ٨٨٧١

٢ الروحاء وهي من عمل المرح والفرع كالكورة قرية من المدينة فيها عدة غري ومنازل ومساجد لرسول الله

٣ ياقوت الروحاء: انظر كتاب السماع، تحقيق على عقله عرب، ص ٩٣

٤ في المخطوط عن: وما أنيته من «كتاب السماع» ٩٠ حيت ورد بمس الخبر

٥ أي أحاف منه من فرق يفرق ٥ في المخطوط المصدر، وما أنيته من «كتاب السماع» ٢٠

٦ صغار من الخطاب من عرادس القرشي، شاعر فارس وصحابي من القادة استشهد في وفده أحد يوم عام ١٣ الأعلام للزركلي ٣١٥/٢ انظر كتاب السماع، تحقيق على عقله عرب، ص ٩٣

٧ روى هشام بن عمار من صهير بن مسيرة بن ابن السلي ١٥٣-١٥٤، في مسنده الأحداث ثم، فصل احاديث محمد بن عمرو بن علقمة، الحديث رقم ١٢٣، في حديث هشام بن عمار، تحقيق الدكتور عبد الله بن وكيل ادريسيليا الرباح ١٩٩٨، روى السلي بسنده في «كتاب السماع» ٢٠ عن أبي الحسن محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ

٨ أخرجه البيهقي في شعب الإيمان، السبع ١١، الحديث رقم ٩٢٧، عن أبي حرب بن أبي الأسود

(١٣) وعن ابن أبي عبد الله من جبر، قال، خرجنا مع عمر بن الخطاب فتعشيت، فقال بعض القوم غشا شعر خمرار. فقال عمر: دعوه، يعني من ثياب عواده. قال، فتعشيت حتى السحر. فقال عمر: هيه يا خوات ارفع عنا لسانك فقد أصبحت أبا عبيدة بن الجراح. ٢٠٦/ب | أئمة غابني أرجو إلا أن أكون أنتم من عمر قال: فتتحت أنا وهو وما زلت أغشيه حتى أصبحت^١ وفي هذا دليل على كراهية الاقتراح على القوال وعلى إياحة السماع

(١٤) ومن ذلك أن ابن عباس قال مر رسول الله بحسان وقد رش له أطعمة ومعه أصحاب له جباطين وجارية، فقال لها: «سيري معنا» - تختلف بين السباطين - فلما مر رسول الله لم يأمرهم ولم ينههم، فلما انتهى إليها وهي تقول: «هل عليّ ويحكم إن لوث من حرج؟» فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: «لا حرج إن شاء الله»^٢

(١٥) قال الشيخ: هذا بعض ما روي من الشعر وتذكر بعد ما قالت الأئمة فعن ابن شهاب في قوله تعالى: ﴿يُزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ (١٣٥) قال: حسن الصوت وقال قام: «كنا نجلس إلى عمر بن الخطاب جارية حسة الصوت فتقرأ [٢٠٧] بصوت حزين حتى تبكي القوم» وقال عبد الله بن الزبير: «ما أدركت أحدا من المهاجرين إلا وهو يفرحهم»

وقال بعضهم: «اختلف الناس في السماع فأباحه قوم وحظروا^٣ قوم وأنا أخالفها وأقول إنه واجب» فاستدل بذلك الحكماء على صفاء ذهنه وصحة طبيعته وشرف نفسه وقال عبد الله بن القاسم: «أتينا معاوية بن صالح نسأله فسمعنا صوت القينات من منزله والفناء، فقلنا له في ذلك، فقال: جوار اشتريتهن لعبد الرحمن بن معاوية أعلمهن له وكان عمر بن عبد العزيز يقرأ بالأحوات»

وقال المزني رحمه الله: «مررتا مع الإمام الشافعي وإبراهيم «بن علقمة» على دار قوم

١ الس الأكرى للبيهي ٦٩/٥ يلفظ «هذه إلى رجل أرجو ألا يكون غزاً من مصر»

٢ قال في هذا الحديث: ابن جوري في الموصوعات قال الدار فظني تغرد به حسين عن عكرمة وتغرد به أبو أيوب عنه قال المصنف: حدثنا أما حسين فقال علي بن الذي تركت حديثه وقال الشافعي: معروك الحديث وقال السدي: لا يستغل بمحدثه وأما أبو أيوب فاحمد عبد الله بن عبد الله بن أبي أيوب قال أحمد ويحيى حفيد الحديث

٣ في المخطوط: حصروا

وجارية تفتحهم بيت شعر

خليلي ما بال المطايا إذا كنا نراها على الأعقاب بالقوم تتكبر^١
فقال الشافعي: «ميلوا بنا سمع هذه» قال: قلنا فرغنا. قال الشافعي لإبراهيم:
«أعطيك هذا؟»^٢ قال: «لا». قال: «مالك حس»^٣

وقال مصعب: حضرت [٢٠٧ب] مجلس مالك بن أنس فسألته عن السماع. قال:
«أدركت أهل العلم ببلدنا لا ينكرون ذلك ولا يقعدون عنه فاقعد عنه وما أنكره إلا غبي
جاهل أو ناسك عراقي غليظ الطبع»

وقال مصعب بن الزبير بلغني عن مالك بن أنس رضي الله عنه أنه سمع رجلاً في الحاضرة
يمز على باب داره ويغني ويقول

ما مال قومك يا ربنا خُزراً كأنهم غيظاب^٤

فخرج إليه مالك. فقال: «لقد أسأت الأبله فبعت القائلة» فسأله الرجل عن طريقته.
فقال: «تريد أن تقول: أخذتها من مالك بن فخر»^٥ وقعد وعلمه ذلك. وقال: «لو لا السفل
بالتفقه لأوسعتك مه علماء»

وعن يونس «بن عبد الأعلى». قال سألت الشافعي عن إياحة أهل المدينة السماع.
فقال الشافعي: «ولا أعلم أحداً من علماء الحجاز كره السماع»^٦ إلا ما كان منه في
الأوقات^٧ فأما الحذاء وذكر الأطلال والمرايح ونحوه [٢٠٨أ] الصوت بالحنان الأنشراح
فباح^٨

وسألت ابن سليمان عن السماع. فقال: «يستحب ذلك لأهل الحقائق وأهل الورع
والنسك ويكره لمن يسمعه تطرباً» قال الشيخ «أي السلمي»: «هذا دلالة على إياحته من

١ ورد هذا الخبر في «كتاب كلام الشافعي في التصوف» للسني. تخليق أحمد طاهر في مراقي في مجموعة آثار
أبو عبد الرحمن سني ١٨٥/٢. حبر رقم ٢٨ وذكر البابي هذا الخبر في إصباح الدلائل ١٠٨

٢ في «كلام الشافعي» نفس الخبر أيبريك هذا

٣ ما أبسطها من الكلمات الناقصة من «كلام الشافعي» عن الخبر ١. ظر «كتاب السماع» ٢٢

٤ الريادة من «كتاب السماع» ٢٢ ورد في «كلام الشافعي» نفس اللفظ من ١٨٤

٥ في «كتاب السماع» ٢٢ الأوصاف ورد في «كلام الشافعي» نفس اللفظ من ١٨٤

ظاهر العلم

(١٦) «اعلموا أن له شروطاً وأدناً بطول شرحها، فيها أنه استرواح لأهل الحقائق إذا انتدّت عليهم أوقاتهم، وضائق بهم أحوالهم، وخافوا على أسرارهم العجز عن حمل الموارد، استروحوا إلى الشجاع، فربما يزيدهم ذلك كُفْداً وعجزاً وربما يؤذيه إلى حال الاسترواح

(١٧) وسباع المريدين من الغلات الواردة عليهم فإن حال المريد ووقته لا يحتمل الشجاع، ويخاف عليه أن يصير الشجاع له عادة فيستغله عن إرادته، ولا يحل إلا لمن عمر أوقاته [٢٠٨] بـ بالجاهدات والرياضات، وأدب باطنه بدوام المراقبة والمراقبة، فإذا ورد الشجاع على ظاهره صادفه معوراً بأداب السنن فيحلبه بحلبه الخشوع والتواضع والطمانينة، وإن ورد على باطنه صادفه معوراً بالمراعاة والمراقبة فيريده كشوفاً ومشاهدة ونوراً وخياءاً وقسحة، وإذا شاهد المستبحر الحق سماعه مشاهدة الحق إتياء يؤذيه حاله إلى الانكسار والخشوع والتكون لما **أظلم** شهر المصيبة وعز الحسرات، وهذا حال التواضع المقرين، وإذا شاهد مشاهدته للخلق سمع ذلك على الاتزعاج والتعباع والحركة، فقرأ شبه الزلّة المدنف، وهذا حال **المؤمنين** والمصطفين ومنهم من يفار الحق عليه فلا يسمع بعد سماعه من الحق شيئاً [٢٠٩] إلا أن يسمع منه كما قيل.

أَصْحَى يَرُؤُهُمْ أَيْسَاءَ قُرُؤَتِهِمْ هَلْ كُنْتُ تُعْرِفُ يَرَأُ يَوْرَثُ الْقَتْمَا
ومنهم من يقيم الحق سمع لسباع كل شيء ولا يؤثر عليه لسباع كل شيء منه ورجوعه في كل شيء إليه

(١٨) ولا يصلح الشجاع إلا لمن يكون بالصفة التي سمعت جدي إسماعيل «أبي عمرو بن نجيد» يقول «لا يحل الشجاع إلا لمن كانت نفسه مينة وعليه حياء، فأما من كانت نفسه حية وقلبه مبتاً فلا يحل له الشجاع»^١ ولا يصلح إلا لعالم رباني يميز بين الطبع والنسوة والإلهام والنسوة

(١٩) واعلم أنَّ السماع ما يفهرك، لا ما تربطه على نفسك بالعلل، وله تطلب مفقود وتحقق موجود وسماع من صيغ فتنه، وسماع من أشيع بركة ورحمة وله آداب منها، ألا يعد إلا مع أهله ومن تكون له [٢٠٩] بزيادة في مجالسته

(٢٠) ومن آدابه: إذا حضره شيخ من أهله ألا تشتغل بوقتك وحالك وتشتغل بمرافقه ذلك الشيخ، فإذا به وما يظهر عليه في الوقت وبعد الوقت من زيادة السماع، فإن بركاته يعود عليك ومن آدابه، ترك التكليف فيه من صياح أو حركة إلا من وجل غالب ومن آدابه أنه لا تقلد غيرك في السماع ومن آدابه ألا يستبعد من القول شيئاً، وترك الإنكار على كل واحد أو متواجد، عرفت مقصده فيه أو لم تعرف فإن الله تعالى يقول ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ (١٣، ١٧) وقال تعالى، ﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ﴾ (٢١، ٦٠) وقال الحسد، «حجاج مع السماع إلى ثلاثة أشياء، إخوان ومكان وزمان»

(٢١) هذه من آدابه مع ما ذكره في مسألة السماع، وأرباب الأحوال منهم من قدم من أثر فيه السماع، [٢١٠] ومنهم من قدم أهل السكون، ومنهم من يقول: إن الواردات منها ما يوجب الحركة، فالحركة فيه أتم، «ومنها ما يوجب السكون»^١ والسكون فيه أفضل، ومنهم من قال: يجب عليه ألا يتكلف فإن حثفت سكتن، وإن أزعج أزعج فلا يتكلف في ذا ولا ذلك، ومنهم من قدم صاحب المكان على صاحب التمكن، ومنهم من قدم صاحب التمكن على صاحب المكان وواجب على المشايخ إذا حضروا مع المريدين والأحداث أن يعرفهم أن حضورهم معهم حضور بشره وأخلاق لا حضور وجوب وتحقيق، إذا حضروا مع أقرانهم اشتغل كل واحد منهم بوقته من غير إنكار على صاحبه في سكونه وحركته، ويكره الاجتماع بين المريدين والأحداث على السماع دون المشايخ [٢١٠] ب أو أحد منهم ليتأذوا بحضوره وبجالسه

(٢٢) وأما الحركات في الزخرف من الزخرف لا من الحقائق، وأصلها في ظاهر العلم قوله «تعالى»، ﴿إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نَنْدَعُو مِنْ دُونِهِ الْهَافُ﴾

(٢٥) وأنا لبس المرقعة: فإن لها أدياً، من لم يأخذ نفسه بتلك الآداب يكره له لبسها، وأقل ما فيها لا يلبسها مثلياً. ويلبسها إذا لم يجد غيرها مضطراً إليها. وعن ابن عمر أنه أبصر ابناً [٢١٢] عليه جبة صوف فصاح به وقال: «أنتي هذا عندك». فقالت أمه: «أولم يكن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسونها؟» فقال: «كانوا يلبسونها ولا يجدون غيرها».

(٢٦) قال أبو عبد الرحمن: هذا ظاهر آدابها إلى أن تبلغ إلى حقائقها وأنا أبين إباحة لبس المرقعة مما روي فيها من الآثار عن أم الحصين. قالت: «كنت في بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم مع عائشة رضي الله عنها وهي ترقع قميصاً لها - قالوا: إنه من رقاع بعضها بياض وبعضها سواد وبعضها غير ذلك - فدخل رسول الله فقال ما هذا يا عائشة؟ قالت: قميصي أرقعه. فقال: أحسنيت لا تضعي ثوباً حتى ترقيه فإنه لا جديد لمن لا خلق له»^١ وعن القرطبي، قال: حدثني من سمع علي بن أبي طالب رضي الله عنه، [٢١٢] ب قال: «جئت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فلبست إليه الوهر في عصابة من أصحابه، فأطلع مصعب بن عمير في يردة مرقوعة فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم ذكر ما كان فيه من النعم ورأى حاله ألقى هو عليها فذرفت عيناه» وعن الحسن قال: «خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه وهو خليفة رسول الله وعليه إزار فيه إنا عشر رقعة»^٢

(٢٧) وأنا لبس الصوف مما روي عن أبي أمامة، قال قال رسول الله: «عليكم بلباس انصوف تجدون حلاوة الإيمان في قلوبكم، وعليكم بلباس الصوف تجدون قسوة الأكل، وعليكم بلباس الصوف تفرحون به في الآخرة، فإن النظر في الصوف يورث القلب التفكر، والتفكر يورث الحكمة، والحكمة تهري في الحوف بحرى الدم، فمن أتر تفكره قل [٢١٣] مطعمه وكل لسانه، ومن قل تفكره عظم بطنه وقسا قلبه، والقلب القاسي بعيد من الله، بعيد

١ أخرجه البيهقي في شعب الإيمان، التنبؤ ١٠، الحديث رقم ٥٩١٥، وأخرجه أبو نصر في الأجرى عن محمد بن علي بن سعيد المرتب الذي أخرجه المؤلف في السلسي في كتاب الأجرى في التصوف من جهة سداً ومناً ورجاله نقات. كتاب نهج الأجرى الشطية في التصوف ١١١

٢ أخرجه المنذري في الترميز والترتيب، ج ٣، كتاب الفلاس والرفقة

٣ أخرجه أبو سعيد في حلية الأولياء، ج ١، باب في عمر بن الخطاب

من الجنة، قريب من النار»^١ قال الشيخ: «وأنا لبس الملونات بما روت أم سلمة، قالت: «ربما صبح رسول الله صلى الله عليه وسلم قيصر وورداه وإزاره وخرج فيها»^٢
قال الشيخ «أي أبو عبد الرحمن السلمى، > وقد خرجت هذه الأيواف على الاستقصاء في كتاب «سنن الصوفية» فمن أراد الوقوف عليها فمن الكتاب المذكور يطالع في كل باب. والله تعالى يعثق بفضل طريق الصواب وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم»^٣



١. أنا الجزء الأول من الحديث «عليكم بداس الصوف تهبون خلاوة الإيمان في قلوبكم». فقد أخرجه الحاكم في المستدرک، کتاب الإيمان، الحديث رقم ١٧٦، والبيهقي في شعب الإيمان، الشعب ٤٠، الحديث رقم ٨٨٢. أنا باقي الحديث فقال البيهقي «ينبغي أن يكون من كلام حمص الزواة فألحقته بالحديث». والله أعلم.
٢. أخرجه الطبراني بهذا اللفظ في المعجم الكبير، ج ٥، الحديث رقم ١٩٣٨٩
٣. قول في مراكش مع الشيخ مصطفى التاجي رحمه الله تعالى في شهر يوليو سنة ١٩٩٩

٥. حِكْمٌ مِّنْ أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ

تصحیح
کیٹ فزیکامپ

كلمة المحقق

لم يذكر هذا الكتاب صاحب كشف الظنون مع ما ذكره لأبي عبد الرحمن السلمي من كتب. كما لم يذكره عزاد سرگس. وما رأيت هذه النسخة المذكورة في مهارس المخطوطات. أمّا النسخة الفريدة التي اشتغلت بها في تحقيق هذه الرسالة فوجدتها في المملكة المغربية في خزانة ابن يوسف ووجهني إليها الكتيب المبرحوم سيدي مصطفى الناحي. وهي توجد في مجموعة في التصوف رقمها ٣٨٧. تتألف من ١٠٠ صفحة (من ٤ ب إلى ٩٩ أ). يليها كتاب الأغاليط فيه غرائب من علوم الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي أيضاً. تحتوي الصفحة الواحدة منها على ٢٠ سطراً تقريباً (في السطر حوالي ١٠ كلمات) على ورقة قياسها ١٩ × ١٤ ستنمتر. وهي خالية من التاريخ واسم الناسخ، ولكن باعتبار حالتها وورقتها نستطيع أن نقدر تاريخ هذه النسخة بالقرن العاشر الهجري. خطها مغربي عادي وكاغدها متلاش. هذه النسخة التي توجد في المجموع هي في حالة رديئة نسبياً. حيث إن أغلب حواسب الصفحات مرققة بسبب الأرضة، الشيء الذي يصعب بل يستحيل معه قراءة بعض من كلماتها. ومودع الورقة الأولى والأخيرة أوضح دليل على ذلك.

وقال بعضهم جاز هذا...
 عزديا لهم ولا تشغلهم ذبا لهم غدا من نعمهم وقال
 صبرا على الاحتفال في ذروة فلة انجست وينتد الوجه
 ويكتب الكلام وقال ايضا العمل بالقلوب في مخالطة
 الغيوب اشرف من العمل بحركات الجوارح وقال
 ايضا الفاع غني وراعاة واجر عوسير وان ملك وقال
 ايضا ان لا غنياء فاك متى عطف ذلك ما بهم وكفى
 بهم وطنا فذتهم ايا ما مري راحة وفيل لهم ان يسيروا
 بهم ان يجدوا اخيرا في العز عن الغنى وقال الا احب ان يسيروا
 غيا فوجدوا الغنى بالخوف كما كان من قبل جافا ربي
 جفيرا فوجدوا الغنى بالخوف جفيرا يارني يعرفون الغنى
 العز والخوف وقال ان يعرفوا انما فاته متى مزا مسر
 الدنيا يحسب عنيقة وانما انكا عليه شيء من امر الدنيا
 يجرى اجباله ككلمة الحكم المستنيرة كانه عدو من
 الصالحين النيامورين رحمة الله عليه ويقع به ما مثله
 والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا وسيدنا
 محمد وسلم وشرف وعكرمه وغفر الله لما اولاده وجميع
 اصحابه عليه السلام رحم الله اباي وانا
 وانا... والمستنير...
 بالله طوبى والرحمة...

جِکَمُ مَنْتخِبَة مِن أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ

أب | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَسَلَّمَ وَشَرَفَ

هَذِهِ جُكَّتُمْ مُتَخَبَةً مِنْ أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

انتخبها الأستاذ الإمام أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين الثياهوري رضي الله عنه
وقُدِّسَ روحه وقُرئت عليه بمكة بالمسجد الحرام عند باب بني مخزوم في شهر المحرم من عام
سبعين وأربع مئة

(١) قال قدس الله روحه: روى محمد بن كعب عن حذيفة، أن النبي صلى الله عليه وسلم
«قال:» «س سرّه أن يكون حكيماً، فليقلل طعامه فإنّه يحشى جوفه نوراً وحكمة»^١

(٢) وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم، أنه قال: «من قلّ طعامه صحّ جسمه وصفا
قلبه ومن كثّر طعامه سلم بدنه وقسا قلبه»^٢

(٣) وحدثني إبراهيم بن حاتم التستري يرفعه مسنداً إلى محمد بن علي عن أبيه علي بن
أبي طالب رضي الله عنه، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من سرّه أن يكون حكيماً

١ لم نجد هذا الخبر في المراجع التي لدي، ولكن روى الله يلسي في الفردوس حديثاً عن أبي هريرة رضي الله
عنه: «إذا أفلت الرجل الطعام ملأ جوفه نوراً»، حديث رقم ١١٣٩

٢ لم نجد هذا الخبر في المراجع التي لدي.

فليقل طعامه»^١

(٤) قيل لسهل بن عبد الله «التَّسْتَرِي»^٢ «المتوكل أيما هو؟» قال: «الذي يقول السماء صمر والأرض حديد ولا يخرج ماء من صفر ولا حشيش من حديد، ويكون عنده كل من على وجه الأرض موتى من أهل القبور، ويقطع أصله عن الخلق كلهم من العرش إلى الثرى، ويقول: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ** واحد باقٍ» وهو عبد زاتل بين يديه [٥] **إِنْ أُعْطِيَ أَكَل**، وإن لم يعطه صبر حتى يموت، فإن مات فهو قربانه، يفعل ما يشاء، وكل من قال غير هذا وزعم أنه متوكل فهو كذاب»

(٥) وقال سهل بن عبد الله رحمه الله: «للعباد على الله ثلاثة أشياء: أجابهم وأرزاقهم وحفظهم والقيام بأمرهم، والله على العباد ثلاثة أشياء: أن يقتدوا بالشيء صلى الله عليه وسلم، وأن يتوكلوا على ربه، وأن يصبروا على ذلك إلى الموت»^٣

(٦) وقال سهل «دعوا القتال والقتل **وَأَتَيْنَاكُمْ** مظالم العباد قبلكم وإذا أصبحتم فلا تحذتوا أنفسكم بالمساء، وإذا أمسيتم فلا تحذتوا أنفسكم بالصباح، لأنَّ الحدوثان قد كثرت، والخطر عظيم والسلامة قليلة»

(٧) وقال سهل: «من صحب نفسه **هَكَذَا** **وَمَنْ** صحبته لم يعلم، ومن سلم نفسه إلى الله تعالى عز وجل حكم الله تعالى على النفس أن يقوم بأمرها»

(٨) وقال سهل: «لما كلم الله موسى عليه السلام بطور سيناء، قيل له: **بَأَيِّ شَيْءٍ** أوصالك ربك؟ قال: **سبعة أشياء**: الخشية في السر والعلانية، وكلمة حق في الغضب والرضا، والقصد في الفنى والتفقر، وأمرني أن أصل من قطعي، وأعطي من حرمني، وأعفو عن ظلمي، وأن يكون صمتي فكراً وقول ذكراً»

(٩) وقال سهل: «أربعة للعباد على الله هو حكم بها على نفسه: أولها من خاف الله أنه

^١ لم أجد هذا الخبر في المراجع التي لدي

^٢ انظر طبقات الصوفاة ٢٠٦-٢١١ من التريب أن أغلبية الروايات التي وردت في عالمكم المنتهية توحيد في طبقات الصوفاة إلا روايات سهل بن عبد الله، فلم أجدها في الطبقات

^٣ وفي المائش علة في هذا الزمان وعليكم ثلاثة أشياء توبوا إلى الله - ترحموا بها بكم وبه

الله. ومن رجا الله بَلَّغَهُ الله رجاءه. ومن تقرب إلى الله بالحسنات تقبل منه. ومن توكل على الله كفاه»^١

(١٠) وسئل سهل عن الرزق. فقال: «هو [ب] ما رزق الله عبده من العلم». فقيل له: «ليس عن هذا سألتك» قال: «فأي شيء؟» قيل له: «عن القوت». فقال: «هو ذكر المحي الذي لا يموت» قيل له: «ليس عن هذا سألتك» قال: «فأي شيء؟» قيل له: «عن الغذاء» فقال: «الذكر الدائم بعير فناء» قيل له: «ليس عن هذا سألتك» قال: «فأي شيء؟» قيل له: «عن قوام البدن». فقال: «مالك وللبدن؟» دع البدن مع أندي تولاه أولاً يتولاه آخره.^٢

(١١) وقال سهل: «لا يكون العبد بالله عارفاً. ولا كان عالماً إلا كان رحمةً للخلق. والسماء رحمة للأرض. ووطن الأرض رحمة لظاهر الأرض. والآخرة رحمة للدين. والسماء رحمة للجبال. والكبار رحمة للصغار. والنبي صلى الله عليه وسلم رحمة للخلق. والله عز وجل رحمة لخلقه»

(١٢) وقال سهل: «إذا ظهرت هذه الثلاث فإياك والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. إذا جار السلطان على الرعية وأخذ الرعيه وباتمه العلماء وصاروا يفتحرون بمجاليته. وإذا تاب المعاصي المذنب ردوه إلى المعاصي فهاهنا فقد عظمت بئس الناس ورفع المعروف وعمت المنكر فإذا رأيت ذلك فاشتر نفسك ودينك بمالك. فإن لم يكن لك مال فاشتر دينك بنفسك. فإن ذهب النفس والمال من سلامة الدين يسير. وفرّ منهم فراراً من الأسد»

(١٣) قيل لسهل: «يزعمون أنه لا تكون موهبة من الله عز وجل إلا جزءاً بفعل». فقال:

١ ورد في حجة الأولياء لأبي نعيم الإسماعيلي. تحقيق مصطفى عبد القادر عطا. بيروت: دار الكتب العلمية. ١٩٩٧. رقم ١٤٩٤١. ١٠/٢٠٥

٢. ورد مثل هذه الرواية في إسماعيل طوم الله بس للإمام الفراء. محقق محمد الدالي. مطبعة (بيروت): المكتبة المصرية. ١٩٩٦ في «كتاب التوحيد والتوكل». باب في بيان أن ترك التدلوي قد يفسد في بعض الأحوال. حيث قيل لسهل بن عبد الله «ما القوت؟» فقال: «هو ذكر المحي القيوم». ف قيل «إياك سألتك عن القوام». فقال: «القوام هو العلم». قيل «سألتك عن الفناء». قال: «الفناء هو الذكر». قيل «سألتك عن طمعة الجسد». قال: «ما لك والجسد؟» دح من تولاه أولاً يتولاه آخره. إذا دخل عليه علة فردّه إلى صاحبه. أما رأيت الضمة إذا عيبت ردوها إلى صاحبها حتى يصلحها. ٣٨٠/٢

«أني فعل كان للخلق حتى استأهلوا عليه معرفته؟» قيل: «يقولون إن المعرفة اكتساب». قال: «فأي شيء تقدم له حتى خلقه وجعله نسباً لاكتساب [١] المعرفة؟ فبأن أن يقر بالخصوصية، وإبنا أن يصير الألوهية فيصير رنديقاً معطلاً حتى يقول ما أدري الآن» (١٤) وقال سهل: «لا يجد العبد لذّة الإيمان حتى يقلب علمه جهله فيكون الغالب عليه علمه، وتقلب آخرته دنياه فيكون الغالب على قلبه آخرته، وتقلب رحمته سخطه فيكون الغالب على قلبه الرحمة»^١

(١٥) وقال سهل: «علامة الصادق أن يعطيك خبر الآخرة، لا خبر الدنيا، ويصف لك أخلاق الله عز وجل، لا أخلاق المخلوقين وصفاتهم، ويعطيك قلبه لا جوارحه» (١٦) وقال حاتم: «الأصم»^٢: «أصل الطاعة ثلاثة أشياء: الخوف والرجاء والمحبة، وأصل المعصية ثلاثة أشياء: الكبر والميرص والمسد»^٣

(١٧) وقال أيضاً: «اطلعت نفسك في أربعين أشياء: العمل الصالح بغير رياء، والأخذ بغير طمع، والعطاء بغير منة، والإسكاف بغير عقل»^٤ (١٨) وقال أيضاً: «العباء عليم الزهد، فلا ينبغي لصاحب العباء أن يلبس عباءة بثلاثة دراهم» ونصف^٥ وفي قلبه شهوة بخمسة كراههم، أما يستحي من الله أن تجاوز شهوته قيمة عباءته؟»^٦

(١٩) وقال حاتم: «الزم خدمة مولاك تأتلك الدنيا راعمة والجنة عاشقة»^٧ (٢٠) وقال أيضاً: «من ادعى ثلاثة بغير ثلاثة فهو كذاب: من ادعى حب الله بغير ورع في محارمه فهو كذاب، ومن ادعى «حب» الجنة بغير إتفاق ماله فهو كذاب، ومن ادعى «حب» النبي صلى الله عليه وسلم من غير محبة للقر فهو كذاب»^٨

١ ورد في تفسير الشنري، تحقيق محمد باسل خبير السود ابهرت دار الكتب العلمية، ٢٠٠٢، في سورة

السجد، ص ١٢٤ ٢ طغيات الصوفية ٩٧-٩٨ ٣ طغيات الصوفية ٩٥

٤ طغيات الصوفية ٩٥ ٥ الزيادة من طغيات الصوفية ٩٧

٦ في طغيات الصوفية ٩٧ شهوة قلبه عباءة

٧ وردت هذه الرواية في طغيات الصوفية ٩٧ رواية مستقلة

٨ يابس بالأصل والتكلفة من طغيات الصوفية ٩٧

(٢١) وقال أحمد بن أبي الخوارى: «في الرِّباط والغزو»^١ نعم المُستراح. إذا نل العبد من العبادة استراح إلى غير معصية»

(٢٢) وقال [ب] أيضاً: «كلُّها ارتفعت منزلة القلب كانت العقوبة إليه أسرع»^٢

(٢٣) وقال أيضاً: «إنما كره الأنبياء الموت لانقطاع الذكر عنهم»^٣

(٢٤) وقال أيضاً: «الدنيا مزيلة عليها تجتمع الكلاب. وأقل من الكلاب سن عكف عليها. فإن الكلب يأخذ حاجته منها وينصرف، والحب لها لا يزالها بحال»^٤

(٢٥) وقال أيضاً: «من أحب أن يعرف بشيء من الخير أو يذكر به فهو قد أشرك في عبادته، لأن من عبّد على المحبة لا يحب أن يرى خدمته غير محبومه»^٥

(٢٦) وقال أبو عبد الله بن الجلاء: «من استوى عنده المدح والذم فهو زاهد، ومن حافظ على الفرائض في أوائل أوقاتها فهو عابد، ومن رأى الأفعال كلها من الله عز وجل فهو مؤحد»^٦



(٢٧) وسئل عن الرجل يدخل البادية بغير زاد فقال: «هذا فعل رجال الله»، فقيل له:

«فإن مات؟» قال: «الذية على القاتل»^٧

(٢٨) وقال أيضاً: «الدنيا أوسع رُقعة وأكثر زحمة من أن يحمقك واحد، ويرغب فيك آخر». وأنتدوا.

تلقى بكل بلاد أنت نازها أرضاً بأرض وإخواناً بإخوان^٨

١. انظر طبقات الصوفية ٩٨-١٠٢.

٢. ناقص في الأصل والتكلم من طبقات الصوفية ١٠١.

٣. طبقات الصوفية ١٠١. ٤. ورد في طبقات الصوفية ١٠٢ بلنظ «الدنيا مزيلة وبمعج الكلاب».

٥. ورد في طبقات الصوفية ١٠٢ بلنظ «سوى محبومه».

٦. انظر طبقات الصوفية ١٧٦-١٧٩.

٧. طبقات الصوفية ١٧٨.

٨. ورد هذا البيت في طبقات الصوفية ١٨٧ بلنظ

- (٢٩) وقال أيضاً: «يتمُّ^١ يتمُّ العارفين إلى مولا هم، فلم تصدق^٢ على شيء سواه، وبقية^٣ يتمُّ المریدین إلى طلب الطريق إليه. فأفترنا نفوسهم في الطلب»
- (٣٠) وقال أيضاً: «من غلَّتْ حَشَّةٌ على الأكرار وصل إلى مَكُونِها، ومن وَفَّتْ سَهْمَتِهِ على شيء سوى الحقِّ فاتته الحقُّ، لأنَّه أعزُّ من أن يكون^٤ معه شريك»
- (٣١) وقال روم بن أحمد «البغدادي»^٥: «الإخلاص في العمل ارتفاع رؤيتك [آ] من الفعل»^٦
- (٣٢) وقال روم وقد سئل عن القنوة: «أن تُعَذِّرَ إخوانك في زلاتهم ولا تُعاملهم بما تحتاج أن تعذّر منه»^٧
- (٣٣) وقال رجل^٨: «أروحي» فقال له «أتلّ ما في هذا الأمر بذل الزوج، فإنْ أمكنك الوصول^٩ فيه مع هذا، وإلا فلا تستغل برّها الصوفيّة»
- (٣٤) وقال أيضاً: «الصبر ترك الكثرة في الرضا التذاذ البلوى»^{١٠}
- (٣٥) وقال أيضاً: «التوكّل إسقاط رؤيه الوسايط والتعلّق بأهل العلاتق»^{١١}
- (٣٦) وقال أيضاً: «الحجة الموافقة في جميع الأحوال» وأنشدوا:
- وَنُو قَلْبِي لِي سُبْتُ. قُلْتُ^{١٢} سَمِعاً وَطَاعَةً. وَقُلْتُ لِدَاعِي الْمَوْتِ أَهْلاً وَمَرْحَباً
- (٣٧) وقال محمد بن الفضل البلخي^{١٣}: «ذكر القلب قربي وذلفات. وذكر اللسان كقارات ودرجات»^{١٤}

١ في طبقات الصوفية ١٧٩ س٢.

٢ في طبقات الصوفية ١٧٩ تنكب.

٣ في طبقات الصوفية ١٧٦ رضى.

٤ انظر طبقات الصوفية ١٨٠-١٨٤.

٥ طبقات الصوفية ١٨٣.

٦ وقد ذكر اسم السلسي بأنه محدث جميع انظر طبقات الصوفية ١٨٣.

٧ في طبقات الصوفية ١٨٣ «باب أنسك التحول مع هداية» ٩ طبقات الصوفية ١٨٣.

٨ طبقات الصوفية ١٨٣ ١١ في طبقات الصوفية ١٨٤ س٢.

٩ انظر طبقات الصوفية ٢١٢-٢١٦.

١٠ ورد في طبقات الصوفية ٢١٦ «ذكر النّار كقارات ودرجات. وذكر القلب رُفْقَ وقُرْبَات».

(٣٨) وسئل محمد بن فضل «ما الفتوة؟» قال «حفظ السر مع الله تعالى على المراقبة^١ وحفظ الظاهر مع الخلق بحسن المعاشرة^٢ واستعمال الخلق»

(٣٩) وقال أبو بكر الوراق^٣ «من اكتفى بالكلام من العلم دون الفقه وانزهد تزندق، ومن اكتفى بالزهد دون الكلام والفقه ابتدع، ومن اكتى بالفقه دون الزهد والورع^٤ تعسق، ومن تفقن في هذه الأمور كلها تخلص»

(٤٠) وقال له رجل «إني أخاف من فلان» فقال «لا تخف منه فإن قلب من تخافه بيد من ترجوه»^٥

(٤١) وقال أيضاً «لو قيل للطمع من أبوك؟ فقال: انشك في المقدور، ولو قيل له: ما حرفةك؟ فقال: اكتساب الذل، ولو قيل له: ما غايتك؟ فقال: الحرمان»^٦

(٤٢) وقال أيضاً «التاس كلهم في» أحوال أهل الدنيا أربعة محروم ومخدوع ومعاقب ومكرم»^٧

(٤٣) وقال أيضاً: «الحكام خلفاء (٧١) الأنبياء» وليس بعد النبوة إلا الحكمة، وهي إحكام الأمور. وأول علامات الحكمة ملوكة الحسنة، والكلام على قدر الحاجة»^٨

(٤٤) وقال أبو سعيد الخزاز رضي الله عنه: «إن الله جعل العلم دليلاً عليه ليُعرف، وجعل الحكمة رحمةً به» عليهم «ليؤلف، فالعلم دليل إلى الله والحكمة^٩ دالة على الله فبالعلم تنال المعارف، وبالمعرفة تنال المعروفات، والتعلم بالتعلم، والمعرفة

١ في طبقات الصوفية ٢١٦ على الواقعة

٢ في طبقات الصوفية ٢١٦، البصرة

٣ انظر طبقات الصوفية ٢٢١-٢٢٢

٤ في طبقات الصوفية ٢٢٤ الكلام.

٥ ورد في طبقات الصوفية ٢٢٤ بالزيادة التي أضرت إليها ٦ طبقات الصوفية ٢٢٥

٧ في طبقات الصوفية ٢٢٥ شكره، ولعله أسخ والزيادة في الأول من طبقات الصوفية أيضاً

٨ ورد في طبقات الصوفية ٢٢٦ بسط «الحكام خلف الأنبياء»

٩ انظر طبقات الصوفية ٢٢٨-٢٢٢

١٠ في طبقات الصوفية ٢٣٠ المعرفة

١١ في طبقات الصوفية ٢٣٠ المعلومات

بالتَّعَرُّفِ،^١ والمعرفة تقع بتعريف الحق، والعلم يُدْرَك بتعليم الخلق، ثم تجري الفوائد بعد ذلك»^٢

(٤٥) وقال أيضاً «رأيت إبليس في الثَّوم وهو يمزَّ عَنِّي ناحية، فقلت: «تعال»، فقال «أيتش نصنع بكم؟ أنتم طرحتم عن نفوسكم ما أعادع به الناس». فقلت: «وما هو؟» قال: «الذُّبَاب» ثم وَلَّى عَنِّي. ثم التفت <إلي> فقال: «غير أن لي فيكم لطيفة» قلت «وما هي؟» قال: «صحبة الأحداث». وقال أبو سعيد: «وقل ما تخلص الصوفي من هذا»^٣

(٤٦) وقال علي بن سهل الإصبهاني: «المحضور أفضل من اليقين، لأنَّ المحضور وطناً واليقين خطرات»^٤.

(٤٧) وقال أيضاً «الغافلون يعيشون في حلم الله، والذاكرون يعيشون في رحمة الله. والعارفون يعيشون في لطف الله. والصادقون يعيشون في قرب الله. والجهلون يعيشون في الأنس بالله والشرق إليه»



(٤٨) وقال أيضاً: «علم الإنسان بالله المستوحش من الخلق إلا من أهل ولاية الله. فإنَّ الأنس بأهل ولاية الله هو الأنس بالله»^٥

(٤٩) وقال أبو العباس بن سروق <الطوسي>: «الزَّاهد هو الذي لا يملك مع الله شيئاً»^٦

(٥٠) وقال أيضاً «من راقب الله في خطرات قلبه عصمه الله في حركات جوارحه»^٧

١ الزيادة من طبقات الصوفية ٢٣٠

٢ وفي طبقات الصوفية في بداية هذه الرواية «سمعتُ أبا بكر الزَّاري، يقول: سمعتُ أبا بكر الرُّفائقي، يقول كان أبو سعيد الخزاز قائماً فأنشد وقال: «كتبوا ما وقع لي في هذا الثَّوم».

٣ ورد في طبقات الصوفية ٢٣٩ بهذا اللفظ تقريباً

٤ طبقات الصوفية ٢٣٤

٥ آخر طبقات الصوفية ٢٣٢-٢٣٦

٦ الزيادة من طبقات الصوفية ٢٢٤

٧ ورد في طبقات الصوفية ٢٣٥ بلفظ «الأنس بالله»

٨ آخر طبقات الصوفية ٢٣٧-٢٣٩

٩ ورد في طبقات الصوفية ٢٣٥ بلفظ «لا تملك مع الله شيئاً» ١٠ طبقات الصوفية ٢٤٠

- (٥١) [آ] وقال «إِنَّ اللَّهَ وَسَمَ الدُّنْيَا بِالْوَحْشَةِ لَنَلَّا يَكُونُ أَسْرَ الطَّيْعِينَ إِلَّا بِهِ»^١
- (٥٢) وقال «شجرة المعرفة تسقى بماء الفكرة، وشجرة الفطنة تسقى بماء الجهل، وشجرة الثوبة تسقى بماء الندامة، وشجرة المحبة تسقى بماء الإنفاق والموافقة^٢ والابتسار»
- (٥٣) وقال «متى ما طمعت في المعرفة ولم تحكّم قلبها مدارج الإرادة فأنت في جهل ومنى أضلقت^٣ الإرادة قبل نصحيح الثوبة فأنت في غلطة مما تطلب»
- (٥٤) وقال أبو عبد الله المغربي^٤ «الفقير»^٥ المجرد من الدنيا - وإن لم يعمل شيئاً من أعمال القضايل - ذرةً منه أفضل من هؤلاء المجتهدين المتعبدين وسعهم الدنيا»
- (٥٥) وقال أيضاً «من ادّعى العبودية وله مراد ما فتن به^٦ فهو كذاب في دعواه إنما تصح العبودية لمن أنهى مراده وهام بمراد سيده، يكون اسمه ما تُسَمَّى ونعته ما تحلّ به إذا سُمِّي باسم أجاب عن العبودية، فلا اسم له ولا وسع لا يجيب إلا لمن يدعو به عبودية سيده، ثم يكتأ^٧ أبا عبد الله»^٨ «وأنشأ يقول
لا يدعني إلا به يا عبداها
عسايتا أصدق أسماي»^٩
- (٥٦) وقال «الفرقاء الراضون هم ناعماء الله في الأرض ووجته على عباد، بهم يرفع^{١٠} البلاء عن الخلق»
- (٥٧) وقال «الفقير الذي <لا>^{١١} يرجع إلى مُسْتَنَدٍ في الكون، عبر الالتجاء إلى من يليه قرره ليغنيه بالاستغناء به، كما عزّزه بالافتقار إليه»
- (٥٨) وقال أيضاً «لم أر شيئاً يبعث لطلب الإخلاص من الوحدة، لأنّه إذا خلى لم ير

١ طبقات الصوفية ٢١٠ ٢ ورد في طبقات الصوفية ٢١١ لفظ «المراقبة».

٣ ورد في طبقات الصوفية ٢١١ لفظ «ما طمعت».

٤ انظر طبقات الصوفية ٢١٢-٢١٥

٥ الريادة من طبقات الصوفية ٢١٣

٦ ورد في طبقات الصوفية ٢١٢ لفظ «باني به».

٧ ورد في طبقات الصوفية ٢١٥ لفظ «تذكر أبا عبداه وأنا يقول».

٨ الريادة من طبقات الصوفية ٢١٥

٩. ورد في طبقات الصوفية ٢١٥ لفظ «يهد يدمع البلاء».

١٠ الريادة من طبقات الصوفية ٢٢٥

غير الله، ولم يحركه إلا حكم الله ومن أحب الخلوة فقد تعلق بعمود الإخلاص واستمسك بركن من [٨] أركان الصدق.

(٥٩) وقال أيضاً: «من تزين بعلمه كانت حساسه سيئات»^١

(٦٠) وقال ذو النون المصري: «قال الله عز وجل: مَنْ كَانَ لِي مِثْقَالَ حَبِّ خَلْتٍ لِي وَلِيًّا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيَنُكِلْ إِلَيْهِ، فَوَعَدَنِي لَوْ سَأَلَنِي زَوَالُ الدُّنْيَا لَأَرْثَهَا لَهُ».

(٦١) وقال: «الأنس بالله نور ساحل، والأنس بالخلق غم واقع»^٢

(٦٢) وقال أيضاً: «الله عباد تركوا الذنوب استحياء من كرمه بعد أن تركوه خوفاً من عقوبته، ولو قال لك: «أعمل ما شئت، فقلت آخذك» بذنب، لكان ينبغي أن يريذك كرمه استحياء منه، وتركاً للمعصية، إن كنت حراً كريماً، وعبداً شكوراً، فكيف»^٣ وقد حذر لك.

(٦٣) وقال أيضاً: «اطلب الحاجة بلسان الفقر لا بلسان الحكم»^٤

(٦٤) وقال أيضاً: «مناجاة الصادة الفكرة» وعلامة الهوى متابعة الشهوات، وعلامة

التوكل انتقطاع المطامع»^٥

(٦٥) وقال أيضاً: «يا معشر المريدين! من أراد منكم الطريق فليتلق العلماء بالجهل، والزهاد بالرغبة، وأهل المعرفة بالصمت»^٦

(٦٦) وقال سري السقطي: «من أراد أن يسلم له دينه ويستريح قلبه وبدنه، ويكفل

غته فليعتزل الناس، لأن هذا زمان عزلة ووحدة»^٧

(٦٧) وقال أيضاً: «الأمر ثلاثة: أئثر بأن لك رشد فاتبه، وأمر بأن لك غيّه فاجتنبه،

وأمر أشكل حليك ثقّف حنّده وكفّه»^٨ إلى الله تعالى، وليكن الله دليلك، واجعل فقره إليه

١ طبقات الصوفية ٢٣ مسواً إلى ذي النون المصري.

٢ ورد في طبقات الصوفية ١٩ باللفظ «وَلْيَنُكِلْكُمْ إِلَيْهِ»

٣ في المخطوط «بأحدكم»، وما أتته من طبقات الصوفية ٢٤

٤ طبقات الصوفية ٢٤ ٨ طبقات الصوفية ٢٥

٥ نظر طبقات الصوفية ٥٥-٥٨

٦ في المخطوط «علب»، وما أتته من طبقات الصوفية ٥٢

٢ انظر طبقات الصوفية ٢٦-١٥

٣ طبقات الصوفية ٢٢

٤ الزيادة من طبقات الصوفية ٢٤

٥ طبقات الصوفية ٢٦

٦ طبقات الصوفية ٥٠

تَسْتَفْنِ بِهِ عَيْنُ بَرَاءٍ»

(٦٨) وقال أيضاً «المريد إذا بدأ بالثَّكُّ ثُمَّ كَتَبَ الْحَدِيثَ فَتَرَ، وَإِذَا ابْتَدَأَ «بِكَتُبَ» الْحَدِيثِ ثُمَّ تَشَكَّلَ تَعَبَّدَهُ»^١

(٦٩) وقال الحارث المحاسبى رضى الله عنه.^٢ «مَنْ اجْتَهِدَ فِي بَاطِنِهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ حَسَنَ مُعَامَلَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَمَنْ حَسَنَ مُعَامَلَتِهِ فِي ظَاهِرِهِ مَعَ جُهِدٍ بَاطِنِهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى «الْمُدَايَةَ إِلَيْهِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ جَاءَهُدُوا يُبَيِّنُ لَنَاهُمْ سُبُلَنَا﴾» (٦٩-٦٩) [١٩]

(٧٠) وقال أيضاً: «خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ آخِرَتُهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَلَا تَشْغَلُهُمْ دُنْيَاهُمْ عَنْ آخِرَتِهِمْ»^٣

(٧١) وقال: «حَسَنُ الْمَخْلُقِ أَحْسَنُ الْأَذَى، وَقِلَّةُ الْغَضَبِ، وَبَسْطُ الْوَجْهِ، وَطَيِّبُ الْكَلَامِ»^٤

(٧٢) وقال أيضاً: «الْعَمَلُ بِ«حَرَكَاتِ» الْقَلْبِ فِي مُطَالَعَةِ التَّيُوبِ أَشْرَفُ مِنَ الْعَمَلِ بِحَرَكَاتِ الْجَوَارِحِ»

(٧٣) وقال أيضاً: «الظَّالِمُ نَادِمٌ وَإِنْ يَدَّخِرَ النَّاسَ، وَالْمُظْلُومُ سَالِمٌ وَإِنْ ذَمَّهُ النَّاسُ، وَ«الْفَانِعُ غَنِيٌّ وَإِنْ جَاعَ، وَالْمَرْصُ فَقِيرٌ وَإِنْ قَلَّكَ»^٥

(٧٤) وقال أيضاً: «اتَّقِ الْأَغْنِيَاءَ، فَإِنَّكَ مَتَى عَقَدْتَ قَلْبَكَ مَعَهُمْ وَطَسَمْتَ فِيهِمْ فَسَقَدَ اخْتِذْتَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»^٦

(٧٥) وقيل له: «بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ أَنَّ الْعَبْدَ اخْتَارَ الْعَمَلَ عَنِ التَّقَى؟» فَقَالَ «إِذَا خَافَ أَنْ يَصِيرَ غَنِيًّا فَيَحْفَظُ النَّفْسَ بِالْخَوْفِ»، فُسِّلَ: «بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ أَنَّ الْعَبْدَ^٧ وَاتَّقِ يَرْتَه؟» فَقَالَ: «بِأَنَّهُ يَعْرِفُ إِذَا فَاتَهُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا يَحْسِبُهُ غَنِيمَةً، وَإِذَا أَبْطَأَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا يَكُونُ أَحَبَّ إِلَيْهِ»

١ ورد في طغيات الصوفاة ٥٥ بلفظ «إذا ابتدأ الإنسان بالثَّكُّ كَتَبَ الْحَدِيثَ عَنْهُ، وَإِذَا ابْتَدَأَ بَكْتُبَ الْحَدِيثِ تَشَكَّلَ حِدْمٌ»
٢ انظر طغيات الصوفاة ٥٦-٦٠ ٣ الزيادة من طغيات الصوفاة ٥٨
٤ طغيات الصوفاة ٥٧ ٥ طغيات الصوفاة ٥٩ ٦ الزيادة من طغيات الصوفاة ٥٩
٧ الزيادة من طغيات الصوفاة ٦٠ ٨ إشارة إلى الآية «وَلَا يَتَّبِعْدُ بَيْنَهُمَا نَتَصَأً أَقْرَباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (٦١)
٩ في الأصل: + العبد

كملت «الحكم المنتخبة» لأبي عبد الرحمن السلمي النيسابوري رحمة الله عليه ونفع به
وبأمثاله. والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبيتنا ومولانا محمد وسلم وشرف
وكرم. وغفر الله لنا ولوالدينا ولجميع أمة محمد عليه السلام رحم الله الكاتب والكاتب
والقارئ والمستمع ولمن دعا لهم بالمغفرة والرحمة. آمين



٦. کتاب فصول فی التصوّف

نصحیح

کینٹ ھیر کامپ

كلمة المحقق

اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة السادة لأبي عبد الرحمن السلمي على نسخة مخطوطة مصورة قيمة من مخطوطات خزانة ابن يوسف بكنة كثر. حاضرة المملكة المعروفة. رقم ٩١ (من صفحة ١٩٥ ب إلى ١٢٢٦) والرسالة الحالية من عنوان وتاريخ. ولكن باعتبار حالتها وورقتها نستطيع أن نقدر تاريخها بحفظ مغربي ملون، كما غدها متلاش. وتحتوي الصفحة الواحدة منها على ١٩ سطراً تقريباً على ورقة قياسها ٢٣ × ١٥ سم. هذه السخة التي توجد في المجموعة هي في حالة رديئة نسبياً. حيث إن أغلب حواف الصفحات ممرقة بسبب الأرضة. الشيء الذي يصعب بل يستحيل معه قراءة النص من كلماتها. ونموذج الورقة الأولى والأخيرة أوضح دليل على ذلك.

ملاحظة: هذه الرسالة من مؤلفات السلمي النادرة. لم يذكرها صاحب كشف القنون ولم يشر إليها نور الدين شريبه في ما ذكر من مؤلفات السلمي في تحقيق طبقات الصوفية ٤٢.٣١. ولا مؤاد سزگين في تاريخ التراث العربي ٦٧١/١-٦٧٤. ولا الدكتور سليمان إبراهيم آتشر في تحقيق تسعة كتب في أصول التصوف والزهد ١٣٩-١١٧.

سبب الكتاب للسلمي

لا أشك في أن «كتاب فصول في التصوف» من بين مؤلفات السلمي للأسباب التالية:

١. قد وقع النص بين مجموعة من النصوص قد نسب إلى السلمي وهي «كتاب رذل الفقراء وآدابهم» و«مسألة درحات العادقين» و«آداب محالة المشايخ وحفظ حرمانتهم».

٢. تشابه الأسلوب والعبارة في هذه الرسالة بأسلوب وعبارة السلمي في مؤلفاته الأخرى. وخصوصاً المؤلفات التي وُحِّت إلى سالكي مقامات العارفين وتطرق إلى دقائق الأمور في ما يتعلق بممارسة السلوك الصوفي مثلاً نجد في الفصلين ٢٤ و ٤٠ كلاماً عن مقام القربة يشبه كلام السلمي عن مقام القربة في «مسألة درحات الصادقين». سوف أشير إلى مواضع المشابهة الأخرى في النص عند عملية التحقيق.

٣. السلمي في «آداب مجالسة المشايخ» ذكر كلمة «فصول» كمصطلح حيث يقول: «قد بينت في هذه الفصول التي رستها بركات ^{عبد الله بن عمرو} ~~عبد الله بن عمرو~~ المشايخ والأكابر. وحفظ حرمانتهم».

٤. وقد يروي السلمي في الفصل ٤٥ ^{عن عبد الله بن عمرو} ~~عن عبد الله بن عمرو~~ ما يروي عن جدي رحمه الله. يقول: «من لم يهتد في فاعلم أنه غير مهتد». وهذه الرواية هي أول رواية يرويها السلمي ^{عن جدي رحمه الله} ~~عن جدي رحمه الله~~ في كتابه الصوفي ٤٥٤.

٥. الفصل الأول من «كتاب فصول في التصوف» كأنه مقدمة للكتاب فيبين المؤلف مقصد تأليفه للفصول الأتية. فهي هذا الفصل تتوَّح أمام القارئ روح أبي عبد الرحمن السلمي بكلِّ الوضوح في دوره كالعارف والعالم والمرشد للسالكين. حيث يقول:

كلُّ عارف لا يعرف لطائف الأسرار التي سندبم بها صالِح أعماله مع قرب رزق قدمه ويرى معظم أعماله مبهطك فيها فإنَّ كلَّ عامل ألتف شتاً من صالِح الأعمال واجب عليه أن يعرض عمله ومعامته على العلم. ويسأل العلماء سلوك تلك الطرقة ما عليه فيها. وما شرعه من آدابها واستدامتها. وطلب الرِّزادة منها. وما يحثي عليه من الفساد في تلك الطرقة والمعاملة. لكون معاملته على غير لا على موافق وطريق فإنَّ الله تعالى يقول ﴿وَمَا تَشَاءُ أَكْثَرُ لَهُمْ إِلَّا أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى طَرِيقِهِمْ﴾ ١٠١ ٣٦. وَلَقَدْ صَرَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَوْلِ «إِنَّا كُنَّا وَالطَّرِيقَ» وبصريح كلِّ معامته

المختصر لا يكون إلا بالإيراد من أول ومصادره سنة النبي صلى الله عليه وسلم

منهج التحقيق

١. نظراً لموضوع الرسالة والعنوان الذي وضع لها في فهرسة الحزاة، جعلت له عنوان «كتاب فصول في التصوف».

٢. قمت بقراءة النسخة المخطوطة وتسييحها بقدر الإمكان حيث لم أضع يدي على أكثر من نسخة واحدة فلم أتمكن من المقارنة بينها وبين نسخة أخرى

٣. اعتمد النسخة وليس الهمة دون تحقيقها. وقد اعتمدت هذا تحقيق الهمة. وسوف لا أشير إلى ما يرد من ذلك في هذا الصرح

٤. قسّمت النص إلى فترات ورفعتها تسهيلاً للفتهم. ثم أشرت إلى صفحات مخطوط ابن

يوسف بالأرقام بين معقوفتين | ... |



٥. خُرحت الآيات القرآنية على المصحف

٦. وضعت تعليقات موجزة على الصرح قدر الإمكان. وتركزت هذه التعليقات حول تحرير

الأحاديث والترجمة لأصحاب الأقوال المأثورة وإيضاح الفائدة اعتمدت في ذلك على

كلام السلمي في كتاب طهقات الصوفية. تحقيق الدكتور نور الدين شريعة. الطبعة

الثانية، القاهرة ١٣٨٩/١٩٦٩. وتركزت التعليق في من هو أشهر من أن يعرف. كما

علّقت أيضاً على مواضع النص التي تُشهِدُ مواضع أخرى في مؤلفات السلمي.

ولا تشكك من خلقها ثم انك انفسلعين وبعدها اخذ لونها ليل
تكون من اجل الغل بعضله وسبعة وخمسة اثنى وثلاثة واغادر على

الحمد والحمد لله رب العالمين وعلو الله على
سيدنا محمد وعلو الله وحببه وسلم انفسله

بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله على سيدنا محمد وعلو الله
فصل كل ما لا يعرف الا بغيره الا انساب التي يستدعي
بها طاع اهلها من قريب من عدمه ويروى بعينه افعاله
ويهلك معها جان كراما من الانبياء من طاع لا بغيره وانما عليه
ان يعرض عمله ومقامه على العلم وينقل العلماء بسلوك ذلك
الكرامة ما عليه من طاعه وما يلزمه من اياهما واستندامتها وكلم
الزباد ربيها وما ينشئ عليه من الافتقار في تلك الكيفية
والاعماله لتكون معاملة على بعض الاعمال نوعه وكثيرا
الله تعالى يقول وما تبع الاثر فهو الا كمال الاثر لا يقيم من
الغيب شيئا والنبوة صلوات الله عليه وسلم يقولوا لهم والقرآن يصح
سبل معاملة المتقين لا تكون الا بالثناء من ربي ومتابعة
منة النبي صلوات الله عليه وسلم **فصل** من لم تكن نية افعاله
الظاهر نور من قلبه يعمل به ويدله ويحسه عليه جبر فليدبر

١١
 قدوة للمكفّرين وسماوية رتبة للمريد من رتبة الدنيا والآخرة
 انجيل صلي الله عليه وسلم من مواضع مع الله وهذا
 انظر البصائر

٢٠
 انجيل الله من انجيل الصلوات في الدنيا والآخرة وصل الله على سيدنا
 محمد وآله وسلم كقبر: سالت هذا ان الله لم يشكركم ولا اهلك
 على كلب النسيان الله وان الله خلق السموات والارض والارض
 آتلاء رقاد التمديد من العرف في التصوف وكلمة العلامة
 وسيل من الصلوات والفتح نور الله عليكم بصلوات الشفاعة
 ان هذا الكتاب من التلات هي سجلات على احوال المعاملات
 وتبائن الامكنة وان كل واحد من الصلوات والصلوات من مقامات
 التصوف وخلق من احوال والصلوات هي التي انهم لم يحكمهم
 الله تعالى في كتابه مع انك انتم صلي الله عليه وسلم يقول
 اولكم الذين يدعونهم بالعبادة والعبادة تدور رغبة
 وهم الذين انفسهم بالعبادة لعلمهم بان العبد يلقى
 بالعبادة والافق يلقى بالعبادة وهم الذين وصيهم الله
 تعالى فقال للعباد انهم لم يلقوا الله لا يشكروا
 ضلوا في الارض بحسبهم الغافل الغافل من الشكف تغرهم
 بصلواتهم من الانجيل للامم بحسب الكفاية والارض

كتاب فصول في التصوّف

«كتاب فصول في التصوّف»

١٩٥| ب| بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ

فصل (١) كلّ عارف لا يعرف لطائف الأسباب التي يستديم بها صالح أفعاله فهو قريب يزول قدمه ويرى تعظيم أفعاله فيهلك فيها فإن كلّ عامل ألف شيئاً من صالح الأفعال واجب عليه أن يعرض عمله ومقامه على العلم، ويسأل العلماء بسلوك تلك الطريقة ما عليه فيها، وما يلزمه من أدائها واستدامتها، وطلب الزيادة فيها، وما يغنى عليه من الفساد في تلك الطريقة والمعاملة، لتكون معاملته على يقين لا على توهم وظن، فإن الله تعالى يقول: ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُفْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (١٠١ ٣٦)، والنبي صلى الله عليه وسلم يقول: «يا أيهاكم والظن»، وتصحيح سبيل معاملة المحققين لا تكون إلا بإرشاد من ولي ومتابعة سنة النبي صلى الله عليه وسلم.

فصل (٢) من لم تكن نتيجة أفعاله الطاهرة نوراً^١ من قلبه يحمله ويدلّه ويحسّه عليه فمن قليل يفتقر (١٩٦ آ) عن عمله ويفسده، فإن تمام أعمال المجوارح بمراعاة القلب لها، فإذا لم يكن له من قلبه داع^٢ إليها ففترت المجوارح عن الأفعال، وإذا استدام مراعاة قلبه في معاملته

لزممت الجوارح آداب المعاملات وستط عنها مؤنتها وصار مستروحاً في المعاملة، كما كان قبل ذلك تبعاً فيها، وصار العمل كله عمل القلب لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم لبلال: «أرحنا بها»^١ أي أرحنا بها عن الخوض في الدنيا والنظر إليها. وقال الله تعالى: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (٥٠: ٣٧) أي قلب حي مؤيد بالتوفيق لا يغفل عن الموارد والمصادر

فصل (٣) الوسواس على صريين: أحدهما أن يكون عبد ضعيف استول عليه الشيطان لضعف حاله وقلة انتباهه وكثرة غفلته، فأطاعه ورضي الشيطان منه بالغفلة وما هو عليه من أفعاله قبل استغفال الشيطان به قال الله تعالى: ﴿إِنَّا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ (١٦: ١٠٠) وعيد تيقظ عن بئس الغفلة فالشيطان يدور حوله ويزين في عينيه أفعاله ويعمله على الزيادة والشحمة، فرمما ينته في مجاري الأحوال عليه فيستعبد بالله منه ويلزم طريقة الإخلاص فمرة له ومرة عليه. والشيطان يفتك في تصب لا يأس منه فيتركه ولا يصيده فيحمله على الهلاك وعبد مخلص لله في أحواله وأفعاله يأس الشيطان منه تمام مراقبته لأحواله ومراعاته لأوامر ^{١٩٦٦} سيد الحق عليه فرمما يغفل غفلةً يسيرة فيلقي الشيطان إليه شيئاً من وسواسه، ثم يتداركه ربه بالقصة والتوفيق فيرجع إلى طريقته قال الله تعالى: ﴿إِنْ يَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ (١٥: ٤٢). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «الحمد لله الذي ردكده إلى الوسوسة»^٢

فصل (٤) إذا ألف المريد حاله وفرح بها وسرّ بإشراف المخلوق على أفعاله وأحواله تزلّ قدمه، فإنّ تداركه الله منه تبوفيق وحفظ، وإلا سقط وفي السقوط خطر، رمما ينتمش ورمما يهلك، ومن أحب رفعة المنزلته عند الخلق بشي، من أفعاله أو أحد، أن يذكر به أو يكرم

١ أبو داود، كتاب الأدب، الحديث رقم ٤٩٨٦، باللفظ «يا بلال، أقم الصلاة أرحنا بها»، وفي نسخة الإمام أحمد: «سند الأنصار رضي الله عنهم والطبراني في الكبير، باب السجدة سلطان من حاله الخراساني»
٢ أبو داود، كتاب الأدب، الحديث رقم ٥١١٦، وفي نسخة الإمام أحمد، سند ابن عباس بن عبد المطلب، باللفظ «جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال يا رسول الله إني أعدد نفسي بالنسي، لأن أعرّس النساء أحبّ إليّ من أن أتكلّم به، قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكر أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الحمد لله الذي ردكده إلى الوسوسة».

عليه فقد دخل في أوائل مقامات الشراك وزلزال العاملين في النهايات من قلّة الصدق في الابتداء ومن صحت أوائله تصح له النهايات. كما قيل للجنيّد: «ما النهاية في هذا الأمر؟» قال: «الرجوع إلى البداية». معناه أن من صحت بدايته تصح نهايته

فصل (٥) معنى الجهادات بعد ما وصلوا إلى حال المحبة هو طلب الرفعة والدنوّ والسبّاق إلى العاية والقرب من المحبوب. كما قال الله تعالى: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ (١٧/ ٥٧) فهم في ابتغاء الوسيلة في مجاهداتهم للازدياد. كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان يصلي حتى تورّمت قدماءه. فقيل له: «أنتعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك وما تأخر؟» قال: «أفلا أكون عبداً شكوراً». ١ | ١٩٧ | آ | الجن المقامات مقام لا يلفه العبيد إلا بالمجاهدات كما قيل:

السّباق السّباق قولاً ومعلّماً حذر النفس حسرة المسبوق

ومها ما يلفه من غير مجاهدة، وهو كحال ^{الغفلة} ~~الغفلة~~ بلغوا في البدا إلى المنتهى حتى صغرت في أعينهم موارد البلاء والمخروج من الدنيا. فقالوا لعرعون: ﴿فأفض ما أنت فاض﴾ (٢٠. ٧٢) وكذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم للذي أسلم فسقط عن بعبيره ومات: «هذا بمن عمل قليلاً وأجر كثيراً»

فصل (٦) وأما مجاهدة المشتاقين: فإنهم لما بلغوا إلى مشاهدة من اشتاقوا إليه اشتغلوا بخدمته ولهجوا بدكره وجاء زيادة منزلة عند من اشتاقوا إليه أو رضي منهم، فما هم فيه من القيام بأداب موافقته كما قال بعضهم: «من منع من النظر أنس بالأثر». كلّ هذا لأن يكون متعلّقاً بسبب منه عساه يذكره به أو يحمده عليه أو يوصله به إلى مأسوله. وأنشدت لبعضهم:

يسودّ بأن يسي سقياً لعلّها إذا سمعت عنه بشكوى تراسله
ويرتاح للمعروف في طلب العلّ لتحمد يوماً عند سلمى شبائله

فصل (٧) من حكى حكايات السلف وأخذها لنفسه حالاً وهو خال عنها وفرح بقبول

الناس له على ذلك فهو من أخس العبد حالاً وأفسدهم طريقة. وأبعدهم عن مناهج الصادقين قال: «عجب بمن يفرح بما لغيره، والتي صلى الله عليه وسلم يقول [١٩٧ ب] المتشجع بما لم يعط كلابس ثوبي زور»^١ والله تعالى يقول: ﴿وَقَدْ ثَمَّارًا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ غَيْرِ فَجَعَلْنَاهُمْ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ (٢٥: ٢٣) لأنهم تروى بأحوالهم عنها خوال، وعملوا أفعالاً بعيدة عن الإخلاص، ولا يسط الحق إلا الصادقون^٢ في أحوالهم وأفعالهم وأقوالهم. ومن صنى صني له ومن خلط خلط له

فصل (٨) الخوف حال لا يفارق العبد المتيقظ بحال، لأنه لا يقع الأمن للخائف إلا إذا أمن من خوفه، وهو إذا تيقن متحقق في الإيمان غير مترسم به، وهذا له عند آخر نفس حيث لا ينمعه الاعتذار ولا يمكن من الرجوع وإذا ترسم العبد برسوم الإسلام ظاهراً وتحقق في مقام الإيمان باطناً فإنه يكون أنداً بين خوف ورجاء كما حكى الله عن أنبيائه عليهم السلام: ﴿وَيَذْهَبُونَ رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ (٢١: ٩٠) فإذا كان هذا حال الأنبياء فما ظنك بمن دونهم ولا شك أن الأنبياء تحققوا لأنفسهم تحقيق الإيمان لكنهم أظهروا الخوف والرجاء لحل الاتباع بهم والافتداء بأديهم. وأما إذا تحقق الولي في ولايته على مذهب من يرى ذلك فإنه يسقط عنه إذ ذاك حال الخوف، ويرد إلى حال الهية، فكما يتقلب العوام في حال الخوف، يتقلب هو في حال الهية. لأن الهية أرق وألطف، وكما يتقلب العوام في حال الرجاء يتقلب هو في حال الأنس والطمانينة. وهذا على مذهب من يقول: «إن الولي» (١٩٨ أ) يعرف أنه ولي ويتيقن ذلك، فأما من قال: «إنه لا يتيقن» فإنه يقول إن الخوف لا يزایل الولي بحال والله أعلم.

فصل (٩) خالصاً اقترعوا أنفسهم في خدمته فلم يستروحوا إلى شيء سوى عبادته وذكره، وراقبوا القلوب بحسن المراعاة حتى لم تنفل عن مشاهدة سوارده الحق عليه عدوا فترة النفوس عن الخدمة دنياً كما عد أرباب المعاملات ترك القرائض دنياً، وعدوا غفلة القلوب عن مشاهدة الموارد دنياً كما عد العوام الوسواس الباطلة دنياً، وذلك لتفرجهم

س الله وتمام معرفتهم به وحسن مساعدة التوفيق لهم في أحوالهم وأفعالهم قال الله تعالى: ﴿ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ ۖ وَإِنَّهُمْ جُنْدُنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ۝ ﴾ (٣٨: ٤٧) فأحب حال إليهم في هذه الأوقات الخلوة والعملة وترك الاتيساط مع المخلوق قولاً وفعلاً، ثم بعد هذا يستوي عندهم المدح والذم، إلا أنهم ربما يسمعون بذكر جميل لهم على لسان عبد صالح فيفرحوا به، لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «أنتم شهداء الله في الأرض»، وربما يسمعون بذكر قبيح لهم من عبد صالح فيجزعون منه ويخافون، لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله»^١

فصل (١٠) من سكن إلى مدح المخلوق وجزع من ذمهم فهو بعيد من عين الحق والمعارف [١٩٨ ب] وإنما يجب على العبد أن يطالع في مادحه وذاته اختباراً وابتلاءً ويعلم أن الله ابتلاه بذلك ليعلم كيف سكنه إلى المخلوق وجزعه منهم، وما الذي بقي فيه من أوصاف الطبايع فإذا كان العبد مؤيداً بالتوفيق نظر إلى المخلوق بعين الاعتدال والاستدراج وإلى الذم بعين التحقيق والحقيقة، فيرغب إلى الله تعالى في أن يخلق فيه مدح مادحه ويعيذه من شره وأن يزيل عنه ما يتحققه من نفسه مما أوجب الذم، فإن النفس هي الإشارة بالسوء، وقل ما تألف الحق، ويخاف أن ذلك سر مكتون فيه حيث أطلق الله به ذاته فيستعبد بالله من ذلك ولذلك كان النبي صلى الله عليه وسلم يدعو: «اللهم اجعلني حياً مما يظنون ولا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما لا يعلمون»^٢

وإذا دخل العبد في مقام المعرفة سمع المدح والذم من الحق ويعلم أنه أطلق العبيد بذلك، فيكون إذ ذلك أشدّ جزعاً وحزناً، إنه ربما قبض الله مادحه ليسكن إلى ذلك ويردّه إلى حال الاعتدال، وربما عرف منه ما يوجب ذمّاً فأنطق عبداً من عبيده بذمّه، وهو مقام عزيز وإذا

١ من الترمذي، كتاب النصير، الحديث ٥١٣٣ المذري، والطبراني في الكبير، باب الصاد
٢ خبر ذكره الهدي في كنز العمال، رقم ٣٥٧٠٤ في مسد الضيق، قال: «كان أبو بكر إذا أُعرج قال اللهم أنت أعلم مني بنفسي وأنا أعلم بمنسي سبهم، اللهم اجعلني حياً مما يظنون واجعل لي ما لا يظنون، ولا تؤاخذني بما يقولون من العسكري في المواظفة، وذكره ابن حجر في فتح الباري، كتاب الأدب، بلفظ: «وقال بعض السلف: إذا أُعرج الرجل في وجهه فليقل: اللهم اجعل لي ما لا يظنون، ولا تؤاخذني بما يقولون، واجعلني خيراً مما يظنون»

تحقق في المعرفة وشاهد وتحقق في الإيمان استوى عنده المدح والذم فلم يفرح بهذا ولم يفرح بهذا لعلمه أن الكلَّ من عين واحد، وأنه ليس للعبد اختيار فيما يبدو له ويمر عليه

فصل (١١) مقامات البلاء [١٩٩] على ضروب منها كفارات ودرجات، ومنها اختبار ويلوى، ومنها تطهير وتقديس، ومنها ما يكون من استجلاب الذعوى، ومنها قربة وتقريب، ومنها تنبيه عن غفلة، ومنها يقظة عن فقرة، ومنها توهم العبد من غسه حالاً لم يصل إليها بعد فیرد عليه شيء من البلاء يريه عجزه وقصوره ويده عن طاقته وتسوؤه، فیرد بذلك إلى الاستقامة، ويزيل عنه الطنون والدعوى. ومنها البلاء الذي هو البلاء على الحقيقة وهو الغفلة عن المبلى، ومنها بلاء الأنبياء، وهو ليعلموا به الخلق آدابهم مباشرة البلاء وحسن الصحبة معه والصبر عليه والزسا به، ومنها بلاء الأولياء وذلك لحالين، أحدهما ليوصله بذلك إلى مقام ودرجة لا يبلغه إلا بالصبر على ذلك البلاء والزسا به وإذا أراد الله تعالى أن يظهر ولياً من أوليائه كان مستوراً في الخلق يلبه ببلاء ويصبره فيه ويرضيه فيه فيكشفه للخلق بذلك الوجه وهذا أحد وجوه كشف حال الأولياء.

والبلاء له وجوه ولا يخلو بلاء الاختبار والابتلاء والقربة بين معونة بين الحق معه وحفظ فيه وحسن للمبلى في أول بلائه أو في وسطه أو في آخره أو في جميع أحواله روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «إن الله ينزل المعونة عند شدة المسوونة وينزل [١٩٩] ب | الصبر عند شدة البلاء »^١ وقد يكون البلاء بلاء إيمان وطرد فإذا أراد الله تعالى أن يبعد عبداً من عبده من قربه ويحرمه خدمته، صب عليه البلاء ونزع منه الصبر والزسا وألزم لسامه الشكوى فذلك بلاء تقصير وبعد. وقد يتنعم قوم من العارفين بالبلاء وتلذذوا فيه كما تلذذ العوام بالمواقي. وتنعموا به حتى إذا فقدوا البلاء جزعوا وإذا باشرهم البلاء أنسوا وفرحوا كذلك حكى أن بعض العارفين قال: «دخلت بعض المساجد فرأيت فيه فقيراً كنت أعرفه، فقام وتعلق بي وقال: "أرحمني فإن بلائي عظيم" فقلت: "وما هو؟" قال:

١ البيهقي في الشعب، الحديث رقم ٩٩٥٦، يلاحظ: «إن المعونة تأتي من الله للعبد على قدر المؤونة، وإن الصبر يأتي من الله على قدر المحبة». ٢ في الأصل يُنعم.

«فقدتُ البلاء وقرنتُ بالمعافية»^١ وهذا سقوط من مقام الرجال وهذه الدرجة هي مقام الواصلين الذين يرون تواتر البلاء عليهم بعداً عن درجة الغفلة، وقربة إلى الذكر والمذكور ولذلك كان بعضهم يقول:

وكلّ ما ربي قد نلت منها سوى ملذوذ حظي بالعذاب

البلاء هجم عليه لشوقه إلى المجتلي وقبول ما يرد عليه من جهته بالرحب والدعة، فقام الشوق والأثرى يجعل النفوس على تلقى البلاء وقبوله. ومن فرّس البلاء وجسّعه منه فلحائز. إحداهما الشفقة على النفس أن يصيبها مكروه، فالبلاء عليه نعمة، وآخر فرّ منه شفقة على دينه أن يحمّله البلاء على فقدان الصبر والرضا وقلة الشكر وخوفاً [٢٠٠] أن يحمّله ضعفه عن حمل البلاء إلى حالة مذمومة، فهو في الفرار بين البلاء معذور كما روي عن سفيان الثوري، أنه قال: «لسنا من رجال البلاء أخاف أن أصابي بلاء أن أكفر» وبلاء الأتبياء قربة ووصلة، وبلاء الأولياء تنبيه وحفظ، وبلاء المريدين درجات، وبلاء العامة تمحيص لهم وتطهير وطريق لهم به إلى الثوبة، وبلاء المخلّعين نعمة ويعدّ ومساءلة البلاء والابتلاء والاختبار يكثر فيها الكلام، وهذه أصول لما تمحق النظر فيه ووفق

فصل (١٢) ألميد قد يغضب لنفسه ولا يكون فيه مذموماً وذلك إذا لم يخرج به غضبه عن حد العلم، ولا يبلغ به إلى حد الانتقام والدخول في محذور فإنّ الإنسان خلق وجبل على حالة الرضا والغضب، والتيّ صلّى الله عليه وسلّم يقول: «إنما أنا بشر أغضب كما يغضب البشر»^٢ وإنا أطلق التيّ صلّى الله عليه وسلّم هذه اللفظة لما علم من حدّة أمته وسرعة غضبهم، فحقّ نفسه في الظاهر بهذه الحلية، وإن كان عنها منزهاً في الحقيقة وقوله: «إنما أنا

١ لمؤلف السلمي يذكر هذه الرواية عن حير الساج، حيث يكتب في كتاب بيان تذلل الفقراء: سمعتُ محمد بن عبد الله الطبري، يقول سمعتُ خير الساج، يقول: «دخلتُ بعض الساجد وإذا به صغير من الفقراء وكنتُ أعرّفه فلما رأيته تملّق بي وقال: «أتينا الشيخ! نطعم عليّ» يارّ محبي طيبة» قلتُ: «يا هذا» وما محتكاً؟ قال: «فقدتُ البلاء، وفورئتُ بالمعافية» وأنت تعلم أنّ هذه محنة طيبة» قال: «حير الساج» «عظرت في أمره، فإذا قد فتح عليه سوء من الدنيا» انظر كتاب بيان تذلل الفقراء في هذه المجموعة، الفصل ٢٢

٢. مسلم، كتاب البر والصلة والآداب الحديث رقم ٥١٢٢؛ وفي مستد الإمام أحمد، حديث السيدة عائشة رضي الله عنها.

بشر» في الصورة والهيكل، لكنه مصون في الحقيقة عن ملابسة البشرية وطباعها ألا تراه لما أخبر عن حقيقة حاله قال: «السب كأحدكم»^١ فقله صلى الله عليه وسلم «إنا أنا بشر أعضب» لئلا يأس من جرى عليه من أخته طرف من الغضب أنه قد دخل في مصطور وكبيرة ألا ترى النبي صلى الله عليه وسلم كيف أذب أخته [٢٠٠ ب] فقال: «خبركم السريع الغضب السريع النبي»^٢ فإذا أسرع النبي من غضبه لم يبلغ به حد الانتقام المذموم ويكون فيه معذوراً كذلك وصف النبي صلى الله عليه وسلم أنه ما انتقم لنفسه قط إلا أن تشك، محارم الله مكار يستقم لله وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم: «الحدة تعتري خيار أمي»^٣ والحدة هي سرعة الغضب وسرعة النبي، والزجوع عنه من غير انتقام ولا تشفأ ألا ترى أن رجلاً جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال له: «أوصني وأقلل»، فقال له: «لا تغضب»^٤، بمعنى لا تعضب غضباً يحيد الشيطان إليك سبيلاً فانها لك في الغضب وبلوغك فيه إلى الحد المكروه من الانتقام **والله** قد قال أبو بكر الصديق رضي الله عنه «إن لي شيطاناً يعتريني، فإذا رأيتوني قد غضبت **له** تقربوني لأشتم أعراضكم وأضرب أباركم»^٥ وكان هو رضي الله عنه معصوماً عن هذه الخصلة إلا أنه أحب أن يظهر عيوب

١ متفق عليه

٢ الترمذي العقب الحديث رقم ٥١٢٣، والنسائي في الترهيب والترهيب، الترهيب من الغضب والترهيب في دمه وكظمه وما يجعل حد الغضب، من أبي سعيد الخدري، يلفظ «ألا إن بني آدم خلُقوا على طبقات سقى، فمنهم من يولد مؤمناً ويحيى مؤمناً ويموت مؤمناً ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت كافراً ومنهم من يولد مؤمناً ويحيى مؤمناً ويموت كافراً ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت مؤمناً، ألا وإن منهم العلي، الغضب سريع النبي، ومنهم سريع الغضب سريع النبي، فتلك تلك، ألا وإن منهم سريع الغضب علي، علي، ألا وغيره، علي، الغضب سريع النبي، ومنهم سريع الغضب علي، علي».

٣ الطبراني في الكبير، باب النبي، أحاديث عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، والديلمي في الفردوس، من أسس الحديث رقم ٢٧٧٣، يلفظ «تعتري الحدة خيار أمي».

٤ من الإمام أحمد، مسند الأمصار رضي الله عنهم، والطبراني في الكبير، باب الجبر، ويدور لفظ «وأقلل» في البخاري، كتاب الأدب، حديث رقم ٥٧٦٥، والترمذي في البر والصلة الحديث رقم ٢٠٨٩، وغيرهم.

٥ تاريخ دمشق لابن عساکر، الجزء ٢٠، عن وهب بن جرير، قال حدثنا أبي قال سمعت الحسن، قال لما بويع أبو بكر قام خطيباً فلا والله ما حطت خطبته أحد مد، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال «أنا بعد، فإن وليت هذا الأمر

النفس ثلثاً يأمن أحد من نفسه وبين شرّها بعد أن يقول الصّديق الأكبر: «إني لي شيطاناً يعتريني». ويخاف العبد على نفسه في كلّ حال وفي كلّ نفس أن يخرج إلى ما جيلت عليه من سوء الأدب. والله أعلم.

فصل (١٢) إذا بلغ الله عبداً من عبيده مقام المرادين ورتبة الصّديقين أكرمه بإجابة الدّعاء والسّؤال في وقت الإجابة. ويعصونه عن الدّعاء والسّؤال في غير أوقات الإجابة. [٢٠١] ويشرفه على طرف من الغيب بالتور الذي خصّه به من بين عبيده فلا يسأل إلا ما وافق القضاء ولا يدعو إلا في وقت تقدير الإجابة. ثمّ لا يسأل إلا ما يوافق رضا ربه. ولا يدعو إلا بما يقربه إليه وذلك التور الذي يصعب به طرفاً من الغيب. كما قال الله تعالى: ﴿أَكُنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ (٣٩١-٢٢). وما ذكره النبي صلى الله عليه وسلم: «اتّقوا فراسة المؤمن فإنّه ينظر بوار الله»^١ فينوره يصير طرفاً من غيبه ويدرك منه ما لا يدرك العوام ولا يصبرونه. فإنّهم بأنفسهم يصيرون وينظرون. وهو ينور ربه يصير ويرى. كما قال ابن عباس رضي الله عنه: «رحم الله عمر كأنه ينظر إلى القضاء من ستر رقيق»^٢ ويكون صاحب هذا التور في هذا الوقت أرحم بالخلق منهم بأنفسهم وأكثر شفقة عليهم من أنفسهم. فلا يرى فيهم حاجات إلا سأل الله لا التوبة. ولا تائباً إلا سأل الله أن يجعل توبته نصوحاً. ولا مريداً إلا سأل الله أن يبلّغه إلى درجة المرادين ولا يحتلج في صدرك قصة نوح عليه السلام ودعائه على أمته وقلة شفقتة عليهم حيث قال: ﴿لَا تُدْرِكُنِي الْأَرْضُ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً﴾ (٧١-٣٦) فإنّه اجتهد وعانى وأشفق عليهم وما دعا

وأنا له كاره... ووجدت أن صدرك كما به. ألا وإنّك. إن كانه. يعني أن أعمل فيك. هل من رسول الله صلى الله عليه وسلم لم أقم به. كان رسول الله صلى الله عليه وسلم عبداً أكرمه الله بالوحي وعصمه به. ألا وإنّما أنا بشر ولست من أحد منكم فراعوني. فإذا رأيتموني استغثت عاصيوني. وإن رأيتموني رعت حقوقي. واعلموا أن لي سلطاناً يعتريني فإذا رأيتموني عصيت عاصيوني لا أؤمر في أساطركم وأبشاركم»

^١ سبق تخرج الحديث في الفصل التاسع

^٢ قد ذكر الإمام القرطبي في مقدمة تفسيره عن المدائني. قال: «قال علي بن أبي طالب في عهده من عباس أنّه لينظر إلى الغيب من ستر رقيق لقلته وعلته بها لأنموه. هذه الرواية قريبة إلى الرواية من عصر من الخطّاب رضي الله عنه

عليهم إلا بعد «أر» أخبر «أَنْتُمْ لَنْ يَبُورِينَ مِنْ قَوْمِكُمْ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» (١١-٣٦). فلما أيس من رشدكم ورجوعهم إلى الحق. إذ ذاك دعا عليهم بالهلاك والتي صلي الله عليه وسلم لما شاهد من جفاء قومه [٢٠١] بـ «إِنَّمَا شَاهِدُ. قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^١ وذلك لما يتيقن من بقايا مؤمنين فيهم وفي أصلاحيهم، وذلك أنه بعث رحمة قال الله تعالى ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (٢١-١٠٧). ألا ترى أنه لما كثر أذى قومه له طيب نفسه، فقال «لقد أودى موسى بأكثر من هذا»^٢ فصبر ولم ينتقم من قومه حيث مكته الله منهم ولو انتقم يوم فتح مكة حين مكته الله من أعدائه بغير جوار ولا أمان ولا عهد حتى قال قائلهم: «أيديت خضراء قريش بعد اليوم» فمن عليهم وأمنهم وجعل دار من كان يعاديه أحد مواضع الأمن فقال: «من دخل دار أبي سفيان فهو آمن»^٣ علم بذلك أنه لا ينتقم إلا الله وحده ولا ينتقم لنفسه بحال. وقال: «ومن دخل المسجد فهو آمن، ومن أغلق بابه فهو آمن»^٤ جهد جهده ألا يبلغ محل الشقي والانتقام منهم وجاءه قاتل حمزة، فقال «غيب عني وجهك»^٥ ولم يزد على ذلك من كان من جرحه على حمزة كل هذا مخالفة وتأديب للأمة ألا يبلغوا في أساليبهم إلى محل الشقي وإعلامهم في ذلك ما في مخالفة النفس من الخير والفضل

فصل (١٤) وأوائل أحوال الإبرادة تركه العادات المدمومات كلها، ومخالفة النفس في كل ما تشير به، فإنها الأمانة بالسوء، وملازمة الأوراد الذكافة حتى لا تتفرغ منه إلى شيء من أسباب الدنيا، ومتابعة الشهوات، ودرس القرآن بالتفكير، وخدمة المناجج بالأدب والحرمة، واحترام صحة الإخوان، والشفقة [٢٠٢] أ والنصح، ودوام الصوم وتجويع النفس، ومواصلة الحزن، والسياسة، ولزوم الصدق في كل الأحوال، وحفظ الجوارح كلها، السمع والبصر واللسان واليد والرجل عن ارتكاب شيء من المخالفات، وترك التأويلات

١ شفق عليه.

٢ شفق عليه.

٣ في الأصل غوم.

٤ سلم، كتاب الجهاد والشير، حديث رقم ١٧٨٠، وأبو داود، كتاب الحجاج والي، والإمامة، الحديث رقم

٣٠٢٦، بلفظ «من دخل دار أبي سفيان فهو آمن، ومن أغلق بابها فهو آمن»

٥ انظر تخرجه الحديث السابق. ٦ الطبراني في الكبير، في باب المعاد.

والرخص. ومعانقة الورع. وتعظيم ما عظمه الله. والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. والصبر على ما يلحقه في ذلك. قال الله تعالى: ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ (١٨: ٣١) ويرجع فيها بشكل عليه من العلوم إلى أربابها، يرجع في آداب الظواهر إلى علماء الظاهر. ويرجع في تحقيق البواطن إلى أهل الحقائق. ولا يتخذ قلبه إماماً. فإن الله تعالى يقول: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (٢٦: ٣٨). وقال: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنْ اللَّهِ﴾ (٥٠: ٢٨). ولا يصل إلى الله من كان ضالاً عن سبيله. غير واقف على سنن نبيه صلى الله عليه وسلم ويعلم أنه في مجاهداته يجاهد لنفسه فلا يمن به على ربه ولا على عبده. فإن الله تعالى يقول: ﴿يَلِ اللَّهُ يَمَنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِذْ كُنْتُمْ صَافِقِينَ﴾ (١٧: ٤٩). وقال: ﴿وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (٦: ٢٩). استعملك لك ليكون لك سبيل إلى التوصل إليه. وقال تعالى: ﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ فَلْيَلْبِسْ﴾ (١٥: ١٧).

فصل (١٥) صحة الزهد وقامه على وجوه أولها الزهد في النفس وترك مرادتها وحملها على مخالقاتها فإن النفس لا تألف الحق أبداً. الزهد في الخلق لعلمه بعضهم وأن أحداً [٢٠٢ب] لا يملك لأحد نفعاً ولا ضرراً وأن النافع والضرار هو الله لا إله سواه. ثم الزهد في الرياسة وهو أشد ما على النفس فإن الإنسان يزهد ويجهتد كل الاجتهاد ليعرف به أو يذكر أو ليحمد عليه أو ليستريح به الخلق. ويقيم لنفسه بذلك جاهاً عندهم. فيقوم إذ ذاك بموانع الناس ويبحث فيها ويحدث نفسه أن ذلك معونة لأخيه المسلم في أسياه. وإنما هو طالب الرقة والعلو في الخلق بذلك. ثم الزهد في الدنيا. وهو أهنونها ثم إذا صحت له هذه المقامات زهد في زهد. لعلمه بأن كل ما زهد فيه فهو لا شيء. وإنما هو صفة من أي جهة كان فهو معلول. لأن الإنسان يزهد في الشيء إذا كان له عتده مقدار ومن زهد فيها لا خطر له فهو أقل منه خطراً لذلك كان التبلي يقول «الزهد خسة» ولو علم الزاهد أن كل ما زهد فيه ما كانت ولا تكون لعلم أنه زهد فيها لا خطر له. فإن الله عز وجل يقول: ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا

قَلِيلٌ ﴿٤: ٧٧﴾ وَلَا أَقَلَّ يَمُنُّ بِشَيْءٍ مَّا قَلَّهٗ اَللّٰهُ. وَيَعْظُمُ مَا صَفَّاهُ اَللّٰهُ. وَإِنَّمَا وَصَفَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِالْقَلَّةِ لِيَهْوِيَ عَلَى عِبَادِهِ تَرْكُهَا وَالْإِعْرَاضُ عَنْهَا

فصل (١٦) مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَمْ يَبْغِضْ ذَاتَهَا؛ لَعَلَّمَهُ بِمَا جَبَلَتْ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْخَالَفَاتِ وَسُوءِ الْأَدَبِ وَقَلَّةِ مَوَافَقَتِهَا لِلْحَقِّ وَتَمَرُّدِهَا عَلَى خَالَفَتِهَا وَرَازِقَتِهَا وَوَلِيَّ نَعْمَتِهَا ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. وَمَنْ أَبْدَأَهَا وَأَوْجَدَهَا مِنَ الْعَدَمِ، وَرَكِبَ فِيهَا الْعَقْلَ وَجَعَلَهَا فِي [٢٠٣] حِمْلِ الْمُخَاطَبِينَ وَالْعَارِفِينَ بِهِ مَعَ مَا أَكْرَمَهُمْ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْكِرَامَاتِ، ثُمَّ مَعَ هَذَا كَلَّهَ لَا يَرَاهَا تَنْقَادَ لِمَطَاعَةٍ طَوْعًا وَلَا تَقُومُ إِلَى أَمْرٍ مِنْ أَمْرِهِ بِشَاطٍ وَلَا مَسْرَعًا إِلَى قَضَاءِ حَقٍّ مِنْ حَقِّهِ، وَتَكُونُ حَرَكَتُهُ وَسْمِيهِ وَمَسَارَعَتُهُ إِلَى مِتَابَةِ الشَّهَوَاتِ وَالْمُخَالَفَاتِ فَيَسْتَقِلُّ الْعَاقِلُ لَهَا كُلَّ ذِمٍّ وَمَلَامَةٍ، فَإِنَّ مَنْ غَفَلَ عَنْ جَنَائِيَاتِ نَفْسِهِ اسْتَحْبَبَهَا، وَمَنْ اسْتَحْبَبَهَا رَضِيَ عَنْهَا، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ عَمِيَ عَنْ طَرِيقِ رَشْدِهِ وَحَرَّمَ مِتَابَةَ الْحَقِّ، فَلَا يَنْبَغِي نَفْسَهُ فِي أَوْقَاتِ الْخَالَفَاتِ وَلَا يَحْمِلُهَا عَلَى طَلَبِ الزِّيَادَةِ مِنَ الْمَقَالِدِ الزَّيْتِ أَوْانِ الْمَوَافَقَاتِ، وَهَذَا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمَبِينُ، وَمَنْ حَرَّمَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَهْمَلَ نَفْسَهُ وَضَيَّعَ أَوْقَاتَهُ، فَلَا يَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى الزِّيَادَاتِ الَّتِي هِيَ آدَابُ الظُّوَاهِرِ مِنَ الشَّهْرِ وَالْمَجْمُوعِ وَتَرْكُهَا مَالِ الْوَقَاتِ الطَّيِّعِ فَتَجْرِي النَّفْسُ فِي مِيدَانِ الْهَوَى وَالشَّهْوَةِ مِنْ غَيْرِ زَجَرٍ، فَيُضِلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وَمَنْ مِنْهَا فِي أَوَّلِ قَدَمٍ يَسُنُّ ارْتِكَابَ الْخَالَفَةِ وَمِتَابَةِ الْهَوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ عَلَيْهَا حَقًّا تَنْقَادَ لَهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخْبَرَ عَشْرَ أَتْبَعِ هَوَاهُ بِأَنْ يَخْتَمَ عَلَى سَمْعِهِ فَلَا يَسْمَعُ دَاعِيَ الْحَقِّ وَعَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَشَاهدُ مَوَارِدَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمِهِ وَخَوَّضَهُ عَلَى سَبِيلِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَيَنَظُرُ﴾ [٤٥: ٢٣] وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَمَكِّنَنَا مِنْ مَخَالَفَةِ شَهْوَاتِنَا وَأَهْوَاتِنَا وَأَنْفُسِنَا وَيُعِينَنَا عَلَى مِتَابَةِ الْحَقِّ بِرَحْمَتِهِ [٢٠٣] بَ | فَإِذَا كَانَتْ هَذِهِ صِلَةُ النَّفْسِ، فَالْعَاقِلُ لَا يَبْغِضُ ذَاتَهَا لِأَنَّهَا مَذْمُومَةٌ مَخَالَفَةُ الْحَقِّ وَمِتَابَةُ لِلْبَاطِلِ إِلَى أَنْ يَمَكِّنَ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ مِنْ قَهْرِهَا وَتَدْلِيلِهَا، ثُمَّ إِذَا لَانَتْ وَانْقَادَتْ لِلْحَقِّ أَسْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ سِتْرَ الْعِصْمَةِ وَخَلَقَ عَلَيْهَا خَلْقَ التَّقْوَى فِي ظَاهِرِ أَعْمَالِهِ وَبِجَاهِدَاتِهِ، فَيَكُونُ التَّقْوَى دِنَارَهُ، وَالْوَرَعُ شِعَارُهُ، وَرِزْقُهُ صَحْبَةُ الصَّالِحِينَ وَأَكْرَمُهُ مِتَابَةُ الْأَوْلِيَاءِ، وَنِعْظِيمُ مَا عَظَّمَ اللَّهُ وَتَصْغِيرُ مَا صَغَّرَ اللَّهُ، وَيَكْرَمُهُ بِتَقْوَى الْقَلْبِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شِعَارُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [٢٢: ٣٢].

وذلك حين ينور الله قلبه بالإقبال عليه والإعراض عما سواه. لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ألا إن التقوى هاهنا»^١ وأشار إلى صدره. فإذا أكرمته بتقوى القلب أسقط عنه تدبيره وردّه إلى تدبير الحق فيه وأرضاه ثم يبدو عليه بعد هذا أوائل مقامات الصّدق.

فصل (١٧) ما بال العبد رزقوا القراءة والسماع وحرّموا الفهم والزّيادة. وذلك لأسباب أحدها الغفلة والنسيان. ثم أكل الشهوات وارتكاب المظورات. والتّقصير في الطّاعات. واتّباع الرّخص والتّأويلات دون ملازمة الورع والتّقوى. والمخالطة مع أبناء الدّنيا والرّكون إليهم والمحبّة لهم والدّخول معها في جمعهم ومنعها. فيعمى القلب ويصمّ سمع السّر عن عواطف الحقّ وتفترّ النفس عن المجاهدات فلا يكون باطنه مراقباً ولا [٢٠٤] ظاهره مجتهداً ورعاً. فإذا أراد أن يرزق عبداً من عبيده فهم السّماع والقيام بواجب الخطاب ونبيه^٢ لفوائد القراءة عزّى ظاهره من اتّباع الهوى والشّهوات وحلّاه بحليّة التقوى والورع. وعزّى باطنه عن الوسوس والإرادات الباطلة ونزّهته بالإيمان والإخلاص. فيقع له إذ ذاك فهم السّماع والقيام بأوامر الخطاب وكيف يقع للعبد فهم ما خاطبه الله به وهو لا يطالب نفسه بحقوقها ومواجبتها؟

فإنّ أوّل عقد عليه بعد التّوحيد وأجلّه وأشرقه الصّلاة. وقد قيل إنّه اتصال. وهو في الحقيقة انفصال. فهو أحد طرق^٣ الاتّصال بالحقّ لكنّه ما لم ينفصل عن الكلّ ولا يباينها ظاهراً وباطناً. سرّاً وعلناً. لا يفتح له طريق الاتّصال بالحقّ. فلن يصل إلى طرق الحقائق من هو متعلّق بسبب من أسباب الأكوام. ثمّ هو مع ذلك يفتح صلاته بالكذب. فكيف يرجى بركات أمر يكون أوّله كذب. ثمّ يقول بعد ذلك: «وجّهت وجهي للذي فطر السماوات والأرض حنّاء» رعم أنّه متروّخه إلى رته. هو معرض عنه مقبل على الأغيار. ثمّ يقول: «حنيفاً مسلماً». أي مسلماً نفسي. وكان له. ولا يجدي من التّدبير والآمال الباطلة. ولا يرضى بشيء من مجاري المقدور عليه. ثمّ يقول: «وما أنا من المشركين» وهو يشرك في

١. مسلم. كتاب البر والصلة. باب تحريم ظلم. الحديث رقم ٢٥٦٤. عن أبي هريرة رضي الله عنه. دور قوله «ألا إنّه».

٢. هكذا في الأصل.

٣. في الأصل طريق.

٤. هكذا في الأصل.

كُلَّ نَفْسٍ وَكُلَّ حَالٍ ثُمَّ كَذَلِكَ حَالاً بَعْدَ حَالٍ فِي كُلِّ [٢٠٤] ب [أوقاته وخطراته، فكيف يقع له فهم ما خوطب به؟ وكيف يرجي له قبول ما أمره به هو يقيم على هذه الأحوال؟ ثم مع هذا لا يستحي أن يرفع يمثل هذا العمل رأساً ويرجو به ثواباً، وهو إلى الاستغفار منه أحوج منه إلى الافتخار به

فصل (١٨) متى يحیی سرّ المرید؟ قبل إذا ماتت عنه نفسه وسقطت عنه مراداته بحیی سرّه إذ ذاك بضیاء الإیمان وضیاء الإخلاص، ومشاهدة ما يرى علیه سرّه، وما يصدر عنه، إذ ذاك يغلب السرّ والقلب والزوج والنفس والهوى والشیطان،^١ وتكون كلمة الله هي الثلیا وجنده الأغلب قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْفَالِثُونَ﴾ (٣٧: ١٧٣) فإذا صفا السرّ وصفا القلب أشرق الظاهر فكان البعد إذ ذاك ذليلاً في نفسه عزيزاً عند الأولياء، مهيئاً بين الخلق، يجتهد في خدمة من يراه قائماً بخدمة سيده، وذلك لشدة تواضعه في نفسه فيصبر عند ممارسة هذه الأحوال مقبولاً عند الله فيفتح له القبول في قلوب الخواص من الأولياء ويكون مكتوباً عند الخواص، مستوراً عند العوام، فمتى ما كان أحدهم مع الله أعلى كان أشدّ تواضعاً ألا ترى أن الله تعالى لما جابط نبيّه صلّى الله عليه وسلّم بعوله ﴿لَقَمْتُكَ﴾ (١٥: ٧٢)، وقوله: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَكُونُوا فِي سَجَرٍ يَنْتَهُمُ﴾ الآية (٤: ٦٥)، وقوله: ﴿يَنْتَفِرُ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ﴾ الآية (٤٨: ٢)، كيف تواضع فقال: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ أَكَلْتُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ»^٢ وقال للرجل [٢٠٥] آ الذي جيء به ترغداً فراضه^٣ «هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ مِنْ قَرِيشٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ»^٤ فتواضع بعد ما أكرم بما أكرم به كلّ هذا التواضع، ولما أخبر عن فضل الله وما خفّه به من الخصائص فقال «أَنَا سَيِّدٌ وَلَدَ آدَمَ وَلَوْ أَلِ الْهَمْدُ يَدَيَّ وَلَا فُخْرٌ»^٥ أي لا فخر بيده الرتب، إِنَّمَا الْفَخْرُ بَيْنَ أَكْرَمِي بِيَدِهِ الرِّتَبِ

١ هكذا في الأصل «يلب السرّ والقلب والزوج والنفس والهوى والشيطان»

٢ البيهقي في شعب الإيمان، الحديث رقم ٥٩٧٥، يلفظ «أَكَلْتُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ، وَأَجْلَسْتُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ»

٣ من سدة خوته

٤ سنن أبي ماجه، كتاب الأضحية، الحديث رقم ٣٣٦٢، والحاكم في المستدرک، كتاب المعاري والسر، الحديث رقم ١٣٦٦

٥ الترمذي، كتاب المناقب، الحديث رقم ٣٦١٥، وفي مسلم، كتاب الفضائل، الحديث رقم ٢٢٧٨، بدون لفظ

وخصني بها

فصل (١٩) المستغني بالله يكون حرّاً من الأكوان وما فيها، عبداً لمن استغنى به، لا يملك سواء ولا ينظر إلى شيء من الدنيا ولا يفرح بها ولا يحزن على هونها، ويكون فرحه بالأنس بمن أغناه عن المكنونات وفتح له طريق الاستغناء به والوصول إلى الله لا يؤثر فيه فقر أو لا غنى، ولا عدماً ولا وجوداً ولا سروراً، ولا شيئاً من أسباب الأكوان وما عليه الخلق من المرسومات لأنه دخل في ميدان ينقطع به عن ما دونه لذلك قيل: «من شهد البحر استقل الأودية» والمستغني به محفوظ من جهته، والمفوظ به محفوظ حقيقة لا يجري عليه رسم الخلاف بحال ولا يملك من الالتفات إلى الأعيار ولا الأنس بهم والتركيز إليهم لأنه له وبه ومن كان له فالأشياء كلها خاضعة له، ومن كان به استار به كل شيء وألفه وأطاعته الحوادث والأكوان وفهم عنه كل شيء، ويفهم عن كل شيء، إذ ذلك يرى الأكوان والمكنونات بعين العدم، فإنها ما كانت ولا تدوم، ومن كان بين طرفي فناء فهو فانٍ فينظر إليها بعين الأصل، وهو [٢٠٥] ب) العدم ومن وجد الطريق إلى من لم يرل ولا يرال سقط عن سرّه وقلبه ما لم يكن فكان، فإن الحديث إذاً قارن القديم لا يبقى له أثر قال الله تعالى ذكره، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (٥٥: ٢٦-٢٧)

فصل (٢٠) من فهم عن الله أسرار مخاطباته وحقائق أوامره فهم عن كل شيء وفهم عنه كل شيء، وكيف يعجز عن فهم الحوادث من أهل للنهم صفات القديم، وأشرف على أسرار الخطاب من الكتاب؟ قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَشْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (١٧: ٤٤) وإنا يفقد تسبيح الكلّ من فهم عن الحق معاني بواطن التسبيح وتسبح الله بسرّه وباطنه وظاهره، ونزّهه على ما لا يليق به إذ ذلك ينتج سمه لسع كل شيء، والفهم عن كل شيء، قال الله تعالى ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَنْهَى عَنْ خَلْفِهِ رَجَدًا﴾ (٧٢: ٢٦-٢٧) فالرسل يملؤ مقاماتهم يفهمون معانيه وطرفاً من الغيب، فيخبرون عنها بالالهام والفراسات

الصَّادِقَة والمُهادِنَة، كما قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ»^١، وكما قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُنْتَى لَعَمْرُ»^٢، وكما قال لِمَارِئَةَ «عَبْدُ نَوْرِ اللهِ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ»^٣، وكما قال لَوَابِضَةَ «اسْتَفْتِ قَلْبُكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ»^٤، وما أنشبه هذا مِنْ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي مَحَلِّ^٥ الْأَوَّلِيَاءِ وَمَقَامَاتِهِمْ

فصل (٢١) الَّذِي يُوَصِّلُ الْعَبْدَ إِلَى حَقَائِقِ الْمَعْرِفَةِ [٢٠٦] إِرَادَةُ جَدْبٍ مِنَ الْحَقِّ لَهُ فِي الْأَزَلِّ وَجَمِيلُ نَظَرٍ وَاسْتِخْصَاصٍ هَذَا هُوَ الْحَقِيقَةُ، ثُمَّ لِلْمَعْرِفَةِ مَدَارِجٌ وَعِلَامَاتٌ أَوَّلُهَا تَعْظِيمُ الْحَقِيقَةِ، وَصَوْنُ الشَّرِيعَةِ، وَاسْتِعْمَالُ الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَبِجَانِبِهَا مَا يَبْعَدُ مِنَ الْوُصُولِ إِلَى مَعْرِفَةِ ظَاهِرِهَا وَبَاطِنِهَا، وَتَعْظِيمُ مَا عَظَّمَهُ اللهُ، وَتَصْغِيرُ مَا صَغَّرَهُ اللهُ، وَكِرَامَةُ أَوْلِيَائِهِ، وَإِهَانَةُ أَعْدَائِهِ، وَالْمُوَالَاةُ فِيهِ، وَالْمُعَادَاةُ فِيهِ، وَمُلَازِمَةُ الْيَقِينِ فَإِنَّهُ مِنْ أَصَحِّ الطَّرِيقِ إِلَى الْمَعْرِفَةِ، لِأَنَّ الْيَقِينَ يَعْنِي الْعَبْدَ عَنِ كُلِّ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ أَسْبَابِ الْمَأْلُوفَاتِ وَيُرَدُّهُ إِلَى رِيَاضِ الْحَقَائِقِ فَإِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ مَحَلَّ الْمَعْرِفَةِ وَتَحَقَّقَ فِيهَا لِهَيْئَتِهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِمَعْرِفَتِهِ، فَلَا يَرَى لِنَفْسِهِ صَفَةً وَلَا حَالًا وَيَكُونُ مَوْصُوفًا بِمَا يَصِفُهُ بِهِ مَعْرِفَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَلْتَفِتَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِهِ وَأَحْوَالِهِ وَأَوْصَافِهِ، وَيَتَخَلَّى عَنِ رُسُومِهِ وَيَنْعَوِيهِ وَشَهْدِ الْإِكْوَالِ وَالْمَكُونَاتِ بِعَيْنِ الْفَنَاءِ، وَيَلَاظِفُ الْخَلْقَ بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ وَالرَّأْفَةِ عَلَيْهِمْ وَيَعْذَرُهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ، لِأَنَّهُ بَاقٍ يَظُرُ إِلَيْهِمْ لَا بِنَفْسِهِ، وَبِهِ يَشْفِقُ عَلَيْهِمْ لَا بِطَبْعِهِ، فَمَتَرَادُّ أَبَدًا مَعَ مَا هُوَ فِيهِ مِنْ عِلْوِ الْحَالِ فِي إِعَانَةٍ ضَعِيفٍ وَإِعَانَةٍ مَلْهُوفٍ أَوْ كَشْفِ كَرِيهَةٍ مَعْصُومٍ، لَا تَبْقَى فِيهِ غُلْفَةٌ وَلَا خَشُونَةٌ وَلَا عِتَابٌ مَعَ أَحَدٍ، يَلْبَسُهُ الْحَقُّ مِنْ لِبَاسِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ فَيَكُونُ بِالْخَلْقِ أَرْحَمَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، يَعْظُمُ الْفَقِيرَ وَيَرْحَمُ الْغَنِيَّ وَيَدْعُو لِلْعَاصِي، وَيَسْأَلُ لِلْمُطِيعِ هَكَذَا إِلَى أَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ

فصل (٢٢) حَقَّةُ الْمَوَاحِدِ [٢٠٦] بِهَا أَعْلَامٌ وَعِلَامَاتٌ وَأَنَارٌ أَوَّلُهَا تَصْحِيحُ الْمَعْرِفَةِ بِاللهِ، وَمَعْرِفَةُ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ، وَمَعْرِفَةُ^٦ مَا يَجُوزُ أَنْ يَوْصَفَ الْحَقُّ بِهِ وَمَا يَنْزَعُ عَنْهُ ثُمَّ الْوَاجِبُ

^٢ مُتَقَلِّبٌ عَلَيْهِ

^١ سَبَقَ تَخْرِيجُ الْمَدِينَةِ فِي الْفَصْلِ الثَّامِسِ

^٣ الطَّبْرَايُ فِي الْكِبَرِ، الْمَاءُ، الْمَارِئَةُ بِنِ مَالِكِ الْأَنْصَارِيِّ، وَإِنْ أُنِ سَبِيحَةُ فِي الْمَصْنُوفِ، كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالزُّوْبَا.

^٤ حَسَنُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ، مَسَدُ النَّاسِمِيِّ، فِي حَدِيثٍ وَاحِدٍ بِنِ عَبْدِ الْأَسَدِيِّ مَرْحُومًا، وَالدَّارِمِيُّ، كِتَابُ السَّبِيحِ،

الْمَدِينَةُ رَقْمُ ٣٤٣٣، وَحَسَنُ أَبِي يَحْيَى، مَسَدُ وَاحِدَةٍ بِنِ حَبِيبِ، الْمَدِينَةُ رَقْمُ ١٥٨٦

^٥ هَكَذَا فِي الْأَصْلِ ^٦ فِي الْأَصْلِ مَعْرِفَتُهُ

على العبد بعد ما وفق لصحة المعرفة بالله أن يعترف باطنه بدوام الخوف والزجاء والهيبة والإنفاق والصبر والزخا واليقين والصدق والمحنة والشوق، وأن يسأل الله عز وجل قلبه نور الإيمان وسراج التوحيد ليصير به الموارد والمصادر، ويفرق به بين الإلهام والوساوس، وأن يراعي ظاهره بدوام المراقبة واتباع الموافقة واجتناب المخالفة، وأكل الحلال وذم الجوارح كلها عن المذمومات ثم بعد ذلك يسمع الذكر أو السماع فيجد به فيه وبه ومنه، ويكون وجوده إذ ذاك وجود حقيقة لأنه إذا ورد الذكر والسماع على سره يجده عاملاً بالأحوال، وإذا ورد على ظاهره صادفه مزبناً بالمعاملات والموافقات، والموارد ترد عليه حسب ما يشاكله فإذا كان سماعه بالله كان وجوده من الله، وإذا كان سماعه في صفات الله تعالى كان وجوده رعاية الحق لسره عن مشاهدة الأغيار، وإذا كان سماعه بين الله أفناء عن صفاته، فلا تبقى له صفة ولا أثر، وإذا كان سماعه بطبعه ووقته وحاله فبين بين غشيه ومصيب على حسب أوقاته وأحواله وصفاته.

والانزعاج في السماع والحركة فيه مذموم إذا سمع بالله وفي الله وبين الله لأنه عمل الهيبة والذهول والخمود [١٢٠٧] والقناء والانزعاج ربما يكون محموداً إذا سمع بوقته وصفته وحاله لأنه ربما ينكشف له عن أحوال سقطت عنه وأوقات جرت منه فيذكر قصوره فيها وترك رعايته الأدب في مباشرتها فيحمله على الانزعاج، وهذا يختص به المریدون وربما يسمع العارف بحاله فيلوح له شيء من آثار الصنع ومشاهدة الأحوال السيئة فيأنس بها في الوقت، ثم يخفى عنه ويتستر بحمله ذلك على الحركة والانزعاج، وربما صادف وارداً يرد عليه من جهة الحق فلا يطيق حمله فيزعجه ذلك وهو في كل هذا وأشباهه معذور فإذا انزعج وتحرك على العادة التي تعود نفسه فذلك انزعاج مذموم وهو من رعونات الطبع ومتابعة النفس ولعب الشيطان بصاحبه وهذه مسألة كبيرة جلييلة ولها شرح كبير، وهذا الفصل طرف منه والله أعلم

فصل (٢٣) من أظهر معرفته وأخبر عنها وتكلم فيها بحاله فهو غير متحقق فيه، وإنما

يخبر عن طريق المعرفة وعلمها لا عن حقيقتها؛ لأنَّ مَنْ تَحَقَّقَ في المعرفة ودخل في ميدان الصدق في معرفته وأظلمت أنوار معرفته خفي^١ عند ذلك ولم يخبر عن شيء من أحواله، وأدخل نفسه في جملة^٢ العوام ظاهراً غيرته منه على مقامه وحاله، فهو مع الخلق كواحد منهم في أسبابه ومعاشرته وظاهره إلا أنه باين عنهم بسرّه وحاله وباطنه يجتهد في [٢٠٧ب] تلييس حاله ويشكل على الخلق مقامه. ولا يخبر عن حقيقة ما كوشف به وشاهد من لطف معرفته متأذباً فيه بالمصطفى صلى الله عليه وسلم حيث قال مخبراً عن نفسه بأمر ربّه: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ (١٨، ١١٠)، فأدخل نفسه في جملة ظاهراً مع مباينته عنهم حقيقةً وحالاً ألا تراه لما أخبر عن حقيقته كيف قال صلى الله عليه وسلم: «إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ، إِنِّي أَظَلُّ بِطَمَعِي رَبِّي وَيَسْقِين»^٣ قرن كان في حضرة الحق ومشاهدته كيف يكون مثل الأغيار الواقفين مع نعمتهم وصفاته ولكنه لما أخبر عن ظاهر الصفة أخبر بهذا الحال، ولما أخبر عن حقيقته أخبر عن علوه عن الكل^٤ مباينته منهم وفنائه عن أوصاف البشرية

فصل (٢٤) حقيقة القرب هو قرب الله من العبيد لا قرره العبيد منه، فافه تعالى ذكره يقول: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ (٢، ١٨٦)، وقال: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ (٥٦، ٨٥)، وقال: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (٥٠، ١٦)، وهو الذي يقرب العبيد إليه إذا أحب ذلك وأراد، ويطلق لهم طريق التقرب إليه بحقيقة القرب منه، وبين العبيد رسوم^٥ وطلب طريق، فإذا قرب الحق عبداً من عباده إليه بقده عن هيكله وصفاته ومعونه وعن كلّ ما سواه، وإذا أدناه منه أقصاه^٦ عن الاكوان كلّها وأوجده لذّة طعم القرب أو الدنو فيصير فانياً مسهلكتاً لا يجد بعدها لذّة، ولا يأس بعدها بأنيس ويكون لها مستوحشاً [٢٠٨آ] لعدّه عن مقامات الخلق وحصوله في قرب الحق ولهذا الأحوال علامات وأصحبها ما أخبر الله تعالى ذكره على لسان نبيه صلى الله عليه

١ يابس في الأصل من أثر الأرضة ما أنبت من اجتهد.

٢ هذه الكلمة غير واضحة نسبة «حيلة» وما أنبت من رأيي الخاص من السياق، والله أعلم.

٣ قد مرّ تخرّج الحديث في الفصل الثاني عشر وهو متفق عليه ٤ هكذا في الأصل

٥ كلمة غير واضحة من أثر الأرضة.

وسلم حاكياً عن ربه تعالى أنه قال: «ما تقرب إليَّ عبدي بمثل أداء ما افترضت عليه»^١ فإذا رأيت العبد لا يهتم للفرائض ولا يقوم بإقامتها ولا ينشط للقيام إليها فاعلم أنه بعيد عن مقام القرب، فإنَّ تقرب العبد إلى ربه باتباع أوامره والمحافظة عليها، ثم يطلب في زيادة الاجتهاد والمجاهدة والمواظبة على التوافل طريق المحبة، فإنَّ النبيَّ صلى الله عليه وسلم قال حاكياً عن ربه تعالى: «ولا يزال عبدي يتقرب إليَّ بالنوازل حتى أحبه»^٢ فإذا حصل في مقام المحبة أخبر النبيُّ عليه السلام عن حصائص خلع الله عليه، فقال حاكياً عن ربه تعالى: «فإذا أحبه كنت له سمعاً وبصراً، فلا يسمع إلاَّ مني ولا يبصر إلاَّ مني»^٣ وإذا أظهرت عليه هذه الخلعة يكرم عندها بإجابة دعواته قال النبيُّ صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى: «فإذا دعاني أجبت»، وإذا سأني أعطيته»^٤ فدعاءه في هذه الحال يكون ذكر الله وشكره وحمده وتناؤه عليه، فيعطى هو بالذكر والحمد والشكر فوق ما يعطى السائل. وذلك قول النبيِّ صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى ذكره: «من شغله ذكرى عن مسألي أعطيت أفضل ما أعطي السائلين»^٥ سؤاله في هذه الحال زيادة قربة ومحبة وشوق إلى ربه وأنس به كما كان النبيُّ (ص ٢٠٨ ب) صلى الله عليه وسلم يدعو ويقول: «أأسألك الشوق إلى لقائك»^٦

فصل (٢٥) عمال الله على درجات منهم من عمل على خلاص نفسه ونجاتها وبلوغها إلى مرادها من الجنة والنجاة من النار وهذا غاية همته، فهو عامل نفسه وعبد عمل رجاؤه نواب الله وعد الله عمله،^٧ فهذا عبد طمع وعبد عمل اتباعاً للأمر فهذا عبد مطيع وعبد عمل على رؤية استحقاق سيده للتعبّد والعبادة والخدمة فهو عبد مخلص وعبد عمل وفقه

١ البخاري، كتاب الرقاق، الحديث رقم ٦١٣٧

٢ من التصريح إلاَّ أنه بدون لفظ «ولا يسمع إلاَّ مني ولا يبصر إلاَّ مني»

٣ من التصريح

٤ أبو حنيفة في العليلة، الحديث رقم ١٠٨٧٠، والذهبي في التلخيص، الحديث رقم ٤٤٢٧

٥ عند الإمام أحمد، عند الأنصار روى الله عنه، حديث أبي بن كعب، والمصنف الكبير للخطيب، باب العين في حديث عبد الله بن مسعود وعليه، والسدوسي في المعاني، كتاب الدعاء، الحديث رقم ١٩٠٠، وأبو حنيفة في مسنده، الحديث رقم ١٦٢٤

٧ هكذا في الأصل

في مشاهدة الأمر عن محل الأمر ورؤيته والقيام به فهو مترسم بالأمر لكنه لا يشاهد في حركاته وسكناته غير الأمر فهو عبد حقاً وعبد عمل قد باقه فهو لا يجد لنفسه صفه ولا حالاً. ويكون حركاته وسكونه بالحق وإلى الحق. فمن سألته عنه أخبر عن الحق لعلمه ببقاء الحق. وبقاء الكل به وفناء الكل دونه. فأخبر عمن لم يزل ولا يزال. ويترك الإخبار عمن لم يكن فكان. وهذا عبد حصل مع الحق في عين الجمع

فصل (٢٦) أكثر الخلق مع الله في أحوالهم وإراداتهم على الطنون. ما تحقق منهم له إلا قليل ألا تراه يقول. ﴿وَمَا يَشْعُرْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾ (١٠: ٣٦) فمن تحقق في حاله مع الله غاب عن كل ما عنه. وله من الأحوال والأفعال نظر إلى ما إليه من رعاية الحق وحياطته وتوليته وكان للحق من حيث الحق له لا من حيث هو للحق لكن أكثر العبيد يشيرون إليه بالمعرفة [٢٠٩] ويظهرون حالة المحبة. فإذا ورد عليهم وارد بلاء أو خلاف مراد رجعت نفوسهم إلى حد الإنشاق عليها والاهتمام ونحو ذلك فإذ عوا به وما أشاروا إليه ولو كانوا للحق من حيث الاستحقاق لنسوا في جنب ما أشاروا إليه جميع الموارد سواء أم سر. لأن من حصل في ميدان الوصول لا يعترض عليه عارضة خلاف وأدله حاله عما سواه

فصل (٢٧) من ادعى المحبة ومكن منها ودخل في أوائلها فهو في بلاء عظيم ووجوب شديد لأنه ادعى فيها لا دعوى لأحد فيه. وسلك مقصداً لا يلفه. لأنه لا يصل إلى مأموله من قرب محبوبه ولا يمكن من الرجوع إلى ما كان عليه قبل دعواه. فيكون باقياً فانياً وموجوداً مستهلكاً. فلا يستروح ظاهراً ولا يأنس باطناً. فيحترق بالهجران والأسف والبعد عن مقصوده في الظاهر. وبالخوف والانتزاع والشوق في الباطن لانه قاصد موجود لا يخفى. ومفقود لا يدرك. ولذلك أبدى من أسانيه «الظاهر» فأطعم ورغب بهذا الاسم فيه الكل. ثم أتبع هذا الاسم باسمه «الباطن» قطع به قطع الطعامين في الوصول إليه بشيء من الأسباب. فقد أطمع فيما يؤوس^١ من إدراكه وأيس من مطموع في الوصول إليه فالخلق من المحبة في حيرة لا يصلون منه إلى المراد ولا يمتنون بين الفتور عن دوام القصد والطلب

وهذا كله ٢٠٩ ب إذا كان العبد طالباً ومحِبّاً، فإذا صار مطلوباً ومحبباً سقطت عنه هذه البلياء وتنعم بالحبّة إذا تيقّن من محبة محبوبه له صحّة طلبه إيّاه، فيقع له في هذا المقام وهذه الحال بليّة هي فوق البلياء التي تقدّمت وهي صحبة الحقّ على طريق الاستقامة، وحسن الأدب على بساط الحضرة، وهذا بين أشدّ المقامات وأصعبها، وهو ما قال الله ليّبه صلى الله عليه وسلّم: ﴿فَاسْتَيْمُوا كَمَا أَمَرْتُ﴾ (١١٢، ١١١) وهو القيام مع الله بحسن الأدب، ولم يستقم أحد على هذه الحالة إلّا النبيّ صلى الله عليه وسلّم لما رفع إلى الملكوت وشاهد فيها ما شاهد غمض بصره عن الكلّ لما علم ما هو مراد به، فأخبر الله عنه بقوله: ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾ (٥٣: ١٧) لما علم مقصده استقلّ الحوادث كلّها في جنب ما هو مراد به فأثنى الله عليه بقوله: ﴿وَلَيْكَ لَقْلُقٌ خَلْقِي عَظِيمٌ﴾ (٦٨: ٤) حيث لم يشغلك ما لنا عتاً وهذه حالة خصّص بها صلى الله عليه وسلّم دون سائر الخلق

فصل (٢٨) ادّعى الخلق التوكّل وتعبوا به وألجسوا أنفسهم في رياضته، وقطعوا القنار، وركبوا الأهوال وغالقة التمس إلى أن وصلوا إلى طرف من التوكّل وأهل المعرفة نظروا إلى كفاية الحقّ لهم، وحسن ضيانه وصدقوا وعلموا أنّه كفاهم وآواهم فاستروحوا وتنعموا فيه، فأهل التوكّل في تعب ونصب، ٢٢٠ أ وأهل الكفاية في روح واسترواح، لأنّ الحقّ سبحانه لم يرض لهم الشغل بشيء سواه، ولا الوقوف مع حال، وجعل شغلهم به ووقوفهم معه، ولذلك حملهم على مدارج الكفاية دون رياضة التوكّل فقبّح بأهل المعرفة بعد ما أهّلهم الله لمعرفة وقربه اقتضاء حقّ أو السكون مع حال بعد صدقهم ومعرفتهم ومحبتهم، فالتوكّل واقف مع نفسه، وصاحب الكفاية قائم بربه وحس كفايته وتوكله وهذا حال غريب

فصل (٢٩) من استولت عليه رؤية نعم الله تعالى وإفضاله استصفر عند ذلك طاعاته وموافقاته لعلمه أنّه بتوفيقه عبّده^١ فأوجب على نفسه القيام بشكر ما أنعم الله به وشغله القيام بالشكر عن النظر إلى شيء من أفعاله وأحواله لعلمه بتوابع التعم عليه وقصور شكره، لأنّ

١ يماس في الأصل من أمر الأرض

٢ في الأصل ومعه

منه وعطاياه^١ بعيدة عن العلل، وأفعال العباد مشوبة بالعلل. وأين^٢ يقابل شكر بالنعمة؟
لئن قدر على الشكر بنعمة مُنعم فقد ساواه،^٣ وحلّ الحق أن يبلغ أحد بجهده إلى شكر أصغر
نعمة من نعمه، وإن كان نعمه أصغرها عظيمة عند أربابها^٤

فصل (٣٠) يجوز للمتوكل الادّخار إذا لم يدّخره لنفسه، وكان من أهل التمييز
والإشراف فيدّخر بنية أن ينتظر بها محتاجاً إليها أو مستحقاً لها فيخرجها إليه، ويرى نفسه
فيه خازناً وقاسماً، كما قال [٢١٠ ب] النبي صلى الله عليه وسلم: «إن الله يعطي وأنا قاسم»^٥
فيخرجها إلى المحتاجين الانتفاء منهم لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال «ولا يأكل طعامك
إلا تقي»^٦ أو يرى مضطراً فيخرج إليه مما في يده وروي عن عائشة رضي الله عنها، أنها
قالت: «إن أساء خير مني، هي لا ترفع شيئاً لفسد. وأنا أجمع الشيء إلى شيء»^٧، وحال
عائشة رضي الله عنها كانت أرفع من حالها، وإن كانت أخبر عن حالها ونفسها بالانقص
لأن أساء رضي الله عنها رأت في الادّخار نقصاً، وأنه^٨ لم يكن لها من الشفقة على المخلوق
والنظر لهم والقراءة فيهم ما لعائشة، فنظرت أساء لنفسها وآثرت حفظها في ترك الادّخار.
وعائشة آثرت حفظ المخلوق على حفظها فادّخرت شفقةً على المخلوق وتعطفاً عليهم لترى
محتاجاً فقد حاجته أو مضطراً فتعينه. فكانت أتمّ حالاً فيما أخبرت عن نفسها من جمع
الشيء إلى الشيء من أساء في الإتيان وترك الادّخار. ألا ترى أنها لما أمنت حاجة الناس
كيف فرقت في مجلس واحد سبعين ألف درهم، فقالت لها خادمتها: «ولو أسكت لنا
دروهمين تشتري بهما لحماً»، فقالت: «ذكرتبه ما كنت أبالي أسكه اليوم»^٩، معالها في

١ في الأصل عطاؤه. ٢ بيأس في الأصل من أمر الأرض. وما أبته من السباق

٣ هكذا في الأصل ٤. هكذا في الأصل

٥ مسلم، كتاب الزكاة، الحديث رقم ١٠٣٧

٦ الترمذي، كتاب الزهر، الحديث رقم ٢٥٠٦، أبو داود، كتاب الأدب، الحديث رقم ٢٨٣٢، مسند الإمام

أحمد، في مسند أبي سعيد الخدري

٧ لم أجد هذا الخبر في المراجع التي لدي

٨ بيأس في الأصل من أمر الأرض

٩ لم أجد هذا الخبر في المراجع التي لدي

٨ في المخطوط أن آت

وقت الإيساك أشرف الأحوال وفي وقت الإنفاق أشرف الأحوال

فصل (٣١) صحة التوكل بفقدان الأسباب والتوكل إلى المسبب، فإن التوكل (٢١١) إلى الأسباب ناقص في صحة التوكل، والتوكل نتيجة صحة الإيمان قال الله تعالى ذكره ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (٥-٢٣)، ومن اعتمد على الأسباب كان بعيداً من درجة حقيقة التوكل، لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من تطير واسترق أو رده من سفر تطير»^١ ولما وصف النبي صلى الله عليه وسلم المتوكلين، قال: «هم الذين لا يكتبون ولا يسترقون ولا يتطيرون وعلى ربهم يتوكلون»^٢ وقد يستعمل العبد في الظاهر نوعاً من الأسباب ويكون مع ذلك متوكلاً كما يتداوى في فرصة استعمالاً للشفة، كما قال النبي صلى الله عليه وسلم «تداووا عباد الله»^٣ ولا يرى فيه شفاء ولا دفعا لعنته مع مباشرته للتسبب، فمباشرة الأسباب غير معتمد عليها فهو غير مباشر لها، وربما يباشرها العارف بالأشكال والتلبس لأن من تحقق في حال كره كشفه ^{وكان عليه}

أما طريقة التوكل في الأرزاق والكسب وتركه، فقد يكون المتوكل مكتسباً في الظاهر متوكلاً في الباطن يباشر الأسباب حالياً عنها معتمداً على المسبب ومن كان في كسبه مستشرفاً أو طالباً به شيئاً فهو بعيد من حقيقة التوكل وقد يتحرك المتوكل لكن على غير معلوم ولا اعتماد على حركته، كما قال النبي صلى الله عليه وسلم «لو موكلتهم على الله حق توكله لرزقكم كما ترزق الطير، تندو خاصاً وتسروح بظاناً»^٤ [٢١١ب] فالطير يطير ويتحرك لكن إلى غير معلوم ولا مرسوم لكن يطير معتمداً على خالقته أن يرزقه كذا

١ الطبراني في الأوسط، الحديث رقم ٦٦٨٤، يلفظ «إنما العلم بالتعلم، وإنما المعلم بالتعلم، ومن يتحر المجير يسطه ومن بقي القدر يوقه، ثلاث من كان به لم يزل الفرجات الليل ولا أقول لكم الحكمة من تكهن أو استقسم أو رده من سفر طير»

٢ البحاري، كتاب الطب، الحديث رقم ٣٢٢٩، والطبراني في الكبير، باب القلاء، يلفظ «هم الذين لا يتطيرون، ولا يسترقون، ولا يكتبون، وعلى ربهم يتوكلون»

٣ ابن ماجه، كتاب الطب، الحديث رقم ١٠١٦٤، الحاكم في المستدرک، كتاب الطب، في توفير العالم، وأحمد في المسند، أول مسند الكوهين.

٤ ابن ماجه، كتاب الرهد، الحديث رقم ٤١٦٤، الحاكم في المستدرک، كتاب الرقاق، الحديث رقم ١٧٨٩٤، ومسند الإمام أحمد، في أول مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه

المكتسب في التوكل. يكتسب ويتحرك غير معتمد على كسبه وحركته بل معتمداً على مَنْ ضمن له الكفاية في التوكل وحقيقة التوكل هو الاعتداد على الله والثقة به والتسكون إلى ضمائه والاستقامة عند موارد اختلال الأحوال.

فصل (٣٢) الشكر على وجوه، والشاكرون على مراتب. فشكر بالقلب وهو الزمنا
بموارد القضاء ولزوم الإخلاص في المعاملات والشفقة على الخلق ودوام المحبة لله، والشوق إليه والأنس به ومعرفة المنعم، ورؤية العجز عن القيام بالشكر وشكر على البدن وهو ملازمة الطاعات ومجانبة المخالفات وحفظ الموارح والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والصبر على النوائب وحمل أدى الخلق ومنع النفس من الشهوات وهذا الذي قال الله تعالى: ﴿اغْتُلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ (١٣: ٣٤) وعمل الشكر بالبدن ومعرفة الشكر بالقلب وذكر الشكر باللسان، ثم قال تعالى: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ﴾ (١٣: ٣٤) أي قليل من عبادي مَنْ يرى الشكر توفيقاً من الله عز وجل يرى قيامه بالشكر، إذ رؤية التوفيق في القيام بالشكر يقلل شكر العبيد في أعينهم ويصغره علمه بما يوجب قيامه بالشكر عليه شكراً سئل ابن عطاء^١ عن هذه الآية: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ﴾ (١٣: ٣٤)، فقال: [٢١٢] «معناه: قليل من عبادي مَنْ يرى الطاعة منه متى عليه»^٢ فإذا صغّر للعبد شكر القلب وشكر البدن ثم شكر باللسان يكون شاكراً متحققاً في شكره، وإذا شكر باللسان دون شكر القلب والبدن يكون ناطقاً بالشكر غير شاكِر وحقيقة الشكر هو رؤية العجز عن القيام بأدنى الشكر قال الواسطي^٣ «مَنْ قدر على الشكر قدر على المكافأة» ومتى يشكر العبد

١. يقول فيه السلمي: ومهم أبو العباس بن عطاء، اسمه أحمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأديمي من طراز مشايخ الصوفية وعليه، له لسان في فهم القرآن يلتصق به صاحب إبراهيم المارستاني والجميد بن محمد ومن فوقهما من المشايخ كان أبو سعيد الخزاز يحظم شأنه مات سنة تسع وثلاثة، أو إحدى عشرة وثلاثة طيفات الصوفية ٢٦٥-٢٧٢

٢. روى السلمي هذا الخبر عن محمد بن عبد الله في حقائق التصدير ١٥٥/٢

٣. يقول فيه السلمي: ومهم أبو بكر الواسطي وأحمد محمد بن موسى وأصله من فرغانة وكان يعرف باسم الترمذاني من قدماء أصحاب الجريد وأبي الحسين النوري. وهو من علماء مشايخ القوم، لم يتكلم أحد في أصول التصوف مثل ما تكلم هو وكان عالماً بالأصول وعلوم الظاهر وحمل غراسه واستوطن نوزة مرو، ومات بها بعد العشرين وثلاثة وكلامه عندهم، ولم أر بالعراق من كلامه شيئاً طيفات الصوفية ٢٠٦-٢٠٧

سيده وشكره له يوجب عليه شكراً، فإذا رأى شكره توهم أن له قوة المقابلة لثمنه، وإذا رأى التوفيق في الشكر رأى عبده عن بلوغ شيء من مقامات الشكر وكيف يكون شكره مقابلاً لثمنه ونعمه متصلة في كل نفس؟ وهي في البلاء أكثر منه عليه في العوائف وشكره لا يتخلو عن العلل، وعطاياه ونعمه بعيدتان عن العلل وأين يقابل معلولاً غير معلول؟ والشكر حظ النفس لأنه طلب الزيادة وقال الله تعالى: ﴿لَنَنْشُكُرَ لَكُمْ لَئِنْ لَمْ يَرْيَدْنَا لَكُمْ﴾ (٧: ١٤) وقال: ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَنْشُكِرْ لِنَفْسِهِ﴾ (٣١: ١٢) ولذلك قيل: «إِنَّ رتبة الحمد أجل وأهل من رتبة الشكر»، لأن الحمد ثناء ودعاء قال النبي صلى الله عليه وسلم: «أفضل الدعاء الحمد»^١ والله تعالى حمد نفسه بنفسه في آله فقال: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (١) والشكر طلب الزيادة ومحل الطمع، والحمد يقتضي الدعاء والشكر جميعاً والشكر لا يقتضي الحمد والله أعلم.

فصل (٢٣) مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْظُمَ قَدْرَ اللَّهِ فِي قَلْبِهِ فَلْيَسْتَظِلْ بِ[٢١٢] ب | قدر نفسه، فلا حجاب أحجب للمعارف من النفس وظلماتها وروية شيء منها ومن أفعالها وأحوالها، فإن العبد بمقدار ما يشاهد نفسه بحجب عن طريق الحقيقة. وقد بدأ قال المناجج: «إِنَّ النَّفْسَ لَا تَأْتِي الْحَقَّ أَبَدًا»، وكيف تألف الأضداد، وَجَلَّتِ النَّفْسُ بِتَرْكِيبِ الْهَوَى وَالشَّهْوَةِ، وَالْحَقُّ يَدُهُ عَلَى خِلَافِ هَذِهِ الْأَحْوَالِ كُلِّهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾ (٩: ١١١) قيل اشتراها منهم لعلهم بما فيها من أنواع البلايا والفقر والهن، فأراد أن يسقط عن العبيد ضرورها، فإن الإنسان لا يعاصم عما لغيره، والنفس والمال هما داخلان تحت البيع، فإذا ادعى الإنسان لنفسه حالاً أو ملكاً بطل دعواه لأنه يدعي ما ليس له، وإذا أسلم النفس والمال إلى المشتري تسلم الله تعالى ذلك منه، وكفاه شرها إذ لا كافي سواه. ومن أعرض عن نفسه وترك الإقبال عليها وأعرض عن الدنيا وعروضها مكته الله من قياد نفسه وزهده في الدنيا، وإذا أسلم العبد من مكاييد نفسه ومن إرادة الدنيا وعروضها يعظم إذ رأى معرفة الله في قلبه فانقطع بالكليّة إليه ويشق به ويعتمد عليه فإن أول قدم في

١ الترمذي، أبواب الدعوات، الحديث رقم ٣٢٤٣ ابن ماجه، كتاب الأدب، الحديث رقم ٣٨٠٠، الحاكم في المستدرک، کتاب الدعاء، الحديث رقم ١٨٥٢

العبودية معرفة قدر النفس وكون شرّها ومتابعة الحقّ سرّاً وجهراً وباطناً وظاهراً، فإنّ من اتّبع الحقّ قاده الحقّ إلى الحقّ، ومن اتّبع هواه ومراده وقع في بحر الضلال. [٢١٣] قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ (٢٨: ٥٠) وقال جلّ وعلا: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَكُنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَبِّحَ﴾ (١٠: ٣٥) فإذا خالف العبد هواه ونفسه سهّل الله عليه طريق الحقّ ومتابعته وأنته مواهب بين الحقّ على قدر ذلك أوّل تلك المواهب أن يشرح صدره بالإيمان وبزينة ظاهره بالقيام إلى أوامره على حدود الشّنة ويرزقه الاستقامة في جميع حركاته وسكونه، وهذا من أوائل مقامات الصّدق

فصل (٣٤) الأكياس من العارفين لم يفارقوا مقاماً من المقامات إلّا بعد تصحيحه والثبات فيه، فإنّ صغّ له مقام من المقامات بآدائها وشروطها ومواجبتها ظاهراً وباطناً سهّل عليه سلوك المقامات بعده، فإنّ التّوحيّدين أوائل المقامات ومبادئها والهيّة من نهايات المقامات، فإذا صحّح العبد مقام التّوحيّد عليه نور من أنوار مقام المحبة، فإنّ الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ أَفْضَلَ حُبِّ التَّوَّابِينَ وَبِحُبِّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (٢: ٢٢٢)، فإذا صحّت بدايت تصحّ له المقامات حالاً فحالاً إلى منتهى حاله في نهايته، وتزوّج الأحوال ويسلك هو المقامات من غير تعب ولا نصب فيكون متروّحاً فيه لذلك قال بعض المشايخ «صحّح واسترح»، فالتعب في المقامات والمجاهدة فيها والبعد عن المطلوب كلّها من فساد الابتداء، [٢١٣] ب فمن صحّت مبادئه تصحّ نهايته، ومن استقام في سلوك وصل إلى مطلوبه، ومن تدنّس في أوائل مسد عليه المدأ والمنتهى ودخل في مقامات الاغترار قال الله تعالى ذكره: ﴿أَكُنْ أَكْشَرُ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَكْشَرُ بُيُوتَهُ عَلَىٰ شِقَاقٍ جَرَفٍ هَارٍ فَانْتَهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾ (٩: ١٠٩)

فصل (٣٥) إذا اتصلت النعم عليك فطالب نفسك بالقيام بشكرها طلباً للزيادة، فإنّ من غفل عن شكر النعمة، بل عن شكر النعم، فقد عرس تلك النعمة للزوال وأدنى الشكر ما قال بعض المشايخ «ألا نعصي الله بنعمه»، وتعلم أنّ نفسك وجميع جوارحك وحواسك نعم من الله عليك، فلا تعص بشيء منها ربك، وتشكر الله حيث خلّقه وسوّاك وركّب فيك

العقل وجعلك من الخاطئين ووثقت لمرفته وأهلك شكر نعمه وسوى تركيبك وخلقت وحسن خلقتك إلى ما لا يحصى من فون النعم قال الله تعالى ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (١٤١-١٤٦، ١٦، ١٨١). وقال تعالى: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (٣١-٢٠). ثم شرفك مع هذا كله بخلطه وأكرمك بأمر جعلك من أمة محمد صلى الله عليه وسلم وخاطبك بشارته بقوله عز وجل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبُوا عَلَيْكُمْ إِحْسَانٌ وَفِي شَهَادَةٍ بِالْقِسْطِ﴾ (٨٠: ٥). ما في هذه الآية أنه أنى عليك بالإيمان ودعائك بأهل الأسماء وأجلها ثم أمرك أن تكون قائماً بأوامره ومشاهد الموارد [٢١٤] أقصانه. ثم أمرك بالقسط وهو استعمال العدل فيما بينك وبينه وهو ألا تفتر عن شكر من لا يفتر عن يرك وأن تكون له صدقاً ليكون لك حقاً واستعمال العدل فيما بينك وبين عبادك ألا تظلمهم ولا تهبهم ولا تحقرهم ولا تتكبر عليهم. بل تعانهم على حدود الأخوة والشفقة قال الله تعالى ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (٤٩-١٠). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: **ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا**^١.

فصل (٣٦) لا أحد أعظم حسرة من عالم رزق العلم وحرم العمل به والقيام بمواجهه وأعظم حسرة منه من رزق العلم وجبر الإخلاص والعلم إذا أنقذ دل على العمل. والعمل إذا تحقق دل على الإخلاص وبين علامة الإخلاص في العمل ألا يشاهد العامل عمله ويشهد منه من وثقه لذلك. ولا يطلب به عوضاً من الدارين ولا يترفع بعمله ويتكبر. ولا يطلب به رئاسة وترفعاً فيما بين الخلق. ولا يستعج به العوام ولا يستعدهم. فإن المقبول من العمل مرفوع لا يشاهده صاحبه. ولا يطلب به شيئاً وإذا صح له إخلاصه أورثه ذلك الصدق في معاملاته فيسقط عنه رؤية الخلق ويستوي عندهم مشاهدتهم لفصله وعيبتهم عنه لكونه في محل الصدق. لأن الصدق يزول عن العبد رجوبات الطبع وإذا صح له مقام الصدق دخل في حدود مقامات صحة الولاية. فرتبة الولاية لا تخلو من الصدق. وكل فعل

١ في الأصل بشارته

٢ حديث مسطور. وفي رواية عن الترمذي. أبواب البر والصلة. الحديث رقم ١٩٨٤. بخط «ليس منا من لم يوقر كبيرنا ويرحم صغيرنا» وفي كشف الغطاء ومروءة الإلهام للمعلوي. القاهرة. مؤسسة الرسالة ١٩٨٨. ٢/٢٢٤. والمحكم في السند. كتاب الإيمان والاعتقاد في الكبير. باب الفناء. صغيرة من أبي صغيرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم.

وحال ووارد [٢١٤ ب] حلا عن الصدق فهو بعيد من الحقيقة، فإنَّ الصدق داخل في الثبوت والولاية والأحوال والأقوال، وهو مقام الرجال قال الله تعالى ذكره: ﴿رَجُلًا صَدَقْنَا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ (٣٣: ٢٢)

فصل (٣٧) كلُّ علم لا يورث صاحبه الحشية والتواضع، والتصيحة للخلق والسفقة عليهم، ولا يحمله على حسن معاملة الله، ودوام مراقبته، وطلب الحلال وحفظ الجوارح، وأداء الأمانة، ومخالفة النفس، وساية الشهوات، وذلك العلم الذي لا ينفع، وهو الذي استعاض منه النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: «أعوذ بك من علم لا ينفع»^١، ووصف الله تعالى العلماء بالحشية، فقال: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (٣٥: ٢٨)، وقال رجل للشمي: «أيتها العالم!» فقال: «اسكت! العالم من يخشى الله» وقال بعض السلف: «من ازداد علماً فليزدد جمعاً» وقال رجل للجديد: «أني عالم أنتع؟» فقال: «ما ذلك على الله وسدك عن نفسك»



والعلم التابع ما يدل صاحبه على التواضع، ودوام المجاهدة، ورعاية السرِّ ومراقبة الظاهر، والخوف من الله، والإجراحي من الدنيا وعن طالبها، والتقلُّل منها وبجانب أبواب أربابها، وترك ما فيها على من فيها من أهلها، والتصيحة للخلق، وحس الخلق معهم، وبجالة الفقراء، وتعظيم أولياء الله، والإقبال على ما يعنيه، فإنَّ العالم إذا أحب الدنيا وأهلها وجمع منها فوق الكفاية يفعل عن الآخرة وعن طاعة الله بقدر ذلك قال الله (٢١٥ أ) تعالى: ﴿يَتْلُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (٣٠: ٧) وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «من أحب دنياه أضمرَّ آخرته، ومن أحبَّ آخرته أضمرَّ دنياه ألا فأتروا ما يبقى على ما ينقى»^٢ وقال القليل بن عياض: «العالم طيب الدِّين، ودواء الدُّنيا داء

١ مسلم، كتاب الذكر والدعاء، الحديث رقم ٢٧٢٢، الترمذي، كتاب الدعوات، الحديث رقم ٣٥٤٩ أبو داود، كتاب سجود القرآن، الحديث رقم ١٥٤٨

٢ مسند الإمام أحمد، أول مسند الكوفي، في حديث أبي موسى الأشعري رضي الله عنه، الطبراني في الكبير، باب الفقهاء، الحاكم في المستدرک، كتاب الرقاق، الحديث رقم ٧٨٩٧

٣ يقول فيه الشامي، منهم القليل بن عياض بن مسعود بن بشر الحميري ثم الليثي، حراساني من ناحية مرزو

الذين « فإذا كان الطبيب يميز الداء على نفسه لم يبرأ غيره؟ »

فإذا وفق الله عالم بين العلماء الإقبال على الله وعلى أوامره، والإعراض عن الدنيا وما فيها ومن فيها، فأول ما يلزمه أن يعرف نعم الله عليه في ذلك ويقوم بواجب الشكر، ويزيد تواضعاً واجتهاداً، ويعلم أنه محمول على ذلك وأن ذلك بتوفيق من الله لا بمجاهدة منه، فإن مجاهدته أيضاً ومعرفته لنعم من الله عليه بزيادة توفيق. فإذا كان العالم بهذا الحال من الذين كان إماماً مقتدى به في أحكام الظاهر وأحوال الباطن، يسدي بسوره كل من صحبه ويستضيء بعلمه كل من اتبعه، ويكون حجة الله على عباده وبركة في بلاده ومن قاده علمه إلى طلب الدنيا وطلب العلو فيها وطلب الرياسة واستتباع الخلق فهو العلم الذي هو غير نافع، وهو العالم المفتن^١ ولا حسرة أعظم من أن يهلك العالم بما يرجو به نجاته، ونموذ بالله من الخذلان.

فصل (٣٨) لا تتم نهاية إلا بصحة بداية ولا تصح بداية إلا بتام نهاية، ومراعاة البدايات من أخلاق الأولياء وسلوك الأبطال، فإن ٢١٥ ب | من صحت بدايته كملت نهايته وتصحيح البداية اتباع الكتاب والسنة والأخذ من إمام ناصح يعرف طريق الوصول إلى الحق بالسلوك لا بالخبر، والقبول منه مكتسبة به تحليله، عرف في ذلك مقصده أو لم يعرف فإذا عرف الطريق بدليل الناصح دخل فيه على سبيل الاستقامة وساية النفس ببرهان العلم والرجوع إلى دليله عند كل وارد موهم، فإن من زلّ عن طريق الحق وقع في طريق الباطل قال الله تعالى: ﴿فَمَازَا بُدِّئَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (١٠: ٣٢). ولا يخالف ظاهر

١ من قرية يقال لها قنبرين وقيل وله بسرقة مات في الزمزمة سبع وثلاثين سنة طغيات الصوفا ١: ١٤٦ وهو أول من ذكره السلمي في طغيات الصوفا نظراً لجلالته شأنه.

٢ هذه الكلمة غير واضحة في الأصل من أثر الأرسطية

٣ ذكر السلمي مثل هذا الكلام في كتابه «مسألة درجات المصدقين في التصوف» الشفرة ١٨، فقال «ولا يصح الانتهاء في المقامات إلا بصحة الاعتداء» لم لم يصح ابتداء سلوكه على الكتاب والسنة لا يلزم الانتهاء إلى شيء من المعارف، وإذا صح له ابتداءه صح له انتهائه، وإذا صح له الانتهاء ودّ من مقام الإقبال على الله إلى إقبال الله عليه، ومن مقام التقرب إلى الله إلى مقام قرب الله منه، ومن مقام الاحتيار لنفسه إلى مقام احتيار الله له.

العلم في سلوكه وقصده، ولا يتبع الرخص ولا الثاويلات، ويقول: «حدّ الورع لا غير فإذا كان كذلك يرجى له صحة البداية وقام النهاية، فإنّ الجنيد لما سئل: «ما النهاية؟» قال: «الزجوع إلى البداية» وتصحيح النهايات وقامها تصحيح البدايات

فصل (٣٩) إذا علم الله من عبده عبيد صحة الطلب لمرضاته والرغبة فيما عنده سهل عليه الشئ في مقصده، ودلّ له الصّيب في مطلبه وقرب عليه طريق ميسر^١ له قال الله تعالى ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (٥٤: ١٧) روي عن النبي صلى الله عليه وسلم: «هل من طالب علم فيمان عليه»^٢ وطالب الحق معان^٣ وقاصده محمول وإنما العوارض تقع لتقّة صدق انكاسب، فمن كان صادقاً في الطلب - والصادق في طلبه مستروح - أزيل عنه التّعيب وسير في ميدان [٢١٦] الراحة إلى أن يبلغ إلى منتهى وقصده، وإذا صحّ منه الطلب وصل في أوّل قدم فليس ثمّ يند ولا مسافة قال الله تعالى: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ (٢: ١٨٦) وقال النبي صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه جلّ وعلا: «إذا تقرب العبد^٤ مني شبراً تقربت منه ذراعاً، وإذا تقرب مني ذراعاً تقربت منه باعاً، وإذا أتاني يمشي^٥ كنته هرولاً»^٦ فأول ما ينكشف له عن الوصول أن برش على قلبه ماء الحياة فيحيا بذكر الله وتعبته والشوق إليه والانس به، ثمّ يطلع عليه خلع الهية فيكون ذليلاً في نفسه مهيباً في أعين الخلق ويقع له عيناً بس مكنون علم الأسرار ما يكون به مؤذناً لكلّ مريد، وهادياً لكلّ طالب، ومرشداً لكلّ عارف، وصعيماً لكلّ موحد، وذلك لصحة بدايته واستقامته في حال سلوكه، ثمّ يبلغ مقام الخواصّ من الأولياء فتكون إذ ذاك بدايته هابته، ونهايته بدايته، بل تسقط عنه البداية والنهاية لأنّه قد حصل في محلّ سقط به عنه مرسوم الأحوال والعادات، وفيه عن وقته وحاله وبدايته ونهايته في علمه وحاله ومشاهدته بموّل الأحوال والحصول في حضرته

١. يباين في الأصل، وما أنبته قريب إلى السباق، والله أعلم

٢. البخاري، كتاب التوحيد الحديث رقم ٤٦٦٦ وهذه الرواية ذكره أبو سير الإسماعيلي عن سطر الترمذي في حجة الأولياء، تحقيق عبد القادر عطاء، بيروت دار الكتب العلمية ١٩٩٧، ٩٠/٢

٣. يباين في الأصل من أمر الأثرية

٤. متفق عليه

فصل (٤٠) المهم تظهر قيم العبيد فمن كانت همة الدنيا فشغله بجمعها ومنعها والتعب فيها والاستكثار منها إما لعبارة خراب غيره، أو لسرور بعل [٢١٦ ب] زوجته، وطلب الترياسة والذكر فيها والاستعلاء على أناء جنسه. والدنيا هي ما ذكره الله تعالى في كتابه فقال: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَشْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَتَلٍ غَشْبٍ أَغْبِطَ الْكَفَّارُ نَبَاتَهُ ثُمَّ يَجِيعُ فَمَرَأٌ مُصْفَرٌّ أَنْتُمْ يَكُونُ حُطَمَاءُ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ سَدِيدٌ﴾ (٥٧-٢٠) وقال يحيى بن معاذ «الدنيا كلها لا تساوي غم ساعة فكيف بغم عمرك فيها مع قليل نصيبك منها» وقال الله تعالى ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (١٨-١٧) قيل فيه: ﴿أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ تركوا وإعراضاً عنها؟ فهذه صفة الدنيا، فالعاقل من يتركها، فإنها لم تكن ولا تكون. فعدوها الساعة كأنها ليس. لأن الجنيد رضي الله عنه قال: «من كان بين طرفي نناء هو فاني» لذلك قال بعض الحكماء «سميت الدنيا دنياً لأنها دينية وأدون منها من يطلبها ويركن إليها» وأنشد

الدنيا دنيّة دارهم وبلية
ويح نفس ألفتها أنها نفس شقية

ومن كانت همة الآخرة فشغله في العبادات والزعميات واتّباع الأوامر واجتناب الرهاهي ومراعاة أوقاته قال الله تعالى ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ (١٧-١٩) أي، مقبولاً منه ما يعنيه في طلب الآخرة وموصلة إلى ما يطلبه من النعم المقيم والدرجات [٢١٧ أ] ومن كانت همة مولاه، فقد علا عن هذه المراتب وصار في ميدان الحق وحصل في محل الحضرة، ليس لخلق إليه سبيل لأنه فني عن صفته وأحواله وتحلّى بما وصفه به الحق من المحلية التي تصلح لتلك الحضرة من التكين والمطالمة، وفتح له طريق البساط والمواصلة، وأطلع على خرائن من خزان اللطيف، فهو مترسم مع الخلق في طواهرهم بانس عنهم في حقائقه، لاستراقته في مقام الوصلة والدنو قال الله عز وجل ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾ ﴿وَأُنْهِمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمُشْطَقِينَ الْأَخْيَارِ﴾ (٣٨-٤٦-٤٧) فمن كان عبد الحق سقطت عنه الأوصاف والأخبار

فهذا عبد اصطفا الله واختاره، فهو عنده في محل القربة، وأنشدت في ساء الميتم^١

وقائلة لم علّتك المصوم فإن المصوم بقدر الميتم

فصل (٤١) من صحت استراح، وبلغ إلى محل الزوج والراحة، وإن قلت معاملته وبجاهدته، لأن صحة البدايات من أعلام القلوب^٢ ألا ترى السحرة لما صحت بدايتهم كيف هان عليهم ما هددوا من قول فرعون. ﴿فَلَا تَقْطَعْ أَيْدِيكُمْ وَأُزْجِلْكُمْ مِنْ خِلَافِي وَلَا تَصْلَبْكُمْ فِي جُدُوعِ الشَّجَرِ﴾ (٢٠: ٧١) كيف أحابوا وقالوا ﴿فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (٢٠: ٧٢)، إنما الذي تهددوا به لحظة وقد ظهر لنا من نور الهدى وصحة الطريق ما هوّن علينا في جنب كلّ وارد ولما لم يصحّ لايليس بدايته ردة إلى ما سبق عليه من الشبهة^٣ فقال: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ (٣٨: ٧٦)، أتر صحت بدايته في نهايته بح البدايات بالتأدّب بالمناجى والسادات. [٢١٧ ب] والاحترام لهم وبمخاللة القراء وتعظيمهم ومعرفة حرمانهم وقد يبلغ بعضهم إلى محل التصحيح من غير سبب، وذلك أعزّ لكته في محل الأئمة^٤ لأنه لم يعرفه فساد الطريق ومهالكها، ولا يعرف كيف الخلاص منها يكون هو بنفسه ولا يكون لغيره، ومن سلك الأحوال والمقامات وعرفها وصحّ كلّ مقام وحال بالعلم والأدب والصدق نمّ انتقل منها إلى المقام الآخر كان أعرف بالطريق وأولى أن يكون إماماً والذي يفند على السالك سلوكه شيان: اتباع الرخص بالتأويلات، والاعتداء بأهل الغلط من متبعي الشبهات فليحذر من هاتين المخلصتين فإنها يس المهلكات

١ حكاه في الخطوط

٢ كلام السلمي هنا يشبه ما يقوله في مسألة درجات الصادقين في التصوّف، انظر ١٣، عن مقامات الصالحين: «وعدا» أو أن وجود الزوج في الشرّ، والرياض في القلب، والنور في الشّرع، والضياء في الصّلة قال الله تعالى: ﴿فَأَنَّا إِن كَانِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ ﴿فَرُوحٌ وَرُوحَانٌ وَحَقٌّ نَّبِيٌّ﴾ (٨٩-٩٨) فالروح تروح أسرارهم من الأكوام بالاتصال بمكوّنها، والرياض استرواح قلوبهم إلى الحقّ في الابتداء والانتها، وجمّة حير هو تشبهه في جوار سجدته ومساعدته، وعراهم عا شغل أهل الحقّ من قوله: ﴿إِنْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاثْبَوْرٍ﴾ ١.

١٥٥

٣ يباي في الأصل من أنز الأربعة ومن الممكن أيضاً التنبؤ

٤ حكاه في الأصل

فصل (٤٢) لله عباد قد استردّهم من مكثون علمه. وأشرّفهم على خزانين سرّه. وجعلهم أهل الفهم والأمناء في الخلق يحكمون فيهم بحكم الله ويعرفون منهم ما لا يعرفون من أنفسهم. ذلك لأطلاعهم بنور الحقّ على أسرارهم قال النبي صلى الله عليه وسلم: «اتّقوا قراءة المؤمن فإنّه ينظر بصر الله»^١ فهم يعرفون الخلق بالوصف لا بالزّسم قال الله تعالى: ﴿يَتَرَفُّونَ كُلًّا مِمَّنَّاهُمْ﴾ (٤٦: ٧١). وقال: ﴿تَعْرِفُهُمْ بِسْمَائِهِمْ﴾ (٢٧٣: ٢). وقال: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ (١٥: ٧٥) فهم بنور الله ينظرون إلى الخلق. وبحكمه يحكمون فيهم. فهم عيون الله في الأرض. والعالمون به والمشفرون على أسرار الخلق والمخبرون عن طرف من القيوب. كما حكى الله تعالى عن الخضر في قوله ﴿فَوَجَدَا آلَ عِيسَىٰ مِنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ رَحْمَةً مِنَّا وَغُفْلَةً مِنَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (١٨: ٦٥) فهو يعلم الله يعلم. وبحكمه يحكم. وبرحمته يشفق على الخلق فلو بهم تتلفّ العوائد من الحقّ وقتاً بعد وقت وحالاً بعد حال. ويدي، منها ما فيه خفاء للخلق على حدّ الإذن في ذلك. ويخفي عنهم ما يخصّ هو فيه رحمة عليهم وشفقة لئلاّ يفتنّ به أحد. كذلك حكى عن الجريري رضي الله عنه^٢ أنّه قال لأصحابه: «هل فيكم أحد إذا أراد الله أن يدي. حكماً في عبادته أن يعرفه قبل أن يبدئه؟» فقالوا: «لا» فقال: «ابكوا على قلوب بعدت عن الله»^٣ ومن صفة سن يكون هذا حاله ألا يكون مفتوناً لا يفتنّ به الخلق. بل يستدي به ويستهدّب بشيأته. ويتأدّب بمشاهدته. فإنّه جعل رحمة للخلق. لا فتنة. وهم الذين قال النبي صلى الله عليه وسلم: «بهم يطرون. بهم يرحمون. بهم يرفع الله البلياء»^٤ قريباً يظهره الله للخلق للاقتداء.

١ سبق تخريج هذا الحديث في الفصل التاسع

٢ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسين الجريري (٣١١). كان من كبار أصحاب الحيد وصاحب أيضاً سهل بن عبد الله الشّكري. وهو من علماء مساج القوم أقيّد بعد الحيد في مجلسه فقام حاله وسكته علمه انظر طقات الصوفا ٢٥٩-٢٦٤

٣ روى السلفي هذه القصة في كتابه «مسألة درجات الصادقين في التصوف». الفقرة ١٢

٤ الفهراني في الكبير. باب القاء. عن عوف بن مالك الأسجني. لم يلفظ «قال يا أهل مصر. أنا عوف بن مالك. لا تسوّ أهل الشام فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم. يقول. فهم الأبدال وهم نصرون وبهم يرفعون» وذكر الشّوطي في اللآلئ المصنوعة. كتاب الأدب والرفد. عن أبي هريرة رضي الله عنه. مرفوعاً

وربما يخفيه غيره عليه لكن بركاته تصيب الخلق والله أعلم.

فصل (٤٣) الإخلاص تصفية الأفعال من الزياء وروية الخلق وطلب الأغراض بها. والإخلاص عام، والصدق في الإخلاص قال الله تعالى ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (٩٨ ٥) وهذا ظاهر الأخلاق. ثم قال ﴿حُفَّاءُ﴾ (٩٨ ٥) أي صادقين في أخلاقهم طاهرين في صدقهم عن كل دنس فإن الصدق أصنى الجواهر يؤثر فيه أدنى المخالفات والصدق ألا يشاهد العبد من الأكون وما فيها [٢١٨ ب] أحداً، ولا يطلع سريره مخلوقاً ولا يصح لعبد مقام الصدق وهو يلاحظ نفسه أو يشاهد فعله حتى يكون ملاحظاً للقدرة تجري عليه ومشاهداً لما يفعل به ويرد عليه، فإذا لاحظ القدرة وشهد فعل الحق به أسقط بذلك عن نفسه رؤية الخلق ومشاهدة أحواله وأفعاله، فلا يسكن إلى من لا ينعمه ولا يضمره، وهو عدو له، وذلك نسيه والخلق والهوى والشيطان قال الله تعالى ﴿الْمُتَشَبِّهِتُ ذُرِّيَّتَهُ أُولَئِكَ مِنْ دُونِي وَهُمْ كَمَا عَدَوْتُ﴾ (١٨ ٥٠) ومن فتح عليه هذه الطريق أزيل عنه أمانى النفس ووساوس الشيطان، ومن تخلى عن هاتين الخطتين دخل في محل الصفاء، وفتح عليه طريق بلوك الوفاء بالعقد الذي عقد على نفسه في الميثاق الأول، وتخلص مما فيه الخلق من ملازمة العادات والطبائع، وصار صافياً من كل الكدورات لا يجري عليه لسان الذم بحال.

فصل (٤٤) لا يستغنى مقام من المقامات ولا حال من الأحوال عن الصدق. والصدق هو الوفاء مع مراد الحق في الخلق على الموافقة، وبجانبه الخفاقة مما يرد عليه من اختلاف جريان القضاء فإن العبد إذا صدق في أحواله وأفعاله كتب عند الله صادقا، على ما جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم «إِنَّ اللَّهَ يَنْحَرِي الصَّدَقَ حَتَّى يَكْتُبَ عِنْدَ اللَّهِ صَادِقاً» أي صديقاً، فإذا كتب عند الله صادقا أورثه صحة صدقه بحجة الله، والشوق إليه، والأنس به.

«لن تخلو الأرض من ثلاثين مثل إبراهيم خليل الرحمن» بهم يهاجون وهم يظرون. قال السيوطي «عبد الوفاء» صحيح وابن مروق يصح. ١ هكذا في الأصل. ولعله يعني خلصتين. ٢ متفق عليه.

والوحشة من الأغار [٢١٩] أجمع والله تعالى سنى الصادقين رجالاً. فقال عز وجل: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ الآية (٢٣-٢٢) والصدق ميزان الأفعال، به يعلم استقامتها ورجحانها وحسنها ونقصانها

والصدق مرآة الأحوال. به يعرف العبد صحتها وعلتها. والصادقون هم المشرفون على أرباب الأحوال ويعرفون الزائد فيها من النقص، والمستقيم من المعوج، والقوي من الضعيف والصادقون المؤدبون لأهل المعاملات بأنواع التأديب، والحاملون إيمانهم على طلب سبل الإخلاص وطرق التجاة بين الزياء والسعة ورؤية الخلق والتسكون إلى النفس والاعتقاد على الأعمال والصدق من أعلى المراتب. لا يعبر عليه إلا مستقيم الظاهر والباطن قال الله تعالى: ﴿فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ (٤٧: ٢٦) والصادقون هم أبناء الله في الخلق، قاموا بأشاع الأوامر على حدود السنن للاقتداء بهم ونصحوا الخلق، وقاموا مقام الشفقة عليهم ^{مفهوم الخطاب} فهم على مناهج الوزع، والعموم على ظواهر الشرع والأحكام، فأمر الله على جد أدق من السيف، إن التفتوا فيه إلى شيء هلكوا، وكيف يهلكون أو تحري عليهم الالتفات وهم محفوظون بالترعاية ومصانون بالكليّة؟ فلا يهلكون ولا يهلك بهم أحد. وطهروا من أنواع الفتن، فلا يفتن بهم أحد فإذا كانوا [٢١٩] ب| في الجاهدة قالوا: «الله أوجدنا وأوجد هذه الجوارح وركب فيها القوة ووقفنا بأمر من أموره» فيرى العوام أفعالهم ويطلبون الجزاء عليها، وهم يرون نعمة الله عليهم فيها أهلهم لخدمته ووقفهم عليه، ويرون تقصيرهم في القيام بشكر هذه النعمة وفرق بين من يرى تقصيره في القيام بشكر ما أنعم الله عليه وبين من يطلب بما أنعم جزاءً ونواباً ويعصى عن شكر النعمة عليه فيه. وإذا كانوا في الأحوال ومراتب المقامات قالوا: «مه مورد، وإليه مصدره وأنت فيما بين ذلك شيخ يجري عليك أحكام إرادته ومشيتته فليس لك في أحوالك وأفعالك - إن كنت بين أهل الصدق - إلا رؤية العجز عن القيام بشيء من مواجبه. لأن الكل إليك وليس منك في الحقيقة شيء» وإذا ملكوا شيئاً ملكوها على سبيل التملك، لا على جهة الملك، يأخذونه يادن ويخرجوه بأمر، فهم خزائن الله في الأرض، فمنهم

مَنْ صَحَّ لَهُ هَذَا الْمَقَامُ فَخَرَجَ عَنْ جُمْلَةٍ مَا كَانَ فِي يَدِهِ بِأَوَّلِ مَرَّةٍ لَصَدَقَهُ وَأَمَانَتَهُ كَالصَّدِيقِ
الْأَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. كَانَ يَنْتَظِرُ أَمْرًا يَرُدُّ عَلَيْهِ بِإِخْرَاجِ مَا مَلَكَهُ وَتَمْلِكُهُ. قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مَاذَا أَفْقَيْتَ لِنَفْسِكَ؟» قَالَ: «أَفَقْتُ وَرَسُولَهُ»^١ «حَاشِيَ» إِنْني أَبْقَيْتُ لِنَفْسِي الَّذِي
مَلَكَتْنِي وَهُوَ الْفَنَى الْجَوَادُ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَمْلِكَنِي مِثْلَهُ أَوْ يَعِينَنِي بِمَا سِوَاهُ. وَلَمْ يَمْرَجْ عَلَى شَيْءٍ
إِلَّا عَلَى الَّذِي دَعَا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي هَدَاهُ وَهُوَ (٢٢٠) الْحَقُّ. قَالَ
تَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَاوِرِ السَّلَامِ وَيَتَهَدَّى مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (١٠٠-٢٥)
وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَعَثْتُ دَاعِيًا»^٢ وَالْيَاقُونُ بَيْنَ الْأُمَّةِ اعْتَرَضَهُمُ الْعِلَلُ مِنْ
نَامِ الصَّدَقِ، مَلَكَ لَهُ حَالَهُ، وَوَقَّفَ عَلَى قَدَرِ صَدَقِهِ، وَظَهَرَ سَبْقُ الصَّدَقِ لِمَنْ سَمِيَ صَدِيقًا

فصل (٤٥) الحكمة تتولد من صحة الفكرة، ومراعاة السر، ومراقبة الجوارح، وروية
آلاء الله ونعمائه، فإذا صحَّتْ له هذه المقدمات أُوْرِنَتْ ذَلِكَ حِكْمًا، والحكمة كُلُّ صَوَابٍ مِنْ
التَّوَلَّى وَرَثَ فَعَلًا صَوَابًا أَوْ حَالًا صَحِيحًا. ^٣ بِإِشْرَافِ الْحِكْمَةِ وَتَفَقُّدِ الْحَكِيمِ ظُهُورُ مَنَافِعِ
كَلَامِهِ عَلَى الْمُسْتَمْعِينَ وَحُتْمُهُمْ عَلَى ذَلِكَ عَلَى مَا يُوْجِبُهُ حِكْمُ الْحِكْمَةِ مِنْ مَتَابَعَةِ الْكِتَابِ
وَالسُّنَّةِ، وَجَهَانَةِ الْأَهْوَاءِ وَالْبَدْعِ. وَلِذَا رَأَيْتُ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِالْحِكْمَةِ وَلَا يَنْتَفِعُ بِكَلَامِهِ
وَحِكْمَتِهِ أَحَدٌ أَوْ لَا يَقَعُ فِي قُلُوبِ الْمُسْتَمْعِينَ مَا عِلِمَ أَنَّهُ حَالِكٌ أَوْ مُسْتَدْرَجٌ أَوْ مُفْتُونٌ كَذَلِكَ
قَالَ أَبُو عَمَّانٍ سَعِيدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْخَيْرِي: ^٤ «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ حَكِيمًا حَتَّى يَكُونَ حَكِيمًا فِي

١. الحاكم، كتاب الزكاة، الحديث رقم ١٥١٠ القرمذي، أبواب الخفاف، الحديث رقم ٣٧٥٧ عن عمر بن
الخطاب، يُلَظُّ: «أَمْرًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَصَدَّقَ وَوَأَقِ ذَلِكَ عَدِي مَالًا، فَفَلْتُ الْيَوْمَ نَسَقْتُ لَهَا
بِكُرِّ سَبْقَتِهِ يَوْمًا، قَالَ: مَجِئْتُ نَصَفَ مَالِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَبْقَيْتُ لَأَهْلِكَ؟ فَفَلْتُ: مَنَّهُ.
وَأَنْقُ أَيْوِي بِكَرِّ بَكْلٍ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا أَفْقَيْتُ لَأَهْلِكَ؟ فَقَالَ: أَبْقَيْتُ لِمَنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَفَلْتُ: لَا أَسْبِلُهُ إِلَى
سَيِّئٍ، أَمْدَهُ. وَرَوَاهُ ذَلِكَ أَبُو دَاوُدَ فِي كِتَابِ الرِّقَاءِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يُلَظُّ: «فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَبْقَيْتُ لَأَهْلِكَ؟ قَالَ: أَبْقَيْتُ لِمَنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»

٢. ذكره العيني في الصغرى، ج ٢، الحديث رقم ٤٦٠، عن حاتم بن عبد الرحمن أبو الخير، وقال الدارقطني: «وَلَا
أَعْلَمُهُ رَوَى عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ الْبَاطِلُ» وَذَكَرَهُ السُّيُوطِيُّ فِي الطَّامِعِ الصَّغِيرِ، حَرَفَ الْبَاءَ، وَقَالَ: «صَحِيحٌ»

٣. يقول فيه السلسي: ومنهم أبو عمَّانٍ سَعِيدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَمْدٍ مِنْ مَنَصُورِ الْخَيْرِيِّ الْبَسَامُورِيِّ، وَأَسْلَمَهُ مِنْ
الرَّيِّ صَحْبٌ قَدِيمًا يُحِبُّ بِنِهَايَةِ الرَّايِ وَسَادَ شُجَاعِ الْكِبَرِ مَالِي، وَأَرْجَلَ إِلَى بَسَامُورٍ إِلَى أَبِي حَفْصٍ وَسَمِعَهُ
وَأَخَذَ عَنْ طَرِيقَتِهِ وَهُوَ - فِي وَقْتِهِ - مِنْ أَوْجَدِ الشَّيَاحِ فِي سِيرَتِهِ، وَمِنْ أَسْتَنْزَارِ طَرِيقَةِ التَّصَوُّفِ بِبَسَامُورٍ سَمِعَتْ

أفعاله، حكماً في أقواله، حكماً في أحواله، وإذا لم يكن هكذا يقال له ناطق بالحكمة، ولا يقال له حكيم^١، وإذا كان بهذه الصفة أنه^٢ استغنى الخلق بمشاهدته عن نطقه وكلامه فإن بركة مشاهدته تغني عن مفاوضته وبين علامة الحكيم أن تكون رؤيته حكمةً، وأفعاله قدوةً، وبجالاته بركةً، ينتفع الإنسان منه بجميع أحواله ويحفظ بكل أفعاله فإذا كان [٢٢٠] بهذه الصفة كان حكماً وإن لم تظهر حكمته إلا بنطقه وكلامه فهو حكيم القول غير حكيم الفعل والحال، وهو كما قال رجل لذي النون^٣: «مَنْ أَصَحَب؟» قال: «أَصَحَب مَنْ يَمْظُك بِلِسَانِ فَعْلِهِ لَا بِلِسَانِ قَوْلِهِ» وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي مَشَاهِدَتِهِ قَفْعٌ^٤ وَزِيَادَةٌ فِكَلَامِهِ لَكَ أَقْلٌ نَفْعاً كَذَلِكَ سَمِعْتُ جَدِّي رَحِمَهُ اللَّهُ^٥ يَقُولُ: «مَنْ لَمْ تُهْذِبْكَ رُؤْيَتُهُ، فَاعْلَمْ أَنَّهُ غَيْرُ مَهْدَبٍ»^٦ وبين علامة الحكيم قطع علائق الدنيا عن باطنه وظاهره ولا يتكلم إلا في وقت يتعين عليه عرض الكلام، ثم يتكلم بمقدار ما يسقط عن نفسه ذلك الفرض ولا يتبع مراد النفس وهواها، ولا يسكن إلى مألومات الطبائع  وهو يحفظ كتاب الله تعالى قائده، وسنة النبي

عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الرازي، يقول: «لَقَدْ كُنْتُ كَمَا كُنْتُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَرَى الْمَسْجِدَ وَمَحْدَتَ بَنِي الْفَصْلِ وَأَمَّا عَلِيُّ الْمُرْجَانِيُّ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْمُتَأَنِّجِ، فَلَمْ أَرَأَ أَحَدًا أَعْرِفُ بِالطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَبِي عَنَانَ» مات أبو عنان بسليور سنة ثمان وتسعين ومائتين، طُفُت الصُوفِيَّةُ ١٧٥-١٧٥ ١ حقائق التصير ١/٢٧٨

١ هذه الكلمة غير واضحة في الأصل من أمر الأرض

٢ من أوائل مشايخ الصوفية وأقدمهم يقول فيه السلمي، ومنهم ذو النون إبراهيم المصري، أبو المصير ويقال نوبان بن إبراهيم، وهو المول لقب ويقال القيص بن إبراهيم، توفي سنة خمس وأربعين ومائتين وقيل سنة ثمان وأربعين، وبين الرواية التي يرويها السلمي عن إبراهيم بن يونس، يقول سمعت ذا النون، يقول «إِنَّكَ أَنْ تَكُونَ بِالْمَعْرِفَةِ مَذْهَباً، أَوْ تَكُونَ بِالزَّهْدِ مَعْتَرِفاً، أَوْ تَكُونَ بِالْعِبَادَةِ مُشْتَغِلاً»، وبه قال سمعت ذا النون، مثل «مَا أَصْلُ الْفِتْيَانِ وَأَسَدُهُ؟» قال «رُؤْيَا النَّفْسِ وَتَذَوُّبُهَا» طُفُت الصُوفِيَّةُ ١٦٥-٢٦٦

٣ في الأصل تنعاً.

٤ وهو أبو عمرو بن نجيذ، جد أبي عبد الرحمن السلمي، صاحب «فصول في التصوف» يقول السلمي في جده ومنهم أبو عمرو بن نجيذ، وهو إسحاق بن محمد بن أحمد بن يوسف بن سالم بن خالد السلمي، جدِّي لأُمِّي رَحِمَهُ اللَّهُ صَحَبَ أبا عَنَانَ الْخِيزَرِيَّ وَهُوَ مِنْ كِبَارِ أَصْحَابِهِ، وَهُوَ آخِرُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَنَانَ، وَلَقِيَ الْجَنَّةَ، وَكَانَ مِنْ أَكْبَرِ مُتَأَنِّجِيهِ، لَهُ طَرِيقَةٌ يَتَّبِعُهَا، مِنْ تَلْيِيسِ الْحَالِ وَصَوْرِ الْوَقْتِ سَمِعَ الْحَدِيثَ، وَرَوَاهُ وَأَسَدُ الْحَدِيثِ وَكَانَ نَفَقَ سِتِّ سَنَةٍ وَسِتِّينَ وَثَلَاثَةَ طُفُت الصُوفِيَّةُ ١٥٤-١٥٧

٦ هذه الرواية أول ما يروي السلمي عن جده في طُفُت الصُوفِيَّةُ ١٥٤

صلى الله عليه وسلم سائقه، وسير الأئمة والصالحين منهاجه، وصحبة الصالحين جده، والأنس بالفقراء مجلسه، والنظر فيما بين يديه فكرته، والأسف على «ما» مضى من عمره وأوقاته ضجيره، ويقرب أجله ويباعد أمله، ولا يتأسف من الدنيا على فائته، ولا يفرح منها بمحصل، وإن العائت منها راحة والماحصل منها تصب، ويكون مشفقاً على الخلق، يرهم وفاجرهم، يصحب مع المطيعين بالتواضع ومع العصاة بالشفقة ليعملهم بركة شفقته على سبيل النجاة، ويصحب الخلق على شرط السلامة هذه وما أشبهها من علامات الحكماء، والله أعلم

فصل (٤٦) صحة مقامات أهل المقامات في معاملاتهم مع الله تعالى أن تكون [٢٢١] جوارحهم متحركة بخدمته وأوامره على دوام الأوقات بحسب الطاقة والاستطاعة، فإن الله تعالى يقول: ﴿فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (١٦: ٦٤) فمن جعل من استطاعته شيئاً من غير التقوى والطاعة صيغ مثله من الأمور ^١ ويجعل قلوبهم متطوعة بصفاء الإخلاص إلى ما يجري على الجوارح فلا يمكنها من ^٢ أسباب الإيابة، فإن القلب أمير على الجوارح، برعايته يكون تقويم الجوارح، فإذا غلب القلب عنها تنحط الجوارح سوء الأدب، لذلك قال الله تعالى: ﴿إِنِّي فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (٣٧: ٥٠) أي قلب حاضر مع الحق يتلقف منه القوائد فيفيضه على الجوارح وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن في الجسد مضغة، إذا صلحت صلح لها سائر الجسد ألا وهي القلب» ^٣ والقلب مخصوص بتقليب الحق ونظرة إليه، فيكون ابتداء معاملته على موافقة الأمر على اتباع السنة، ثم يزيد في معاملته طلب الإخلاص فيها لئتم له بها اتباع الأمر، قال الله تعالى: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (٩٨: ٥)، فإذا أخلص في عمله صلى سره عن الشرك الخفي والجلي قال الله تعالى: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (١٨: ١١٠)، وقال النبي صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى: «من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء» ^٤ وهذا للذي أشرك ثم إذا

١ في الأصل محصى، وما أبته من فصل ٤٧ حيث ورد «والأخصاء لا تنحط إلى سوء الأدب إلا إذا عمل القلب» ^٢ متفق عليه

٣ منه الإمام أحمد، في مسند أبي هريرة رضي الله عنه ورواه مسلم، كتاب الزهد والرفائق، المذهب رقم

أخلص أفعاله وصلى سرّه أكرم بنور اليقين. فيصير بنور اليقين موارد الأخر ومصادره. وينارل الأحوال سائلة المتحقق فيها ويرتقي من [٢٢١] بدرجة حقيقة الإيمان إلى مقام الإحسان. فيعمل على المشاهدة في هذه الحال، لا تعترض عليه العوارض والعلل، وإنّ عمل المشاهدة والدنو أسقط عن العيب أوصافهم فإنّه لا يصلح لباط القرب إلّا المنزهون عن التلّون والعلل

فصل (٤٧) المتحرّكون في السّماع والأذكار على وجوه: فتحرّك بطبعه سماع نغمة طيبة وصوت حس كحال العوام. ولا يكون له في حركته دعوى ولا وقت ولا حال، وهو كالقلب المباح، لا حكم له ولا عليه. إلّا أنّه ربّما يتحرّك فيتسلّ بحركته مستمع مغلوب ويأنس به ويستروح عن كمد، فرّبما يعود عليه من ذلك بركة. وتأنّب يسمع على الأسف والحزن والخوف أسفاً على ما مضى من أ أيامه، وخوفاً فيما هو فيه. ومريد يسمع الذّكر فيحرّكه ذكر آلاء الله ونعماته وفضله وإحسانه. وتحرّك ما يسمعه من أسماء الله عزّ وجلّ وصفاته فيحسّ فيه، وربّما يأنس به. وعبّ حرّككم شوقه إلى محبّوبه ونزاعه إليه، ربّما اشتدّ في وقته وغاب في وقته، فشاهد من لوازم القرب حالاً لم يوصل إليه، يبدو له منه كلّ شيء، ثمّ يخفى فيحرّكه ذلك، وهذه حرّكة لا تتصلّ سواها تدوم. وواصل يسمع بعينه عن الأحوال وحصوله في الحضرة، فلا يؤثر عليه من السّماع شيء، لعلّها له عن الرجوع إلى حدود المرسومات، فإنّه خارج بوقته عن حدود التّمييز، إلّا أنّه ربّما يرد عليه من السّماع [٢٢٢] ما يوافق حال وقته فيؤثر فيه، وذلك لإظهار عجز العبوديّة ومستقيم فني عن أحواله وأوقاته يرد عليه السّماع ويصدر وهو واقف على استقامته لا يؤثر فيه السّماع المرسوم، لأنّ له في كلّ مسموع حكمة، وفي كلّ ملحوظ عبرة، فهو مستمع بسرّه وقلبه من الحقّ كلّ ألوان وحين حقّاً بحقّ لا يشوبه كدورة ولا طبع ولا صورة ولا نطق، ويشهد ما سمعه قال الله تعالى ﴿أَلَمْ يَلْمِزْ يَنْفَعُ الْإِنْسَانَ شَيْئاً﴾ (٥٠: ٣٧) فيلبي سمع القلب إلى الحقّ.

ويسمع منه ويشهد ما سمعه. فهذا لا يوصف بوصف ولا يربط بحال ومنهم من يفار الحق على ظاهره وماطنه أن يكون له حال يعرف، أو يشاهد فيفار على القلب من مطالعة السر على سماعه. ويفار على الظاهر من مسكنة الأغيار فيفتح له طريق السماع على التلخيص والأشكال إنلّا يشاركه في وقته وحاله أحد. وينفرد هو بوقته وحاله ويتمتع به. فيكشف له المعاني التي تغرب عن غيره ليكون هو منفرداً في حال سمعه كاتفراده بحاله ووقته وهذه من مقامات الأئمة. كما سئل الكتاني^١ عن التصوف، فقال: «منتهى إلى الأشكال والتلخيص»

فصل (٤٨) صحة مقام العاملين في معاملاتهم مع الله تعالى على وجوده فعبء تكون حوارحه منحرّكة بخدمة. وأوامره على آداب الأوقات. وقلب مرتين بصفاة الإخلاص فينبع من دخول رياء عليه وسمة [٢٢٢ب] فإن القلب أمير البدن والأعضاء لا تنطلي إلى سوء الأدب إلا إذا غفل القلب عنها كذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم «إن في الجسد مضقة. إذا صلحت صلح لها سائر الجسم»^٢ وإذا أخلص القلب فالواجب أن يكون في إخلاصه حاضر التهم. ظاهر السر. مشرف الروح بأنوار الإيمان. فيستدي في معاملته اتباع الأمر على حسب ما أمر. ثم بتابعة السنة فيه. ثم بمطالبة الإخلاص فيه. ثم بطلب الصدق في الإخلاص ^{لستم له المعاملة على حسب ما أمر به} وإذا صدق في أفعاله واستعمل السنة في معاملاته حتى سرّ وأشرف روحه وجمال في الملكوت وأطلع على خزانة الأحكام. ويكون في معاملاته على مقام المشاهدة. لا يطالع فعله ولا يشاهده ولكن يشاهد ما يعامل به ويجري عليه. والمعاملة بينك وبين الحق. والعارفون بطالعون معاملة الحق معهم فن شاهد معاملته وتما أداه. ذلك إلى الاختيار بها أو تعظيمها ومن شاهد حسن معاملة الله معه صغر في عينه أفعاله وحركاته. لعلمه بأن الكل من ذلك إليه وليس منه شيء. فيرجع رؤيته عن فعله فيستحي أن يرى فعله أو يذكره بعد أن شاهد معاملة الله معه

١ وهو محمد بن علي بن جعفر الكتاني وكنيته أبو بكر ويقال أبو عبد الله. وأبو بكر أصح أصله من بعدد. صاحب الجريد وأبا سعيد الخزاز وأبا الحسين الطوسي أقام بمكة مجاوراً بها إلى أن مات وكان أحد الأئمة حكي عن أبي محمد الرنسي أنه كان يقول للكثاني سراج المروء مات سنة ٣٢٢ طبعات الموقعة ٣٧٣

٢ سبق تخريج هذا الحديث في الفصل السابق

وفعله به، كما قال النبي صلى الله عليه وسلم، «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك» فمن علم اطلاع الله [٢٢٣] عليه أو فتح عين قلبه لمشاهدته قصر طرفة عن رؤية شئ من أفعاله وأحواله.

فصل (٤٩) المتحركون في سماعهم على درجات منهم من حركته حركة الطبع لسماع بقعة طيبة وصوت حسن، وهذا حال العوام لا حكم لها ولا عليه ومنهم من يكون ذلك حرفة، فذلك كالتلعب المباح، إلا أنه ربما يتسلل بحركته مكند في سماعه ويستروح به متعلق، فيعود على هذا المتحرك بركات ذلك ومنهم تائب يحركه عند سماع الذكر أسفه على مضي أوقاته على المغالطات، ويتذكر أياته في الطالات ويخاف في الوقت على تصحيح توبته وقبولها فيحركه ذلك ويزعجه، وهذه حركة غير مذمومة ومريد حركه علمه بقصور في إرادته عن الواجب وربما حركه فيه إذا صحت له الإرادة ذكر آلاء الله وعبادته وهو في تلك الحركة معذور وعارف يحركه ما يسمعه من أساء الحق وصعاته فيهم فيه ويتحرك وفي حركته بركات ومحبة حركه شوقه إلى محبوبه وفلك صبره عنه فبحركته يطيب المجلس وتأنس قلوب الحاضرين وتمتكن ربما استلهمه وحجاب في وقته عن وقته، فنشاهد من لوامع الترب حالاً لم يصل إليه ولم يبلغه، ثم يخلصه من حركته ويكون ذلك خطوة أو صيحة لا تتصل ولا تدوم، وواصل يسمع بغيبته عن الأحوال وحصول في محل الحضرة، فلا يؤثر عليه السماع لعل [٢٢٣] حاله وشرف مقامه بمحصوله في محل يؤثر فيه جريان المواد، وذلك عند سقوط التمييز والأوصاف عنه فلو شئ من أوصافه لأخبر عن أوصاف الحق ومستقيم في أحواله وأوقاته لا يكون له مرسوم ولا معهود، يرد عليه السماع ويصدر وهو فاني عن الاستماع والسماع لأنه لا يسمع إلا به أو منه، وله في كل نظرة عبرة، فإن الحق قد فتح بصره ونعم عليه بصيرته فربما يسمع في سره من عبر سماع الظاهر سماعاً لا يشوبه كدر ولا طبع ولا صوت ولا حرف ولا كلام وذلك إذا سمع من الله، فيلقى إليه السمع وهو شهيد، وهذا لا يوصف بحال ولا يربط بوقت ومنهم من يفار الحق عليه أن يسمع ظاهراً وباطناً

وسراً وعلناً أو يشاركه في سماعه أحد من الأغيار، فيفتح له في سماعه المعاني التي تقرب عن غيره، فيكون سماعه على الأشكال والتلبس إنَّلاً يشاركه أحد في حاله، وينفرد هو بوقته، ويغيب الكل عن درجته وهذا مقام عزيز^١.

فصل (٥٠) إنَّ الله تعالى ألزم الخلق العبودية في الميثاق الأول، لقوله: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَاتْلُوا بَلِي﴾ (١٧٢: ٧) فأقرَّوا له بالزبونية، ولا تفهم بالعبودية، قن ادعى بعد ذلك الميثاق لنفسه حالاً أو قوة أو استطاعة أو مُلكاً فقد نقض ذلك الميثاق قال الله تعالى: ﴿خَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾ (١٦: ٧٥) ومن خالف الميثاق الأول فحري ألا يتم له [٢٢٤] بعد ذلك عقد ولا عهد. وأسوأ العبد أبدأ عبد يرجع إلى غير مولاه في حوائجه، ومولاه هو الغني المالك للأشياء كلها، لذلك قال الجنيد «معبودك أوَّل خاطر يخطر لك عند المُنْهَات» فالعاقِل الموفق بين العبد من لزم باب سيده وأنزل به حاجته واستغنى به عن الأكوام وما فيها فانه تعالى إذا ذاك بكنهه كل شيء قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (٣: ٦٥)، وقال تعالى: ﴿أَلَمْ يَغْفِرْ لَكُمْ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (٥٣: ٤١) فمن العبيد عبيد استغنوا برعاية ذلك الميثاق على ظواهرهم، وهم الزهاد والمتقبة^٢ وأرباب الجهاد. ومنهم من طلب ظاهراً غنياً بطعن في لاسعة الميثاق الأول فطالب نفسه في الظاهر باتباع الأوامر ولزوم الجهاد. وطالب باطنه بالإخلاص والرضا والصدق، وهو ما ذكر الله في كتابه في قوله: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُنْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (٢٢: ٣٢). وتقوى القلب خلاف تقوى النفس، فإن تقوى النفس لزوم الورع في الأفعال والمطاعم والملابس، وتقوى القلب الرضا بالقضاء والصبر على البلاء لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم «ألا إنَّ التقوى هاهنا»^٣ وأشار إلى صدره، أي حقيقة التقوى أن يتَّي العبد ظاهراً وباطناً، فتقوى الظاهر لا يخلو من الخلل وتقوى الباطن أسلم.

١ الفصلان ٤٧ و ٤٩ لربما حداً ولعل واحداً منها رواية عن الآخر

٢ هكذا في الأصل، ويظهر علامة التصحيح فوق هذه الكلمة بالحرف «ط» ولعل ذلك من شك الناصح

٣ رواه مسلم، كتاب البر والصلة والآداب، الحديث رقم ٦٥٦٤، بلطف والتقوى هاهنا ويشير إلى صدره ثلاث مرات. وفي الإمام أحمد، في تابع مسند البصريين، بلطف والتقوى هاهنا، التقوى هاهنا مرتين أو ثلاثاً وأشار بيده إلى صدره

فصل (٥١) الخلوة والعزلة لأحد رجلين في ظاهر العلم [٢٢٤ ب] رجلٌ تيقَّن من سُنَّته واتبه من خلفه، ونظر إلى ما مضى من عمره وتفكَّر فيما جرى عليه من تعظيم أوقاته وما أمر به، وما خَلِّقَ له وعلم أنَّه لا يصحُّ له تدارك ما فرط فيه مع معاشره الخلق وصحبته ومداخلتهم ومعاملتهم، فاعتزل عنهم وخلا بوقته يستدرك فيما بقي^١ من عمر ما فرط منها وما أهله في سوا بق أياته وما قصر فيه من الطاعات، وعلم أنَّه مطلوب من جهة مَنْ لا يفوته، ومسؤول من قبل مَنْ لا يحقُّ عليه سرُّ ولا علانية يربُّب أجله ويباعد أمله، ويجتهد كلَّ الاجتهاد، وهذا العبد واجب عليه أنْ يعرض أحواله في كلِّ وقت وحال على العلماء إنَّه يستحوذ عليه الشيطان فيهلكه فإنَّ مَنْ لم تكن خلوته بعلم أو رجوع إلى علم العلماء فإنَّ الشيطان يلعب به ويرفعه في الظنون والاعتقادات قال النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم: «الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين أبعد»^٢، وعبدٌ عرف ضرور نفسه فأحبَّ أنْ يعتزل النَّاسَ ليسلم الخلق من شرِّه، لا ليسلم هو من شرِّهم لأنَّ مَنْ عرف شرِّية نفسه لا يعتمد عليها ولا يسكن إليها ويجتهد في إصلاح نفسه، فتيقَّن من نفسه من الشرِّ ما لا يتيقَّن من غيره فلازمها^٣ الخلوة لستره النَّاسَ من شرِّه، وهذا عبد عرف نفسه، والله تعالى بفضله يمكِّنه من إصلاح شرِّها، ونَعِدَ أَكْثَرُ بَعْثِيَّةٍ وَسَرَّةٍ [٢٢٥ أ] على الخلق وأطلق ظاهره لمعاشرتهم ومخاطبتهم فلا يؤثر من ظاهره على باطنه شيئاً لأنَّه أخلص في باطنه مع الله، وأباح ظاهره لعبيده وهذا من قوَّة وقته وتمام حاله وهو ما قال النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم: «المؤمن القوي أحبُّ إلى الله من المؤمن الضعيف»^٤ وقال النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم: «المؤمن الذي يخاطب النَّاسَ ويصبر على أذاهم خير من المؤمن الذي لا يخاطب النَّاسَ ولا

^١ في الأصل بعي

^٢ الترمذي، في أبواب الفتن، الحديث رقم ٢٢٥٤، وفي مسند الإمام أحمد، أوَّل مسند عمر بن الخطاب رضي الله

عنه، وفي مسندك الحاكم، كتاب العلم، الحديث رقم ٢٨٧

^٣ يباح في الأصل من أثر الأوصية بمقدار كلمته

^٤ رواه مسلم، كتاب القدر، الحديث رقم ٢٦٦٤، وابن ماجه، في الإيمان، وصحاح الصَّحابة، والعلامة، الحديث

رقم ٧٩، وفي كتاب الزهد، الحديث رقم ٤١٦٨، ومسند الإمام أحمد، في مسند أبي هريرة رضي الله عنه

يصبر على أذاهم»^١

فصل (٥٢) يتوَلَّدُ الحياء من دوام المراقبة، وحسن المراقبة، ورؤية اطلاع الله عليه في الأحوال فيتفكر فيما جرى عليه وهو مطلع عليه فيلزمه ذلك الحياء، وصحة الحياء هو حياء العبد من قلة حياته، ومن لم يراقب قلبه ولم يراع^٢ باطنه ولم يحاسب نفسه على دوام الأوقات ولم يتفكر فيما مضى من أيامه فلا حياء له^٣ لأن الحياء نتيجة اليقظة، ومن تفكر في طاعاته وموافقاته وقلة إخلاصه فيها وحصوره وشوبها بالزبيا ورؤية الخلق والوصول به عليها استحيى من جميع طاعاته، فكيف في مخالفات والمعاصي؟

والحياء هو الذي يقوم العبد ويلفقه إلى محل الإخلاص والحياء من أول درجة الإيمان، قال النبي صلى الله عليه وسلم «من^٤ يعظ أخاه في الحياء دعه، فإن الحياء من الإيمان»^٥ وحياء العارفين بين علمهم بتقصيرهم في معروفهم، وتقصيرهم في القيام بمواجهه [٢٢٥ب] وبعدهم عن درجة الحقيقة في معرفتهم بقليلة فيها أو التفات أو خطرة أو همة في شيء سواء فالزهم ذلك من الحياء أكثر ما ألزم المعصاة في معاصمهم، لأن سوء الأدب في التقرب ليس كسوء الأدب في البعد، ولعل ذلك قيل «يطالب الأنبياء بثاقيل الدّر لتقريبهم من المصادر» فإذا كان كذلك فالعارف لا يفارقه الحياء لعلهم بالتقصير في المعرفة وشروطها والحياء يلزم العبد إذا غفل في كل مقام لعلهم بالنقصان فيه عن محل الواجب والحياء ألزم قلوب الصّديقين الانكسار وأبدانهم الذبول وأسقط عنهم الدعاوي، وصغرهم في أعينهم، وقُلت أفعالهم وعباداتهم عندهم، وعظم حرمات المسلمين عندهم حيث لم يعلموا منهم ما علموه من أنفسهم، فعظموا المسلمين على حسن النظر بهم على طواهرهم وصغروا أنفسهم لما تحققوا بين ضرورها وقلة موافقتها مع الحق

فإن علامة حقيقة الإسلام تذليل النفس وتعظيم المسلمين، فالمسلم يكون صغيراً في

١ رواه ابن ماجه، كتاب القس، الحديث رقم ١٠٢٢؛ وفي مسند الإمام أحمد، في مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنه ٢ في الأصل ولم يراعي

٢ في الأصل «مأصاه»، ويظهر علامة التصحيح فوق هذه الكلمة بالحرف «ط» ولعل ذلك من شك التاسع

٣ في الأصل «ليس»، ويظهر علامة التصحيح فوق هذه الكلمة بالحرف «ط» ولعل ذلك من شك التاسع

٥ متفق عليه

نفسه معظماً لحرّمات المسلمين فإذا كان بهذه الصفة يرجو البركة لكلّ ما يراه، ويتبرّك بكلّ من لقيه، فيعظمه الله في قلوب العباد ويشرفه في أعينهم فتتعلّق عليه الهيبة، فلا يراه عاصي^١ إلّا هابه، ولا مطيع^٢ إلّا ألفه واستأنس به، فيكون إذ ذاك كلامه راحة وبركة للسمّعين، وأفعاله (٢٢٦ آ) قدوة للمطيعين، وشبّهاته زينة للمريدين ولذلك قال^٣ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من تواضع رفعه الله»^٤ وهذا آخر الفصول والمحمد لله.^٥



١ هذه الكلمة غير واضحة في الأصل ٢ في الأصل عاصياً

٣ في الأصل: مطيعاً ٤ هذه الكلمة غير واضحة في الأصل

٥ رواد مسلم، كتاب البر والصلة والآداب، الحديث رقم ٢٥٨٨، والترمذي، أبواب البر والصلة، الحديث رقم

٢٠٩٨، ومسنّد الإمام أحمد، مسنّد أبي حنيفة المحمّدي رضي الله عنه

٦ انتهيت من سح «كتاب فصول في التصوف» لأبي عبد الرحمن السلمي رحمه الله بتصحيح الأستاذ د. دود كريل يوم الأحد لسبعة عشر مضيق من شهر ذي الحجة المبارك، سنة ١٤٢٧، رحم الله التاسع ومن ينظر إلى هذا العمل

۷. شرح معانی الحروف

تصحیح

ژان ژاک تیور

خلاصه‌ای از مقدمه مصحح

رساله «شرح معانی الحروف» نخستین رساله از ۲۴ رساله کوتاهی است که در مجموعه خطی آثار سلمی که «سلمیات» خوانده شده و متعلق به کتابخانه دانشگاه اسلامی محمد بن سعود در ریاض، شماره ۲۱۱۸، است درج گردیده است. این رساله جمعاً ۲۰ برگ دارد و اگر چه مصحح فقط همین یک نسخه را برای تصحیح در اختیار داشته ولی به استثنای دو سه مورد، مشکلی برای تصحیح آن وجود نداشته است. در انتساب این اثر به سلمی نباید تردید کرد، چه در ابتدای رساله مؤلف گفته است که این رساله را پس از نوشتن کتاب حقائق التفسیر خود، بنا به خواهش دوست یا مربی، درباره معانی حروف و سخنان حکمای اهل معرفت در این خصوص نوشته است. از نکات مهمی که درباره محتوای این رساله می‌توان ذکر کرد این است که نزدیک به ۱۴۰ قول، از اشخاصی که معرفی نشده‌اند، در آن نقل شده است که حدود ۳۰ قول متعلق به مشایخ صوفیه، عمدتاً بنفادی، است. جمعاً ۳۰ آیه قرآن و ۹ حدیث و سه بیت شعر هم نقل شده است. استاد ۱۸ قول ذکر شده است که از میان آنها دو را به طور مشخص می‌توان ملاحظه کرد. یکی منصور بن عبدالله اصفهانی (۷ مورد) و دیگر ابوبکر محمد بن عبدالله رازی (۴ مورد).

رساله از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول پس از مقدمه، حدیثی به روایت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که ما بر آن هر آیه ظاهر و باطنی دارد و هر حرف حد و مطلق. پس از آن حدیثی به روایت از ابن عباس، همراه با استاد، نقل شده که در آن بر اهمیت فرا گرفتن حروف الفبا (الحمد) و تفسیر آنها تأکید شده است. در بخش اول اقوالی از مشایخ شناخته شده چون حارث محاسبی و ابن عطاء آدمی و شلی و حلاج و ابوسعید حرار نقل شده است و سرانجام این بخش با سخنی از حضرت علی علیه السلام ختم می‌شود که در آن می‌فرماید که علم حروف از جمله علوم است که در دسترس همگان است و فقط علما و رمایون آن را می‌شاسند و البته محزون این علم هم خود آن حضرت بوده است.

در بخش دوم، حروف الفبا، از الف تا یا، با استفاده از اقوال بزرگان شرح و تفسیر شده است. گویدگان بعضی از اقوال مشایخ، ولی بسیاری دیگر هم ناشناخته مانده‌اند. مشایخ مهم و معروفی که اقوال ایشان در این بخش آمده است، عبارتند از حلاج که ابن عربی او را وارث این علم می‌داند (۵ بار)، ابن عطاء (۴ بار)، ابوبکر و زاق (۳ بار)، ابوسعید حرار (۳ بار)، امام جعفر صادق علیه السلام (۲ بار) از ذوالنون مصری و جنید بغدادی و جعفر خلدی و حصری هم، هر یک ۱ قول، نقل شده است.

این رساله از لحاظ شکل ظاهری آن نیز همانند آثار دیگر سلمی، مانند «وسايلة الملامتية» و «كتاب التوبة» یا «كتاب آداب الصحبة» است.

[illegible]

« The Qur'an Commentary of al-Sulami », in *Islamic studies presented to Charles J. Adams*, Leiden, 1991, p. 41-56.

Ga'far M. K.

Sahl b. Abdallâh al-Tustarî, Le Caire, 1974, p. 366-

75.

Kitâb khawâss al-hurûf wa-haqâ'iqi-ha wa-usûli-ha, éd. par, in *Min qadâyâ al-fikr al-islâmî*, Le Caire, 1978,

Giril D.

« La science des lettres » in M. Chodkiewicz éd., *Ibn 'Arabî, Les Illuminations de La Mecque*, Paris, Sindbad, 1989, p. 385-487.

Guénon R.

« Note sur l'angélogologie de l'alphabet arabe », in *Etudes traditionnelles*, n° 224-5, Paris, 1938, p. 324-7.

Honerkamp K. L.

The principles of the Malâmâtîyya MA, University of Georgia, 1995, dactylo.

Lory P.

La science des lettres en islam, Paris, Dervy, 2004.

Nwyia P.

Trois œuvres inédites de mystiques musulmans, Beyrouth, 1973.

Exégèse coranique et langage mystique, Beyrouth, 1970,

Thibon J.-J.

L'œuvre d'Abû 'Abd al-Rahmân al-Sulamî et la formation du soufisme, IFPO, Damas, 2008.

Ahmad b al-Mubâarak,

al-Ibrîz, éd. M. A. al-Shammâ', Damas, 2 vol., 1984.

combinatoire inépuisable est susceptible d'engendrer la sainteté.

La science des Noms que Dieu enseigna directement à Adam est reliée dans le récit coranique à la fonction de calife, de représentant de Dieu sur terre, qui lui a été confiée et à l'humanité à sa suite. Cette investiture confère au langage une fonction qui dépasse le simple plan linguistique, la science des Noms, qui inclut celle des lettres, ouvrant sur la connaissance ontologique des êtres et des choses, mais représentant également un lien qui unit l'homme à Dieu. La science des lettres constitue ainsi une voie vers Dieu, donnant accès au Nom suprême mais aussi à l'ensemble infini de Ses Noms, car, selon Ibn 'Arabî : « Tous les noms dans l'univers ne sont rien d'autre que Son Nom »¹³.



Jean-Jacques THIBON

Université Blaise-Pascal

F-Clermont-Ferrand

Bibliographie

Amir Moezzi M.

« Ibn 'Atî al-Adami esquisse d'une biographie historique », *SI*, vol. 63, Paris, 1986, p. 63-127.

Böwering G.

« The major sources of Sulamî's minor Qur'ân commentary », *Oriens*, vol. 35, 1996, p. 35-56.

¹³ Cf. Ibn 'Arabî, *al-Futûhât al-makkiyya*, II, p. 122. Dans ce chapitre Ibn 'Arabî répond au questionnaire de Tirmidhî qui comprend plusieurs questions portant sur les lettres, en particulier les questions 132 à 142, cf. *Khatm al-awliya'*, p. 306-13.

Sulamî représente à son tour un maillon dans la constitution et la transmission de cette science. À sa manière, l'ouvrage *Nahw al-qulûb al-saghîr* de Qushayrî, disciple de Sulamî, cherchant à mettre en lumière les liens que la grammaire arabe entretient avec la voie spirituelle, témoigne aussi que le langage, jusque dans ses composants élémentaires, est, pour les soufis, constitutif du cheminement initiatique. Un peu plus tard, le *'ilm al-hurûf*, représentant par excellence la science des saints, deviendra chez Ibn 'Arabî un élément essentiel de son œuvre doctrinale.

La relative discrétion entourant ce corpus ne doit pas nous conduire à minimiser sa place et son rôle dans l'économie de la sainteté. Il faut également souligner que les formulations ici réunies n'énoncent rien d'autre que la doctrine du *tasawwuf* dans ce qui deviendra son expression la plus classique. En particulier on retrouve les multiples manières de formuler le *tauhîd*, la nécessité du combat contre l'âme et les passions, la reconnaissance des bienfaits, la rectification constante des œuvres et des états. Sur ce point, la sentence consacrée au *khawf*³² porte l'empreinte des *Malâmâtîyya*, toujours à l'affût des imperfections de leurs états, et décrit en détail une méthode de progression spirituelle. Parfois, les lettres pourraient ne paraître qu'un prétexte à l'expression de ces vérités que les soufis se sont efforcés de mettre à jour par leur propre expérience, qui est aussi celle du texte coranique, inlassablement médité. Mais au fond, il s'agit plutôt d'accéder aux éléments constitutifs de cette architecture sacrée qui ordonne le monde et dont la

³² Cf. *Sharh*, f. 11-12. Voir une formulation similaire dans le *Duragât al-sâdiqîn fi-l-tasawwuf*, éd. K. L. Honerkamp, in *The principles of the Malâmâtîyya*, p. 131.

des lettres ²⁷, Ibn 'Atâ' ²⁸ (4 occurrences) et Abû Bakr al-Warrâq ²⁹ (3 occurrences) Abû Sa'id al-Kharrâz ³⁰ (2 occurrences). Ga'far al-Sâdiq (m. 148/765) auquel cette science est souvent rattachée ³¹ est cité deux fois, mais ni son élève Gâbir b. Hayyân ni Sahl al-Tustarî ne sont mentionnés. La place occupée par Hallâg et Ibn 'Atâ' est considérable, du moins pour la partie des sentences dont l'auteur est indiqué. Sont cités une fois, Dhû-l-Nûn, Gunayd, Ga'far al-Khuldî, Husrî et quelques autres.

À s'en tenir à cet ensemble, il semble qu'il y ait là l'expression d'une science dont le centre serait très majoritairement bagdadien ou du moins irakien. Mais si les autorités nominativement invoquées appartiennent à une région déterminée, leur poids numérique relatif dans l'ensemble du traité interdit de tirer des conclusions générales sur les foyers qui ont entretenu et développé la transmission de cette science.

تفسير

À la suite de Ga'far al-Sâdiq, Sahl al-Tustarî, Tirmidhî, Hallâg, Ibn 'Atâ' et sans doute quelques autres,

²⁷ D'après Ibn 'Arabî, Hallâg possédait cette science des lettres et aurait contribué à définir son lexique, cf. *al-Futûhâr*, I, p. 169 et D. Gril, *op. cit.*, p. 426.

²⁸ Sur lui, cf. M. Amir Moerzi, « Ibn 'Ata al-Adami esquisse d'une biographie historique », p. 63-127.

²⁹ Originaire de Tirmidh, il vécut à Balkh, sur lui, cf. *Tabaqât*, p. 221-7, considéré par Sulamî comme faisant partie des *hukamâ'*.

³⁰ Maître de l'école de Bagdad, il quitta définitivement la capitale califale pour fuir les persécutions contre les soufis, vécut longtemps à La Mecque et finit ses jours en Égypte : mort en 286/899, cf. FI², IV, p. 1114-5 et *Tabaqât*, p. 228-32.

³¹ Cf. P. Nwyia, *Exégèse coranique et langage mystique*, p. 164-8.

présenter les lettres comme des métonymies (*kināya*)²⁵ quand Sulamī emploie le terme allusion (*ishārāt*) .

Les autorités

Dans l'introduction, l'auteur précise qu'il a réuni les commentaires des « sages parmi les hommes de la gnose » (*al-hukamā' min ahl al-ma'rifa*), ce qui pourrait indiquer le principal critère de sélection des autorités mentionnées. Il est malheureusement difficile de connaître la signification précise qu'il donne à ce terme *hukamā'*²⁶.

Dans la première partie, les autorités citées, d'après l'ordre de leur apparition dans le texte, sont : Muhāsibī (m. 243/857), Ibn 'Atā' (m. 309/922), Shiblī (m. 334/945), Hallāg (3 fois) (m. 309/922), Wāsītī (m. après 320), Kharrāz, (m. 286/899), plus quelques citations anonymes (3). La plupart sont extraites des *Ilaqā'iq*. Dans la deuxième, les principaux maîtres cités sont Hallāg (5 occurrences supplémentaires), considéré par Ibn 'Arabī comme l'un des principaux représentants de cette science

²⁵ la lettre *sād* est ainsi reliée au *sādiq* le *hā'* à *habā'* et *hawā'*, le *rā'* à *rih*, cf. M. K. Gaafar, *Problems of Islamic thought*, p. 335.

²⁶ Faut-il inscrire Sulamī dans la continuité de Tirmidhī affirmant dans les *Nawādir al-usūl* que les lettres placées en tête des sourates renvoient à leur contenu et que seuls « les sages de Dieu » et « les piliers » ont accès à cette connaissance, cf. Ahmad b. al-Mubārak, *al-Ihriz*, I, p. 357. Signalons qu'à la question de savoir si le Coran était écrit en langue arabe sur la « Table gardée », son maître Yahyā Dabbāgh avait répondu que les lettres isolées (*ṣawātih al-sūwar*) étant en langue *suryāniyya*, la langue primordiale, et que seuls connaissent leurs sens les « piliers de la terre » parmi les saints de Dieu, cf. *op. cit.* p. 355-6.

autre aïre, celui de l'andalou Ibn Masarra al-Gabali²¹ (269-319/883-931), qui a emprunté au précédent.

Nous n'aborderons pas ici les aspects historiques du développement de cette science²². Remarquons toutefois que Sulami ne se situe ni dans une perspective philosophique, ni alchimique et encore moins magique. Si certains auteurs se sont intéressés aux aspects appliqués et opératifs de cette science, Sulami ignore totalement des domaines comme la numérologie, la divination ou les talismans, l'intérêt de cette science relevant pour lui du seul domaine spirituel.

L'auteur du *Sharh* s'inscrit par contre dans la continuité de Tirmidhî, pour qui les lettres isolées sont les clefs de tous les noms divins²³. Ou de Tustarî qui affirme : « Le secret du Coran réside dans les lettres isolées (placées en tête des sourates) car elles représentent des noms et des attributs²⁴. » Il diffère assez peu de Ibn Masarra qui peut

سورة الفاتحة

²¹ Édité par M. Kamâl Ga'îr, *Kitâb khawâss al-hurûf wa-haqâ'iqi-ha wa-usûli-ha*, p. 311-44.

²² Signalons l'important travail de D. Gril qui a présenté un historique de cette question, en particulier les textes de Tustarî et d'Ibn Masarra dans leur rapport avec l'œuvre d'Ibn 'Arabî. Il a également proposé une analyse et une traduction partielle du chapitre 2 des *Futûhât* consacré à cette science, attirant l'attention sur la place et le rôle qu'elle occupe dans l'œuvre d'Ibn 'Arabî, cf. D. Gril, *op. cit.*, p. 385-487. Également, P. Lory, *La science des lettres en islam*, p. 49-58.

²³ Tabarî rapporte une sentence de al-Rabî' b. Anas qui indique que chacune des lettres de l'alphabet est une clef de l'un des Noms divins, cf. *Gâmi' al-bayân*, I, p. 88 et une autre anonyme qui affirme : « Chaque livre a un secret et celui du Coran est contenu dans les lettres isolées », cf. *ibid.*

²⁴ Cf. Tustarî, *Tafsîr al-Tustarî*, p. 25

le tapis de la puissance, du rapprochement, du dialogue, il découvrira alors les sens secrets des lettres et sera plongé dans la stupefaction à chaque lettre, du fait des sagesse incomparables que Dieu a disposées en chacune d'elles. À ce moment-là, toutes les créatures, hommes, djinns, bêtes sauvages, oiseaux et animaux se familiarisent avec lui ; s'en remettant à lui, ils lui parlent et il les comprend de même qu'eux comprennent ce qu'il dit.¹⁸

La correspondance ici signalée entre chaque homme et une lettre particulière, institue celle-ci comme une totalité complexe et autonome. Elle préfigure peut-être des formulations plus achevées, celle d'Ibn 'Arabi en particulier, décrivant l'alphabet comme une communauté dont « toutes ces lettres sont des mondes¹⁹ ». À travers cette citation apparaît également l'importance des lettres dans le cheminement spirituel, et l'accès au langage universel pour celui qui est parvenu à son terme.

Les exégètes, et en particulier les maîtres soufis, ont très tôt commenté les lettres isolées placées en tête de certaines sourates du Coran et leurs significations. Dans son *tafsir*, Sulamî a probablement réuni l'essentiel de ces commentaires. Toutefois, les ouvrages portant sur la science des lettres, indépendamment des *fawâ'id al-suwar*, ne sont pas très nombreux à l'époque de Sulamî. Citons le court traité de Tustarî (m. 283/896), *Risâlat al-huruf*²⁰ et, sur une

¹⁸ Cf. *Sharh*, t. 6.

¹⁹ Cf. traduction de D. Gril, *op. cit.*, p. 455.

²⁰ Édité par M. Kamâl Cia'far, *Sahîh b. Abdullâh al-Tustarî*, p. 366-75.

Kharrāz ¹⁷, les approches proposées sont multiples. Elles témoignent toujours d'une connaissance tirée de l'expérience spirituelle qui investit les lettres d'une valeur doxologique ou cognitive et parfois même démiurgique, en relation avec le « *kun* » existentiel. De nombreuses sentences présentent les lettres comme des clefs d'accès à un nom ou un attribut divins. En général, la lettre est mise en relation avec un ensemble de termes qui ont en commun de commencer par cette lettre, ou du moins de la contenir dans leur structure trilitère, chaque terme étant ensuite pris comme support ou fil directeur servant à l'expression d'une vérité spirituelle. La lettre n'est donc pas prise seulement comme un symbole mais plutôt comme un principe orientant la réalité spirituelle contenue dans le mot. Une telle présentation semble principalement destinée à élucider le problème des lettres isolées placées en tête de certaines sourates ; pas uniquement toutefois, dans la mesure où la totalité de l'alphabet est traité de cette manière alors que seulement 14 lettres apparaissent en position isolée dans le Coran. Si les citations sont, dans leur grande majorité, brèves, Sulamî ne s'interdit pas de proposer également de plus amples développements, la citation anonyme suivante en témoigne :

Les lettres ont été instituées en réceptacles pour les secrets des connaissant, des postulants et des repentants. Ici chacun, du plus intime de son cœur, s'en remet à l'une de ces lettres, se familiarisant avec elle, se reposant sur elle, selon son état intérieur. Lorsque le connaissant aura réalisé la station de la connaissance, trouvant le repos auprès de l'objet de sa quête, faisant avec lui preuve de rectitude, sur

¹⁷ Cf. *Sharh*, t 6

réuni en un opuscule indépendant ces sentences sur la science des lettres, quand, à la même époque, les premiers manuels de soufisme, ceux de Sarrâg, Kalâbâdhî ou Kharkûshî mentionnaient à peine cette question. La volonté de clore son volumineux commentaire coranique par ce traité indique bien l'importance qu'il accorde à cette science : partie incontournable de l'herméneutique, le *'ilm al-hurûf* est même indispensable pour accéder à la réalité la plus profonde du message divin. Hallâg n'affirmait-il pas que la science à laquelle conviait le prophète est la science de lettres ¹⁵ ?

Il faut également s'intéresser au contenu de ce texte pour apprécier la manière dont Sulamî conçoit cette science. Car, s'il n'intervient pas directement dans les formulations exposées, comme nous l'avons souligné, il fait le choix de ces sentences, orientant par la même la compréhension dans un sens conforme à ses propres convictions. Comme il choisit également l'ordonnement général du traité : réunir un ensemble de sentences pour chacune des lettres classées selon l'ordre alphabétique du *alif* jusqu'au *yâ'*, soit 29 entrées (les 28 lettres plus le *lam-alif*). Cette démarche procède, à n'en pas douter, d'un souci pédagogique affirmé.

Que « chaque lettre fasse la louange de Dieu dans une langue » selon Shibli¹⁶ ou qu'elle soit « Source de compréhension au goût incomparable et singulier » selon

¹⁵ Cette affirmation en tête d'une citation de Hallâg rapportée dans les *Haqâ'iq* ne se retrouve pas dans notre texte bien que la suite de la citation soit, elle, reproduite, cf. *Haqâ'iq al-tafsîr*, II, p. 249 et *Sharh*, f. 4-5.

¹⁶ Cf. *Sharh*, f. 4.

que Sulamî introduit des formulations personnelles, ou remanié un enseignement oral dont le contenu présentait plus de valeur que le nom de son initiateur.

Signalons un cas intéressant : la différence d'approche entre le Khurāsān et Bagdad est présentée, à travers deux auteurs anonymes dont seule l'origine géographique est connue : commentant un verset coranique sur le fait de détourner le regard, le khurāsānien, selon une approche plutôt ascétique, l'interprète comme détourner le regard des choses illicites, tandis que le bagdadien, se plaçant sur un plan plus métaphysique, l'explique comme le fait de détourner le regard de tout autre que Lui après avoir contemplé la Vérité ¹⁴. On doit donc supposer que la diversité géographique des approches de la spiritualité présente encore une pertinence pour les lecteurs du 4^e siècle.



مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی

L'intérêt de ce texte

Comme souvent dans les œuvres de Sulamî, un lecteur presse retiendra comme caractéristique principale le travail du compilateur qui a réuni un corpus de sentences sur un thème précis. Cet aspect-là n'est pas à négliger d'autant que les matériaux réunis ici sont d'une ampleur inégalée pour l'époque. Nous avons entre les mains le corpus le plus volumineux réunis sur cette science dans le soufisme sunnite. Mais il est également significatif que Sulamî ait

¹⁴ Cf. *Sharh*, f. 17. Une présentation systématique de la Voie, de ses étapes et de ses stations, tenant compte de cette différence d'approche entre Bagdadiens et Khurāsāniens, a été faite par Sulamî dans le *Sulūk al-'arīfīn*, cf. S. Ates, *Tis'a kutub fi ahwāl al-tasawwuf wal-l-zuhd*, p. 391-410.

citation de 'Alī b. Abī Tālib (avec *isnād*)¹², confirmant le caractère ésotérique de ce savoir réservé à l'élite de la sainteté. Elle fait du 4^e calife le premier dépositaire de cette science dans la tradition islamique.

Dans la deuxième partie, les lettres sont abordées l'une après l'autre, selon l'ordre alphabétique, et pour chacune Sulamī a regroupé un ensemble plus ou moins long de sentences. Elles sont, pour l'essentiel, anonymes, introduites par *qīla* (parfois *qāl ba'du-hum*) ; elles débutent souvent de manière identique : mention de la lettre traitée suivie de la formule *yushīru ilā* ou *ishāra ilā* ... puis la sentence proprement dite. Toutefois, l'uniformité de cette présentation est caractéristique de nombreuses œuvres de Sulamī : *Risālat al-malāmatīyya*, *Kitāb al-futuwwa* ou *Adāb al-suhba*, pour ne citer que quelques exemples. Comme dans ces ouvrages, l'auteur ne semble pas intervenir directement, si ce n'est parfois par une brève remarque dont on ne peut affirmer avec certitude qu'elle est bien de la plume de Sulamī¹³. L'importance numérique de ces sentences anonymes soulève bien évidemment des questions sur les raisons de cet anonymat : est-il lié à la nature de cette science ou aux aléas de la transmission ? Observons que le fait n'est pas unique, on trouvera aisément d'autres œuvres présentant la même particularité, les *Huqā'iq al-tafsīr* en particulier, mais le nombre de ces sentences anonymes est, dans ce texte, exceptionnel. On ne peut exclure l'hypothèse

¹² Cf. *Sharh*, f. 7.

¹³ Voir par exemple la première phrase d'illustration de la lettre bā' introduite sans aucune attribution, même anonyme. Une partie en est attribuée par Sarrāg à Ibn 'Atā', mais la fin pourrait être de Sulamī, cf. f. 9 et *Luma'*, p. 124. Voir également une phrase d'introduction à un *isnād*, f. 15.

tafsir (terme employé dans le hadith) : le bā', *bahgatu Allāh* ; le gīm, *gannatu Allāh* ; le dāl *dīnu Allāh* etc. Ces deux hadiths, affirme Sulamī, autorisent à parler des lettres et de leurs significations, précision qu'il n'est sans doute pas inutile de souligner et que l'auteur croit devoir répéter pour introduire le troisième hadith, preuve que la rédaction d'un tel traité ne va pas de soi, le sujet pouvant sans doute heurter une partie du milieu savant ⁹. Cette tradition, transmise par Abū Sa'īd al-Khudrī, évoque la figure de Jésus ¹⁰, censé recevoir une leçon, c'est en fait lui qui explique le sens de la *basmala* puis il poursuit par un commentaire des mêmes vingt-deux lettres présentées selon un ordre identique à celui du hadith précédent. Ainsi apparaît clairement une double filiation pour cette science : le Prophète mais également celui que le Coran désigne comme « *kalimatu Llāh* », à savoir Jésus. Suit un ensemble de citations des maîtres du soufisme qui exposent chacun un aspect particulier de cette science des lettres. Cette présentation se conclut par une

correspondant aux noms des anges qui entourent le trône divin (huit en prenant l'alphabet de vingt-huit lettres). Dans les deux hadiths cités, les lettres sont bien regroupées selon ce procédé, soit respectivement : *abgad*, *hawaz* (vocalisé dans le texte *hawwiz*), *hatuy* (dans le texte *hutiy*), *kalman*, *sa'ifus*, *qarshat*, cf. R. Guéron, « Note sur l'angélologie de l'alphabet arabe », p. 324-7.

⁹ Cf. *Sharh*, f. 2.

¹⁰ Dans le ch. 20 des *Futūḥāt* qui traite de « la science propre à Jésus », Ibn 'Arabī indique qu'il s'agit de la science des lettres, cf. M. Chodkiewicz, *Les Illuminations de la Mecque*, p. 66. Dans le *Sharh*, une information transmise par Ibn 'Abbās indique que Jésus avant une connaissance de la signification des lettres dès son plus jeune âge, cf. *Sharh*, f. 8.

¹¹ Cf. Cor. 4, 171.

al-Isbahânî ⁵ (7) et Abû Bakr Muhammad b. 'Abdallâh al-Râzî ⁶ (4).

Le traité comporte deux parties distinctes. Selon une méthode dont il est coutumier dans nombre de ses textes, Sulamî mentionne en tout premier lieu les références scripturaires qui fondent le thème abordé. Il cite ainsi trois hadiths : le premier, transmis par 'Alî b. Abî Tâlib sans *isnâd* qui indique quatre niveaux de compréhension pour chaque verset ⁷. Le deuxième, par Ibn 'Abbâs avec *isnâd*, donne pour les vingt-deux premières lettres de l'*abjad* ⁸ un

⁵ Ce personnage, plutôt problématique quant à son identité réelle, est en particulier le transmetteur des commentaires d'Ibn 'Atâ', 64 gloses au total dans les *Haqâ'iq al-tafsîr* d'après Böwering, selon le même *isnâd* : Mansûr b. 'Abdallâh / Abû al-Qâsim al-Bazzâz al-Misrî / Ibn 'Atâ', cf. G. Böwering, « The major sources of Sulamî's minor Qur'ân commentary », p. 42-3, voir également P. Nwyia, *Trois œuvres méditées de mystiques musulmans*, p. 27-8 et notre étude sur Mansûr b. 'Abdallâh, cf. J.-J. Thibon, *L'œuvre d'Abû 'Abd al-Rahmân al-Sulamî et la formation du soufisme*, p. 545-51. Cette chaîne apparaît 4 fois dans le *Sharh*.

⁶ Il s'agit de l'un des informateurs les plus importants de Sulamî, du moins par le nombre de *khawar-s* transmis, m. 376/986, cf. *Kitâb Tabaqât al-sûfiyya*, éd. J. Pedersen, p. 83, n° 86.

⁷ « Chaque verset a un extérieur et un intérieur, et chaque lettre a une limite et un point de vue supérieur (*muttala'*) » Cf. *Sharh*, f. 1. Ce hadith avec la chaîne des garants est également cité dans l'introduction des *Haqâ'iq*, I, p. 21. Dans la suite de cette introduction, une formulation comparable est attribuée à 'Alî b. Abî Tâlib, cf. *Haqâ'iq*, I, p. 22-3. Sur ce hadith, voir également D. Gril, « la science des lettres » n. 266, p. 626.

⁸ L'*abjad* désigne l'alphabet classé selon la valeur numérique croissante des diverses lettres, comme en Hébreu ou en Grec. On dit que l'alphabet arabe n'avait tout d'abord que vingt-deux lettres, correspondant à celles de l'alphabet hébraïque. Regroupé en suivant l'ordre de la valeur numérique, il constitue un ensemble de six termes

points diacritiques sont souvent omis ; la hamza l'est également, mais de manière systématique ; les lettres *dāl* et *zāl* portent, le plus souvent, un point au-dessous. Chaque feuillet comporte environ vingt lignes. La qualité du manuscrit est suffisante pour établir une édition convenable, malgré deux ou trois taches d'encre qui masquent autant de mots.

Les indications données dans l'introduction confortent l'attribution de ces pages à Sulamī : l'auteur précise en effet que ce texte, rédigé en réponse à une demande, est destiné à compléter et à clore les *Haqā'iq al-tafsīr* dont la rédaction est déjà achevée ⁴. Ce dessein manifeste une volonté de rattacher la connaissance des significations des lettres à la compréhension de la parole de Dieu, d'en faire en quelque sorte une branche de l'herméneutique.

Quant aux matériaux contenus dans le *Sharh*, la part la plus importante revient aux citations anonymes, près de 140 au total. Une trentaine de citations sont mentionnées, attribuées à des maîtres du soufisme, bagdadiens pour l'essentiel, nous y reviendrons. Il y a également une trentaine de citations coraniques, le plus souvent des fragments de versets et 9 hadiths. Enfin, 3 courtes pièces en vers. Il faut signaler quelques *isnād*-s, 18 au total, mais deux transmetteurs se dégagent nettement : Mansūr b. 'Abdallāh

⁴ Cf. *Sharh*, f. 2. Quant au motif de la rédaction, répondre à une demande, fréquemment invoqué par Sulamī dans l'introduction de ses textes, il est difficile de savoir s'il ne s'agit pas seulement d'un prétexte littéraire.

Introduction au *Sharh ma'âni al-hurûf*
Explication des significations contenues dans les
lettres¹

Présentation

Le *Sharh ma'âni al-hurûf*, désormais abrégé en *Sharh*, est le premier d'un ensemble de 26 petits traités, tous attribués à Sulamî, réunis dans un manuscrit comptant 455 folios². Il comporte vingt folios ; seules les pages impaires sont numérotées (le premier feuillet ne porte pas de numéro, et le deuxième est numéroté 3). Son intérêt tient à son ancienneté car il a été copié en 474/1081, ce qui en fait un des plus anciens manuscrits connus d'œuvres de Sulamî³. L'écriture est de style *naskhî* ancien, assez grossière, les

¹ J'exprime mes remerciements à M. Denis Grel pour son aide dans la résolution de certains problèmes de lecture ainsi qu'à Mlle Raja Melliani qui s'est amablement chargée du travail ingrat de saut du texte arabe.

² Cf. « al-Sulamîyyât », n° 1, bibliothèque de l'université Muhammad b. Sa'ûd de Riyad, n° 2118. Pour plus de détails sur les caractéristiques du manuscrit, cf. Sulamî, *Dhikr al-naswa al-muta'abbidât al-sûfiyyât*, éd. M. M. al-'anâhî, Le Caire, 1993, p. 18.

³ Le plus ancien des 43 manuscrits des *Haqû'iq al-tafsîr* recensés par Bowering date du milieu du 6^e/12^e siècle, cf. G. Bowering, « The Qur'an Commentary of al-Sulamî », p. 46-8.

شرح معاني الحروف

[٢] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسبي ربي وبه توفيق

شرح معاني الحروف

عن أبي عبد الرحمن السلفي رحمه الله عليه

(١) الحمد لله رب العالمين أولاً وأخيراً وصلّى الله على محمد وآله وسلّم تسليماً والحمد لله الذي نور قلوب أوليائه وحواسن عباده بِاللَّهِمَّ تَحْتَهُ وَوَقَّتَهُمْ عِنْدَ الْمَشْكَلَاتِ وَالْمُنْشَاهَاتِ بِالزُّجُوعِ إِلَيْهِ وَجَعَلَهُمُ الْعَارِفِينَ بِهِ وَالْعَالَمِينَ بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَالْمُشْرِفِينَ عَلَى مَا أَهْلَهُمْ لَهُ مِنْ هِمِّ خَطَابِهِ وَدَقَائِقِ مَعَانِي حُرُوفِ كِتَابِهِ وَالْمُسْتَنْبِطِينَ مِنْ كُلِّ حَرْفٍ مِنْ مَخَاطِبَاتِهِ فَهَوِّمْ مَعَانِيهِ وَالْمُتَدَبِّرِينَ بِأَبْصَارِهِمْ وَبَصَائِرِهِمْ عُلُومَ مَبَانِيهِ وَجَعَلَ لَهُمْ فِي كُلِّ حَرْفٍ رِيَادَةَ بَيَانٍ وَخُصُوصَ فَهْمٍ وَبِرَهَانٍ ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (٢: ١٠٥)

(٢) وبعد فقلت سئلت بعد فراغي من كتاب حقائق التفسير أن أجمع شيئاً من معاني الحروف وما قال فيها الحكماء من أهل المعرفة أضته إلى حقائق التفسير وأختم به الكتاب فأجبتهم إلى ذلك واستعنت بالله في جمعه بعد براءتي من حولي وقوتي والزُّجُوع فيها إلى مَنْ يَبْدُءُ الْخَيْرَاتِ أَجْمَعِ وَاللهُ أَسْأَلُ التَّوْفِيقَ لِإِنْقَامِ فَضْلِهِ وَسِعَةِ رَحْمَتِهِ

(٣) وقد رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَرْفُوعاً وَرَوَيْ أَيْضاً مُسْنِداً أَنَّ النَّبِيَّ

صلى الله عليه وسلم قال: «الكلّ آبه ظهر ويطن ولكلّ حرف حد ومطلع»^١ فأباح هذا الخبر الكلام في الحروف ومعابه.

(٤) ومما أباح الكلام في الحروف ما أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد بن قريش، حدثنا الحسين بن منصور، حدثني أحمد بن نصر، حدثنا داود بن سليمان العطار، حدثنا محمد بن زياد، عن الثقات بن سليمان، عن أبيان بن أبي عياش، عن ابن عباس رضي الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «[١٣] تعلموا أباجاد وتفسيرها وويل لعالم جهل تفسيرها» قالوا: «يا رسول الله، وما نصر^٢ أبوجاد؟» قال: «فيها الأعاجيب كلها الألف فالألف الله والآله وحرف من أسماء الله، وأما الباء فبهاجة الله، وأما الجيم فجنة الله، وأما الدال فدين الله، وأما هوز فإن الهاء الهاوية والويل لمن يهوي فيها، وأما الواو فالويل لأهل النار، وأما الزاء فالزاوية ونعوذ بالله مما^٣ في الزاوية، وأما حطبي فالحاء حطوط الخطايا عن المستغفرين ليلة القدر^٤ ينزل به جبريل عليه السلام مع الملائكة ليلة القدر إلى مطلع القبر. وأما طاء ﴿طَوَّيْ لَهُمْ وَحُشِّنْ مَآبَ﴾ (١٣ ٢٩) شجرة عرسها الله بيده وأن أغصانها تثرى من ورده يسور الجنة تنبت بالجلى والحلل منهذلة على أقوامها، وأما ياء فيد الله فوق خلقه ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (١٠ ١٨ و ١٦ و ١ و ٣٠ و ٤٠ و ٣٩ و ٦٧)، وأما كلمون فالكاف كلام الله ﴿لَا تُبَدِّلْ لِكَلِمَاتِي وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِي مُتَعِدًّا﴾ (١٨ ٢٧)، وأما اللام فتلاوم أهل الجنة بينهم بالسلام والتحية والزياره، وأما ميم فملك الله لا يزول، وأما نون ﴿وَن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ (٦٨ ١٦) كتاب نور وقلم نور ﴿فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ﴾ (٥٢ ٣) في كتاب مسطور،^٥ وأما سيمفص فصاع بصاع وقصر بقصر يعني الجزاء بالجزاء ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلَمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾ (٤٠ ٣٦)، وأما قرشبات^٦ فالقاف قصدهم فجمعهم

١ روى الطبري في تفسيره، هذا الحديث بطول معرّف بدلاً من «آبه» راجع جامع البيان ١٢/١ وراجع أيضاً حقائق التفسير ٢١/١

٢ في الأصل تفسيرها

٣ في الأصل ما

٤ إشارة إلى الآية ﴿وَكِتَابٍ مِّسْطُورٍ﴾ ١ ٢٢.

٥ هذه الأسماء الستة تنسب إلى كلمات تجمع حروف الأبيجد القديم المشكّرة من اثنين وعشرين حرفاً وهي: أبجد، هوز، حطبي، كلثن، شظفص، قرشت. وقد مثل هذه الكلمات أسماء بعض الملائكة القائلين حول العرش. راجع

إلى يوم القيامة فيقضي بينهم بالحق ﴿وَهُمْ لَا يَخْلُتُونَ﴾^١

(٥) أخبرنا إسماعيل بن أحمد بن محمد الخلال،^٢ قال: أخبرنا محمد بن جعفر بن يحيى بن رزين بمختص، حدثنا إبراهيم بن العلاء زريق، حدثنا إسماعيل بن عياش، حدثنا إسماعيل بن يحيى، عن ابن أبي مليكة، عن حماد بن عمار، عن ابن مسعود وعن سمر، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «لن عيسى صلوات الله عليه أسلمته أنه إلى الكتاب ليعلم، فقال له المعلم: اكتب قال: وما أكتب؟ قال: بسم الله فقال له عيسى: ما بسم؟ فقال له المعلم: لا أدري فقال له عيسى صلوات الله عليه: [٣ب] الباء بهاء الله والسين ساوؤه والميم مملكته فاءه إله الآلهة^٣ والرحمن رحمن الآخرة والدنيا والرحيم رحيم الآخرة^٤ أبجد الألف آلاء الله والباء بهاء الله جيم جلال الله دال الله الدائم هوز الهاء الهاوية ويل لأهل النار الواو وادي في جهنم زاء زبي أهل الدنيا أهل الكفر منهم حططي حاء حلم الله طاء الله الطالب لكل حق حق^٥ نون البحر صيف صاد الله الصادق عين الله العالم فاء الله التفهيم صاد الله الصمد^٦ قوس قاف الجبل الحيط بالدنيا الذي اخضر منه السماء راء رياء الناس ما يبين الله سين^٧ ستر الله تاء تحت أهداء^٨

R. Guénon, "Notes sur l'angéologie de l'alphabet arabe", *Etudes traditionnelles*, n° 224-225, Paris 1938, p. 324-327

١ في العديد من الآيات، مثلاً ٢٨١

٢ روى عنه السنني في كتاب النبوة، انظر ص ١٨-١٦ وانظر تاريخ الإسلام عام ٣٥٦، ص ٣٢٢ سوقي ٣٦٤

٣ روى الطبري في تفسيره هذا القسم من الحديث بالإسناد منه، راجع جامع البيان ٥٢/١-٥٤-٥٤ والبهض منه مروى عن النبي عليه الصلاة والسلام في حقائق التفسير ٢٥/١

٤ سب النبي عليه الصلاة والسلام هذه الجملة الأخيرة إلى عيسى عليه السلام في حديث ذكره الطبري، راجع جامع البيان ٥٦/١

٥ كتب التاسع أو تخلص آخر في الحاشية «هذا لا يجوز»، ثم شطبه بنفسه

٦ الحرف في الأصل هو السين وليس الشين كما هو المتطرق في شرح حروف كلمة «فرست»

(٦) سمعت منصور بن عبد الله الإصبهاني^١ يقول: سمعت أبا علي الطنطاوي يقول: سمعت أبا سعيد الأنصاري يقول: قال حارث بن أسد المحاسبي^٢ «لما خلق الله تعالى الأحرف دعاها إلى الطاعة فأجابته حسب ما حلّاهَا الخطاب وألبسها وكانت الحروف كلّها على صورة الألف إلا أن الألف بقيت على صورتها وحليتها التي ابتدئت به»

(٧) وسمعت منصور يقول: سمعت إبراهيم بن عبد الرحمن يقول: سمعت ابن عطاء^٣ يقول: «لما خلق الله الأحرف جعلها سرّاً له فلما خلق الله آدم عليه السلام بيّن فيه ذلك السرّ ولم يبيّن في أحد من ملائكتك فجرت الأحرف على لسان آدم عليه السلام يفتنون الجريان وقسود اللغات فجعله الله تعالى صوراً لها»^٤

(٨) وسمعت منصور يقول: سمعت السبلي^٥ يقول: «ما من حرف من حروف ألف باء تاء ثاء إلا وهو يستبح الله بلسان ويذكره بلفظ لكلّ لسان منها حرف ولكلّ حرف لسان وهو سرّ الله في خلقه الذي به يقع روائد الفهم وزيادات الأذكار»

(٩) وقال الحسين^٦ «في القرآن علم كل شيء» وعلم القرآن في الأحرف التي في أوائل السور [١٤] وعلم الأحرف في لام ألف وعلم لام ألف في الألف وعلم الألف في النقطة وعلم النقطة في معرفة الأصلية وعلم المعرفة الأصلية في علم الأزل وعلم الأزل في المشيئة وعلم المشيئة في غيب الهوى «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [١٤ ١١] ولا يعلمه إلا هو»^٧

١ كثيراً ما يروي السلمي عن منصور بن عبد الله في مؤلفاته كما هو الواقع في هذا النص غير أن هذا الراوي سيم شياً تأييداً يسته السلمي حياً المروي وحياً آخر الإصبهاني والراجح في رأينا أنه أبو علي الحنابلي الشيباني المروي غير أن السلمي كتبه بأبي مصدر. راجع تاريخ معداد ١٤/١٢ وسير أعلام النبلاء ١٧/١١٤. ومنه عنه وممن يروونه راجع عنه تخطب ما وصلنا إليه.

٢ أبو عبد الله، توفي ٢٤٣. راجع طبقات الصوفية ٥٦.

٣ أبو التماس، توفي ٣٠٩ أو ٣١١. راجع طبقات الصوفية ٢٦٥.

٤. راجع حقائق التصدير ١/٢١٩. الأعراف ١. بإسناد آخر.

٥ أبو بكر، توفي ٣٣٤. راجع طبقات الصوفية ٣٣٧.

٦ وهو أبو محبت الحسين بن منصور الحلاج. وكثيراً ما يكتب السلمي في مؤلفاته باسمه الحسين سرّاً به إلى الحلاج. توفي ٣٠٩. راجع طبقات الصوفية ٣٠٧.

٧. راجع حقائق التصدير ١/٢١٩. الأعراف ١ و٢٤٩/٢. محمد ٢١. وأخبار الحلاج ٩٦. رقم ٦٤.

(١٠) وقال الحسين «الأحرف كلها مُلك ومُلك الملك للأُنف واللام صورته والأُنف روح اللّام وعلم اللّام في ذات الأنف وعلم الميم في ذات اللّام واللام نفس الميم ونوره والأنف ظاهر لباطن الميم والميم متصل باللام الظاهر»

(١١) وقال بعضهم: «كل كلمة من كلام الله تعالى فيها جميع الكلام وجميع الكلام والكلمة في الحرف والحرف في النقط والنقط مقدارها مقدار العبد اللطيف الزوحياني الكامل المحكم الثام الجاسم».

(١٢) وقال القاسم: «إِنَّ الحُرُوفَ ثَلَاثُونَ أَظْهَرَ الْحَقُّ مِنْهَا ثَمَنَةً وَعِشْرِينَ حُرُفًا وَأَخْفَى حُرُفًا وَاحِدًا جَعَلَهُ مِفْتَاحَ سِرِّ الْأَوْلِيَاءِ يُلْهِمُهُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ مِنْهُمْ» وَذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَا يُعْتَقَدُ بِهِ اللَّفْظُ وَلَا يَقُومُ فِي الْوَهْمِ

(١٣) وقال الحسين: «ألم تعلم الأثف الأنوف المألوف ولام الألاء وميم الملك وحاء الحمد وعين العالم والعلوم ودال الدين والدين؟» بهاء الهجة وتاء النقام والثوبة وتاء الشاء والثبات وجيم الجهد والجمال وخاء الخلق والخلة ولام الذات والذمة وراء الزوج والرفقة وزاء الزيادة والزينة وسين السناء والسر وسين الشان والمنشئة وصاد الصديق والصفاء وضاد الضياء والضحي وطاء الطهارة وطاء الظل وحاء الحبيب والطيب وفاء الفلق والتفهم وكاف الكفاية والكرم وواو الولاية والود وهاء الهداية ونون الثور والثوال ولام ألف التهليل وياء القاسد والأبد»

(١٤) وقال الراسطي رحمه الله عليه: «أُخرجت الأحرف ثمانية وعشرون حرفاً وقال الخليل: تسعة وعشرون حرفاً». وهي [أ ب] الصمات كلها إذا مَرَّها المميز بقوله: ﴿وَلَا زُطْبٌ وَلَا يَاسِي إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (٦٦، ٥٩). وقوله: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ بَيْنَ شَيْءٍ﴾ (٦٦، ٣٨) وكل حرف يدل على صفة لمن يميز وينظر وكل ناظرٌ منها إلى ما يليق به وما هو عِدَّةٌ ومقامه وحاله»

١ في الأصل نسخ وعشرون ٢ بداية العبارة المذكورة في حقائق التصدير ١/٢٦٩، الأعراس ١
٣ ولطه الخليل بن أحمد الراعيدي البصري، مشق، علم العروض، توفي بعد ١٦٠ راجع سير أعلام العلماء
١/٢٦٩

(١٥) وقال أبو سعيد الخزاز «لكلّ حرف من الحروف مشرب فهم غير الآخر^١ وطعم عذب موجود غير الآخر ومذاق شهى غير الآخر وإِنما يعرفها أرباب الأسرار الصّافية والعيون المبصرة والقلوب النيرة»

(١٦) وقال بعضهم: «جعل أوّل الحروف الألف وأخرها الياء فدلّ الألف على الوحدة والقرابة ودلّ الياء على العجز والعبودية والطاعة فإذا جمعت بين الحرفين الأوّل أنّي هو الألف والآخر أنّي هو الياء وقلبتّها صار نداء وهو إظهار العبوديّة من العباد لولاهم بديانهم يا الله يا رحى يا رحيم وفي ذلك غاية مراد الزّاهدين والعارفين جميعاً من قضاء حوائج الزّاهدين وجواب نداء العارفين»

(١٧) وقال بعضهم: «جعل الحروف نقوشاً لأسرار العارفين والمريدين والثّانين فكلّ يرجع برّء إلى حرف من هذه الحروف ويأنس به ويسكن إليه على مقدار حاله فإذا تمّ للعارف مقام معرفته واطمأنّ إلى معرفته استقام معه على بساط القدرة والقوّة والهادنة أشرف على معاني أسرار الحروف فيخبر عن كلّ حرف منها بما أودع الحقّ فيها من فنون الحكيم فحينئذ يأنس به ويسكن إليه الخلاق أجمع من الإنس والجنّ والسّباع والطّيور والبهائم ويكلمونه فينهم عنهم ويكلمهم فيفهمون عنه وهذا مقام عزيز والمريدون يعرفون من الحروف محاري الخطاب والثّانين يأنسون بسماعها ولا يفهمون ما فهم العارفون والمريدون»

(١٨) وقيل: «أبرز الحقّ الحروف للمعاني لفهم ظاهر الخطاب وأودع علم معانيها [١٥] الخواصّ من الأولياء فأخبروا عنها بأحكام القلوب وإشارات الأسرار والفوائد والموارد ووجوه الزّوائد فأنست أرواحهم بمعانيها وطربت قلوبهم بفوائدها واستارت شواهدهم بمشاهدتها فكلّ واقف منه مع حدّه وحقائقها مصونة عند الحقّ لا يطلع عليها إلّا الرّسل والخواصّ من الأنبياء^٢ وذلك قوله عزّ وجلّ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إلّا من ارتضى من رّسول» (٧٢: ٢٦-٢٧)

(١٩) أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الرازي، قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، قال: حدثنا عصام، قال: حدثنا آدم بن أبي إياس، حدثنا أبو جعفر الرازي، عن الربيع، عن أبي العالية، قال: قال علي بن أبي طالب رضي الله عنه: «علم الحروف من العلوم القزونة لا يعرفها إلا العلماء الزبانيون ولو وجدت لها موضعاً لنشرتها».

الألف وشرحه

(٢٠) سمعت أبا النصر الطوسي^١ يقول: سمعت المصري^٢ يقول: «الألف إشارة إلى انفراد الحق بما انفرد به من المشيئة والمراد وإشارة إلى من تفرد به وتجرّد وقام له بسوابج الحقوق كقيام الألف من بين الحروف».

(٢١) وقيل «الإشارة في قوله «إِنَّا إِنبَأْنَا ابْنَيْهِ بِحُكْمِ الْأَلْفَيْنِ وَهُوَ كُلُّ إِنْبَاءَاتٍ سِوَاهِ الْتَوْرِ فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى نُورِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَ لِلشَّامِ وَالْأَرْضَيْنِ وَمَا فِيهَا»

(٢٢) وقيل: «إِنَّ الْإِشَارَةَ إِلَى الْأَلْفِ إِنَّهُ أَوَّلُ لَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ لِأَنَّهُ سَبَقَ كُلَّ أَوَّلٍ»

(٢٣) وقيل في الألف: «أَيُّ إِنِّي لَنَا جِجِي لَا شَرِيكَ لِي»

(٢٤) وقيل: «بإظهار الألف في الحروف ألف المخلوق العبودية وبالألف تألقوا في الدين

قال الله تعالى: ﴿لَوْ أَفْقَشْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَفَشْتُ نَبِيّاً قَلِيلاً﴾ (٨١-٦٣)

(٢٥) وقيل: «الإشارة في الألف هو الدليل على كماله ووحديته فإنه بعظيم قدرته يقدر أن يؤلف بين الأضداد ويؤلف بينها كما ألف بين النفس والروح مع تباينها في المصدر والمورد». [٥ب]

(٢٦) وقيل: «الألف إشارة إلى إعطاء المقدورات والإرادة من الأزل»

(٢٧) وقيل: «الألف إشارة إلى الأُولِيَّة وهو القدم إذ لا أَوَّلَ حقيقةً ولا آخر لكنه أشار

إلى قدم الأُولِيَّة والأَيديَّة»

(٢٨) وقيل: «إِنَّ الْإِشَارَةَ فِي الْأَلْفِ إِلَى الْاسْمِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ فِي الظَّاهِرِ الْمَوْضُفِّ بَيْنَ

١ عبد الله بن علي الشراخ. صاحب كتاب الفتح

٢ أبو الحسن علي بن إبراهيم، من كبار مشايخ بغداد. راجع طغفان الصوفية ٤٨٩-٤٩٢

الأنفاس وفي الباطن المؤثف بين القلوب»

(٢٩) وقال بعضهم: «الأنف مفتاح أساسي التفريد لأنَّ الأنف إشارة إلى الانفراد لتوحد الأزل به فهي قائمة بنمساها لا تتصل بشيء إذا كان في أول الحروف ولا يتصل بها شيء فهي الإشارة إلى الأزل والأبد والابتداء والانتها»

(٣٠) وقيل «الأنف إشارة إلى الألفة والأنس»

(٣١) وقيل: «أول ما خلق الله تعالى الأنف ثم اللام ثم القاف ثم الميم فسمي^١ القلم به فجعله قلماً فأجراه بما أراد أن يظهر من الكون وما فيها إلى الأبد»

(٣٢) سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت أبا القاسم البرزكاز بمصر يقول قال ابن عطاء: «الأنف تشير إلى الألفة لأنه الألف المألوف^٢ ألف أرواح العارفين بالسكون معه وألف أرواح الأنبياء بالولاية والنبوة والرسالة وألف قلوب الأولياء بالمحبة والشفعة»

(٣٣) وقال أيضاً: «للأنف ست جهات^٣ اليمن وهو الطاعات واليسار وهو المعاصي والفوق وهو مضاد النافذ وال تحت وهو العبودية والظهر وهو الآؤه المتظاهرة والبطن وهو نماؤه^٤ المترادفة»

(٣٤) سمعت عمر بن أحمد بن شاهين يقداد يقول سمعت الحسين بن القاسم العسكري يقول: حدثنا علي بن حرب، حدثنا زيد بن حبان، حدثنا حسين، حدثني يزيد النحوي عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما أن عيسى صلوات الله عليه أرسل إلى الكتاب فقال له المعلم: «قل ألف»، فقال: «ألف»، فقال: «قل باء»، قال: «لا تخبرني ما الأنف؟» قال المعلم: «لا أدري» قال «ألف الله عز وجل» [١٦١]

الباء

(٣٥) الباء الإشارة «إلى» أنه باؤه ظهرت الأشياء وبه فنيث وبتجليته حسن وباستناره قُبِحت^٥ فمن كان بالحق خالصاً كان الحق له حقيقة

١ استعمل الملاح في الكليات في عبارة سابقة راجع الفقرة ١٣

٢ هذا القسم من العبارة مسروب إلى ابن عطاء في القلم ١٢٤

٣ في الأصل مثنوي

٤ في الأصل أسماؤه

(٣٦) أنشدني عبد الله بن عليّ، قال: أنشدني الوجيبي، قال: أنشدني ابن عليّ الرّوّذباري نفسه:

بك كجان وجّده بك عنه لك منه وعنك ما لك منه
من إذا لاح لائح لشوق^١ هام وجّداً عليك إن لم تَكُنْهُ

(٣٧) وقيل في الباء «إنّه أبدي الأكوان بإرادته ومشيئته».

(٣٨) وقيل «الباء إشارة إلى الأبد أنّه الأبدى وإن كان لا أبد ولا أزلى حقيقة».

(٣٩) وقيل «الباء يشير^٢ إلى إيداء العبوديّة على الظّاهر والباطن فيدي على الظّاهر اتباع الأمر والقيام على حدود الشرط على حدّ النشاط ويدي على الباطن الرضا بالموارد والصبر على المحن»

(٤٠) وقيل «إنّ الإشارة في الباء تصحيح البداية على السّنة لتصحّ له النّهاية في الأحوال على الكشف والمشاهدة»

(٤١) وقيل «الباء إشارة إلى أسماؤه الباقي والباسط والبديع والبارئ^٣ والباطن والباسط وهو إشارة إلى بقائه ودوامه بلا نّهاية ولا حدّ ولا أمد»

(٤٢) سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت أبا القاسم البركازي يقول: قال ابن عطاء «الباء برّه لأرواح الأنبياء بالهام النّبوة والرّسالة»^٤

التاء

(٤٣) قيل: «إنّ الإشارة في التاء تُبهِو هيّة العبد في ذاته وجماعته فلم يعلموا منه إلّا اسماً ولم يلمحوا منه إلّا رسماً»

(٤٤) وقيل: «إنّ الإشارة في التاء أنّ العقول تاهت في حقيقة حقّه فلم يصل أحد إليه

١. أحمد بن محمد، توفي ٣٢٢ راجع طبقات الصوفية ٣٥٤.

٢. في الأصل كمنير البنان مذكوران في طبقات الصّوّفة عربيّه ٣٥٨-٣٥٩، يدرس ٣٦٥.

٣. جعل المؤلف اسم الحرف مدكراً تارةً ومؤنثاً تارةً أخرى، في حالة عدم وجود النقط، كما هو الغالب، جعلنا اسم الحرف مدكراً ٤ في الأصل. البارز

٥. راجع حقائق التفسير ٢٤/١ من دون الإسناد.

من حيث الحقيقة ولم ينفصل عنه من حيث الرسم» [٦١ ب]

(٤٥) وقيل في التاء: «إِنَّ الْخَلْقَ صَحَبُوا الْحَقَّ عَلَى التَّوَهُّمِ وَالظَّنِّ تَوَهُّوْا أَنَّهُمْ بَلَغُوا إِلَى شَيْءٍ مِنْ دَرَكِ الْحَقَائِقِ وَإِنَّمَا هُمْ عَلَى التَّوَهُّمِ فِيهَا وَالظَّنِّ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾ (١٠٠-٣٦)»

(٤٦) وقيل: «إِنَّ التَّاءَ طَرِيقَ الثَّانِيَيْنِ إِلَيْهِ وَهُوَ الرُّجُوعُ مِنَ الْكُلِّ إِلَى مَنْ يَمْلِكُ الْكُلَّ»^١

(٤٧) وقيل في التاء: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى تَرْكِ التَّوَانِي فِي الْأَوَامِرِ»

(٤٨) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى التَّيَقُّظِ لِلْمَوَارِدِ عَلَى الْأَسْرَارِ»

(٤٩) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى تَصْحِيحِ طَرِيقِ التَّوَكُّلِ مَعَ اللَّهِ»

(٥٠) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى الْإِسْتِقَامَةِ فِي مَقَامَيْ التَّكْوِيضِ وَالتَّسْلِيمِ»

(٥١) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى الْإِعْتِدَادِ عَلَى التَّرْقِيقِ وَالتَّضَلُّلِ دُونَ الْأَقْصَالِ وَالْعِبَادَاتِ»

(٥٢) وقيل: «إِنَّ التَّاءَ نَهَايَةُ الْإِشَارَةِ إِلَى اللَّهِ يُشِيرُ إِلَى تَصْحِيحِ التَّوْحِيدِ وَفِي تَصْحِيحِ



التَّوْحِيدِ صَحَّةَ الْمَقَامَاتِ أَجْمَعِ»

(٥٣) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى تَصْحِيحِ التَّوْبَةِ وَهُوَ أَنْ تَتُوبَ بِمَا لَا تَعْلَمُ لِيَعْنِكَ عَلَى التَّوْبَةِ

بِمَا تَعْلَمُ»

التاء

(٥٤) قيل: «إِنَّ الْإِشَارَةَ فِي التَّاءِ مَهْلُ الثَّبَاتِ مَعَ الْحَقِّ عَلَى حُدُودِ الصَّدَقِ وَثَبَاتِ الْخَلْقِ

بِمِلْكِ الشَّرِيعَةِ وَرِسْمِهَا وَأَدَائِهَا وَثَبَاتِ ذَلِكَ بِالْعِلْمِ وَثَبَاتِ الْعِلْمِ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَثَبَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَلَوْلَا أَنْ نَبَيِّنَاكَ لَفَنَدُ كَيْدَ تَرْكُنْ

إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً﴾ (١٧-٧٤)»

(٥٥) وقيل: «إِنَّ الْإِشَارَةَ إِلَى التَّاءِ الثَّبُوتُ عَلَى سَعَةِ الْمَعْطَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

(٥٦) وقيل: «إِنَّهُ يُشِيرُ إِلَى الثِّقَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ»

(٥٧) وقيل «إنه العجز عن القيام بحقوق الثناء كما رجع المصطفى صلى الله عليه وسلم عن طريق الثناء إلى طريق العجز كقوله "لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك"»

(٥٨) وقيل «إن الإشارة فيه تبرئة أفعالك عن طلب ثواب الله عليها لأن الخدمة إذا طُلب عليها ثواب قُرب من حد الطمع»

الجيم

(٥٩) وقيل «الإشارة فيه بمجاوزة الحق والقرار عن الأغيار ومن جاور الحق بقلبه سقط الكون والأغيار عن ستره، فعزّ وتعرّز وعزّ به كلّ عزيز لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم في دعائه "وعزّ جارك"»

(٦٠) وقيل: «الإشارة فيه جُء بالكونين طلباً لئلا يُلْجَأَ لا يصل إلينا من للأغيار والأكوان على قلبه حظ» [١٧]

(٦١) وقيل: «الإشارة فيه بالمجازة عيّا فيه الصّاحبة من الفرح بغير مفروح به والكون إلى ما لا بقاء له»

(٦٢) وقيل: «إنه يشير إلى جبريّة الحق جبر كلّاً على ما أراد لما أراد بلا مبدل ولا مغير وهو قوله «العزيز الجبار» (٥٩: ٢٣)»

الحاء

(٦٣) وقيل «إن الإشارة في الحاء إلى محدث نفسي بنفسي حين لم يحمدي أحد ثم دلت عيادي على حمدي ولو لا أني محدث نفسي ما علم أحد كيف يحمدي»

(٦٤) وقيل «إن الحاء إشارة إلى حلم الله عزّ وجلّ وصنّعه عن عبيده لم يأخذهم بارتكاب المخالفات ولو أخذهم بها ما بقي أحد»

(٦٥) وقيل «إنه إشارة إلى حجة الله على عباده في محكم الأمانة يطالبهم بتصحيحها

قال الله تعالى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ الآية (٣٣: ٧٢)»

(٦٦) وقيل «إنه إشارة إلى حجاب من حجب عه واحتجابه عن عبده فلم يكشف الحجب إلا عن أهل ولايته عاجلاً وعن سائر المؤمنين أجلاً»

(٦٧) وقيل «إنه إشارة إلى حث العباد على طلب الحلال والحلال في الحقيقة ما لا شبهة فيه. والمحرّم ما نصّ الله عليه تحريمه. والشبهات رخص العلماء بالتأويلات».

(٦٨) وقيل: «إنه يشير إلى الأولياء بأنهم حجة الله على عباده والحجة من الأولياء هو إمام أهل الولاية وهو العالم مائة وبأوامره والمتخلّق بأخلاق رسوله صلّى الله عليه وسلّم»

الحاء

(٦٩) وقيل «إنّ الحاء يشير إلى الاهتمام بالخلود في إحدى التكرين لما روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: يُذْبَحُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ جَسَرُ جَهَنَّمَ ثُمَّ يَنَادِي: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خَلُودٌ بَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خَلُودٌ بَلَا مَوْتٍ»

(٧٠) وقيل: «إنّهُ يشير إلى المحبّة على الخوف وأعظم الخوف خوف الصوت وهو أن يغوته الحقّ وبعده خوف غيظه وعداؤه وبعده خوف عدله وبعده خوف التّقصير في خدمته وطاعته وبعده خوف التّريط في أوامر الرّسول صلّى الله عليه وسلّم وبعده خوف تضييع الأوقات وبعده خوف قلّة الخوف وبعده خوف قلّة الصّدق في الخوف وبعده خوف الرّياء في الخوف» [٧١] هذا إلى ما لا يوصف من مقاماته»^١

(٧١) وقيل «إنّهُ يشير إلى الأخذ بمحطّك من الأوامر على مطالعة الأمر حتّى لا ترى لنفسك منه مقاماً ولا تطلب به حقّاً ولا جزاء ولا عوضاً لأنّ من أخذ نفسه بسرور ما أوبر به شغل ذلك عن طلب عوض عليه وأغناء مشاهدة الأمر منه»

(٧٢) وقيل «إنّهُ يشير إلى الإخلاص في كلّ وقت وحال وفي كلّ زمان ونفس»

١ هذا الحديث مروي في كتب الصحاح بألفاظ مختلفة. راجع مثلاً سلم. الجئة ٤٠. ص ١٢٢٦ أو مسد أحمد من حبل ١١٨/٢ ٢ قارب السلمي. درحات الصّادقين في الصّوّف ٣٨١

الدَّال

(٧٣) وقيل «إِنَّ الدَّالَّ يَشِيرُ إِلَى الدَّيْمِيَّةِ وَالْأَبَدِيَّةِ وَدَوَامِ الْحَقِّ فِي الْأَبَادِ وَالْأَزَلِ إِذْ لَا أَزَلَ وَلَا أَبَدَ حَقِيقَةً»

(٧٤) سمعت محمد بن عبد الله الزَّازِي، يقول، سمعت أبا بكر الخوَّاسِي، يقول سمعت أبا بكر الورَّاقَ رحمه الله،^١ يقول: «الدَّالَّ يَشِيرُ إِلَى تَرْكِ الدُّنْيَا وَالْإِعْرَاضِ عَنْهَا وَالِاسْتِغْنَاءِ بِالْمَعَادِ وَالْإِقْبَالِ عَلَيْهَا»

(٧٥) وقال ذو النُّون: «إِنَّهُ يَشِيرُ إِلَى مَدَاوِمَةِ الْخِدْمَةِ عَلَى حَدِّ الْمَوَاقِفَةِ وَشُرَاطِ السَّنَةِ وَمَدَاوِمَةِ الشُّكْرِ عَلَى مَا أَهْلَكَ لَهُ مِنْ حُدُودِهِ وَدَوَامِ الْفَرَحِ بِأَنْ جَعَلَكَ مَحَلًّا لِأَوَامِرِهِ وَيُؤَاهِيهِ»

(٧٦) وقيل: «إِنَّهُ يَشِيرُ إِلَى مَدَاوِمَةِ الشُّكْرِ لِمَدَاوِمِ نِعْمَتِهِ عَلَيْكَ فَلَا تَفْقِرْ عَنْ شُكْرِهِ كَمَا لَا تَحُلُو^٢ مِنْ نِعَمٍ تَتَجَدَّدُ عَلَيْكَ مِنْهُ»

(٧٧) وقيل: «إِنَّهُ يَشِيرُ إِلَى دَعَاءِ الدَّالِّهِينَ لِمَدَاوِمِ الْغُفْوَانِ».

(٧٨) وقيل: «إِنَّهُ يَشِيرُ إِلَى الدَّعْوَةِ إِلَى اللَّهِ بِإِلَى أَحْكَامِهِ وَقِرَائَتِهِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَيْسَ بِهِ شَيْءٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (أَدْخُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) (١٦١: ١٢٥)

الدَّال

(٧٩) قيل «إِنَّ الدَّالَّ يَشِيرُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ لِعِبَادِهِ فِي الْأَزَلِ فَأَوْصِلَهُمْ بِرُكَّةٍ دَكَرَهُ لَهُمْ إِلَى أَنْ دَكَرُوهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِذْ تَكُونُ فِي أَذْكَرَكُمْ﴾ (٢١: ١٥٢) أَيُّ لَادَكَرُوا وَذَكَرِي لَكُمْ فِي الْأَزَلِ وَاشْكُرُونِي عَلَيْهِ أَذْكَرَكُمْ فِي أَوْقَاتِ الْفُرُورَاتِ وَالْمَاجَاتِ»

١ محمد بن عمر البخاري المكي، يعتبره السليبي من العلماء راجع طيفات الصوفية ٢٢١

٢ في الأصل تَحُلُو ٣ في الأصل ٥ صَلَّى اللَّهُ

٤ حرف الدَّال على هامش المخطوطة وبدوا أن الكاتب سهى فزنته على سبابه

(٨٠) وقال بعضهم: «الذَّال يشير إلى فناء الذَّاكر في مشاهدة مذكورة وخَتره عن إظهار الذَّكر والرجوع إلى الذَّكر الخفي وهو ألا يبقى فيه مكان إلا وهو ذاكر له قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الذَّكر الخفي»^١

(٨١) وقيل: «إنَّه يشير إلى ذمِّ النَّفس والهوى والدُّنيا لكثرة شرورها وقطعها بالعباد عن طرق الوصول إلى الحقائق غيبتها وكلَّ واحد منها محلّ الآفات»

(٨٢) وقيل: «الإشارة فيه ذهَابك عن أوصافك وفناء خواطرك وسراداتك فيك والرجوع إلى الله بالكليَّة حتَّى لا يبقى للنفس فيك نصيب ولا للخلق والدُّنيا والسَّهوة والهوى فيك حظٌّ»

الزَّاء

(٨٣) قيل: «إنَّ الإشارة في الزَّاء ^{بفتح الز} بالإنشغال بالزَّواج عن رؤية الفعل»
(٨٤) وقيل: «إنَّه إشارة إلى قرار الزَّوج في مشاهدة المعنى إذ الزَّوج بعض المعنى وليس الزَّوج كلَّ المعنى»

(٨٥) وقيل: «الزَّاء إشارة إلى رَأْفَةِ الْحَقِّ بِالْخَلْقِ فَمَنْ عَظَفَ عَلَيْهِ بِرَأْفَتِهِ جَعَلَهُ رُؤُوفًا بعباده ألا ترى النَّبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَانَ حَظَّهُ مِنَ الرَّأْفَةِ أَكْثَرَ وَصَفَهُ اللهُ تَعَالَى بِهِ، فَقَالَ ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (٩، ١٢٨)»

(٨٦) وقيل: «الإشارة فيه لإرادة المريدین له فمن أرادته لنفسه [أ] لم يزد منه إلا بُعْدًا وشغله بخدمة نفسه ثللاً يتفرَّغ منها إلى خدمته ومن أرادته للجنة ونعمها ملكها الله إِيَّاهُ ومن أرادته له أَفْنَاهُ عن كلِّ مراد سواه وجعله علماً في عباده ومشاراً إليه في بلاده»

(٨٧) وقيل: «إنَّ الزَّاء إشارة إلى اسميه الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قسم بين خَلِيقَتِهِ رَحْمَتَهُ عَاجِلًا وَأَجَلًا وَرَوْحَهُمْ بِرُوحِ كَلَامَتِهِ وَنُورِ قُلُوبِهِمْ بِأَنْوَارِ مَعْرِفَتِهِ فَلَهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الدُّنْيَا رَحْمَتُهَا وَفِي الْآخِرَةِ حَقِيقَتُهَا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ فَهَ مِثْلَ رَحْمَةِ اللهِ قِسْمَ مِثْلِ رَحْمَةِ

بين عبادته فيها ترحم المختلنق بعضهم بعضاً وادخر تسعة وتسعين ليوم القيامة»^١

الزَّاء

(٨٨) قيل: «الإشارة في الزَّاء طلب الزَّيادة في الأحوال والدُّنْو من مُحَقِّ لها وانتظار الزَّيادة وقتاً فوقتاً» لذلك قال الجنيد: «س لم يطلب الزَّيادة من نفسه وأحواله فهو مكبول في مغارة البعد».

(٨٩) وقيل: «إنَّه يشير إلى الزَّهد وهو زهادتك في الكونين طلباً للوصول إلى مكوتها».

(٩٠) وقيل «إنَّه يشير إلى ترك التَّزَيُّن بالأحوال والأفعال»

(٩١) وقيل: «إنَّه يشير إلى طلب المزيد من الحقِّ بالمقام على الإحسان وهو المحلُّو من الكلِّ في مشاهدة الحقِّ»

(٩٢) سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول: سمعت أبا بكر الخوافي يقول: سمعت أبا بكر الوراق يقول: «الزَّاء يشير إلى ترك زينة الدُّنْيَا والتَّزَيُّن بزينة التقوى»

و تزيين النفس

(٩٣) «قيل: <السين يشير إلى التسليم والاستسلام»

(٩٤) سمعت عبد الله بن علي يقول: سمعت أبا الطَّيِّب العكبي يقول ويحكى عن الجريري أنه قال: «الاستسلام عند التَّلَاق جرأة والاتباط في محلِّ الأُنْس غِرَّة»^٢

(٩٥) وقيل: «إنَّ السَّين تشير إلى اسمه السَّيِّد فهو السَّيِّد على الحقيقة ولا يعرف هذا الاسم من يعظَّم غيره أو يرجو أو يخاف سواء فنَّ عَظَّمه على الحقيقة جعله الله سيِّداً بين عبَّيده يخدمونه كما يخدم العبيد السَّادَة والسَّيِّد الَّذِي ساد السَّادَة يسوِّد ربوبيته»

(٩٦) وقيل «إنَّ السَّين يشير إلى استواء [أب] التَّوَرَّع مع الله تعالى في تلوين الأحكام في المحابِّ والمكاره والتَّعَمُّ والمصائب»

١ وراجع صحيح مسلم، التوبة ٢٠

٢ إنَّ هذه الجملة هي البص من حبر رواد السلسي يظنُّه بالإسناد نفسه في طبقات الصوفية ٢٦١

(٩٧) وقيل: «الذين معناه اسم السلام ولا سلام سواء فإنه أكرم أوليائه بأمر سألهم مسلمين وأنزلهم دار السلام وأكرمهم بسلام الملائكة وسلم عليهم بلا واسطة قال الله تعالى: ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾ (٥٨: ٣٦)»

(٩٨) سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت أبا القاسم البركاز بمصر يقول قال أبو العباس بن عطاء: «الذين سره مع أهل ولايته من أهل المعرفة بالهامم الفراسة والأثر به بالوحشة عما سواه»

(٩٩) وقيل: «الذين يشير إلى العبد بأن يصدق على نفسه باب الخالقات»

الذين

(١٠٠) قيل: «الإشارة في الذين إشارتي أنوار الأزل على من أشرق عليه»

(١٠١) وقيل: «هو شمول الأنوار على ^{فعل المعارف} فعل المعارف»

(١٠٢) وقيل: «هو شتات سر من أمره ^{عنه} واستغفاله بما لا يليق به»

(١٠٣) وقيل: «إنه يشير إلى حقيقة الشكر لطلب المزيد ولما سبق عليهم من المنن ولما هم فيه وقتاً بعد وقت وعلمهم أن الشاكر لنعمه يؤدي به حقوق نفسه لا يرجع إلى المشكور في الحقيقة منها شيء»

(١٠٤) وقيل: «إنه أنشكال أحوال العارفين في الوقت ومشاكله المبدأ منها المنتهى^١»

(١٠٥) وقيل: «إنها تزك الشبهات والزخافات من ابتداء الإرادة إلى أن يصير مراداً فيرد إلى حال الزفاهية»

(١٠٦) وقيل: «إنه يشير إلى مشاهدة ما يبدو^٢ على العارفين من شواهد الحق يتجلى لخصوص الأولياء فيشهدونه بأنوارهم وأسرارهم كما يعرفونه بقلوبهم ﴿فَيُشِيرُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (١١: ٤٢)»

(١٠٧) وقيل: «إنه يشير إلى شوق المشتاقين إليه»

الضاد

(١٠٨) قال جعفر بن محمد رحمه الله عليه: «الضاد يشير إلى مطالبة العبد نفسه بالصدق في نيته وأعماله وأحواله وأعلى^١ مقام الصدق في التوكل وعمرجه من تصحيح المعرفة قال الله تعالى: ﴿رَجُلًا صَدَقْنَا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ (٢٣-٣٣). وما خلا فعل ولا حال من الصدق فكان مرضياً لأن الصدق ميزان الأفعال والأحوال»^٢

(١٠٩) وقيل: «إن الضاد يشير إلى الصبر على الثواب والمكاره [آ٩] والصبر تحت الأمر والنهي»

(١١٠) والصبر مفتاح البركات. لذلك سمعت أبا العباس بن الحسّاب البغدادي، يقول: سمعت جعفر المجلدي، يقول: «خير الدنيا والآخرة في صبر ساعة وهو أنه إذا أصابك شدة في طاعة صبرت عليها ساعة وإذا طرعتك نفسك إلى شهوة ومعصية صبرت عنها ساعة» (١١١) وقيل: «إنه يشير إلى صمدية الحق وأنه المسمود إليه بالطاعات وبعمديته امتنع عن قبول الأشكال والأضداد والالتفات عن الإجماع به والوقوف عليه».

(١١٢) وقيل: «إنه يشير إلى تصديق نبي الله ﷺ لأن أولئك من رضاه وقربه ورؤيته»

(١١٣) وقال ابن عطاء: «الضاد يشير إلى تصفية القلوب من الأكاذاب وتصفية الأسرار من الالتفات إلى الأغيار»

الضاد

(١١٤) قيل: «إن الضاد يشير إلى ضياء أنوار المعروف على أسرار العارفين»

(١١٥) وقال جعفر: «إنه يشير إلى الوفاء بضمان ما تحمل من الأمانة حيث أنشقت^٣ عن حملها الشبوات والأرض وما فيها».

١ في الأصل وأعمال.

٢. وصف السلمي الصدق بهذه العبارة في «فصول في التصوف»، ص ٢٦٩

٣ في الأصل أنشقت.

الطَّاء

(١١٦) قال بعضهم «الإشارة في الطَّاء طهارة الأسرار عن جميع الأغيار وطهارة الجوارح عن كلِّ المخالفات»

(١١٧) وقال أبو بكر بن طاهر^١ «إنه يشير إلى طيب قلوب المحبين بمحبوبهم»

(١١٨) وقال الحسين: «يشير إلى طوابع الحقِّ إذا طلعت على أسرار خواصِّ أوليائه فيكسبها من فنون ساكنة الأغيار ويعملها خالصاً للواحد الجيتار إذ الجيتار من لا يساكن ولا ينازل بل يقهر كلَّ من ساكنه ونازله ويطمس»

الظَّاء

(١١٩) قال الحسين «بن» محمد بن عيسى: «الظَّاء يشير إلى حسن الظَّنِّ بآفة وسوء الظَّنِّ بالنفس»

(١٢٠) وقال بعضهم: «الظَّاء إشارة إلى الاحتراز من الناس بسوء الظَّنِّ». قليل «سوء الظَّنِّ» بن قال سوء الظَّنِّ بنفسك لا بهم»

(١٢١) وقال بعضهم «الظَّاء يشير إلى كتمان الزَّاهدين في المواجه كَلَمَه» [٩ب]

(١٢٢) وقال بعضهم: «الظَّاء يشير إلى اسمه الظَّاهر وبه ظهر على أسرار العارفين القوائد والزَّوائد»

العين

(١٢٣) قال بعضهم: «العين يشير إلى علمه بالأنبياء على حقيقة لا على تعلُّم واستنباط»

(١٢٤) وقال: «هو يشير إلى معونته من أحبَّ من عباده حتى أوصله إلى طاعته»

(١٢٥) وقيل: «العين يشير إلى عين الأنبياء التي هي خاصيته ولم تتمَّ إلَّا به» ومثل هذا

أنشدت لمنصور الفقيه.^١

قالوا خذ العين من كل فقلت لهم
شطران من ألف طومارٍ مُسَطَّرٍ
وربها لم يكن في الألف سطران
وكما كتب الزوهابي إلى^٢ عمر:

وأنت للعين عين عند رؤيتها يسو^٣ إليك كما يسو^٤ إلى النظر

(١٢٦) وقيل «العين يشير إلى تباين علوم الخلق وهي على أقسام فحقيقة العلوم تلخلق على الشريعة وذلك الذي إذا تحقق العبد فيه أورنه العلم بالحقائق وعلم العرش معدنه الملائكة وعلم اللوح معدنه خواص الملائكة وعلم المعرفة معدنه الأولياء وعلم الذات معدنه الأنبياء وحقيقة العلم بالله معدنه قلب محمد صلى الله عليه وسلم لا غير لذلك قال الله تعالى: ﴿إِنَّكَ لَنَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (٦٨ ٤) حيث احتملت من حقائق العلوم ما لم يتمله غيرك. وخوطب بقوله عز وجل ﴿فَإِذْ عَلَّمْنَا نُوْحًا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ (١٩ ٤٧)»
(١٢٧) وقيل: «العين مفتاح اسمه العزيز وهو الذي عز في عظمته وعلوّه عن التشبيه والدرك»

(١٢٨) وقيل: «هو مفتاح اسمه العلیم فإنه تعالى حين قد خلقهم وبما يظهر منهم على مرور الأوقات والأزمنة»

(١٢٩) وقيل: «إن العين يشير إلى حسن المعاملة مع الله وروية معاملة الله معه بالفناء عن روية معاملته»

(١٣٠) وقال بعضهم: «العين يشير إلى دوام العيش بالله ومع الله تعالى» [١٠ آ]

الفين

(١٣١) قال بعضهم «الفين يشير إلى العيب الذي ستر عن جميع خلقه وأهيم الانتداء

١ ذكر السلمي بعض الأبيات له في كتاب الفتوة ١٠٩

٢ في الأصل إلى إلى ولعل العيوب إلى لم أو أبي عمر

٣ في الأصل يسو

٤ في الأصل يسو

فيه والعاقبة لتلا يركن أحد إلى شيء من أحواله فلا يسكن إليها»

(١٣٢) وقيل: «الذين يشير إلى الإغاة التي ذكرها النبي صلى الله عليه وسلم بقوله: «إنه ليتفان على قلبي»^١ وهو رجوعه من حال المشاهدة إلى حال الإيلاج فيجد في ذلك إغاة حتى يرجع إلى حال المشاهدة»

(١٣٣) وقيل «إن ذلك كان تلذذه بمباح الدنيا من صحة الأهل والولد وقضاء حقوقهم عليه»

(١٣٤) وقال بعض الخراسانيين: «إن الذين يشير إلى غرض الطرف عن المحرم لأن الله عز وجل يقول ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ﴾» (٢٤٠: ٣٠)

(١٣٥) وقال بعض البغداديين «إنه يشير إلى غرض البصر عن الكل بعد مشاهدة الحق ومعرفة»^٢

(١٣٦) وقال بعضهم: «إنه يشير إلى الغلو في المحبة حتى لا يبق للمحب في مقابلة محبوه حسن ولا خبر»



نبيه يشير القاء

(١٣٧) قيل فيه: «فاز من خلا عن مراداته وأتبع الأمر»

(١٣٨) وقيل: «القاء يشير إلى التقويض فن فوض أمره إليه سلم من موارد النفس وهو اجس الشؤره»

(١٣٩) وقيل: «القاء يشير إلى الفرار منه إليه»

(١٤٠) وقيل: «يشير إلى صفاء الفكر به عن الأفكار الباطلة»

(١٤١) وقيل: «إنه يشير إلى فك النفس عن أسر الطبع بالرجوع إلى الحق عالمًا بأنه المعطي والمانع حقيقة»

القفاف

(١٤٢) قال بعضهم «الإشارة في القاف أنه معناه اسمه القيوم والقوي والقيض والقدوس أقام الأشياء بقدرته وسوآها بقوته وجعلها في قبضته وقدس نفسه وزهه عما لا يليق به»

(١٤٣) وقيل: «إنَّ القاف ينبر إلى القيام إلى الأوامر بحسب الأدب»

(١٤٤) وقيل: «إنه يشير إلى قرار قلوب العارفين مع الله من غير رجوع منهم إلى شيء من الأكوان وما فيها»

(١٤٥) وقيل: «أبده يشير إلى الوقوف مع العلم وترك مجاوزة الحد»

(١٤٦) وقيل: «إنه يشير إلى القيامة وأهوالها وحيرة المخلوق فيها» ﴿لِكُلِّ أُنثَىٰ بُنْتَنٌ



(١٤٧) قيل: «الإشارة في الكتاب كَمَا تَخْلُقُ فِي سَوَاتِجِهِ وَإِيجَادِهِ الْخَلْقَ عَلَى ظَاهِرِ التَّعْصِ
فَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا مِنْ أَكْمَلِهِ الْحَقُّ بِهِ بِإِسْقَاطِ النَّقْصِ عَنْهُ وَهُوَ أَنْ يَخْلُصَ لِنَفْسِهِ كَمَا
قَالَ ﴿وَاصْطَلَقْتُكَ إِنْتَفِي﴾ (٢٠ ٤١) وَالَّذِي أَقْسَمَ بِحَبَاتِهِ بِقَوْلِهِ ﴿لَقَسْرُكُ﴾ (١٥ ٧٢)
فَتَمَّ مَرْتَبَةُ الْكَمَالِ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَنَّهُ أَحْيَاهُ بِهِ وَأَقْسَمَ بِحَبَاتِهِ وَظَاهَرَ الْكَمَالِ
لِلرَّسُولِ وَرَسَمَ الْكَمَالِ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْعَدِيدِينَ وَمَنْ كَمَلَ مِنَ الْخَلْقِ كَمَلَ بِإِشْرَافِهِ عَلَى كَمَالِ
الْحَقِّ وَمَشَاهِدَتِهِ»

(١٤٨) وقيل: «إنه إشارة إلى الكَوْن والكُنْ والكان، فالكان كلامه والكُنْ أمر، والكَوْن خلقه»

(١٤٩) وقيل: «إنه إشارة إلى أنه الكافي فاستق به كتاب مهم الدارين وأوصله إلى صلوات الله عليه»

اللام

- (١٥٠) قيل «الإشارة فيه ملامة المرید لنفسه في جميع أحواله طاعةً كانت أو معصيةً لعلمه^١ بنقصانها عن درجة الوجوب».
- (١٥١) وقيل في اللام: «إنه يشير إلى لطف اللطيف الذي يَرُدُّ على القلب والأصرار فيلطف عن علمها والوقوف عليها»

الميم

- (١٥٢) قيل: «إن الإشارة في الميم أي أنا الملك أنا ملكتُ الملوك فمن رغب في الملك فليطلب مني فمن طلب الملك فإنه الملك ومن طلب الملك ملكه الأملاك».
- (١٥٣) سمعت منصور بن عبيد الله يقول: سمعت أبا القاسم البركازي يقول: قال ابن عطاء: «الميم يشير إلى معاني مخاطبات الأمر والنهي»
- (١٥٤) وقال ابن عطاء: «الميم مستعمل على المریدين بإتمام نظره إليهم ودلائهم على صنع ربهم»
- (١٥٥) وقيل: «إنه يشير إلى ميل النفس إلى اتباع الهوى ومخالفة الموفقين متابعة هواهم»

- (١٥٦) وقيل: «إنه يشير إلى ميل العارفين إلى طلب مرضات الرب تعالى».
- (١٥٧) وقيل: «إنه يشير إلى مقت النفس السؤلة»
- (١٥٨) وقيل: «إنه يشير إلى حبّ الملمات شوقاً إلى الملك الجبار تبارك وتعالى».

النون

- (١٥٩) قيل: «الإشارة فيه هو النور الذي يتدفقه الله في قلوب أوليائه فيصهرون به وراءهم وأمامهم وعن يمينهم وشمالهم ويرون الملكوت وما فيها وهو إمام الأولياء الذي

جُمِلَ رحمة الخلق يشاهد بذلك الثور المفتيات معاينة من يشاهدها عن حضور وهو الذي قال النبي صلى الله عليه وسلم في صفة قلوبهم "فإذا قذف ذلك الثور في القلب انفتح وانشرح".

(١٦٠) وقيل: «إذا غلب نور روح العبد ظلمة هيكله انفتح القلب لذلك وانشرح وإذا غلبت ظلمة هيكله نور روحه أظلم الروح والجسم جميعاً وأنوار الحق التي يديها على الخلق شتى فني الرأس نور الوحي وبين العينين نور المناجاة وفي السمع نور اليقين وفي اللسان نور البيان وفي الصدر نور الإيمان وفي القلب نور المعرفة فإذا انفتح قلب من هذه الأنوار غلب على الثور الآخر فأدخله في سلطانه وإذا انفتح الأنوار جميعاً صار نوراً على نور ﴿يَتَذَكَّرُ أَلَمْ يَتَذَكَّرْ مَنْ يَشَاءُ﴾ (٣٥:٢٤) أي لنور من ملك الأنوار»

(١٦١) وقيل: «إن مفتاح الثور من اسمه الثور وهو الذي نور السماوات والأرض بظاهر الأنوار ونور الأبدان بباطن الأنوار وهي العوائق نور قلوب الأنبياء وخوارج الأولياء بخاصة نوره وهي المعرفة»



(١٦٢) وقيل: «إن الثور يشير إلى تنزيه الحق نفسه عن الإدراك والإحاطة وعن وصف ما لا يليق به فنزهه عما نزه نفسه بالحقيقة ليعتد بها الثور وأفته ورحمته ويطلق إلى أقصى مرادك من العاجلة والآجلة»

(١٦٣) وقيل: «نزه نفسه أن يتقرب إليه أحد إلا به أو يبلغ أحد إلى حقيقة شكر نعمة من نفيه فإن الحمد قول القائل والشكر طلب الاستزادة وبالله التوفيق» (١١ ب)

الوار

(١٦٤) قيل: «إنه يشير إلى ورود ما ورد على الأسرار من لطائف الصنع والأنوار وبدائع المنة من الجبار»

(١٦٥) وقيل: «إنه يشير إلى مودة الحق لأوليائه بدناً»

(١٦٦) وقيل «إنه يشير إلى تلوين الوحي الذي أوحى الله .. بجاده فنهى وحى المشاهدة خص بها الشفيع الأعلى والحبیب الأدنى والكليم عليها السلام ووحى الوسائط لسان الأنبياء عليهم السلام ووحى الإلهام للتحل^١ ووحى التقشف والإلقاء ما قُذِف في قلوب الحوارين بقوله عز وجل ﴿وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (١١١: ٥) وما أُلْقِيَ في قلب أم موسى بقوله. ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى﴾ (٧: ٢٨)

(١٦٧) وقيل «الواو يشير إلى سفير المصطفى صلى الله عليه وسلم وحنون الشريعة والإقرار بولاية الأولياء ورك الإنكار عليهم»

(١٦٨) وقيل. «إن الواو يشير إلى الواحدية والوحدانية فقط»

III

(١٦٩) قيل. «إنه غايه الإشارات وتلخيصها الله عز وجل المحيط بكل شيء، والمُدرك لكل شيء. ولا يحيط به ولا يدرك كنهه بعدد^٢ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (١٠٣: ١٠٣). ﴿أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (١١: ١١٠). ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ (٢٠: ١١٠).

(١٧٠) وقيل «إنه يشير إلى تَهْنِئَةٍ أَنْ تَكُونُ سَيِّدِي مِنْ يَشَاءُ إِلَيْهِ وَيَقْطَعُ مِنْ يَشَاءُ عَنْهُ»

(١٧١) سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله الرازي، يقول: سمعت أبا بكر الخواشي، يقول: سمعت أبا بكر الوراثي رحمه الله عليه، يقول: «الهاء يشير إلى ترك الهوى وشهوات الدنيا أجمع»

(١٧٢) وقال أبو سعيد الخزاز: «الهاء يشير إلى هَوِيَةِ الْحَقِّ وَتَبْهُوِيَةِ الْخَلْقِ فِي هَوِيَّتِهِ لِأَنَّ ذَلِكَ غَايَةُ مَا يُمْكِنُهُمُ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ»

(١٧٣) وقيل «إنه يشير إلى استهانة الأكوار في سرك لحظهم حق الحق عندك»

(١٧٤) وقال أبو عثمان «الهاء يشير إلى معارضة الغموم في دار العموم التي هي سجن

المؤمنين لينال الفرع في يوم الدين قال الله عز وجل: ﴿إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾ (٥٢)
 (٢٦) «[١١٢]

لا

(١٧٥) قيل في لام ألف: «إِنَّ الألف شاهد بالانصباب وذَلَّت اللَّام بالانصباج على انفراد الألف الذي ﴿أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (٤٢: ١٦) فحمل الألف لقوته شُعب اللَّام وتقصانه فألبسه صفة التي فتى الأضداد والأزباب والأشكال بقوله: «لا»
 (١٧٦) وقيل: «الألف هو المشير إلى الوجدانية والتفرد فلما اتصل به اللَّام ألبسه نعت التي فلما زيد فيه أَلَف آخر صار حرف استثناء وإتيات بعد نفي وهو أبلغ ما يكون به الإتيات»

(١٧٧) وقال الحسين في لام ألف: «الألف تشير إلى قوام خلقه آدم خلقه ربُّه على استواء القامة وجعل تركيب الهيئة ثم أبدى له نوراً على مثال اللَّام فلما نظر إليها آدم صلوات الله عليه أس بها، فقال له الحق: ﴿مَرَجِعْهَا؟﴾ فقال: نعم فقال هاكها فأعطاه النور فعانقها آدم عليه السلام فأبدى منه على مثال كلام أَلَف فجعل الحق صورة لنفي الأضداد عنه والأضداد بقوله: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (٣٧: ٣٥ و ٤٧: ١٩) فلما أَلَف هو صورة آدم عليه السلام ومما تفتته للنور التي خص بها من بين سائر الخلائق قبلة»

(١٧٨) وقال الحسين: «إشارة الحروف كلها في لام ألف وإشارة لام ألف في الألف وإشارة الألف في التثنية وإشارة التثنية في فاء الفاء في رؤية الباقي عز وجل»^١
 (١٧٩) وقيل: «لام ألف تشير إلى ملامة النفس وقلة الرضا عنها»
 (١٨٠) وقيل: «تشير إلى ألا يأخذك في الله لومة لائم»

١ ذكرت العادة نسبها مسبوقة أيضاً إلى الحسين بن منصور الخلاج في الفقرة ٩. ولكن نهاية الجملة تختلف.

الياء

(١٨١) قيل: «إنه يشير إلى أنه يؤذيك لجاورته ويقومك لآداب خدمته ويعينك على أداء أوامره»

(١٨٢) وقيل «هو الذي يسورك الأحزان في دار الأحزان فيورثك ذلك الشرور والبهجة في مجاورة الرحمن»

(١٨٣) وقيل: «الياء يُدنيك من مأمورك»

واحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله الطاهرين



المراجع

١. تاريخ الإسلام للحافظ الذهبي. تحقيق عمر عبد السلام تدمري. بيروت
٢. تفسير لسهل بن عبد الله التستري. تحقيق محمد باسل عيون السود. بيروت ٢٠٠٢
٣. جامع البيان عن تأويل آي القرآن لأبي جعفر الطبري. دار الفكر. بيروت ١٩٨٤
٤. الجامع الصحيح لأبي عيسى الترمذي. تحقيق أحمد محمد شاكر. بيروت ١٩٣٨
٥. صحيح مسلم. دار السلام. الرياض ١٩٩٨
٦. سير أعلام النبلاء للحافظ الذهبي. تحقيق شعيب الأرنؤوط ومحمد نعيم العرقوسي. بيروت ١٩٩٤
٧. مسند الإمام أحمد بن حنبل. دار صادر. بيروت
٨. حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي. تحقيق سيد عمران. بيروت ٢٠٠١
٩. «سلوك العارفين» لأبي عبد الرحمن السلمي في نسخة كتب في أصول التصوف والزهد. تحقيق سليمان آتش. بيروت ١٩٩٣. ص ٣٩١-٤١٠
١٠. «درجات الصادقين في التصوف» لأبي عبد الرحمن السلمي في نسخة كتب في أصول التصوف والزهد. تحقيق سليمان آتش. بيروت ١٩٩٣. ص ٣٧٧-٣٩٠

١١ طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي، تحقيق نور الدين شريعة، الطبعة ٢، القاهرة:

١٩٦٩

١٢ طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي، تحقيق پديرين، لايدن ١٩٦٠

١٣ «فصول في التصوف» لأبي عبد الرحمن السلمي، مخطوط خزانة ابن يوسف براكش،

رقم ٩١

١٤ «كتاب الفتوة» لأبي عبد الرحمن السلمي، في مجموعة آثار أبو عبد الرحمن السلمي،

تحقيق نصر الله بوجوادي، ج ٢، تهران ١٣٧٢ هجري شمسي، ص ٢١٩-٣٣٣

١٥ اللّمع لأبي نصر السراج، تحقيق عبد الحليم محمود وطه عبد الباقي سرور، مصر

١٩٦٠

٨. كتاب الأربعين للصوفيّة

تصحیح

محمد سوری

مقدمه مصحح

این رساله نخستین بار در سال ۱۳۶۹/۱۴۰۰ هجری قمری به همت «مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية» در حیدرآباد دکن چاپ و در جلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی (ص ۵۳۳ تا ۵۵۱) عیناً افست شده است. چاپ مربوط به براساس نسخه‌ای خطی بوده است که تاریخ ۱۷ جمادی الثانی ۸۶۷ که اکنون در کتابخانه چتریشی نگهداری می‌شود^۱ دومین نسخه، در مجموعه شماره ۳۱۸ متعلق به کتابخانه مراد مخاری است (برگ ۶۰ آ تا ۶۴ ب). کاتب این نسخه محمد بن الحسین الشیخ الخرقانی^۲ است که در تاریخ دوشنبه اوایل جمادی الثانی ۶۹۰ در شهر تبریز از کتابت نسخه فراغت یافته است. میکرو فیلم این مجموعه با شماره ۲۳۶۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

سومین نسخه، در مجموعه خطی ۳۹۸۹ متعلق به کتابخانه ملی ملک است (برگ ۳۵ آ تا ۴۰ آ). رساله در اواخر سال ۶۷۲ یا اوایل سال ۶۷۳ به خط محمود بن محمد بن

۱. در مجموعه شماره ۲۳۶۲، رساله چهارم، برگ ۱۲۲ تا ۱۲۸ که فهرس المخطوطات الثریة فی مکة تنسیر بی بی دطن یازدهم ۱۴۱۳/۲۱۳.

۲. درباره این کاتب و خاندان او که دفتر روشایی ۷۴-۸۶

عمر بن ابی بکر الخطیب کتات شده است.^۱ در این مجموعه، پنج اثر از آثار ابو عبد الرحمن سلمی وجود دارد و از آنجا که از همه این رسائل در این حلد از مجموعه آثار استفاده شده است، فهرست تفصیلی مجموعه را در پایان این مقدمه می‌آوریم و در مقدمه دیگر رسائل به اینجا ارجاع می‌دهیم.

در تصحیح رساله «الأربعین»، نسخه ملک (با شماره ۴۰۰) را که کهن‌ترین و کمابیش صحیح‌ترین نسخه است اصل قرار داده و در کنار آن از نسخه‌های مراد بخاری ابا شانه «آ» و نسخه چتریتی (با شماره ۵۵) بهره برده‌ایم (از آنجا که به اصل نسخه چتریتی دسترسی نداشتیم از چاپ دایرة المعارف الشیعی استفاده کردیم). ما توجه به مشابهت نسخه «۵۵» با نسخه «۴۰۰» محتمل است این دو، اصل مشترکی داشته باشند.

انتساب این رساله به سلمی قطعی است. برخی از دانشمندان اسلامی این رساله را در اختیار داشته‌اند. از جمله ابو ذر بن یحیی (۶۳۱-۶۷۶)^۲ و ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲)^۳ و سیوطی (ف ۹۰۱)^۴ و متنی جدیدی (ف ۹۷۵)،^۵ سخاوی (۸۳۱-۹۰۲) نیز در رساله‌ای جداگانه، احادیث این رساله را از منابع متقدم استخراج کرده است.^۶ البته کتاب بخاری هنگامی به دست ما رسید که کار تصحیح و استخراج احادیث رساله پایان یافته بود و عملاً از آن استفاده نکردیم. حاجی خلیفه (۱۰۱۷-۱۰۶۷)^۷ و اسماعیل پاشا (ف. ۱۳۳۹)^۸ و نورالدین شریب^۹ نیز این کتاب را ضمن آثار سلمی برشمرده‌اند.

در تخریج احادیث این رساله و نیز رساله‌های دیگر سلمی در این مجموعه.

..

۱ این رساله باخصوص تاریخ کتات ندارد، اما هفتمین رساله مجموعه در روز دوشنبه ۲۳ صفر ۶۷۳ به پایان رسیده است.

۲ شرح الأربعین النووية باللغة الفارسية ۵۳

۳ وی در فتح الباری ۳۵۲/۲۱، کتاب الصیدیر، باب الحراب والفرق يوم الیهاد به نقل از باب ۳۹ رساله سلمی (باب فی ایاحة الشیخ) گفته است: «وفي الأربعین» لتسلمی آنها کاتبا بعد از او بر سراده.

۴ الجامع الصغير ۱/۱۳۷، حدیث ۱۰۵۱

۵ کثر المسائل ۲/۴۷۳، حدیث ۷۴۸۵

۶ محمد بن عبد الرحمن بن محمد الشیخاوی، تخریج الأربعین الشیعیة فی الصوف، تحقیق علی حسن علی عبد الحمید، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۹۸۸/۱۴۰۸

۷ کشف الطون ۱/۵۳

۸ هدیه الطوفی ۲/۶۱ مقدمه طبعات الصوفیه ۲۳

گوشیده‌ایم احادیث را تا حد امکان از منابع پسر از سلمی استخراج کنیم همچنین امروز بر کتب حدیثی اهل سنت، نشانی احادیث را در کتابهای صوفیه و نیز کتابهای حدیثی غیر اهل سنت (اعم از امامیه و زیدیه و اسماعیلیه) نیز به دست دهیم. در طی این کار متوجه شدیم بسیاری از احادیث موجود در کتب صوفیه، میان شیعه و سنی مشترک است و این خود می‌تواند گامی برای تقریب میان این دو مذهب به شیوه علمی باشد. نکته دیگر اینکه بسیاری از احادیث عرفانی که فقط از طریق اهل سنت روایت شده، در کتب متأخر شیعه نیز وجود دارد. ولی این قسم احادیث را که اصالت شیعی ندارد. به کتب متأخر شیعه ارجاع ندادیم و به منابع اهل سنت مستند کردیم

معرفی مجموعه خطی شماره ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک

این مجموعه نه رساله دارد هفت رساله خطی به خط محمود بن محمد بن عمر بن ابی‌بکر الخطیب است. وی در پایان رساله هفتم آورده است که کار خود را در روز دوشنبه ۲۳ صفر ۶۷۳ به پایان رسانیده است. دو رساله بعدی به خط دیگری است و ظاهراً بعدها آنها را به نسخه الحاق کرده‌اند استاد ایرج افشار و مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک ۱۳۳/۷-۱۳۲ تنها هفت رساله نخست را به اجمال معرفی کرده‌اند.

۱. روضة المریدی (برگ ۱ آ تا ۱۳۴) از ابو جعفر محمد بن حسین بن احمد بن یزدانبار.^۱ به روایت محمد بن محمد بن علی صواب همدانی با قوت حموی^۲ و شمس‌الدین ذهبی^۳ آگاهیهای مختصر ولی ارزشمندی درباره مؤلف به دست داده‌اند او ابو جعفر محمد بن حسین بن احمد بن ابراهیم بن دینار بن یزدانبار سعیدی همدانی صوفی معروف به قاصی (۳۸۰-۴۷۲) است. حاشی خلیفه از این کتاب نام برده است.^۴ مؤلف در ابتدای

۱ کتاب بردیاال نوشته که قطعاً تصحیح یزدانبار است

۲ معجم البلدان ۴/ ۲۸۰

۳ تاریخ الإسلام ۳۲/ ۷۱

۴ کشف الظنون ۱/ ۹۳۲ حاشی حلیه نیز یزدانبار را «مشتاق» بردانباری» ضبط کرده است

رساله می گوید:

«قد سألني بعض إخواني أن أجمع فصولاً من ممر آداب الصوفية وأحكامهم وطرقتهم وأحوالهم وأحلافهم. فأجبه إلى ملتصقة واحصرت له طرقاتاً منها سمنا عن المشايخ رحمهم الله ولكنني تركت الأسانيد للتطويل وحملته كتاباً موجزاً لطيفاً وسخيتة «روضة المريدين» وبالله أستعين فيه وفي جميع أموري».

این کتاب ۴۰ باب دارد: باب آداب الصوفیه. باب احکام الصوفیه. باب ممت الصوفیه. باب التعلیظ فی لیس المرقعة. باب شرائط لبس المرقعة. باب اوصاف الصوفیه. باب احوال الصوفیه. باب ذاتیه التصوف. باب اشتقاق التصوف. باب مانی علیه اهل التصوف. باب الاقتداء بالمشایخ. باب صفة المريدين. باب احکام المريدين وادابهم. باب احکام الصوفیه فی السفر وادابهم. باب حکم المشایخ مع المريدين. باب حکم المريد مع المشایخ. باب حقیقة الفقر. باب الصیحة مع الصوفیه. باب ایاحة السماع. باب اوصاف اهل السماع. باب ذکر من یباح له السماع. باب حقیقة السماع. باب آداب السماع. باب شرائط السماع. باب ذکر اهیة السماع. باب صفة المحبة وحوال المحبين. باب حقیقة المحبة. باب کیفیة المحبة. باب المعرفة. باب التوکل. باب صفة التوکلین. باب الرضا. باب الصبر. باب الصمت. باب الفتوة والمروة. باب السخام. باب الشفقة. باب حسن الخلق والتواضع.

کاتب نسخه در پایان کتاب تصریح کرده است که نسخه اصلش ناقص بوده و وعده داده است که در آینده نسخه‌ای کامل از کتاب پیدا کرده و آن را کامل کند. ولی از آنجا که همه بابهای پیشگفته در متن حاضر وجود دارد احتمالاً تنها صفحه آخر رساله افتاده بوده است.

۲. کتاب الأریمیین للصوفیة (برگ ۱۳۵ تا ۱۴۰) از ابو عبد الرحمن سلمی.

۳. کتاب آداب صحبة المشایخ (برگ ۱۴۰ تا ۱۴۵) از ابو عبد الرحمن سلمی این کتاب سومین رساله از مجموعه حاضر است که کتب هرکامپ آن را با عنوان «آداب

محالة الشایخ وحفظ حرمانهم» بر اساس سه نسخه خطی. از جمله نسخه حاضر. تصحیح کرده است

۴. الكلمات المتنوعة من قول الإمام الأعظم الشافعي المطلبی رضي الله عنه (برگ ۱۴۵ تا ۱۴۸) از ابو عبد الرحمن سلمی این رساله را مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی با عنوان «کتاب کلام الشافعي في التصوف» بر اساس نسخه خطی شماره ۸۳ کتابخانه خانقاه احمدی شیراز (میکرو فیلم شماره ۲۹۱۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) تصحیح کرده و در جلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی (ص ۲۰۵-۱۷۱) چاپ شده است. ما رساله را با استفاده از نسخه ملک مجدداً تصحیح کرده ایم (رساله چهاردهم از مجموعه حاضر).

۵. ما التصوف ومن الصوفي؟ (برگ ۱۴۸ تا ۱۴۹ ب) از ابو عبد الرحمن سلمی. این رساله در نسخه عکسی آن که در اختیار ماست عنوان ندارد. ولی مرحوم محمد تقی دانش پزوه آن را «التصوف» خوانده و ما «معمول فوق» را که با محتوای اثر سازگارتر است برگزیدیم.

۶. مستخرج من حکایات أبي صالح حمدون بن أحمد القصار رحمه الله (برگ ۴۹ ب تا ۵۱ ب) از ابو عبد الرحمن سلمی. انتساب این رساله به سلمی قطعی است و در مقدمه خود بر رساله به این موضوع خواهیم پرداخت.

۷. کتاب أطباق الذهب (برگ ۱۵۲ تا ۱۷۸) نوشته شرف الدین عبد المؤمن بن هفاته بن محمد معری اصفهانی (ف حدود ۶۰۰) این کتاب به درخواست و سفارش احمد بن محمود حوی و به پیروی، از کتاب أطواق الذهب خوارزمی (۴۶۷-۵۲۸) در وعظ و نصیحت و خطابه نوشته شده و شامل صد مقاله است. حاشی خلیفه^۱ و اسماعیل پاشا^۲ از این کتاب مام برده و سرکیس^۳ و آقامرگ^۴ از چاپهای گوناگون آن و بیر شرحهایی که بر این کتاب نوشته شده خبر داده اند. نسخه های متعددی از این کتاب و

۱ کتب الطون ۱/۱۱۶ ۲ هدیه الماری ۱/۶۳۰

۳ مجمع المطبوعات الثریة والسرمة ۲/۱۳۰۰

۴ الله ربنا ۲/۱۶۶

ترجمه‌های فارسی آن باقی مانده است.^۱

۸. از برگ ۱۷۹ تا ۸۱ ب چند نکته تفسیری برگرفته از عیون التفسیر بمحدف التکایر نوشته ابومصور الحسین بن ابراهیم الهروی المواس است.^۲ پس از آن دو بیت زیر با خطی دیگر آمده است.

ای قتل دهر اگرچه ز ستان روزگار روری دو شد ز دولت و اقبال برمکی
در مهد عهد غزه مشو بر حمال خویش بسا آآور از زوال کسریمان برمکی
۹. خط و مواضع بین انشاء ابی یحیی عبد الرحیم بن شانة و حمة الله علیه (برگ ۸۲ آ تا ۹۰ ب) که انتهای آن افتادگی دارد ابویحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن شانة الفاروقی (۳۳۵-۳۷۴) از خطبای معروف دربار سیف‌الدوله در حلب بوده است.^۳

۱. برای نمونه نک فهرست میکروفلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱/۶۶ و ۵۲۵، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی ۹۰، تراثا ۱/۱۰۲ و ۱۰۳/۲ و ۲۹۸/۵۶ و ۲۸۱/۶۰

۲. کشف الظنون ۲/۱۱۸۵، هدایة المارء ۱/۳۳۲، حاجی حلیه لقب مؤلف را به جای دالمسروی، السجری، و اسماعیل نام‌البحری آورده‌اند.

۳. معجم المؤلفین ۲/۱۳۵، شماره ۷۱۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المسعودي في تاريخه (الجزء الثاني) جلد ٢٠٠ (الجزء الثاني)

محلى من السيرة في زيد القوي بمكة عن ابن خازن عن ابن عباس قال قال رسول الله

طی احیای نفس و زای فوهم و محوهم و بابت تمام خالق را با احیای نفس و فوهم

الحاكم عليه السلام اجاب عن هذا السؤال بقوله: «ما اكلوا من ثمره الا اكلوا من ثمره»

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما يجد فيه شقيته من كل شيء

[illegible][illegible]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ

تو ارم فمیلان اقلان و طر کتون ازمیله جیروکاما استیجالی و نوم افکار

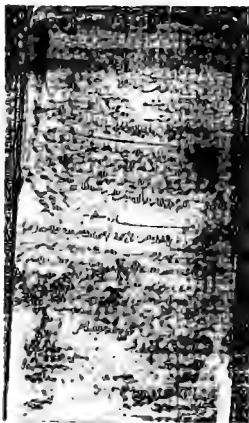
انما هو لوجه الله تعالى في العلم الاولاني ان ليس في نفسه الزوال كما هو في غيره من الالهي.

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الملك من الملوك الكرام على ارضنا في بقعة من مملكتنا طرفة عين

این طرح از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



«كتاب الأربعين للضربة»

الصفحة الأخيرة من مخطوطة كتاب الأربعين للضربة، مكتوب بخط يد كاتبه، تاريخه ١٠١٥ هـ

كتاب الأربعين للصوفية

١٣٥١ كتاب الأربعين للصوفية

تأليف أبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي رحمه الله^١

بسم الله الرحمن الرحيم

رب أنعمت عزد ونعم بالخير والسعادة^٢



باب الدليل على أن الصوفية هم ذققة رسول الله صلى الله عليه وسلم

أخبرنا الشيخ الإمام سديد الدين أحمد بن عمر بن أحمد المؤدب الجرجاني حفظه الله، قال: ثنا الشيخ الإمام أبو سعيد إسماعيل بن أبي صالح النيسابوري، قال أنا والذي الشيخ الحافظ أبو صالح، قال: أنا الشيخ الإمام أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

١ في نسخة الأصل (م) هناك حديث من الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام وبمصر أقوال الملاح تقع بين عوار الرسالة وعنها سوف يذكرها في نهاية الرسالة. عوار الرسالة في النسخة «أه» هذا «كتاب الأربعين للصوفية» مما جمعه الشيخ الإمام الأزهري الحافظ أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السلمي رحمه الله عليه رحمه واسعة في النسخة «أه» يقع عوار الرسالة قبل نصها بصحفتين (في صفحة ٥٩ أ) وجاء في هاتين الصحتين بعض كلمات الشيخ أبي إسحاق السيرافي (٣٩٣-٤٧٦) وسبب صحة الإمام علي بن موسى الزماني عليه السلام وسبب صحة الشيخ سحاب الدين الشهرودي (٥٢٩-٦٣٢). عوار الرسالة في النسخة «د» «كتاب الأربعين في الصوف» للشيخ أبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي رحمه الله تعالى المتوفى سنة ٤١٢ هـ

٢ أ بسم الله الرحمن الرحيم وعليه التكلان، د سمر الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وسلم

السلمي^١ أخبرنا محمد بن محمد بن سعيد الأنطاقي، ثنا الحسن بن علي بن يحيى بن سلام، ثنا محمد بن علي الترمذي، ثنا سعيد بن حاتم البلخي، ثنا سهل بن أسلم^٢، عن خلاد بن محمد، عن أبي حمزة الشكري، عن يزيد الثعوي، عن حكيم، عن ابن عباس رضي الله عنهما^٣، قال: وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً على أصحاب الصفة فرأى فقرهم وجهدهم وطيب قلوبهم، فقال: «أبشروا يا أصحاب الصفة! قن بقي من أمتي على النعت الذي أنتم عليه اليوم^٤ راضياً بما فيه فإنه من رفقائي يوم القيامة»^٥

(٢)

باب في صفة الفقراء

أخبرنا أبو القاسم عبد الرحمن بن أحمد بن متويع^٦ البلخي، ثنا مهدي بن خنيفة^٧، ثنا محمد بن إسماعيل الأحمسي^٨، ثنا عثمان^٩ بن عبد الرحمن الحراني^{١٠}، حدثنا^{١١} الوارع^{١٢} بن نافع، عن أبي سلمة، عن ثوبان رضي الله عنه^{١٣}، قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «هوضي ما بين عدن إلى عنان^{١٤} شرباً من اللبن^{١٥} وأحلى من العسل، قن^{١٦} شرب منه شربة لا يظفأ بعدها أبداً وأول من يشرب من هذا الماء المهاجرين» قلنا: «ومن هم يا رسول

١. لا توجد في هذه السلسلة من الرواة جاءت سلسلة الزواة في هذه هكذا أخبرني شيخ الإسلام حافظ النصر أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر رحمه الله عن أبي الحسن علي بن محمد بن محمد بن أبي الجهم قراءة، قال أسأنا أبو الفتح محمد بن عبد الرحيم بن الشوابه، أنا أبو محمد عبد الوهاب بن طاهر بن رواج، أنا الحافظ أبو طاهر أحمد بن محمد بن أحمد السلمي، أنا أبو الفتح طاهر بن المسعود البصري، أنا أبو الحسن علي بن عبد الرحمن التيسابوري، أنا أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي رحمه الله، قال:

٢. آ سلم ٣. آ - أبي

٤. آ - رضي الله عنهم، رضي الله عنه

٥. آ - اليوم

٦. كتاب محاسن التصوف، الفقرة ٢، تاريخ بغداد ٣٧٢/١٥ - ٣٧٣، ذيل مبادر بن عبيد الله، سقلا عن

السلمي ٨. آ له متوية ٩. آ: حَسْبُكَ، د حَسْبُكَ

١٠. آ الأحمسي ١١. م: محمد آ صر ١٢. م الكزاني

١٣. م/ نا ١٤. د الوارع ١٥. آ - رضي الله عنه

١٦. آ - و ١٧. م/ م تن

الله؟» قال: «الدُّنْسُ الثَّيَابِ، الثُّعْتُ الرُّؤُوسِ الَّذِينَ لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السُّدُودِ، وَلَا يَرْجُونَ الْمُتَشَامَاتِ، الَّذِينَ يُعْطُونَ مَا عَلَيْهِمْ وَلَا يُعْطُونَ مَا لَهُمْ وَلِيَأْتِيَنَّ أَقْوَامٌ يَقُولُونَ: «أَنَا فُلَانٌ مِنْ فُلَانٍ»، وَلَا يَقُولُونَ: «إِنَّكُمْ بِذُنُوبٍ بَعْدِي»»^٢

(٣)

باب استعمال الخلق ولو مع الكفار^٤

أخبرنا^٥ زاهر بن أحمد الفقيه، ثنا علي بن محمد بن الفرج الأهوازي، ثنا سليمان بن الزبيع الخزازي، ثنا كادح^٦ عن أبي أمية بن يعلى، عن سعيد بن أبي سعيد، عن أبي هريرة رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أوحى الله تعالى^٨ إلى إبراهيم عليه السلام: «إِنَّكَ خَلِيفِي حَسَنُ خُلُقِكَ وَلَوْ مَعَ الْكُفَّارِ تَدْخُلُ مَدَاغِلَ الْأَبْرَارِ، فَإِنْ كَلِمَتِي سِيفٌ أَنْ مَنْ^٩ حَسَنَ خُلُقِهِ أَظْلَهُ^{١٠} نَحْتُ عَرْشِي^{١١} وَأَسْكَنَهُ حُظِيرَةَ قَدْسِي^{١٢}، وَأُودِيَهُ مِنْ جَوَارِي^{١٣}».



باب فيمن تخلّى من جميع ماله لله تعالى^{١٤}

أخبرنا أبو الحسن محمد بن محمد بن الحسن بن^{١٥} الحارث الكارزي، ثنا^{١٦} علي بن عبد العزيز، ثنا أبو نعيم الفضل بن دكين، ثنا هشام بن سعد، عن^{١٧} زيد بن أسلم، أن^{١٨} عن أبيه، قال: سمعت عمر رضي الله عنه، يقول: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أن

٢ أ تكلّمتم وفي هامس آ التكلّم التعمير

١ م يفتح

٣ سس الزمعي ٦٢٩/٤، كتاب صفة القيامة، باب ١٥، حديث ٢٤٤٤ والفتح ٩٩، بدون القفرا الأخيرة

٤ في هامس آ، أخبرنا. هـ م أنا.

٥ أ كادح. هـ م سحانه وشالي. ٩ أ/م سبقت إلى

٦ أ وأظله. ١١ آ الرمي. ١٢ آ القدس

١٣ تاريخ دمشق ٦٢٩/٦، حديث ١٦٩٧، د/ب/ل إبراهيم بن آرد خلا عن السلمي بعس الإسناد

١٤ آ - شالي، د عز وجل. ١٥ م/أ - الحسن بن. ١٦ آ أنا

١٧ آ ب. ١٨ د - رضي الله عنه

قال ابن عجلان: وحدثني إياس بن معاوية بن قرّة بذلك وأخبرنا^١ الشيخ^٢ عمر بن أحمد بن عثمان بن^٣ شاهين ببغداد،^٤ ثنا عبد الله بن سليمان بن الأشعث، ثنا أيوب بن محمد الوزان، ثنا خطاب بن سلمة الموصل، ثنا عمرو^٥ بن أبي الأهرر، عن مالك بن أنس، عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما،^٦ أن عمر بن الخطاب^٧ رضي الله عنه خطب يوماً بالمدينة، فقال: «يا سارية! الجبل من استرعى الذئب فقد ظلمه». ^٨ «فقيل: يذكر السارية والسارية بالعراق، فقال الناس لعلي رضي الله عنه، «ما سمعت عمر يقول، «يا سارية» وهو يخطب على المنبر؟» فقال «ويحكم! دعوا عمر، فإنه ما دخل في شيء إلا أخرج منه». فلم يلبث إلا يسيراً حتى قدم سارية، فقال: «سمعت صوت عمر رضي الله عنه^٩ فصعدت الجبل» ^{١٠}

(٦١)
باب في استعمال مكارم الأخلاق والحث
على الإنفاق وكراهية التخلف والوقوف عند الشبهات

أخبرنا إبراهيم بن أحمد بن محمد بن^{١١} يحيى، ثنا أبو الطيب الزرّاد النجفي، ثنا هلال بن الملاء، «ثنا أبي،^{١٢} ثنا عمر بن حفص، ثنا حوشب ومطر، عن الحسن، عن عمران بن حصين رضي الله عنه،^{١٣} قال أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم^{١٤} بطرف عمامتي من ورائي، ثم قال، «يا عمران! إن الله يحب الإنفاق ويبغض الإقتار، فكل وأطعم ولا تصره صراً فيسر عليك الطلب واعلم أن الله يحب البصر^{١٥} القاعد عند مجيء الشبهات، والمقل الكامل عند نزول الشهوات، ويحب الشحاحة ولو على تمرات، ويحب الشجاعة ولو على قتل

١ م/د - ثنا	٢ م/د - السج	٣ آ - عثمان بن
٤ د - ببغداد	٥ د - عمر	٦ م/د - رضي الله عنهما
٧ م/د - بن الخطاب	٨ آ - ساري	٩ آ - فقد ظلم، الحديث
١٠ د - رضي الله عنه	١١ آ - >	١٢ د - لي
١٣ الزيادة من حجة الأولاد.	١٤ م/د - رضي الله عنه	١٥ آ - البصر

حيته^١

(٧)

باب في صفة المؤمنين^١ وصفة العلماء

أخبرنا أحمد بن محمد القحطبي التاجر. ثنا محمد بن أحمد بن ثوبان. ثنا محمد بن إسماعيل الصائغ. ثنا أبو الصلت المروزي. ثنا يوسف بن عطية. عن قتادة. عن الحسن. عن أنس بن مالك^٢ رضي الله عنه. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ليس الإيمان بالتمني ولا بالتحلي ولكن ما قد^٣ وقر^٤ في القلب وصدقة العمل والعلم علان. علم باللسان وعلم بالقلب. فعلم القلب <هو العلم>^٥ النافع وعلم اللسان حجة الله عز وجل^٦ على ابن آدم^٧»

باب في الاكتفاء من الدنيا بأقل القليل
وكراهية مخالطة الأغنياء

أخبرنا إبراهيم بن أحمد بن محمد البزازي^{١١}. أخبرنا^{١٢} الحسن بن سفيان. ثنا محمد بن محمد. ثنا سعيد بن محمد الوراق. عن صالح بن حسان الأنصاري. عن عروة. عن عائشة

١. حجة الأولياء ١٩٩/٦

٢. أ. المزمع.

٣. ٢ - من مالك.

٤. رضي الله عنه

٥. م. د. - له

٦. في هامش أ. ما قد وقر صح

٧. الزيادة من «كتاب بيان الشريعة والحقيقة»

٨. م. د. - عز وجل

٩. «كتاب بيان الشريعة والحقيقة». رقم ٥ القسم الأول من الحديث في فوث القلوب ١١٨/١ - ١١٩ وتفسير

الطبري ٢٦/٨. الأقسام ١٢٩. والقسم الثاني من الحديث في سس القادري. المقدمة. باب ٤٤ حديث ٣٦٨

١٠. م. - في

١١. آ البزازي. جاء في الأسف ٣٣٧/١. باب الباء مع الزاي. «البزازي... هذه النسبة إلى أبرد وهو قرية على فرحين من بسابور... والمشهور بالنسبة إليها أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد بن محمد بن رجاء الوراق الأبراري الذي يقال له البزازي من هذه القرية. سمع... بسا الحسن بن سفيان... سمع منه... أبو عبد الرحمن التلميذ... وذكره الحاكم أبو عبد الله في تاريخ بسابور فقال... توفي يوم الإثنين الخامس من رجب سنة أربع وستين وثلاثمائة وهو ابن ست أو سبع وتسعين سنة وشهدت جنازته»

١٢. م. أنا

رضي الله عنها، قالت. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم. «إن أردت اللحوق بي فليكنك من الدنيا بقدر زاد الزاكب وإيالك ومخالطة الأغنياء»^١

(٩)

باب في التناعة

أخبرنا^٢ أبو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف^٣ الأصم، ثنا الزبيد بن سليمان المرادي^٤، ثنا أسد^٥ بن موسى، ثنا أبو بكر الداهري^٦، ثنا نور^٧ بن يزيد، عن خالد بن مهاجر، عن ابن عمر رضي الله عنهما، قال. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا ابن آدم! عندك ما يكتفيك وأنت تطلب ما يحطئك يا ابن آدم! لا يقليل تنقع ولا من كثير تشبع إذا أصبحت نعال في جسدك آمنًا في سربك و^٨ عندك قوت يومك على الدنيا العفاء»^٩ ^{١٠}



باب في طلب المذنبين بصحة^{١١} دعواهم

أخبرنا علي بن الفضل بن محمد^{١٢} بن عقيل، ثنا محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي، ثنا محمد بن العلاء، ثنا زيد هو ابن الحباب^{١٣}، ثنا ابن^{١٤} الحبيبة، ثنا خالد بن سريد الشكسكي، عن سعيد بن أبي هلال، عن محمد بن أبي الجهم، عن الحارث بن مالك رضي الله

- ١ س. القمى ٤/٢٤٥، كتاب اللباس، باب ٣٨، حديث ١٧٨٠ ٢ أ - لي
٣ م - نا ٤ أ/د - بن يوسف ٥ م - المرادي
٦ آ أسد ٧ آ الداهري ٨ د سرير
٩ آ عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ١٠ م/د - يا
١١ م/د - يا ١٢ م/د - و
١٣ في خامس آء عبارة لم أفكر من قراءتها
١٤ المصنف الأوسط ٦/٣١٠ من إجمعه مقدم، حديث ٨٨٧٥ والنسخ الأول من الحديث في شرح فارسي
شهاب الأخبار ٣٠٧، حديث ٢٤٦-٢٤٦: والنسخ الثاني من الحديث في س. القمى ٤/٥٧٤، كتاب الزهد،
باب ٣٤، حديث ٢٣٤٦ ١٥ أ - في ١٦ أ - بصحة
١٧ م - بن محمد ١٨ أ/د - هو ابن الحباب ١٩ م - أبي

عنه، ^١ أنه مرّ رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال له: «كيف أصبحت يا حارثة؟» فقال: «أصبحت مؤمناً حقاً». قال: ^٢ «انظر ما تقول. إن لكل حق حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟» [١٣٧] قال: ^٣ «قد عزّفت نفسي عن الدنيا وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون» ^٤ قال: ^٥ «يا حارثة، عرفت فالزم». قالها ثلاثاً ^٦

(١١)

باب المجاهدة في استواء السر مع الظاهر

أخبرنا أبو عمرو محمد بن محمد بن أحمد الزاري، ثنا علي بن سعيد العسكري، ثنا عباد ^١ ابن الوليد، ثنا أبو شيان كثير بن شيان، ثنا الزبيد بن بدر، عن راشد بن محمد، قال: قال ابن عمر رضي الله عنهما: ^٢ «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة من يرى الناس ^٣ في ذنوبهم ولا غير فيه» ^٤

(١٢)

باب في المواظبة على الذكر والشكر والضرب

أخبرنا أبو عمرو محمد بن جعفر بن ^١ مطر، ثنا آدم بن موسى الولايجي، ^٢ ثنا محمود

١. أ - رضي الله عنه

٢. د - فقال

٣. أ - فقال

٤. أ - تحت عزّفت، مبحث

٥. م - من

٦. أ - قال فقال

٧. م - قالها ثلاثاً

٨. أ - قال فقال

١٠. المصنّف ٢٢٦/٧، كتاب الإيمان والزُّبَي، باب ٦، حديث ١٧٤، المعجم الكبير ٢٦٦/٧، دبل الحارث بن مالك الأنصاري، حديث ٢٢٦٧، القمص ١٢٩، القمص ١٢ و ١٠٢ و ٢٢٧ و ٢٢٨ ومع تعليق دبل صخ القدير، في ص ١١٧ وفي مصادر الإمامة المحسني ٢٤٦، كتاب مصابيح اللؤلؤ، باب الفين والفتير، الكافي ٨٣/٢، كتاب الإيمان والكفر، باب حقيقة الإيمان واليقين.

١١. م - عبادة

١٢. د - أن

١٤. القدير الكبير ١٥٩/١٧، هود، ١٥ و ١٦، الجامع الصغير ١٣٦/١، حديث ١٠٥١ وكتر المثال ١٧٣/٢، حديث ٧٤٨٥، قالها ثلاثاً ص «الأربعين» للشمسي

١٥. أ - في

١٧. أ - قال الزلاحي

١٦. أ - محمد بن جعفر بن

بن غيلان،^١ ثنا المؤمل،^٢ ثنا حماد بن سلمة،^٣ ثنا حميد الطويل،^٤ عن طلق بن حبيب،^٥ عن ابن عباس رضي الله عنهما،^٦ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أربع سن أعطين فقد أعطيت خير الدنيا والآخرة: قلباً شاكراً ولساناً ذاكراً ونفساً على البلاء صابراً وثقة بما تكفل الله عز وجل»^٧ ^٨

(١٣)

باب في سبيل المتقطعين إلى الله عز وجل

أخبرنا أبو الحسن محمد بن الحسين^٩ بن منصور، ثنا إسحاق بن أبي حسان الأنطاقي، ثنا محمد بن علي بن الحسن بن شقيق، ثنا إبراهيم بن^{١٠} الأشعث «صاحب الفصيل بن عياض»،^{١١} ثنا فضيل بن عياض، عن هشام، عن الحسن، عن عمران بن الحصين^{١٢} رضي الله عنه،^{١٣} قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من انقطع إلى الله عز وجل»^{١٤} كفاء الله موثته^{١٥} ورزقه من حيث لا يحتسب، ومن انقطع إلى الدنيا وكله الله عز وجل^{١٦} إليها»^{١٧}



(١٤)
باب في تركهم الدنيا وإعراضهم عنها

أخبرنا علي بن بندار،^{١٨} ثنا^{١٩} علي بن عبد الحميد^{٢٠} الفضايري، ثنا عبد الله بن معاوية الجسعي، ثنا ثابت بن يزيد، عن هلال بن خباب، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله

١ آ علا. ٢ م الموصل. ٣ الزيادة من المعجم الكبير

٤ آ - رضي الله عنهما. ٥ آ و. وفيه عاصفاً ٦ آ وبتاً

٧ آ - وثقة بما تكفل الله عز وجل. ٨ عز وجل

٩ المعجم الكبير ١٠٩/١١. باب طلق بن حبيب عن ابن عباس. حديث ١١٢٧٥ وفي مصادر الإسماعية

الحصينات ٣٧٨. حديث ١٥٦٦ ٩ آ الحسن. ١٠ أبي الحسن ١١ م - أبي

١٢ الزيادة من المعجم الأوسط ١٦ م - حصين ١٣ آ - رضي الله عنه

١٤ م - عز وجل ١٥ د كل الموثقة ١٦ م - عز وجل

١٧ المعجم الأوسط ٢٠٢/٢. م احمد حنبل. حديث ٢٣٥٩. شرح فارسي شهر الاخبار ٢١٠. حديث

١٨ د. ١٩ أخبرنا علي بن بندار ٢٠ د أخبرنا

٢٠ آ عبد الجليل

عنها،^١ أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حصير قد أثر في جنبه،^٢ فقال «يا رسول الله! لو اتخذت فراشاً ألين من هذا» فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما لي وللدنيا! وما لي للدنيا ولي!»^٣ إنما مني ومثل الدنيا كراكب سار في يوم صائف حتى أتى شجرة فاستظل في ظلها ساعة ثم راح وتركها»^٤

(١٥)

باب في حب الفقراء والفقير وسؤال رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه^٥

أخبرنا الحسين [٣٧] بن علي التميمي، ثنا أبو قريش محمد بن جمعة، ثنا أبو سعيد الأشج، ثنا أبو خالد الأحمر، عن يزيد بن سنان، عن ابن المبارك،^٦ عن عطاء بن أبي رباح،^٧ عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه،^٨ قال: أحبوا^٩ المساكين فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «اللهم! أنجني مسكيناً وأبشي مسكيناً واحشري في رمة المساكين»^{١٠}



(١٦)

باب في تركهم ما لا يعنيهم من الأمور

أخبرنا أبو الحسين بن العطار هو علي بن الحسن بن جعفر الرضائي^{١١} الشافط ببغداد، ثنا

١ أ - رضي الله عنها ٢ أ - جيبه

٣ م - رسول الله صلى الله عليه وسلم ٤ م - أو ما

٥ م وما لي ٦ في هامش ٧ - لم

٨ سنن الترمذي ٥٨٨/٤ كتاب الزهد، باب ٤٤، حديث ٢٣٧٧، سنن ابن ماجه ١٣٧٦/٢، كتاب الزهد، ٣ باب مثل الدنيا، حديث ٤١٠٩

٩ أ - رسول الله إياه سكار «وسؤال رسول الله صلى الله عليه وسلم إياه»

١٠ أ - غلظ ١١ م - الثارل وفي سنن ابن ماجه ١٣٨١/٢ عن أبي ثيارك

١٢ أ - رضي الله عنه ١٣ د - أحب

١٤ سنن الترمذي ٥٧٧/٤، كتاب الزهد، باب ٤٧، حديث ٢٣٥٢، سنن ابن ماجه ١٣٨١/٢، كتاب الزهد، باب ٧، حديث ٤١٢٦، القمع ١٧ وفي مصادر الإمامية تفسير القيان ٢٣٤/٨، الأنوار ٢٦-٣٠

١٥ أ - هو علي بن الحسن بن جعفر الرضائي

محمد بن محمد^١ بن سليمان، ثنا زياد بن مادوية^٢ القصري، ثنا يحيى بن المتوكل الصري،
ثنا يحيى بن أبي أنيسة، عن الزهري، عن علي بن الحسين، عن الحارث بن هشام، عن علي
بن أبي طالب رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من^٣ حسن إسلام
المرء تركه ما لا يعنيه»^٤

(١٧)

باب في كتابهم المصائب

أخبرنا^٥ أبو علي^٦ حامد بن محمد^٧ الزفاه، ثنا محمد بن صالح، ثنا عبد الله بن عبد العزيز،
حدثني أبي، عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما^٨، قال: قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم: «إن من كنوز البركتان المصائب»^٩

(١٨) باب في أحوال الاستقامة

أخبرنا محمد بن عبد الله^{١٠} بن إبراهيم بن حبة^{١١}، ثنا إبراهيم بن علي، ثنا يحيى بن
يحيى، ثنا^{١٢} عبد الرحمن بن أبي الزناد، عن ثنيته، عن عمرو رضي الله عنه،^{١٣} قال: قال
سفيان بن عبد الله الثقي رضي الله عنه^{١٤}، للثني عليه وسلم: «قل لي في الإسلام

-
- ١ آ أحمد.
٢ آ بارويه، د بارويه.
٣ م - من.
٤ سنن الترمذي ٥٥٨/٤، كتاب الزهد، باب ١١، حديث ٢٣١٧ و ٢٣١٨، سنن أبي حنيفة ١٣١٦/٢، كتاب
العتق، باب ١٢، حديث ٣٩٧٦، قوت القلوب ٩٢/١، مروحة الأريدين، للسلمي، وصية رقم ١٣، وفي مصادر
الإمامية الزهد للأخواري ١٠، حديث ١٩.
٥ آ حدثنا.
٦ م - من.
٧ د رضي الله عنه، آ - رضي الله عنها.
٨ حلية الأولياء ١١٧/٨، ذكر أخبار إصهار ٢/٢، كمر العمال ٢٩٩/٣، باب الصبر على المصائب طلقاً.
٩ نقل من حلية الأولياء، وفي مصادر الإمامية المذاهب ١٦٧، الباب الثالث في ذكر المرض، حديث ٤٦٢
١٠ م جيد، د.
١١ م - له صلة.
١٢ آ، نا.
١٣ م - آ - رضي الله عنه.
١٤ آ - له - رضي الله عنه.

قوله لا أسأل أحداً بعدك» قال: «قل: آمنتُ بالله» ثم استقم»^١

(١٩)

باب في لبس البذلة من الثياب

أخبرنا محمد بن أحمد بن حمدان وأبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد بن غريش وجماعة. قالوا: أخبرنا^٢ الحسن بن سفيان، ثنا إبراهيم الخولاني،^٣ ثنا أبو القفير عبد العزيز بن عمير من أهل خراسان نزيل دمشق، ثنا زيد بن أبي الزرقاء، ثنا جعفر بن برقان، عن ميمون بن مهران، عن يزيد بن الأصم، عن عمر رضي الله عنه، قال: نظر النبي صلى الله عليه وسلم إلى مصعب بن عمير مُقبلاً، عليه إهاب كبش قد تنطق به، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «انظروا إلى هذا الذي نور^٤ الله قلبه لقد^٥ رأيته بين^٦ أبوين يخذوا به بأطيب الطعام والشراب ولقد رأيته عليه حلّة اشتراها أو شريته^٧ بمئتي درهم، فدعاه حبّ الله وحبّ رسوله إلى ما ترونه»^٨



باب الدليل على أن نبي الله صلى الله عليه وآله أفاضل الأوصياء وهداه

حدثنا^٩ محمد بن جعفر بن مطر، ثنا أحمد بن عيسى بن هارون، ثنا عمرو بن يحيى، ثنا العلاء بن زيد،^{١٠} عن أنس رضي الله عنه،^{١١} عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: «يُبدّاه

١ - مسند أحمد ١٤١/٢٤، حديث سفيان بن عبد الله الثقفي، حديث ١٥٤١٦، صحيح مسلم ٦٥/١، كتاب الإيمان، باب ١٣، حديث ٦٢، التاريخ الكبير ١٠٠/٥، باب المبعث، حديث ٢٨٩

٢ - أنا

٣ - إبراهيم بن أبي المواربي، و ابن أبي المواربي، وفي نسخة الإسماعيل بن إبراهيم بن المواربي

٤ - د رل ٥ - د لند ٦ - أي وفي خامس «أنه» بج

٧ - واسترثت

٨ - حجة الأولياء ١٠٨/١، نصب الإسماعيل ٣٩٢٥/٥، باب ٤٠ في الملابس، فصل فيمن اختار القوامص في الثياب، حديث ٦١٩٠ وتاريخ دمشق ٢٣٦/٣٨، ديل عبد الحميد بن عثيرة أبو القفير الخراساني الزاهد، كلامها نقل عن التلميذ، كبر العتال ٢٨٧/١١، حديث ٣٣٦٥٠، نقلاً عن حجة الأولياء

٩ - أ - و ١٠ - أخبرنا ١١ - د ريدل

١٢ - رضي الله عنه

أُمِّي أَرْبَعُونَ رَجُلًا اثْنَانِ وَعِشْرُونَ بِالشَّامِ، وَقَانِيَةَ عَشْرَ بِالْعِرَاقِ، كُلُّهَا مَاتَ مِنْهُمْ وَاحِدٌ
أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ آخَرَ إِذَا جَاءَ الْأَمْرُ فَيُضَوُّ^٢»^١

(٢١)

باب فِي التَّخَفُّفِ بِالنَّهْيِ وَوَضْعِ الْمَائِدَةِ دَائِمًا

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ، ثنا الحسن بن سفيان، ثنا إبراهيم بن سعيد، ثنا أبو نعيم،
ثنا مندل، عن عبد الله بن يسار^١ مَوْلَى عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ
عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَزَالُ
الْمَلَائِكَةُ تَصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَتْ مَائِدَتُهُ مَوْضِعَةً»^٢

(٢٢)

باب الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْيَدَ الْعُلْيَا هِيَ الْمَتَعَفِّفَةُ عَنِ السَّوَالِ^٣

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْحَافِظِ، ثنا صالح بن محمد بن يونس، ثنا
الحسين بن عبد الرحمن الخراساني، ثنا محمد بن يوسف، ثنا موسى بن طارق، عن موسى بن
عقبة، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»^٤ قَالَ ابْنُ عَرَبٍ: «الْيَدُ الْعُلْيَا الْمَتَعَفِّفَةُ»^٥ وَالْيَدُ
السُّفْلَى السَّائِلَةُ»

١ - يَدُكَ.

٢ - م - إِذَا جَاءَ الْأَمْرُ فَيُضَوُّ.

٣ تاريخ دمشق ١/٢١٤، باب ما جاء أنَّ بالشَّامِ يكون الأبدال، مطلقاً عن التسلي، كسر الضمالة ١٦/١٦٠.
حديث ٣٤٦١٠، مطلقاً عن تاريخ دمشق، ويشبهه ما في مسند أحمد ٢/٢٣١، مسند علي بن أبي طالب رضي الله
عنه، حديث ٨٩٦.

٤ المعجم الأوسط ٢/٣٢٤، من اسمه عبد الرحمن، حديث ٤٧٢٩، قوت القلوب ٢/٢١١.

٥ آ - يَدُ الْإِسْأَلِ. ١ - يَدُ الْإِسْأَلِ. ٢ - يَدُ الْإِسْأَلِ. ٣ - يَدُ الْإِسْأَلِ. ٤ - يَدُ الْإِسْأَلِ.

٥ صحيح البخاري ٦٠٥/٢، كتاب الزكاة، باب لا صدقة إلا من ظهر غنى، وفي حسن الحديث قول ابن عمر.
وفي مصادر الإمامية الكافي ١١/٤، كتاب الزكاة، أبواب الصدقة، باب كفاية العيال والتوسيع عليهم، حديث ٤.

٦ د - يَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى قَالَ ابْنُ عَرَبٍ ١١ في صحيح البخاري المُتَبَقَّةُ

(٢٣)

باب فيمن عبد الله سرّاً فكافأه على ذلك سرّاً

أخبرنا محمد بن جعفر بن مطر،^١ ثنا حميد بن علي القيسي المعروف بزوج^٢ غُثَج، ثنا هُذَيْفَةُ^٣ بن خالد، ثنا حماد بن سَلْتَةَ، عن ناهب البثاني^٤، عن أنس بن مالك^٥ رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «إذا كان يوم القيامة بعث الله فوماً عليهم ثياب خضر بأجنحة خضر فيسقطون على حيطان الجنة فيشرف^٦ عليهم خزنة الجنة فيقولون لهم: «ما أنتم؟ أما شهدتم الحساب؟ أما^٧ شهدتم الوقوف بين يدي الله تعالى؟^٨ فقالوا: لا،^٩ نحن قوم عبدنا الله سرّاً فأحب^{١٠} أن يدخلنا الجنة سرّاً»^{١١}

(٢٤)

باب في التناعة والورع والشفقة على

المسلمين وحسن المجاورة وقلة الضحك

أخبرنا محمد بن يزيد^١ بن محمد بن أحمد بن العباس بن الحمزة،^٢ ثنا محمد بن إسماعيل، ثنا الحاربي، عن أبي رَجُلٍ الجولاني^٣، برد بن سنان،^٤ عن مكحول، عن وإبلة بن الأسقع، عن أبي هريرة رضي الله عنه،^٥ قال قال لي^٦ رسول الله صلى الله عليه وسلم «يا أبا هريرة! كن ورعاً تكن أعبد الناس، وكن قبيحاً^٧ [٣٨] ب] تكن أشكر الناس، وأجيب للناس ما نحب لنفسك تكن مؤمناً، وأحسن مجاورة من جاورك تكن مسلماً، وأقل

١ أخبرنا عمرو بن مطر وأبو الفوارس أنه تصحيف «أبو عمرو» كنية محمد بن جعفر بن مطر.

٢ م بروج ٣ م هُذَيْفَةُ ٤ م/د - بن مالك

٥ م/د - بن مالك ٦ م/د - رضي الله عنه ٧ م/د - عثرفه

٨ م/د - من ٩ م/د - وما ١٠ م/د - تعالى، أ - عز وجل

١١ م/د - لا ١٢ م/د - الله

١٣ المبرورين ٢٦٤/١ بنسب الإسناد، دبل حميد بن علي بن هارون القيسي، لسان المبرور ٣٦٥/٢ نقله من

المبرورين، الموضوعات ٢٤/٢، كتاب صفة الجنة، باب دخول أقوام الجنة سرّاً

١٤ م/د - ريد ١٥ م/د - حرم ١٦ م/د - أنبياء

١٧ م/د - رضي الله عنها، أ - رضي الله عنه ١٨ م/د - لي

الضَّحْكُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكِ تَمِيتُ الْقَلْبَ»^١

(٢٥)

باب في اختيار الفقر على الفنى

أخبرنا سليمان بن محمد بن ناجية المديني، ثنا أبو عمرو أحمد بن المبارك المستملي، ثنا أبو خالد القراء، ثنا عبد الله بن المبارك، عن يحيى بن أيوب، عن عبيد الله بن زحر، عن علي بن يربد، عن القاسم، عن أبي أمامة رضي الله عنه.^٢ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «عَرَضَ عَلِيٌّ رِبِّي أَنْ يَجْعَلَ لِي بَطْحَاءَ مَكَّةَ ذَهَبًا، فَقُلْتُ: لَا يَا رَبِّ! وَلَكِنْ أَنْسَجَ يَوْمًا وَأَجْعُوعَ يَوْمًا فَإِذَا جُعْتُ تَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ وَإِذَا شَبِعْتُ حَمَدْتُكَ وَذَكَرْتُكَ»^٣

(٢٦)

باب في الابتداء بتعهد الفقراء بمون الأهل والعيال

أخبرنا محمد بن نصر بن أنشبيب^٤ الزعفراني البجلي، ثنا حامد بن سهل، ثنا ابن أبي عمير، ثنا سفيان، عن عطاء بن السائب، عن أبيه، عن علي رضي الله عنه، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لقاطمة رضي الله عنها.^٥ «لَا أُعْطِيكُمْ وَأَدْعُ أَهْلَ الصَّقَّةِ تَطْوِيْ جُلُوتَهُمْ مِنَ الْجُوعِ»^٦

أخبرنا إسحاق بن أحمد الجرجاني، أخبرنا^٧ محمد بن الحسن بن قتيبة السقلاني، ثنا حامد بن يحيى، ثنا سفيان بنله^٨

١ سي اس حاجة ١٤١٠/٢، كتاب الزهد، باب ٢٤، حديث ٤٦١٧، ذكر أخبار إسمهان ٢٠٢/٢

٢ أ - رضي الله عنه ٣ آ ولكني ٤ في هامش «أه» طبع

٥ سي الترمذي ٥٧٥/٢، كتاب الزهد، باب ٣٥، حديث ١٢٤٧ وفي مصادر الإمامية الكافي ١٣٦/٨،

كتاب الزوعدة، حديث ١٠٢ ٦ آ أنشبيب، في هامش «أه» ط أنشبيب

٧ آ/د - رضي الله عنها

٨ سند أحمد ٣٤١/٢، سند علي بن أبي طالب رضي الله عنه، حديث ٥٩٦ وفي مصادر الإمامية المسحولات

الشوكة ٢٦٦، حديث ٢٧٤ ٩ م/د نا ١٠ آ مثله

(٢٧)

باب إياحة^١ الكلام على لسان التقرید

أخبرنا محمد بن الحسن بن إسماعيل السراج، ثنا محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي
 «الملقب»^٢ «مُطَيَّن»^٣ ثنا علي بن^٤ منذر، ثنا ابن فضيل، ثنا أبي، عن نافع، عن ابن عمر
 رضي الله عنهما، قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم أقي أبو بكر رضي الله عنه^٥
 فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال: «إِن كَانَ مُحَمَّدٌ الْكَذَّابُ الَّذِي تَعْبُدُونَ فَإِنَّ الْإِلَهَ قَدْ
 مَاتَ. وَإِن كَانَ الْإِلَهَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ^٦ فَإِنَّ الْإِلَهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ» ثُمَّ تَلَا: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُحَمَّدٍ إِلَّا
 رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ (٤: ١٤٤) الآية^٧

(٢٨)

باب في خدمة المشايخ بأنفسهم للوفد يرد عليهم والغريب

أخبرنا^{١٠} أبو العباس محمد بن يعقوب^{١١}، ثنا هلال بن العلاء الرقي، أخبرنا عبد
 الرحمن^{١٢}



وأخبرنا عبد الله بن محمد بن يحيى بن زهير بن محمد بن حمدون، ثنا هلال بن العلاء، ثنا
 أبي^{١٣}، ثنا طلحة بن زيد، ثنا الأوزاعي، عن يحيى بن أبي كثير، عن أبي سلمة، عن أبي
 قتادة، قال: قدم وفد النجاشي على النبي صلى الله عليه وسلم، فسقام بضمتهم فقال له
 أصحابه: «نحن نكفيك»^{١٤} ذلك^{١٥} قال: «إِنَّهُمْ كَانُوا الْأَصْحَابِي مُكْرَمِينَ وَأَنَا أَحَدُ أَرْكَامِهِمْ
 وَ^{١٦} أَكَا فِتْهُمْ»^{١٧}

١ - إياحة. ٢ - الزيادة من سير أعلام النبلاء ٤٦/١٤. ٣ - بطبرستان، مطين. ٤ - علي بن. ٥ - رضي الله عنهما. ٦ - أ/د - رضي الله عنه. ٧ - الشواهد. ٨ - أ/د - الآية. ٩ - المصنف ٥٦٥/٨، كتاب المازي، باب ٤٢، كتاب الثقات ١٣٤/٢، ذكر وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم، القمع ١٣٦. ١٠ - م/د - أخبرنا عبد الرحمن. ١١ - م/د - محمد بن يعقوب. ١٢ - م/د - محمد بن يعقوب. ١٣ - ١٠ م/د - قال. ١٤ - ١٣ م/د - قال. ١٥ - أ/د - أكرمهم و. ١٦ - طبقات الحديثين بإسهاب ٣٠٥/٤، دلائل النبوة ٣٠٧/٢، باب الهجرة الأولى إلى المدينة.

وأخبرنا أحمد بن علي المقرئ، ثنا [٣٩] هلال بن العلاء^١ بنحوه

(٢٩)

باب في اتخاذ الرقعة وليسها

أخبرنا علي بن بندار بن الحسين الصوفي، ثنا محمد بن علي بن سعيد المركب، ثنا محمد بن عبد الله المقرئ^٢، ثنا محمد بن جعفر^٣، ثنا ورقاء، عن أبي اسحاق، عن يحيى، عن أم الحُصَيْن رضي الله عنها،^٤ قالت كنت في بيت عائشة رضي الله عنها^٥ وهي ترقع لبيصاً لها بالوان من رقاع بعضها بياض وبعضها سواد وبعضها غير ذلك فدخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال «ما هذا؟» قالت: «قيص لـ أرقعه»^٦ فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «أحسب، لا تضحي توباً حتى ترقيعه، فإنه لا جديد لمن لا خلق له»^٧

باب في^{١٠} السنة في^{١١} هذه الركوة في السفر^{١٢}

أخبرنا يوسف بن يعقوب بن إبراهيم الأحمري، ثنا محمد بن عبد الرحمن بن أسد القاسمي، ثنا أسد بن محمد، ثنا أبو حنيفة^{١٣}، ثنا جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه، عن جده رضي الله عنه^{١٤} قال: «خرج النبي صلى الله عليه وسلم إلى البرار فأخذت ركوة^{١٥} فخرجت في أثره» وذكر الحديث^{١٦}

- | | | |
|------------|---------------------|---------------------|
| ١ م أخبرنا | ٢ د - بن العلاء | ٣ آ المقرئ |
| ٤ د - حسن | ٥ د - رضي الله عنها | ٦ آ - رضي الله عنها |
| ٧ أ هذه | ٨ د أرقعها | |

٩ - كتاب محاسن التصوف، فصل ٢٦، شعب الإيمان ٢١٢٤/٥، باب ٤٠ في اللباس، فصل فيمن احتار التراضع في اللباس، حديث ٦١٨٦

- | | | |
|--|---------------------|-----------|
| ١٠ د - السنة في | ١١ آ - ركوة الأسفار | ١٢ د حابر |
| ١٣ د - رضي الله عنه: آ - عن أبيه عن جده رضي الله عنه | | |
| ١٤ الركوة دلو صغيراً من أديم والجمع ركاء وركوات أجهره القمعة، ١٢/٢، دبل زكوة | | |
| ١٦ لم أجده في المصادر | | |

(٣١)

باب السنة في الاجتماع على الطعام وكراهية الأكل فرادى

أخبرنا إسماعيل بن أحمد الجرجاني، أنا^١ محمد بن الحسن^٢ بن قتيبة، ثنا أحمد بن عبد العزيز الواسطي، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا وحشي بن حرب بن وحشي، عن أبيه، عن جده رضي الله عنه، أن رجلاً قال «يا رسول الله! إننا نأكل ولا نشبع»، فقال: «لعلكم تفترون على طعامكم، اجتمعوا عليه واذكروا اسم الله تعالى^٣ يبارك لكم فيه»^٤

(٣٢)

باب في إباحة الكلام في باطن العلم وحقيقته

أخبرنا حامد بن عبد الله الهروي، ثنا نصر بن محمد بن الحارث البوزجاني، أنا عبد السلام بن صالح، ثنا سفيان بن عيينة، عن ابن جريج، عن عطاء، عن أبي هريرة رضي الله عنه، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «إن من العلم كهيئة المكنون لا يعرفه إلا العلماء بالله عز وجل»^{١١} فإذا تظلموا لم^{١٢} تكفوا إلا أهل المرأة بالله عز وجل^{١٣}»^{١٤}

باب في إباحة الكلام في باطن العلم وحقيقته

(٣٣)

باب في ترك التكلف وإحضار ما حضر للضيف^{١٥}

أخبرنا^{١٧} محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ، ثنا محمد بن سعيد بن عمران، ثنا أحمد بن

١ آ نذ - ٢ آ د - رضي الله عنه.

٢ آ: المسج

١ آ نذ

٣ د - حرّ وجل - م - تعالى

٤ د - خلا.

٦ مس ابن ماجه ١٠٩٣/٢، كتاب الأطعمة، باب ١٧، حديث ٣٢٨٦، سنن أبي داود ٣٤٦/٢، كتاب

الأطعمة، باب الاجتماع على الطعام، حديث ٢٧٦٤

٨ آ - البورجاني

٩ آ - رضي الله عنه

١١ م - آ - ١٢ د - لا

١٣ آ - ١٤ د - تعالى

١٥ آ - للضيف: د وإحضاره ما حضره

١٦ م - أميري

١٧ م - أميري

عبد الله بن زياد الأبادي،^١ ثنا موسى بن محمد الشكوفي،^٢ ثنا بَقِيَّةُ بن الوليد، ثنا إسماعيل بن يحيى التميمي، عن بسفر، عن عمرو بن مَرْثَةَ، عن أبي البخري، [٣٩] ب| قال: نزلنا على سلمان الفارسي رضي الله عنه^٣ بالمداخن، فقَرَّبَ إلينا حَبْرًا وسَمَكًا وقال: «كلوا نهانا رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم عن التَّكَلُّفِ ولولا ذلك لتكَلَّفْتُ لكم»^٤

(٣٤)

باب في ترك التَّكَلُّفِ

أخبرنا محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ،^٥ ثنا سعيد بن عبد العزيز، ثنا ابن مصفى، ثنا بَقِيَّةُ بن الوليد،^٦ ثنا السري بن يَتِّم،^٧ عن مَرْجِ بن مسروق الهوزني،^٨ عن مُعَاذِ بن جبل رضي الله عنه،^٩ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه وسلَّم لما بعث إلى اليمن قال «إِيَّاكَ والتَّكَلُّفُ فَإِنَّ عِبَادَ اللَّهِ لِيَسُوا بِالْمُتَكَلِّفِينَ»^{١٠}



باب ما جاء في تصحيح الفراسة

أخبرنا أحمد بن علي الرازي، ثنا محمد بن أحمد بن الشَّكْن، ثنا موسى بن داود، ثنا محمد بن كثير الكوفي، ثنا عمرو بن قيس، عن عطية العوفي،^{١١} عن أبي سعيد الخدري^{١٢} رضي الله عنه،^{١٣} قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ

١ آ - ثنا محمد بن سعيد بن عمرو نا أحمد بن عبد الله بن زياد الأبادي

٢ د. الشَّكْرِي، ٣ آ د - رضي الله عنه، ٤ في حاس و آ د بلغ

٥ المعجم الكبير ٦/٢٣٥، باب أبي وائل شقيق بن سلمة عن سلمان، حديث ٦٠٨٣ - المستدرک ٤/١٣٧، كتاب الأطلسة، حديث ٧٥/٧١٤٦

٦ د - بن الوليد ٧ آ م - م - الحافظ

٨ م - شرح ٩ آ م - م

١٠ آ - الفوارس ١١ آ - رضي الله عنه

١٢ مسند أحمد ٣/٢٦ و ٢٩ و ٣٠، مسند الأعمش - حديث مُعَاذِ بن جبل، حديث ٢٢١٠٥ و ٢٢١١٨، فوت

القلوب ٢/١٧، حلية الأولياء ٥/١٥٥، ١٣ آ - ما جاء

١٤ آ - بن ١٥ م - د - العوفي ١٦ د - الخدري

١٧ آ - رضي الله عنه

بنور الله عز وجل^١ .^٢

(٣٦)

باب في استجلاب محبة الله بالداومة على خدمته^٣

أخبرنا أحمد^٤ بن محمد بن عبدوس الطرائفي، ثنا عثمان بن سعيد الدكومي، ثنا سعيد بن أبي مريم، ثنا يحيى بن أيوب، أخبرنا^٥ ابن زحر، عن علي بن يزيد، عن القاسم، عن أبي أمامة رضي الله عنه، ^٦ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «قال الله عز وجل^٧ ما زال العبد يتقرب إلى بالتواضع حتى أحبه، فإذا أحبته^٨ فأكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به وقلبه الذي يعقل به، فإذا دعاني أجبت» وإذا سألتني أعطته^٩.



باب كراهية جمع المال لتلا برغب العبد في الدنيا

أخبرنا أبو عمرو بن مطر، ثنا^{١٠} أبو خليفة، ثنا الزمادي، ثنا ابن عيينة، عن الأعشى، عن شمر بن عطية، عن المغيرة بن سعد بن الأشج، عن أبيه، عن عبد الله بن عمر^{١١} رضي

١ - عز وجل: د تعالى.

٢ - التاريخ الكبير ٣٥٤/٧، باب مصعب، رقم ١٥٢٩، مس الترغدي ٢٩٨/٥، كتاب تصدير القرآن، باب ١٦، حديث ٣١٢٧، التصوف ٢٤ و ١٥٢، «سأله درجات الصادقين في التصوف»، فصل ٨، «كتاب فصول في التصوف»، فصل ٩ و ١٣ و ٢٠ و ٤١، وفي مصادر الإمامية مصادر الذوجات ٣٧٥ الجزء ٧، باب ١٧، حديث ٤، الكافي ٢١٨/١، كتاب المحبة، باب أن المتوهمين الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمة عليهم السلام، حديث ٣.

٤ م محمد

٥ آ حلقه

٦ م محمد

٧ آ - رضي الله عنه

٨ م/ د ثا

٩ م/ آ - فإذا أحبته

٩ صحيح البخاري ٥٨٢/٤، كتاب الرقاق، باب التواضع، فوات القلوب ٦٣/٢، «كتاب بيان الشريعة والمحيطة»، رقم ١١ وفي مصادر الإمامية المحاسن، كتاب مصابيح القلندر، باب ٤٧، حديث ٤٤٣، الكافي ٣٥٢/٢، كتاب الإيمان والكفر، باب من أدى المسلمين واحترق، حديث ٧ و ٨، القواعد ٣٩٨، باب ٦٢، حديث ١.


١١ م/ د - بن عمر

١٠ أخبرنا

إليهما أن خذا. ^١ فأخذتا قالت: ^٢ فوافقه ما نسب ذلك أن دخل أبو بكر الصديق ^٣ رضي الله عنه ^٤ وكان رجلاً مطّاراً - يعني ^٥ حديثاً - وهو يقول «أمزاسير الشيطان في بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم؟» «وذلك في يوم عيد» ^٦ فكشف رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه وقال: «يا أبا بكر! لكل قوم عيد وهذا أيام عيدنا» ^٧

(٤٠)

باب في ^{١٠} إباحة الرقص

أخبرنا أبو العباس أحمد بن سعيد المعداني القتيبي بمرو. ثنا محمد بن سعيد المروزي. ثنا عباس الترقفي. ^{١١} ثنا عبد الله بن عمرو التوزاقي. ثنا الحسن بن علي بن منصور. ثنا أبو ^{١٢} غياث البصري. ^{١٣} عن إبراهيم بن محمد السافمي وأخبرنا سليمان بن أحمد اللخمي إجازة. ثنا أحمد بن محمد السافمي. ثنا إبراهيم بن محمد السافمي. ^{١٤} أن سعيد بن المسيب  أن سعيد بن المسيب ^{١٥} بتغنى في دار العاص بن وائل

عن ^{١٦} شهر بن حوشب

ثَضَوْعٌ يَشْكُ بَطْنُ ثَعْمَانَ إِذْ ^{١٧} مَشَتْ بِهِ زَيْنَبُ فِي نَسْوَةٍ عَطِرَاتٍ فَلَمَّا رَأَتْ رَكْبَ الْقَبْرِ أَعْرَضَتْ وَهَنَّ مَنْ أَنْ يَلْقِيَهُ حَذِرَاتٍ

١ م/د + قاله.

٢ د. - قالت.

٣ م/د - الصديق.

٤ م. يعني.

٥ آ حديثاً.

٦ م. عليه وسلم.

٧ صحيح البخاري ٤٣٦/١.

٨ كتاب العيدين.

٩ باب سنة العيدين لأهل الإسلام، المجمع ١٢٧٤.

١٠ كتاب المساجد، الفقرة ٣.

١١ هذه الأبي في العدد ٦٦/٨ من الموضوعات.

١٢ م. نا الترقفي.

١٣ م. نا الترقفي.

١٤ م. نا الترقفي.

١٥ م. نا الترقفي.

١٦ م. نا الترقفي.

١٧ م. نا الترقفي.

١٨ م. نا الترقفي.

١٩ م. نا الترقفي.

٢٠ م. نا الترقفي.

٢١ م. نا الترقفي.

٢٢ م. نا الترقفي.

٢٣ م. نا الترقفي.

٢٤ م. نا الترقفي.

قال: فضرِب برجله الأرض زماناً وقال «هذا مما يلدُ سباعه». وكانوا يرون^١ أن الشعر لسيد رحمه الله^٢



«خاتمة النسخة «م»»: آخر «كتاب الأربعين للصوفية» مما جمع أبو عبد الرحمن الشلبي رحمه الله وتوارثه قبره الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلواته على خير خلقه محمد وآله أجمعين



«خاتمة النسخة «د»»: تم الكتاب والحمد لله حقَّ حمده وصلواته على خيرته من خلقه وآله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً وحسبنا الله ونعم الوكيل وكان الفراغ من كتابة هذه النسخة المباركة في اليوم السابع عشر^٣ «من» جمادى الثانية من سنة سبع وستين وثمانمئة اللهم أحسن عاقبتها وأصلح أحوال المسلمين آمين آمين. حصل الفراغ من طبع هذه الرسالة بحامس عشر من شهر رجب المرجب سنة ١٣٦٩ من هجرة النبي صلى الله عليه وآله وسلم



«خاتمة النسخة «أ»»: تم الكتاب في أوائل جمادى الآخرة^٤ يوم الاثنين قبل الظهر سنة

١ آ + الشعر (نطبه التاسع نفسه).

٢ آ + رحمه الله

٣ الإستدكار ٢٤١/٨ وسب البتان في العقد الثريد ٢٨٧/٥ والأهلي ٢٠٢/٦ إلى محمد بن عبد الله بن تميم الثقلي في مدح ريب أغت المحتاج بن يوسف الثقلي من القصة ابن المؤوي في فليس إلميس ٢٥٠ خلاص الشلبي م ر الإ + مخطأ وأنه رأي المحدث الثريد + لأهلي مائة + هذا إسناد منقطع مطلق لا صحح عن ابن المسيب ولا هذا مسرور كان ابن المسيب نوثر من هذا وهذه الأبيات مسبوحة لشهد بن عبد الله بن جبر الحميري الشاعر ولم يكن عرياً وإنما سب إلى امر جده وهو فلي وريب التي ينسب بها هي ابن يوسف أغت المحتاج ثم لو قدرنا أن ابن المسيب صوب برجله الأرض فليس في ذلك حجة على جوار الزحف. فإن الإنسان قد يصوب الأرض برجله أو يدقها بيده لشيء يسعه ولا يستوي ذلك رفضاً فما أفصح هذا التعليل؟ وابن صوب الأرض ما تقدم مرّة أو مرتين من رفضه الذي يترجون به عن حمت الغلاء؟ ثم دعونا من الاحتجاج بما لا ينفعنا إلى القول أي معنى في الزحف إلا القسب الذي يليق بالأطفال. وما الذي فيه من تحريك القلوب إلى الآخرة؟ هذه والله مكبر باردة. ٤ في الأصل في يوم سابع صبر ٥ في الأصل الآخر

تسعين وستة أنفق الفراغ من انتساخه على يدي العبد الضعيف الجاني محمد بن الحسين الشيخ الحرقاني في بلدة تبريز في المدرسة السلطانية اللهم اغفر لكاتبه ولوالديه ولأن نظر فيه ودعا لكاتبه

<وقلم آخر في يسار الخاتمة> من عواري الذهر عند العبد الفقير محمد بن محمد المريري الحلبي حتم الله بالحسن، آمين
<وفي بينها> قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، «تزوجوا ولا تطلقوا فإنَّ الطلاق يجتزله العرش»^١



<ثم بقلم متأخر>



سواد أخبار منظومة^٢
المحمد لله الحميد الفريد ذي الطول والمن ولي المسند
ثم الثقات بمحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد
يقول: العبد الفقير المذنب محمد بن عمر المؤدب
أجزت للإمام زين الدين محمد معتمد أميني
فما يصح عنده الأخبار الفسقة والأمثال والأنعار
وفي التفاسير وشرح الشئ وفي المسايح بمعين الله
فيروي الجميع عني كلاً ويدعو الجميع خلاء وملا
يا عني سر بينهم بأدمية خالصة في السر والعلانية

١. ذكر أخبار إصهان ١/١٥٧، الموسوعات ٢/١٨١، كتاب النكاح، باب كراهية الطلاق، الجامع الصغير ١/٤٤٣، حديث ٣٢٨٩ خلاص الكافي لابي عدي، وفي مصادر الإمامية تفسير مجمع البيان ١٠/٢٠٤، الطلاق ١-٥٥، مكارم الأخلاق ٢٢٥، باب الفصل ١
٢. لم أتأكد من قراءة هذه الإجازة بصورة كاملة، كما لم أجد شيئاً عن محمد بن عمر المؤدب ولا عن الإمام أبي الدين محمد.

عَلَّ الإلهُ يَسْمَعُونَ وَذَرِي
وَعَارِضُ التُّسْعَةِ بِالإِتْقَانِ
هَذَا وَقَدْ كَتَبْتُ فِي قُضَلِ رَجَبِ
عَامِ ثَلَاثٍ بَعْدَهَا تَمِينًا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَمِلَ مَا أُنْعَمَا
حَزْرَةُ الْعَبْدِ التَّقِيرِ إِلَى أَبِي الْمَجَاهِدِ قُطْبِ الْخَمْرِ



<وجاء في نسخة الأصل بين عنوان الرسالة ونصها>

عن علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما ناهى
داود ربه فقال: «إلهي لكلِّ مَلِكٍ غُرَاقَةٌ فَأَيْنَ غُرَاقَتُكَ؟» قال الله تعالى: «لِي غُرَاقَةٌ أَعْظَمُ
مِنَ الْعَرْشِ وَأَوْسَعُ مِنَ الْكَرْسِيِّ وَأَطْلَبُ مِنَ الْمَلِكِ وَأَزْهِبُ مِنَ الْمَلَكُوتِ أَرْضَهَا الْمَعْرِفَةُ
وَسَائِزُهَا الْإِيمَانُ وَشَمْسُهَا التَّوَقُّعُ وَقَمَرُهَا الْحَيَّةُ وَجُيُوشُهَا الْخَوَاطِرُ وَسَحَابُهَا الْعَقْلُ وَمَطَرُهَا
الرَّحْمَةُ وَأَشْجَارُهَا الطَّاعَةُ وَأَنْهَارُهَا الْخِدْمَةُ وَجُدَارُهَا الْيَقِينُ وَمَكَانُهَا الْمَهْتَةُ وَلَهَا أَرْبَعَةُ
أَرْكَانٍ التَّوَكُّلُ وَالتَّفَكُّرُ وَالْأُنْسُ وَالذِّكْرُ وَلَهَا أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّبْرُ وَالرِّضَا. أَلَا
وَهِيَ الْقَلْبُ. أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ. أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»

قال الحسين بن منصور: «علم الأولين والآخرين بمجموع إلى أربع كلمات. حب الجليل
وبغض القليل واتِّباع التَّزْيِيلِ وخوف التَّحْوِيلِ»

مناسك شيخ الإسلام «الحجَّ حَجَّ الْإِبَادَةِ، والكعبة المَهْتَةُ على مركب الهتة بدوام الأُنْسِ
في صحبة الذِّكْرِ من طريق التَّعَايُلِ بِالسَّارِ الْعَذْرِ بِإِحْرَامِ الْتَافَةِ فِي بَحْرِ الْحَسَاةِ فِي بَادِيهِ الْعَرَفَةِ
عَلَى أَسْيَالِ الْخُرْقَةِ فِي مَنَازِلِ الْإِنْقِطَاعِ هَذَا الْحَجُّ الْمُرَادُ»



٩. ما التصوّف ومَن الصوفي؟

تصحيح

محمد سوري

یادداشت مصحح

همان‌گونه که در مقدمه «کتاب الأربعین للتصوّف» گفتیم (فواتر، ص ۲۸۱). «ما التصوّف و من الصوّفی؟» پنجمین رساله در مجموعه خطی ۳۸۹۹ در کتابخانه ملی ملک است (برگ ۴۸ تا ۴۹ ب) این رساله در نسخه عکسی که در اختیار ماست عنوان ندارد. ولی مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه آن را «التصوّف» نامیده است. به نظر می‌رسد عنوانی که ما برگزیدیم بیشتر با محتوای رساله هماهنگ باشد.

ما التصوّف ومَن الصوفي؟

«ما التصوف ومن الصوفي؟»

- (١) سمعت الإمام أباً سهل محمّد بن سهل بن عبد الله الصُّلُوكي رحمه الله حوَّسَل. «ما التصوف؟»^١ يقول «التَّصَوُّفُ الإِعْرَاضُ عَنِ الْإِعْتِرَاضِ»^٢
- (٢) وسُئِلَ [٤٨] ب [أبو سهل عن السَّجَّاح، فقال «يَسْتَجِبُ ذَلِكَ لِأَهْلِ الْحَقَائِقِ، وَيَبَاحُ لِأَهْلِ الْوَرَعِ، وَيَكْرَهُ ذَلِكَ لِلْفَسَاقِ وَمَنْ يَسْفَهَ تَطَرُّفًا»^٣
- (٣) وقال في قوله عزَّ وجلَّ: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ نَبِيًّا﴾ (٦: ١٢٢) «كَانَ مَبْتَأُ بَرُوزَةِ أَعْمَالِهِ وَطَاعَاتِهِ، فَأَحْيَيْنَا بَرُوزَةَ الْفَضْلِ وَالزُّجُوعَ إِلَى التَّصَرُّعِ وَالْإِفْتِقَارِ»
- (٤) وقال: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ بِأَنَّهُ فَإِنَّهُ الْعَارِفُ حَقًّا، وَمَنْ عَرَفَهُ بِعَقْلِهِ فَهُوَ فِي ذَلِكَ يَسْتَقِرُّ وَيَقْعَدُ»
- (٥) وسمعته يقول: سئل الأستاذ أبو سهل: «لِمَ سَمَّيْتَ الصُّوفِيَّةَ صُوفِيَّةً؟» فقال:

^١ الزيادة من الإتحاد الكبير

^٢ الإتحاد الكبير ٢٨٩، رقم ٢٥٧، خلاص السلفي، الرسالة التفسيرية ٤٠٤، باب التصوف، محاضرات الأديان، ٢٨٦/٤، المدَّ المتروك في الذِّبَانَاتِ وَالْعِبَادَاتِ، حال التصوف والتَّصَوُّفِ: سِيرَةُ أَعْلَامِ السَّلَاةِ، ٢٣٧/١٦، خلاص السلفي

^٣ شعب الإيمان ١٨١٥/٤، باب ٣٤ في حِفْظِ الْقَلْبِ، فصل فيما ينبغي للمرء المسلم أن يحفظ لسانه عن الصَّامِ، رقم ٥١٢٤، خلاص السلفي، وفيه أن السائل هو السلفي نفسه ٤، في الأصل ٠ قال

«لظهورها للحق بظاهر العابدين، وانقطاعها إلى الحق بسر الواحدين»

(٦) قال السلمي رحمه الله: سمعت محمد بن أحمد الملامتي يقول: سمعت أبا الحسن الوزاني يقول: سمعت محفوظاً يقول: سئل أبو حفص الحيري عن التوبة، فقال: «ليس إليك من التوبة شيء، لأن الله تعالى يقول ﴿ثَابَّ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾» (١) فإن كان تاب عليك فأنت تائب من غير أن تتوب، وإن لم يثب عليك فليس لك في التوبة حظ وإن كان لسائل بها رطباً»

(٧) وسمعت، يقول: سمعت محمد بن محمد القراء يقول: سمعت علي بن بدار يقول: كان أبو حفص يقول «منذ خمسين سنة حالي مع الله إذا ذكرته إنه ينظر إليّ نظرَه إلى أهل الشقاوة وعملٍ دليلي على شقاوتي»

(٨) قال: وكان أبو حفص يقول: «يس نعت النقيب الصادق أن يكون في كل وقت بحكمه»^١



(٩) قال السلمي: سمعت منصور بن عبد الله الهروي يقول: سمعت محمد بن عبد الوهاب الثقفني يقول: قال أبو صالح حميد بن القصار «أقبلوا إخوانكم بالإيمان وردوهم بالكفر، فإن الله أوقع ما بين هذين في مشيئته، فقال ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَقَبَّلُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَتَقَبَّلُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾» (٢٨: ١١٦)»^٢

(١٠) وقال: سمعت عبد الله بن محمد بن فضالويه المعلم يقول: سمعت عبد الله بن محمد بن منازل يقول حكى لنا عن أبي صالح حمدون أنه قال: «تعود المرء عن الكسب لحاف في المسألة»^٣

(١١) وبإسناده عن أبي صالح، وقيل له: «هل أوصيت لأولادك بشيء؟» فقال: «أنا من

١. طبقات الصوفية شرحه ١١٧، بدرس ١٠٧، حلية الأولياء، ٢٣٠/١٠، نقلها عن السلمي

٢ «آداب الصلوة» ٨١١٤١، «حكايات حمدون»، رقم ٣، شعب الإيمان ٣٤٧٦/٧، باب ٧٧ في أربعين الرجل لأنبيه المسلم ما يحب نفسه، فصل في ترك تشيع عورات المسلمين، رقم ١١١٩٩، نقلها عن السلمي

٣ في الأصل المبارك

٤ طبقات الصوفية شرحه ١٢٧، بدرس ١١٨، «كتاب بيان تدلّل الفقراء»، رقم ٢٢، ربيع الآخر ١٥١/٤، باب المال والكسب والتجارة

الفن أنفوف عليهم من القفر»

(١٢) وبإسناده عن أبي صالح، وقيل له: «نكلم علينا» فقال: «إلى أن أصلح» (١٤٩) له. فقيل: «ومتى يصلح العبد لذلك؟» قال: «إذا لم يكن له إعادة ذكر ما مضى ولا تدبير ما لم يأت بعده»

(١٣) وبإسناده. قال أبو صالح: «من تحقّق في حال لم يخبّر عنها»^١
(١٤) وبإسناده. قال «عبد الله بن محمد بن» منازل: سمعت أبا صالح حمدون التقصّر. يقول: «حظّ الشيطان منك أن تلتفت من ربك إلى نفسك»

(١٥) وقال: «من غلة المرء أن يتفرّغ^٢ من أمر ربه إلى سياسة نفسه»^٣
(١٦) قال السلمي: وسمعت الشيخ أبا عثمان سعيد بن سلام المغربي، يقول في قول الله عزّ وجل: ﴿أَوْ اطْعَمُوا فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾ (٩٠-١١)، قال: «هو أن تبوع عشرة أيّام إلى خمسة عشر يوماً فيفتح لك بطعام فتؤثّر به فتكون في سبيل^٤ فيسبغ في مطرية»

(١٧) قال مرأته وكان يميل في الصلاة إلى جانب^٥ الأيمن قتلته له: «إن قبلة نيسابور مستوية». فقال: «أنت تصلّون بالاستدلال إلى القبلة وأنا أصلي على مشاهدة القبلة»
(١٨) وسأله عن المرید والمراد، فقال: «المرید المتدبّر والمراد المدبّر المغلوب عليه»

(١٩) وقال محمد بن عليّ بن جعفر أبو بكر الكناي البغدادي صاحب الجسد «سماح الموائم على منابعة الطّبع، وسماح المرید برغبة ورهبة، وسماح الأولياء، ورؤية الآلاء والتّماء، وسماح العارفين على المشاهدة، وسماح أهل الحقيقة على الكشف والعيان ولكل واحد من هؤلاء مصدر ومقام»^٦

(٢٠) وقال «الموارد ترد فتصادف شكلاً أو موافقةً، فأنيّ وارد صادف شكلاً ما زجّه، وأنيّ وارد صادف موافقاً ما كتبه»^٧

^١ في الأصل: يزعج

^٢ في الأصل: يكون

^١ طبقات الصّوّفة سرية ١٢٧، بدرس ١١٨

^٢ طبقات الصّوّفة سرية ١٢٨، بدرس ١١٩

^٣ طبقات الصّوّفة سرية ٣٧٥، بدرس ٢٩٠

^٤ طبقات الصّوّفة سرية ٣٧٥، بدرس ٢٩٠

(٢١) وقال «المستمع يجب أن يكون في سماعه غير متروّح إليه يبيح منه السماع وجللاً أو شوقاً أو غلبةً وارد عليه يغييه عن كلّ مسكون ومألوف» وأنشد على إثره:

فالوجد والشوق في مكان قد منعاني عن القرار
هما معي لا يفارقاني فذي شعاري وذي دناري^١

(٢٢) قال أبو بكر الكتاني «العافلون يعيشون في حلم الله، والذاكرون يعيشون في رحمة الله، والعارفون يعيشون في لطف الله، والصادقون يعيشون في قرب الله، والمحبّون يعيشون في الاثر بالله والشوق إليه»^٢

(٢٣) وسئل عن العارف، فقال: «من وافق معروفه في أوامره وتواهيه، ولا يخالفه في شيء من أحواله، ويتحبّب إليه بحبّة أوليائه، ولا يفتر عن ذكره طرفة عين»^٣

(٢٤) وسئل «من الصوّفي؟» فقال: «من عرف نفسه عن الدنيا نظراً،^٤ وعلت همته عن الآخرة، وسغت نفسه [٤٩] بالكلّ بطلاً وشوقاً لمن له الكل»^٥

(٢٥) وقال: «الصّوفيّة عبيد الظواهر، أحرار البواطن»^٦

بسم الله الرحمن الرحيم

١. طبقات الصّوّفة شرحه ٣٧٤، مدرّس ٣٩٥، تاريخ دمشق ١٠١/٥٧، د. علي بن جعفر الكتاني
٢. طبقات الصّوّفة شرحه ٢٢٤ و ٣٧٦، مدرّس ٢٢٠ و ٣٨٨، مسوياً إلى علي بن مهمل الإصبهاني والزبادة
به، شعب الإيمان ١/ ٣٢٢، باب ١٠ في محبة الله عزّ وجلّ، رقم ٤٥٦، نقلاً عن التسليم، تاريخ دمشق
١٠١/ ٥٧، د. علي بن محمد بن علي بن جعفر أبو بكر الكتاني

٣. طبقات الصّوّفة شرحه ٣٧٤، مدرّس ٣٨٩

٤. في طبقات الصّوّفة، تحقيق شرحه تحليفاً

٥. طبقات الصّوّفة شرحه ٢٧٧، مدرّس ٣٨٩

٦. طبقات الصّوّفة شرحه ٣٧٤، مدرّس ٣٨٩

١٠. مستخرج من حكايات
أبي صالح حمدون بن أحمد القصّار

تصحیح

محمد سوری

مقدمه مصحح

ابوصالح حمدون بن احمد بن عماره بيشابوري معروف به حمدون قضا (ف. ۱۲۷۱) از عارفان بزرگ خراسان و بنيانگذار طریقه ملائجه است. ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات الصوفیه (چاپ شریه ۱۲۹-۱۲۳، چاپ چهارم ۱۳۹-۱۱۴) نام وی را جزو طبقه اول صوفیاء آورده و ۳۱ سحر از سخنان او را نقل کرده است. وی در رساله حاصر ۵۸ سخن از سخنان او را آورده که برخی از آنها را تحت دیکر آثار وی که از سلمی در دست است، وجود ندارد.

همان گونه که در مقدمه خود بر «کتاب الأربعین للصوفیه» گفتیم (فرائر، ص ۱۲۸۱، تک نسخه رساله «مستخرج من حکایات ابی صالح حمدون بن احمد القضا رحمه الله» ششمین رساله در مجموعه خطی ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک است (برگ ۴۹ ب تا ۵۱ ب). حدس ما این است که کاتب نسخه، بخشهایی از رساله را از قلم انداخته و در واقع گزیده‌ای از رساله اصلی را برای خود فراهم آورده است. دو نکته این برداشت را تأیید می‌کند:

۱. ظاهراً عنوان رساله در اصل «حکایات حمدون» بوده و کاتب پس از گزینش، کلمه «مستخرج» را در ابتدای عنوان رساله آورده تا نشان دهد این همه رساله نیست.
۲. در همین مجموعه خطی و به خط همین کاتب رساله‌ای است به نام «الکلمات

الملتقطه من قول الإمام الأعظم الشافعي المطلق رضي الله عنه . بين رسالته. نسخة دیگری با عنوان « کتاب کلام الشافعی فی التصوف » وجود دارد با مقایسه این دو نسخه، معلوم می‌شود کاتب ما « کتاب کلام الشافعی فی التصوف » را گزینش کرده و به همین دلیل، « الکلمات الملتقطه » را در عنوان رساله افزوده است.

در انتساب این رساله به ابو عبد الرحمن سلمی تردیدی وجود ندارد افزون بر شواهد دروسی موجود در خود رساله و قرار گرفتن آن در میان مجموعه‌ای از آثار وی شمس‌الدین دهی (۶۷۳-۷۴۸) محدث و مؤرخ معروف، این رساله را در اختیار داشته و تصریح کرده است که از آثار سلمی است.^۱

۱ وی در سیر أعلام النبلاء ۱/۱۳ ه. گفته است « ولد جمع السلمی حرأ من حکایات محمود ». و آنه مات سنة إحدى وسبعین، و أنه شیخ الزاهد عبد الله بن « محمد بن » منارل ه. او همچنین در تاریخ الإسلام ۱/۲۶ ه. گفته است « ولد جمع السلمی جزءاً من حکایات » هذا الشيخ و ذکر موته فی سنة إحدى وسبعین و مستنجد

للآلاف والاله رجل اوصيه فقال لا تقبل الا من اذن لك فان ذاك يوم كل محبة انجاسه قال العابدون يا ابا عبد الله
 على ثلاث مقامات واحد يقوم اليك على العوكة في قيامه اليك قيام كل واحد يقوم اليك قيام طلب ثواب
 قيامه اليك قيام طمع والآخر قيام اليك قيام مشاهدة فهو القائم بآية لا حرة لا قايما بالقرينة قال
 من رأى لنفسه ملكا فقد غلبه الله فصره ليدل العبد وقال المحسن الطالب نفسه بعد حقوقه حقوق
 المسلمين عليه والثالث حقه لهم من ابوي نفسه على الصدقات سمعته في المائتين يقول في الاجل
 بن مازلة عوفه الذي مات فيه اوصيكم بالوصايا به تحفظون التماس والادب وانتم لها فان في الحرس
 عليها عبور وفي زكاه عبور والفقير احذر من عباد الله وان ظفرك له انفس لطيفة لا تنهه
 تعظم له من اللين فان كان غطته فانه لعظم ثم عظم من هو العظم لم يزل ولا يزال هـ
 الحكام الحكام محمد بن الحسن بن فضال عليه السلام

مستخرج من حكايات
صالح حمدون بن أحمد القصار

مستخرج من حكايات أبي صالح حمدون بن أحمد القصار رحمه الله

(١) قال أبو عبد الرحمن التلي: سألني شيخنا أبي صالح حمدون بن أحمد بن عيسى القصار وكان أبو صالح عالماً فقيهاً مختاراً في الفقه يميل إلى مذهب سفيان الثوري أكثره^١ وكبير المحدثين ورواه وكان يذهب مذهب الملامة وهو كان أستاذ الجماعة فيه وكان صاحب شئ من الحديث النبوي^٢ ويسميه أستاذه وسلم من كبار مشايخ نيسابور

(٢) سمعت محمد بن أحمد بن حمدان يقول. بلغني أن أبا حفص كان يسميه الأستاذ وكان من أحفاد مشايخ نيسابور وله طريقة يختص بها لم يأخذ أحد عنه شيئاً من ذلك إلا صاحبه عبد الله بن محمد بن منازل أبو محمد المطرزي رحمه الله نوفي أبو صالح حمدون القصار سنة إحدى وسبعين ومائتين ودمن في مقبره الحيرة

(٣) سمعت منصور بن عبد الله المروزي. سمعت محمد بن عبد الوهاب الثقفي. يقول. قال أبو صالح حمدون «أقبلوا إخوانكم بالآيمان وردوهم بالكفر. فإن الله أوقع ما بين هذين في منيته. فقال: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾» (٤٨: ٤) و

١١٦»^١

(٤) سمعت عبد الله بن محمد بن فضالويه. ^٢ سمعت عبد الله بن «محمد بن» منازل، يقول: سمعت حمدون وسئل عن الثوكل، فقال: «إن كان لك عشرة آلاف درهم وعليك دائن دين لا تأمن أن تموت ويبق ذلك في عنقك، وإن كان عليك عشرة آلاف درهم دين من غير أن تترك لها وفاء لا تياس من الله أن يقضيه عنك» ^٣

(٥) قال وسمعت عبد الله، يقول: قال رجل لحمدون: «إن فلاناً أهد في بيته قبراً ينظر إليه» قال: «ينظر إلى الدنيا، فإن الدنيا كلها قبر واحد»

(٦) سمعت محمد بن أحمد القراء، يقول سمعت عبد الله، يقول: قلت لأبي صالح حمدون: «أوصني» قال: «إن استطعت ألا تعذب لشيء من الدنيا فافعل» ^٤

(٧) سمعت محمد بن أحمد القراء، يحكي من زكرياء السحيني. ^٥ عن حمدون، قال: «إذا اجتمع إبليس مع أعوانه لا يفرح بشيء ^٦ فرح به ثلاثة أشياء: رجل مؤمن قتل مؤمناً، ورجل يموت على الكفر، وقلب يكون قيم خوف الفقر»

(٨) وقال: «شكر النعمة أن ترى نعمك فيه [٥٠] طلياً» ^٧

(٩) وقال: «استخانة الخلق بالهتوق كاستخانة المسجون بالمجون» ^٨

١ «آداب الفسحة» ١١١٦٦: «ما التصوف من الصوفي» رقم ٩: شعب الإيمان ٣٥٧٦/٧ باب ٧٧ في أن يحب الرجل لأخيه المسلم ما يحب لنفسه، فصل في ترك تنعيم عورت المسلمين، رقم ١١١٩٩، خلاص السلمي

٢ في الأصل فضولية
٣ الرسالة القشيرية ٢٦٦: باب الثوكل، إحياء العلوم ٢٨١/٤: بيان ما قاله الشيخ في أسواق الثوكل، صلب الأثر ٢٣٦/١-٢٣٧

٤ طبقات الصوفية شريه ١١٦، بدرس ١١٧، حقة الأولاد ١٢١/١٠، الإله الكبير ١٤٤ رقم ١٩٢، خلاص السلمي، الرسالة القشيرية ٧٠، ديل حمدون، صلب الأثر ٣٣٦/١

٥ في الرسالة القشيرية السلمي

٦ الرسالة القشيرية ٣٩٠، باب الفقر، خلاص السلمي، صلب الأثر ٣٣٩/١، الكواكب ٥٩٢/٢

٧ في الأصل طليل
٨ الرسالة القشيرية ٢٧٦، باب السكر، صلب الأثر ٣٣٧/١، الكواكب ٥٩٢/٢، مع العروض ١٣٢/٣

٩ طبقات الصوفية شريه ١٢٦، بدرس ١١٧، حقائق الصير ٨/٢ الأبياء ٦٦، صلب الأثر ٣٢٨/١

(١٠) وقال: «اللغو ذكر الخلق»^١

(١١) وقال: «لا أحد أدون من يتزين لدار فائسة. ويتجمل^٢ إلى من لا يملك خبره ولا

نفعه»^٣

(١٢) وقال: «لا أعلم في القرآن آية أرجى من قوله تعالى ﴿وَأَرْزُقْنَا إِلَى آخِرِهِ﴾» (٤٠)

(٤٣). فقد حكى عن بعض السلف، أنه قال: «الكريم إذا قدر: عفا، وأبما يكون مرد العبد إلى ربه إذا أتاه على حد الإفلاس والفقر. لا أن يرى لنفسه مقاماً في أحد الدارين. وهو أن يكون في الدنيا خاضعاً لمن بذله ولا يلتفت إليه عارياً ممن يكرمه ويبرمه. ويكون في الآخرة طالباً للأفضل مشفقاً من حسناته أكثر من إنفاق الكفار من كفرهم»^٤

(١٣) وقال رجل لحمدون «أوصني برحمة» قال: «لئن استطعت أن تصبح مفوضاً لا مدبراً فافعل»^٥ فإن ما يحتاج إليه ابن آدم الضعيف. فإنه يساق إليه باليسر وإنما زيادة حركاته للفضول قال تعالى: ﴿وَيَزِدُّهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسِبُ﴾ (٣٠٦)^٦

(١٤) وقال: «إن السلف وجدوا بركات أعمالهم»^٧ حفاء «أسرارهم في ملازمة التقوى

لا غير»^٨

(١٥) وسئل حمدون عن التوكل. فقال: «تلك درجة لم يبلغها بعد». وكيف يتكلم في

التوكل من لم يصح له حال الإيمان؟ قال الله تعالى: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(٢٣: ٥) جعل التوكل قرينة الإيمان

(١٦) قيل لأبي صالح: «لم لا تتكلم بهذه الكلمات الدقيقة؟» قال: «أنا في أهم من ذلك إلى

١ حقائق القصر ١٠٧/٢، القصر ٥٥. ٢ في الأصل يتجمل

٣ طبقات الصوفية سريه ١٢٨، بدرس ١١٦، حقائق التصير ١١١/١، القصر ٨١، حلية الأولياء ١٠/٢٣١، الكواكب ٥٩١/٢. ٤ في تفسير أبي عبيدة إحدى

٥ تفسير أبي عبيدة ٣١٢/٦، حاش ٤٣

٦ طبقات الصوفية سريه ١٢٧، بدرس ١١٧، حقائق القصر ٢١٠/٢، حاش ٥٤، وفي أن القائل هو أبو عمرو المكي: حاش الأثر ١/٢٢٨، الكواكب ٥٩٢/٢

٧ حقائق القصر ٣٢٢/٢، الفلاني ٢

٨ حقائق القصر ٣٢٢/٢، الفلاني ٢، والزيادة منه

٩ حقائق القصر ٣٢٢/٢، الفلاني ٣، الرسالة القسريّة ٢٦٨، باب التوكل

أَنْ تُغْلَصَ مِنْ رَنَا الْعَيْنِ وَكَذِبِ اللِّسَانِ وَفُجُورِ الْقَلْبِ وَالْأَسَافَةِ الْبَاطِلَةِ إِذْ ذَاكَ وَمَتَى يَكُونُ ذَاكَ وَإِذَا كَانَ ذَاكَ فَإِنِّي أَسْتَحْيِي أَنْ أَتَكَلَّمَ بِالْكَلِمَاتِ الَّتِي تَشِيرُورُ إِلَيْهَا»

(١٧) قَالَ: وَهَيْلٌ لِأَبِي صَالِحٍ «تَكَلَّمَ عَلَيَّهَا» فَقَالَ: «إِلَى أَنْ أَصْلَحَ لَهُ» فَبَقِيَ «وَمَتَى يَصْلَحُ الْعَبْدُ لَئِذَا كَانَ؟» قَالَ: «إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِعَادَةٌ ذَكَرَ مَا مَضَى وَلَا تَدَبَّرَ مَا لَمْ يَأْتِ بِهِ»

(١٨) وَقَالَ: «مَنْ اسْتَجَبَتْ إِلَى عِلْمِهِ أَوْ حَالِهِ فَلَا تَتَفَكَّرُ^١ فِي عَيْبٍ مِنْ عِيوبِهِ»

(١٩) وَقَالَ: «لَا أَحِبُّ لِلرَّجُلِ الزَّوْجَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ النِّسَاءَ سَهَاءٌ لِقُلُوبِهِمْ وَجَعَلْنَهُ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ وَجَعَلَ شَهَادَتَهُنَّ عَلَى نَفْسِ شَهَادَاتِ الرِّجَالِ. وَيَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ رَازِقُهَا دُونَهُ. وَيَعْلَمُ أَنَّهَا أَسِيرُ اللَّهِ عِنْدَهُ فَيَكْرَهُهَا وَيَصْفَحُ عَنْهَا وَلَا يَعْتَبِرُ عَلَيْهَا إِلَّا إِذَا قَصُرَتْ فِي شَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدِّينِ»

(٢٠) وَقَالَ أَبُو صَالِحٍ: «أَكْرَهُ اسْتِئْزَالَ عَمَلٍ كُلِّ حَالٍ»

(٢١) وَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ نَفْسَهُ فِي حَيْثُ كَانَ مَحَلًّا لِأَخْشَى عَلَيْهِ الثَّمَنَةَ وَالْآفَةَ»

(٢٢) وَقَالَ: «مَنْ اسْتَشَارَكَ^٢ ٩٠١ بِأَخِيهِ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَوْ اسْكَبَتْ عَنْهُ»

(٢٣) وَقَالَ: «لَا تَخْتَرْ^٣ الْفَقْرَ عَلَى الْفَقْرِ وَلَا الْفَقْرَ عَلَى الْفَقْرِ وَارْضَ بِمَا يَخْتَارُ اللَّهُ لَكَ مِنْهَا وَاعْرِفْ عَيْبَكَ وَنَقْصَانَكَ فِيهِ»

(٢٤) وَقَالَ: «أَوْصِيكَ شَيْئَيْنِ صَحِيحَتُهُمَا الْإِحْسَانُ عَنِ الْجَهْلَالِ»^٤

(٢٥) وَقَالَ: «عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْمَلْ بِهِ يَحْزَنُكَ تَقْصِيرُكَ وَيَدُلُّكَ عَلَى قِسْمَةِ نَفْسِكَ»

(٢٦) وَقَالَ: «أَحَبُّ لِلْفَقِيرِ أَنْ يَرَى فَضْلَ الْغَنِيِّ وَيَعْلَمَ أَفْهَ الْفَقْرِ. وَأَحَبُّ لِلْغَنِيِّ أَنْ يَرَى فَضْلَ الْفَقْرِ وَيَخَافَ مِتَّةَ الْغَنِيِّ»

(٢٧) وَقَالَ: «مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا فِي فِتْرَةِ انْتِزَاعٍ وَارْتِضَاءٍ بِهِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى مَحَبَّةِ

إِيَّاهُ»

^١ فِي الْأَمْسِ لَا تَتَفَكَّرُ ^٢ فِي الْأَمْسِ لَا تَتَفَكَّرُ

^٣ صِفَاتُ الصُّوْفِ سَرِيحَ ١٢٧، مَدْرَسَ ١٩٨، مِثْلُ الْأَمْرِ ٣٣٨، الْكَوَاكِبُ ٩٢/٢

(٢٨) وقال: «لا تُفسي على أحد ما تحت أن يكون مستورا منك»^١

(٢٩) وسئل أبو صالح عن رفع الأثمة من بين الإخوان. فقال: «لستين إنما لسبب الذكيا أو حصومة النفس»^٢

(٣٠) وقال: «من ذكر مئة الله عليه وتقصيره في نفسه أرجو ألا يهلك»

(٣١) وسأل رجل أبا صالح عن مسألة. فقال: «أرى في سؤالك هذا إظهارا لشأنك ومقاصا لإخوانك، لا جواب لي عن هذه المسألة»

(٣٢) سمعت محمد بن أحمد الملامتي قال سمعت إبراهيم الفشار يقول سألت حمدون التقصير عن طريق الملامة قال: «ترك التزير للمخلق بحال. وترك طلب رضاهم في نوع من الأخلاق والأفعال. وألا يأخذك فيما لله عليك لومة لائم بحال»

(٣٣) قال سمعت محمد بن أحمد الشنهي^٣ قال: سمعت أحمد بن حمدون قال سمعت أبي وسئل عن الملامة. قال: «خوف القدرية ورجاء الله»^٤

(٣٤) قال: وحضر قوم مع حمدون في مجلس فجهل فيه ذكر بعض إخوانهم. فبيل له «إنه كثير الذكر». قال حمدون: «لكنه دائم الغفلة» فقال له بعض من حضر: «أليس يجب عليه شكر ما أنعم الله عليه بأن وقفه للذكر باللسان؟» فقال: «أولا يجب عليه رؤية تقصيره في غفلة القلب عن الذكر؟»

(٣٥) قال وقال عبد الله الحجاج لأبي صالح: «علي مطالبته في ترك الكسب» فقال: «الزم الكسب فلأن تدعى عبد الله الحجاج أحدك إلي من أن تدعى عبد الله الزاهد»

١ طبقات الصوفية سريه ١٢٨. بدرس ١١٨، الرسالة التفسيرية ٧٠. ديل حمدون: صفة الصلوة ٣٦٣/٤ الكواكب ٥٩١/١

٢ في طبقات الصوفية سريه ١٢٥. بدرس ١١٦ مصنف الأثرار ٣٢٧/١ بخط «صل رفع الأثمة من بين الإخوان حبة الدنيا»

٣ في طبقات الصوفية سريه ١٢٨ وفي حقه الأولاد ٢٣١/١٠ «أخيه» وهو خطأ هو أبو بكر محمد بن أحمد بن جعفر الشنهي ات على ٣٦٠ من أصحاب أبي هانئ المعري راجع عنه طبقات الصوفية سريه ٥٠٥ جريس ٤٣٧

٤ طبقات الصوفية سريه ١٢٩. بدرس ١١٩. حقه الأولاد ٢٣١/١٠ كشف المحجوب ٩١ شعب الإيمان ١٩٣/٢ باب ١٢ في الزجاء. وقد ١٠٥٧ سير أعلام النبلاء ٥١/١٢ تاريخ الإسلام ٣٤١/١١

(٣٦) سمعت محمد بن أحمد الفراء. سمعت عبد الله بن «محمد بن» مازل. قال سمعت حمدون أبا صالح. يقول «المؤمن يحب أن يكون سراجاً لإخوانه بالليل وعصاً لهم بالنهار» سألت محمداً عن تفسير هذه الحكاية. فقال. «يكون داعياً لهم بالخير في الليل وقائماً بأشغالهم في النهار»

(٣٧) وقال أبو صالح: «من استطاع منكم ألا يعمى عن نقصان نفسه فليفعل»^١
(٣٨) ٥١١| وكان من دعاء أبي صالح أن يقول: «اللهم لا تنسنا ذنوبنا. ولا تنسنا يعبوب إخواننا»

(٣٩) وقال «من أحب أن يذكر بالصلاح لا يبلغ إلى مقام الصلاح»
(٤٠) وقال له رجل «أوصني» فقال: «إن أمكنتك أن تترك التدبير فافعل»
(٤١) وقال أبو صالح: «لم يخرج خوف السلطان من قلبي منذ قبل لي^٢ إن للسلطان قراءة في الأسرار»^٣

(٤٢) وقال له رجل عند وفاته. «يؤمن تقديري بعدك؟» فقال: «لس لي على وجه الأرض إلا هذا المحصير» أي: اقتدوا بملزمي الدين
(٤٣) وقال «من لم يجالس العلماء فانهيهم على دينه»

(٤٤) قال وسئل عن العنقة التي هي رحمة؟ قال «هو على فلان أنقى لا قدر أن يأتي الفرائس إلّا حتى أ^٤ من شدة الاجتهاد. وإذا رجع إلى فراشه فإنه يكون كالحية على المقلاة»
(٤٥) وقال له رجل: «أليس أفضل العبادات الصلاة؟» قال. «نعم. إذا أذى العبد فيها حقوقها. ودخل فيها على الإحلاس. وخرج منها على السلامة. وكان فيها على حدّ الشكّظ»

(٤٦) وقال رجل له. «ترى لي أن أسأل الله العاقبة؟» فقال. «هو أولاً قبول العاقبة. فإنك

١ طبقات الصوفية سريه ١٢٩. مدرس الأثر ١/٢٢٩. صفة الصوفية ١/٢٦٣. الكواكب ١/٩٢/٢

٢ طبقات الصوفية سريه ١٢٦. مدرس الإسماعيلية القسريه ٧٠. د. حمدون سالف الأثر ١/٢٣٦

٣ حقا الصفي يحو حتى إذا سأل على اسمه واشتد بصدده أحمرة اللثة ١/٢٣١. د. ج. د.

إذا سألت العافية فأعطيتها ولم تتبليها كان فيها هلاكك»

(٤٧) وقال «من كشف عورة مسلم فقد هتك سر نفسه، إمام بينه وبين ربّه أو بينه وبين الخلق»

(٤٨) وقال «لا ينبغي للعبد أن يطلب العلم ولا يتعد عن طلبه ولا يتصدّر نكي يطلب منه العلم»

(٤٩) قال وسيف عليه رجل، فسكت أبو صالح وقال «يا أخي! لو تقتضي كلّ نقص لم تقتضي كنتضي عندي» ثم قال «سيف رجل على إسحاق المصطفي، فاحتمله ثم قال - يعني إسحاق - "لأني شيء تعلّفتنا العلم؟"»^١

(٥٠) وقال «أنت عبد ما لم تطلب من خدمك، فإذا طلبت خادماً خرجت من العبوديّة»^٢

(٥١) وسئل أبو صالح عن التواضع، فقال «لا ينبغي لأحد إلى نفسك حاجة في دين ولا دنيا»



(٥٢) وقال: «من خدم الدنيا وأهلها عابثه تكون إلى ذلك»

(٥٣) وقعد عنده بعض إخوانه يكلمونه، فقال «أترى أوقأتكم هيئة عليكم والوقت أعزّ مما تظنون»

(٥٤) وقال: «الطريق إلى الله التقوى، والتقوى أكل الحلال وحفظ الجوارح وزمّتها عند الشبهات»

(٥٥) وقال: «لا تنفع التّصحية لمن لا ينصح نفسه قبل سماعه التّصحية بدوام الاجتهاد وبجانبه [٥٦] ب | الخلاف»

(٥٦) وقال له رجل: «أوصني» فقال «لا تصحب الأشرار، فإنّ ذاك يجرئك صحبة الأخيار»

(٥٧) وقال «القائمون بالأوامر على ملات مقامات واحد يقوم إليه على العادة، فقيامه

١ حلة الأولاد: ٢٢٢/١ - ص ١٠١ - الأثر: ٣٢٠/١ - ص ٢٠٢ - الفتوة: ٣٦٣/٢ - المستم: ٢٢٦/١١

٢ حلة الأولاد: ٢٢٦/١٠ - ص ١٠١ - الأثر: ٣٢٠/١ - الكواكب: ٩٢/٢

إليه قيام كسل؛ وآخر يقوم إليه قيام طَلَب ثواب، فقيامه إليه قيام طمع؛ وآخر قيامه إليه قيام مشاهدة، فهو الثائم بالله لأمره لا قائماً بالأمره»^١

(٥٨) وقال: «مَنْ رَأَى نَفْسَهُ بِلُكَاً فَقَدْ بَغَلَ بِهِ، لِأَنَّهُ قَصَرَ عَنْهُ لِيَرَى الْغَيْرَ»

(٥٩) وقال: «الْمُحْسِنُ الطَّالِبُ نَفْسَهُ بَعْدَ حَقْقِ اللَّهِ بِحَقْقِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ وَاتَّكَرَّ حَقُّهُ لَهُمْ، بَلْ مَنْ لَا يَرَى لِنَفْسِهِ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا»

(٦٠) سمعت محمد بن «أحمد» الملامتي يقول، قال لي عبد الله بن «محمد بن» منازل في مرضه الذي مات فيه: «أوصيك بما أوصاني به حمدون: "لا تحرص على الدنيا ولا تتركها، فإن في الحرص عليها عيوب وفي تركها عيوب، ولا تحقرن أحداً من عباد الله وإن ظهر لك منه الفسق لعلَّ الله سرُّ لا تعرفه، ولا تعظم أحداً من الخلق فإنَّ كلَّ مَنْ عَظَّمْتَهُ فَاللهُ أَعْظَمَ مِنْهُ، عَظَّمْتَ مَنْ هُوَ الْعَظِيمُ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ"».

تَمَّتِ الْكَلِمَاتُ وَالْحِكَايَاتُ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَسَنَ تَوْفِيقِهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ



سَفِيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

١١. رسالة في معرفة الله

تصحیح

محمد سوری

مقدمه مصحح

از این رساله تنها یک سحه در مجموعه خطی شماره ۳۹۸۶ متعلق به کتابخانه ملی ملک باقی مانده است.^۱ این مجموعه شامل دو کتاب است. ۱. کتاب التعرف فی التصوف از ابوبکر کلابادی (برگ ۱ آ تا ۴۴ آ). این نسخه از تعرف دارای حواشی بسیار است و کتابت آن در تاریخ دوشنبه ۹ صفر ۸۴۴ هجری قمری انجام شده است. ۲. «رسالة فی معرفة الله از آثار منتشر نشده ابو عبد الرحمن سلمی (برگ ۴۴ ب تا ۴۶ ب). این رساله در عکس که از نسخه خطی در اختیار هست، بدون نام است. اما در فهرست کتابخانه این نام را برای آن برگزیده‌اند. طرفه اینکه کاتب این سحه همان کاتب نسخه پیشین (مجموعه ۳۹۸۹ در کتابخانه ملی ملک) است. یعنی محمود بن محمد بن عمر بن ابی بکر الخطیب.

الافرنوز من الفضول على اربعة قديس في ارض المليون في اعمالي التي وليس بمؤمن بالله ولا عارف
بدين الحق ولا اعتقد شي من هذه الملة الا ان ارضي الخلق ان يوافقوا في الملاحقة وعلى حال الحال
لنحضر من الفضول في العالوي الباطلة بمدة وسعة وقد انقضى عيوني
والله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين

وَاللَّيْلُ إِذَا تَغَلَّظَ الْعَالَمِينَ لَمْ يَلِدْ
 كَالْأَنفَالِ إِذَا تَجَمَّعَ أَهْلُهَا لَمْ يَمُوتْ
 بَكَتْ وَهِيَ تَحْتَ رِجْلِهِ وَلَكِنْ يَكْفُرُ بِكَ الْكَافِرُ
 وَلَوِ اتَّبَعَ آلُ مَرْيَمَ بَنِي آدَمَ بِضُرِّهِمْ
 لَأَسْلَطْنَا إِلَى سُلُوكِ عَذَابِكُمْ إِذْ لَبِثْتُمْ
 فِيهَا ثَلَاثِينَ سَنًا مِّنْهُ يَوْمَ يُبْعَثُونَ
 وَذِكْرُ مَا أَكَلْنَا إِنَّا شَاغِعُونَ فِيهِمْ هَذَا الْقُرْآنُ



رسالة في معرفة الله

«رسالة في معرفة الله»

[٤٤ب] بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وعليه نتوكل

(١) قال أبو عبد الرحمن السلمي رحمه الله **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوَّلًا وَآخِرًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا أَعْلَمُ - وَكَثَرُكَ اللَّهُ لَكَ شُكْرًا - أَنَّ الْحَقَّ تَعَالَى لَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا بِقَدَارِ وَسْمِهِمْ وَطَاقَتِهِمْ، وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ بِحَقَائِقِ حَقِّهِ، وَلَيْسَ سَعْرُهُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَحَدٌ سِوَاهُ. وَإِنَّمَا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ بِقَدَارِ مَا كَسَفَ لَهُ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، فَأَعْرَفَهُمْ بِهِ وَأَدْنَاهُمْ إِلَيْهِ مِنْزَلَةَ السَّمْعِ الْأَعْلَى وَتَوَاسُطَةَ الْأَدْنَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ مِنَ الْمَعْرِفَةِ مَبْلَعَهُ وَلَا وَحَلَ إِلَى مَحَلِّهِ وَمَقَامِهِ، وَمَعَ عُلُوِّ مَرْتَبَتِهِ وَدُنُوِّ حَالِهِ وَمَقَامِهِ وَصَفَتْ نَفْسُهُ فَقَالَ: «إِنِّي لِأَعْرِفُكُمْ بِاللهِ وَأَشَدُّكُمْ خَشْيَةً لَهُ»^١، فَأَرَصَلَ قِيَامَ مَعْرِفَتِهِ وَعُلُوِّ حَالِهِ وَدُنُوِّهِ مِنْ رَبِّهِ بِدَوَامِ خَشْيَتِهِ لَهُ لَثَلًا يَتَعَرَّضُ أَحَدٌ بِأَنَّهُ يَسْفُطُ عَنْهُ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ وَوَضَعَهَا بِالْخَشْيَةِ**

(٢) وليس يعارفه من جهل أوامره وأحكامه وشرائعه؛ فكيف من ضلعتها؟ وصحفة المعرفة بالله دوام مراقبته والقيام بجميع أوامره والسرور بما أهلك له من الأمر أن جعلك وعاء لأمره، فإنه قال عز وجل: **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾** (٥١: ٥٦) على هذا المصوم ثم خسر من بين المعاملات من أنكره بالمعرفة أن يكون عظمه على الإخلاص،

^١ صحيح مسلم شرح النووي ٢١٩/٧، كتاب القسام، حكمة التدبُّر في العُشوم، للخطَّاء، أما والله إنِّي لأشكُّكَ به واسمَكَ حسبةً له

فقال تعالى ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً﴾ (٥: ٩٨). والخطاب الأول مع عوام الخلق أن يترحموا بعبوديته. والخطاب الثاني مع أرباب المعارف ليخلصوا له المعاملة

(٣) ولا يفترق أحد بالتأويل الباطل من قوله تعالى ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (١٥: ٩٩) أن معناه إسقاط العبودية والمعاملة إذا بدا له عين اليقين. فإن صحة تأويله واعبد ربك حتى تتيقن أنك لا تبلغ استحقاق عبوديته وأن عبادتك له مئة منه عليك أن أترك ونهاك وأما ظاهر التأويل فيه: واعبد ربك حتى يأتيك الموت. واليقين هاهنا الموت. (٤) ثم أعلم أنه لا يصل أحد إلى المسبب إلا بحفظ الأسباب وحرمة الوسائط والأدلة ومتى يصل إلى المعرفة بالله وقد صبح حدوده وأوامره^١ وترك حرمة أوليائه؟ متى يصل إلى الثور الأعلى [٤٥] من ضيق الثور الأدنى؟

ورئيس العارفين المجيد رحمه الله في بيده سبعة. فقتيل له. «أنت «سبع علو حالك وشر فك»^٢ تأخذ بيدك سبعة؟» فقال «لعمري»^٣ «فأنا»^٤ «وَصَلَّنا بِهِ إِلَى مَا وَصَلَّنا لَا نَتْرُكُهُ أَبَدًا»^٥ ورُفِّي في المنام. فقتيل له «ما فعل الله بك» فقال «طاحت تلك الإنارات وسقطت تلك العبارات وأيدت تلك العلوم وَفُتِّتَ تِلْكَ الرُّسُومُ. فَأَنْفَعْنَا إِلَّا رُكْعَاتٍ كُنَّا نَرْكَعُهَا فِي السَّحَرِ»^٦

وإمام العارفين أبو يزيد يقول: «من لم ينظر إلى شاهدي بعين الاضطراب وإلى أوقاتي بعين الاغترار وإلى عباراتي بعين الاجترار وإلى نفسي بعين الإزراء فقد أخطأ النظر في»^٧ وأبو تراب التخشني في جلالاته يقول: «لا يكون عارفاً بالله من يكون جاهلاً بأحكامه

١ في الأصل أمر. ٢ الزيادة من «كتاب بيان الشريعة والحقيقة»

٣ «كتاب بيان الشريعة والحقيقة» رقم ٣، تاريخ بغداد ١٧٣/٨، دبل المجلد من محمد. الرسالة التفسيرية ٧٢، دبل المجلد من محمد. سالف الآثار ١/٣٤٣

٤ حقه الأولياء. ٥٥٧/١٠. ومنه في تاريخ بغداد ١٧٦/٨، دبل المجلد من محمد. سير أعلام النبلاء. ٧٧/١٤، دبل النوري أحمد بن محمد القراسي البوي

٥ حقه الأولياء. ١٠/١٠. الوافي بالوفيات ٥١٥/١٦، دبل طبعور أبو بريد البساطي، سير أعلام النبلاء. ١١٢/٨٩، تاريخ الإسلام ١١٢/٢٩. خلافاً عن تاريخ السلمي

وأوامره غير قائم بها على حدود الشئ.^١ هكذا كانت سير العارفين والأئمة منهم (٥) فأما هذه الألفاظ الشيعة التي لا يجوز سماعها ولا التمثل بها فليست هي بأقوال المشايخ السادة وما حكى نبي منها عشر يسوع ذكره، وإنما هي عبارات من تهاون بالذين وفارق طريق المسلمين.

(٦) فأما قول من قال منهم: «إن من عرف الله سقط عنه العبادة والعبودية». يعنون بها الفرائض والأحكام. فكيف يكون عارفاً به من أسقط عن نفسه أوامره؟ وكيف يكون عارفاً به من لم يتلذذ بعبوديته وهي محل القرب من معروفيه بقوله: «وَاشْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (٩٦: ١١٩) فالعارف به حقيقة من يطلب القربة والتقرب إليه لا من يُسقط عن نفسه ذلك أو يتهاون بها

وحارثة رضي الله عنه لما جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال له «كيف أصبحت؟» قال «أصبحت مؤمناً حقاً» قال «إن لكل حق حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟» فقال: «عَزَمْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِي وَأَغْطَمْتُ هَارِي وَكَأَنِّي وَكَأَنِّي». فقال له النبي صلى الله عليه وسلم: «عرفت فالزم»^٢ أمره بلزوم الطريقة على العبادة ولم يقل له: «عرفت فضئع واترك المعاملة والمجاهدة»، لكن أمره مع حكمه أنه بالمعرفة بلزوم المجاهدة والتزني بالصودية

(٧) وأما قول من قال: «إذا عرف الله سقطت عنه أحكام البشرية وصارت صفاته صفات الإلهية». فهذا محال وخطأ كيف يسقط بمعرفته أحكام البشرية وهو بإتياء يعرف والمعرفة منتسبة إليه؟ فإن كان هو بإتياء يعرف، ثم يقول إنه يسقط أحكام البشرية ناقضاً أول كلامه آخره بقوله «صارت صفاته صفات الإلهية» وهو يصف نفسه بصفات نفسه فيُخسف بها فإذا وصف نفسه يكون في محل العبودية. فإنَّ اللذة متمتعة عن له رق الحوادث

١ لم أجده في المصادر

٢ المصنف ٢٢٦/٧. كتاب الإيمان والزهد، باب ٦، حديث ١٧٤ المصنف الكبير ٢/٢٦٦. وفي الحاشية من مالك الأنصاري، حديث ٣٣٦٧، الترمذي ١٣٩، المقنع ١٣ و ١٠٢ و ٢٣٧ و ٤٢٨ ومع تحقيق «ابن صبح الحبر» في صفحة ١١٧، «كتاب الأربعين للصوفية»، حديث ١٠. وفي مصادر الإمامية المجلس ٢٤٦، كتاب مصابيح الظلم، باب اليقين والتضرع في الدين، الكافي ٥٣/٢، كتاب الإيمان والكفر، باب حقيقة الإيمان واليقين.

(٨) وأما قوله «إذا عرف الله اتصلت صفاته بصفات الله»، فهذا أيضاً في المناقصة كمثل الأول. لأنه يقول «اتصلت صفاته» وصفاته محدثة وصفات الحق قديمة فكيف يتصل المحدث بالقديم وهما متباينان في الأصل؟

(٩) وأما قوله: «إذا عرف الله صارت <حقيقته> حقيقة الله»، فهذا أيضاً كمثل «الأول». فإن حقيقته العبودية والكون بعد أن لم يكن، وحقيقة الحق الربوبية فكيف يتحقق من لم يكن فكأن كثر أوجد الأكون وكونه لم يزل ولا يزال؟ فلو وفق هذا العالم لقال: «إذا عرف الله صار متحققاً بالله» وهذا كما قال الخلاج للجنيب: «أنا الحق». فقال: «هل أنت بالحق أي غيبة نفسك»^١ وكذلك يكون كلام الأئمة به دون أهل الذمعاوي الباطلة إلى مقامهم ومراتبهم

(١٠) وأما قوله «إذا عرف الله سقط عنه الأمر والنهي» فإن كان يعرف ربه أمراً ونهياً لعبده ويعرف نفسه عبداً فليس يسقط عنه الحكم العبودية. وإن لم يكن يعرفه أمراً ونهياً فما هو بمعارف.



(١١) وأما قوله: «إذا عرف الله جاز حكمه في ملكه» فإن كان لهذه اللفظة تحقيق فإنه يجوز حكمه في ملكه بمقدار ما ملكه وأذن له في جوارحه فإن تعدى الإذن سقط عن حكم الأئمة وعن جواز الحكم. وهذا في الظاهر كالعبد المأذون له من جهة سيده يضي حكمه في مقدار ما حكمه وأذن له فيه

(١٢) وأما قوله: «إذا عرف الله صار الأمر والمشيئة إليه» فإن كان لهذا القول صحة فإنه إذا وافق مشيئته مشيئة الله فيه ورضاه بمقدوره فيه، لا إذا تعدى وخرج عن حدود الأمر

(١٣) وأما قوله «إذا عرف الله دفع إليه خاتمه» يحكم في عبادته بما شاء» فهذه كلمة لا حقيقة لها لأن الله لا يأمر ولا يحكم في عبادته - لعلهم يحتم ولا يخاتم - وإنما تلك سليمان عليه السلام بالخاتم يحكم في عبادته فلم يمنعه ذلك عن التزام العبودية فإنه كان يكون في ملكه ثم

يجيء فيقعد مع القراء ويقول: «مكبن جالسن مكيناً»^١
(١٤) وأما قوله: «إذا عرف الله» صارت الأشياء كلها مباحة له» فإن كان هو الذي
يبيحها لنفسه مما هو حظرها على نفسه فليس له محل الحظر والإباحة، وإن كان يبيح ما
أباحه الحق فالخلق كلهم معه في هذه الدرجة

(١٥) وأما قوله: «إذا عرف الله صار الخلق كلهم عبيداً له» كيف يصرون عبيداً له وهو
عبد؟ فإن ادعى الحرية عن عبوديته فقد سقط عن محل المعرفة وخلع ربة الإسلام من
عنته. وإن ادعى الحرية عما سوى الحق فهو إذ ذاك يتحقق في اليهودية حتى يصير الخلق
عبيداً له وهو عبد وحقيقة العبد ألا يملك؟

(١٦) وأما قوله: «إذا عرف الله سقط عنه التمييز» كيف يسقط عنه التمييز وهو بالتمييز
يدعي لنفسه حال المعرفة؟ فإن ميز حال معرفته من حال نكرته وجهله، فقد أدخل نفسه

في التمييز من حيث يسقط عن نفسه التمييز
(١٧) وأما قوله: «إذا عرف الله صارت المصيبة له طاعة والحرام حلالاً» كيف يصير له
ذلك كذلك وهو بعد في عين التمييز يرى حلالاً وحراماً؟ كيف ينقلب له هذه الأعيان إلا
بحجة؟ فإن ظهرت له الحجة وهي ملازمة الشريعة، وإن لم يظهر له الحجة فلا ينقلب الأعيان
إلا بحجة أو برهان

(١٨) وأما قوله في الأرواح: «إن أرواحهم من روح الله عز وجل وذواتهم^٢ من ذاته
تعالى»، فإن اتصلت أرواحهم بالله فلا تصل بينهم وبين الله وهذا متناقض في الكلام، فإن
حياة الله عز وجل من صفاته القديمة وليس حياته بالروح فهو الذي أوجد الأرواح
وخلقتها، فإن أنكر بأن الأرواح مخلوقة فالكلام متناقض، وإن قال: «إن الأرواح قديمة غير
مخلوقة» فقد وافق قوله قول التصاري بل زاد عليهم

واعلم أن عز الأرواح وفضلها على المياكل بما خاطبها الحق به من سماع كلام الحق
فتفرزت بذلك ونفضت على المياكل. فمن أجابت طوعاً فهم المؤمنون ومن أجابت قهراً فهم

١ حفاظ التفسير ١٨٧/٢، ص ٣٥، تفسير الأنطلي ٢/٢٦، أن عماد

٢ في الأصل فإنه في الأصل ذاته

١٦١ ب | الكافرون

(١٦١) وهذه الفصول كلها خارجة عن مذاهب المسلمين واعتقاداتهم وليس يؤمن بالله ولا عارف به من الخلق من اعتقد شيئاً من هذه الألفاظ أو ادعى لها، فإن أكثرها مقالات الملاحدة ونحن نسأل الله تعالى أن يعصنا من الضلالات والدعاوي الباطلة بمنه وسعته ورحمته، إنه قريب محيب. والحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلاحه على خير خلقه محمد وآله أجمعين.



«جاءت هذه الأبيات في انتهاء الرسالة»

رأيت الحبَّ نيراناً تَلْظِي قلوب العاشقين لها وقود
كأهل النار إذ نضجت جلود أعدت للقام هم جلود
ولو كانت إذا احترقت تنانيد ولكن هي إذا احترقت تعود^١



لسنون الحب

نَكَيْتُ وَدَسَعُ الْعَيْنِ لِفُكْرِ رَاحَةٍ وَلَكِنْ دَسَعُ الشَّوْقِ يَبْكِي بِهِ الْقَلْبُ
فَلَوْ قِيلَ لِي «مَا أَنْتَ؟» قُلْتُ «مُعَذِّبٌ بِنَارِ تَوَاجِيدٍ يُضَرُّمُهَا الْعُذْبُ»
بَلَيْتُ مَنْ لَا أَشْتَطِيعُ جَنَابَهُ وَيُغْنِيَنِي حَقِّي يُقَالُ لِي الذَّنْبُ
وَذُنُوبِي لِمَا أَلْقَاهُ لَيْسَ بِنَافِعِي وَلَكِنَّهُ نَحْيٌ يَجِيحُ بِهِ الْكَرْبُ^٢



وأند «أبو عبد الله المغربي»^٣

يَا مَنْ يُعَدُّ الْوَصَالَ ذَنْباً كَيْفَ اعْتَذَارِي وَلِي ذُنُوبُ^٤

١ ديوان محمود إيلي ٩٠-٩١ باختلاف يسير. وصف إلى أبي نواس الحسب من غار في الشكر الكرم السعدية في الأشعار العربية ٢٢٩، الباب الثالث في السب، رقم ٢٥١

٢ طبقات الصوفية سريه ١٩٩، يدرس ١٩١ و ١٩٢ باختلاف يسير ٣ الزيادة من طبقات الصوفية

٤ في الأصل: من الذنوب. والصحيح من طبقات الصوفية.

إِنْ كَانَ ذَنْبِي إِلَيْكَ حُيِّ
فَإِنِّي مِنْهُ لَا أُتُوبُ^١

١٢. رسالة روضة المريدين

تصحیح

محمد سوری

مقدمه مصحح

این رساله کوتاه، مشتمل بر چهل توصیفه ابو عبد الرحمن سلمی به یکی از مریدان است از این رساله نسخه‌ای در مجموعه خطی شماره ۲۷۷/۱۰۱ در کتابخانه ملی آذربایجان در باکو وجود دارد رساله‌های این مجموعه ۹ سال ۷۲۹ و ۷۴۰ کتات شده و همگی به خط اوحید بن محمود بن ابی بکر المدنی الدهلوی است که در دو جای سحه از خود نام برده و این مجموعه را در خانقاه و جبهه کتابخانه در آورده است.

مرکز جمعه الماجد در دبی عکسی از این نسخه تهیه کرده است، اما متأسفانه این مرکز، رساله‌های مجموعه را تقطیع کرده و ترتیب اصلی آنها را به هم رده و بعضی از رساله‌ها را نیز حادداخته است در اینجا ما توجه به قرائن موجود در ابتدا و انتهای رسائل و نیز شماره گذاری متأخری که می‌دانیم از کیست، ترتیب اصلی مجموعه را بازسازی کرده‌ایم. ولی احتمال دارد در این مورد مرتکب اشتباه می‌شده باشیم؛ به ویژه آنکه ما ترتیب حافظر، تاریخ رساله پنجم و هفتم بیش از رساله چهارم است نکته آخر اینکه از برگ ۳۳ ب تا ۶۶ ب در نسخه عکسی ما مفقود است. رساله‌های مندرج در این مجموعه عبارت است از:

۱. کتاب المثلوة فی تصحیح المثلوة (برگ ۱ تا ۲۰) از نجم الدین کسری، بدون تاریخ کتابت.

۲ کتاب آداب الصوفیة (برگ ۱۳ تا ۱۴ ب) از ابوالقاسم سلمی لکریم بن هوازنی
تشییری تاریخ کتات. ۷ شوال ۷۳۹ در بیشاور

۳ رساله دوصة المریدین (برگ ۱۴ تا ۱۷ ب) از ابو عبد الرحمن سلمی. بدون تاریخ
کتابت.

۴ کتاب بیان تذلل الفقراء (برگ ۱۸ تا ۱۳۳) از ابو عبد الرحمن سلمی. تاریخ کتابت:
۹ رمضان ۷۴۰. کاتب این رسائل، اوحد بن محمود بن ابی بکر المدنی، در اینجا از خود نام
برده است.^۱

۵ رساله إلى المهائم الخائف من لومة اللائم الطائف (برگ ۱۶۷ تا ۱۷۷) از مجید الدین
کبری تاریخ کتات: ۱۵ محرم ۷۴۰.

آداب الصوفیة (برگ ۱۷۷ تا ۱۹۲) از نجم الدین کبری. بدون تاریخ کتابت این
رساله به تصریح کاتب ما نسخه ای نقل شده است.

۷ کتاب أسرار الخلوة (برگ ۱۹۲ تا ۱۹۴) از محیی الدین بن عربی تاریخ کتات:
۵ ربیع الاول ۷۴۰. در اینجا کاتب واژه «الذهلوانی» را میر به نام خود افزوده و در پایان
رساله به نقل از ابن عربی نوشته است: «قال الشيخ: وضعنا هذه الرسالة مقربة من بلاد
اليونانيين لبعض إخواننا في سنة اثنين وثمانمائة».

در برگ ۱۰۳ ب حفاظ حوشنویسی به نام زنگی من محمد بن توقان به خط ثلثی
بسیار زیبا در دو سطر نوشته است: «من كلام أمير المؤمنين علي سلام الله عليه. عليكم
بحسن الخط فإنه من غفاتيح الزود». وی در میان دو سطر نیز با خطی ویرتر، دو بیت زیر
را که از جمله اشعار مسلوب به امام علی علیه السلام است^۲ نوشته است:

إلهي أنت ذو فضل ومنّي وإني ذو الخطايا فاعف عني
فقلّني إليك يا ربّي حميلٌ لحقّق يا إلهي حسن قلّني

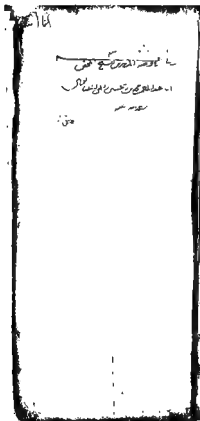
۸ الأمر المربوط مما يلزم أهل طرین الله من الشروط (برگ ۱۰۴ تا ۱۲۸) از

۱ کتب خراکاب در تصحیح «کتاب بیان تذلل الفقراء» (رساله تحت از مجموعه حامد) همین سحره را
اصل قرار داده است ۲ که بدون الإمام علی ۱۹۹

محبی الدین بن عربی. تاریخ کتابت: مشبه ۶ جمادی الاول ۷۴۰ در خانقاه وحییه
پشاور. کاتب در انتهای رساله تصریح کرده که رساله را با نسخه اصل مقابله و تصحیح
کرده است.

۹. شرح الألفاظ التي تداولتها الصوفية المحققون من أهل الله لبرگ ۱۲۸ تا
۱۳۳ ب) از محبی الدین بن عربی. بدون تاریخ کتابت.





«رسالة روضة المريدين»

الصفحة الأولى من مخطوطة مكتبة أدريجار الوطنية في مأكو. رقم ٢٧٨٥ / ٤٤١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الشيخ كاتبة العاد الفنون

ابو عبد الله محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب

رحمة الله عليه وصلى الله عليه وسلم

الحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

كذلك في علمه وانما انشئت هذا

من الله سبحانه قال الله تعالى ومن ير

تعالى له محراب من ربه من ربه من ربه

ومن ربه من ربه من ربه من ربه من ربه

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

اليه وتوكل على الله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والوجوه اليه من كل شدة من كل شدة من كل شدة

ومن شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

عليه وسلم وانما انشئت هذا من ربه من ربه

كيف يقرن في كل شدة من كل شدة من كل شدة

في ربه من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

ان وشدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

وهو في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

والان في كل شدة من كل شدة من كل شدة من كل شدة

بالحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى

«رسالة روضة المريدين»

[illegible]

رسالة روضة المريدين

١٤٤ | رسالة روضة المريدين

للسَّيِّدِ الْحَقِّقِ

أبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي التيسابوري رحمه الله عليه

١٤٤ ب | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



(١) قال الشيخ الإمام العارف الحق المكي أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي التيسابوري رحمه الله عليه وصية لمريديه: «أوصيك يا أخي ونفسي بتقوى الله، فإِنَّكَ إِذَا اتَّقَيْتَ اللَّهَ كَعَاكَ كُلَّ مَهْمَةٍ، وَلَمْ اتَّقَيْتَ النَّاسَ لَمْ يَنْتَوِا عَنْكَ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (٦٥-٢-٣) وَقَالَ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً﴾ (٦٥-٤)

(٢) وأوصيك بإيثار طاعة الله واجتناب مخالفته والإقبال بالكليّة والشوكل عليه والرجوع في كلّ مهمّة ونائبة إليه وترك الزكون إلى المخلوق والاعتناء بهم والرجوع إليهم في كلّ شيء من أسبابك، فإنه يقول: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (٦٥-٣)

(٣) واعلم أَنَّ المخلوق كلّهم عاجزون ومدبرون. ومن عجز عن نفع نفسه كيف يقدر على نفع غيره؟ ومن عجز نفسه كيف يدفعها عن غيره؟ كما قال بعضهم: «استعانة المخلوق

بالمخلوق كاستفانة المسجون بالمجون»^١

(٤) واحذر أن يشغلك عن الله أهل أو مال أو ولد فتخسر دينك وعمرك. لقوله تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾ (٩: ٦٣)

(٥) وتقرّب إليه بقراءة كتابه بالتدبّر والتفكّر والتفهّم فيما خاطبك به من أوامره ونواهيه فتأمر ١٥١ | لا وأمره وتنجز عن نواهيه

(٦) واتبع سنة النبي صلى الله عليه وسلم في جميع أحوالك وأفعالك وأقوالك وإيّاك ومحالّته، فإنه تعالى يقول: ﴿ فَلْيَتَذَكَّرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ ﴾ (٢٤: ٦٣)، وقال: ﴿ وَإِنْ تُطِيعُوا نَهْيَهُمْ ﴾ (٢٤: ٥٤)

(٧) وبرز سيرة الصالحين من الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وبرز^٢ في ذلك بنفسك، فإنه يقول مخبراً عن شعيب: ﴿ وَمَا لِي أَرَى أَنَّ أَخْلَاقَكُمْ إِلَى مَا أَتَاهَاكُمْ عُلَّةٌ ﴾ (١١: ١٨٨) وأوحى إلى عيسى أن «عظ^٣ نفسك، فإن اتعظت > ففظ الناس <^٤ وإلا فاستحي^٥ مني»^٦

(٨) وعود نفسك صحبة الأخيار ومجانبة الأشرار، فقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^٧ وقال: «مَنْ كَثُرَ سَوَادُ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^٨ وقال:

١ قاله محمود القنصاري كما في طبقات الصوفيّة لشمس بن أبي بكر، ١٢٦، بدوس ١١٧ وحقائق التصير ٨/٢ الأبياء، ٦٦ و«حكايات محدودة»، رقم ٩، والظاهر أن انتسابه إلى أبي يزيد البسطامي في بعض الكتب المتأخرة اكتسبها الآلوسي ١٢٨/٦، المائدة ٣٥ و«جلاء القبيح» (٥٧١) غير صحيح ٢ في الأمل وابتدي ٣ في الأمل اعط ٤ الزيادة من الزهد لابن حنبل، ٥ في الأمل فاستحي ٦ الزهد لابن حنبل ١٧٦/١، وهذا عيسى عليه السلام وسراطة حقائق التصير ٣٢٤/١، حود ٨٨، حلة الأولياء ٨٢/٢، الرسالة القشيرية ٣٢٥، باب الأشياء ٧ حسنة أحمد ١٢٣/٩، حديث ٥١١٤، حسنة عبد الله بن عمر، سي أبي داود ٢٢/٤، كتاب اللباس باب في لباس الشهرة، حديث ٥٠٣٩ ٨ أدب الدنيا والدين ٢٤١، وأما السب وهو الثاني من أسباب الألفه، إحصاء العلوم ١٥٦/٢، كتاب الحلال والمحرّم، الباب السادس، عن أبي ذر، ذكر الصلّاء ٢٢/٩، حديث ٢٤٧٣٥

«المرء مع من أحب»^١ وقال أبو تراب النخعي «صحبة الأشرار تورث سوء الظن بالأخيار»^٢

(٩) وإيّاك والدخول على السلاطين والتقرّب إليهم قال صلى الله عليه وسلّم: «من دخل عليهم فصدّهم بكذبهم وأعانهم على ظلمهم فليس مني ولست منه ولا يرد عليّ المحض»^٣ فإن اضطرت إلى ذلك فلا يثقل في الصيحة وأمرهم بالمعروف وأنهاهم عن المنكر قال النبي صلى الله عليه وسلّم: «أفضل الشهداء حمزة ورجل قام إلى إمام جائر فأمره ونهاه»^٤

(١٠) وإيّاك وغشيان المترفين من أبناء الدنيا والنظر إلى زينتهم. فإنه يصغر في عينك عظيم ينعم الله عليك ألم تسمع ما قال نبيّه: ﴿وَلَا تَقْدَرُ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَسَّتُنَا بِهِ﴾ (١٥١ ب) أرواحاً يهيم زهرة الحياة الدنيا بفتنتهم فيه (٢٠-١٣١) وقال صلى الله عليه وسلّم: «انظر إلى من هو دونك ولا تنظر إلى من هو فوقك»^٥ أحذر ألا تردى نعمة الله عليك^٦

(١١) ولا تفتح بني من الدنيا. فإن الدنيا كلها لا تستوي عم ساعة فكيف بعم طول

١ - سعد أحمد ٢٤٩/٦. سعد عبد الله بن مسعود، صحيح البخاري ٣٧٣/٧. كتاب الآداب. باب علامة حب الله عز وجل. صحيح مسلم ٢٠٣٤/٤. كتاب العز. باب ٥٠. حديث ٢٦٤٠. قوت القلوب ٣٤١/١ و ٤٧/٢ و ٧٩/٢. حلية الأولياء ١١٢/١. وفي مصادر الإمامية المحض ٢٦٣/١. باب الحب والبغض في الله. الكافي ١٦٦/٢. كتاب الإيمان والكفر. باب الحب في الله. وفي بعض النسخ ١١٣/١. باب ٩٦. حلة الطبايع. حديث ١٦

٢ - حقائق الصبر ٢٧/١. مرقم ٤٨. وعنه في تفسير الآلوسي ١١٤/١٦. مرقم ٤٨. وقد سب إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في الأمالي للشيخ ٥٣١. المجلس ٦٨. وصحات الشريعة ٨٤. حديث ٩ ومطالب السؤل ٢٣٥/١. في الحكم والأمثال والفصول المهمة ٥٥٧/١. وإلى المس بصري في كشف المحجوب ١٣٠

٣ - سعد أحمد ٥١٤/٩. حديث ٥٧٠٢. سعد عبد الله بن عمرو. و ٣٣٢/٢٧. حديث ١٤٤٤١. سعد جابر بن عبد الله. و ٢٣٠/٢٣. حديث ١٥٢٨٤. سعد جابر بن عبد الله. في الترمذي ٥٢٤/٤. كتاب لفتن. باب ٧٧. حديث ٢٢٥٩. حلية الأولياء ٢٤٩/٧ و ٢٤٨/٧ و ٢٤٧/٨

٤ - أحكام القرآن ٨١/١. مطلب في الحب على غفلة البدن والنياب. المستدرك ٣/٢١٥ و ١٩٤/٣. كتاب سرة الصعابة. ذكر إسلام حمزة. تاريخ بغداد ٤٠٦/٧. دبل إسحاق بن يعقوب الطحار. المعجم الكبير ١٥٧/٢. وس غرائب مسند أبي ذر رحمه الله. حديث ١٦٥١. وفي مصادر الإمامية كتاب التكليف ٣٥٦. باب ٩٥. الكافي ٢٤٤/٨. كتاب الزوجة. حديث ٣٣٨. حلة الشرايع ٢٨١/٢. باب ٢٥٢

عمرك فيها مع قلّة نصيبك منها

(١٢) وطالب نفسك في كلّ وقت بما هو أولى بك في ذلك الوقت. قال سهل بن عبد الله «وقتك أعزّ الأشياء عليك فاشتغله بأعزّ الأشياء عندك»^١ وقال آخر: «وقتك وقلبك أعزّ شيء لك وقد ضيّعتها جميعاً»^٢

(١٣) واترك ما لا يعنيك من الأفعال والأقوال والحركات والعزومات قال صلى الله عليه وسلم: «من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه»^٣

(١٤) والزم الإخلاص في جميع طاعاتك ومتصرّفاتك. لأنّه تعالى قال ﴿وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَقْبِلُوا اللَّهَ تَخْلِيصِينَ لَهُ الَّذِينَ﴾ (٩٨، ١٥) وروى عنه صلى الله عليه وسلم. قال لأخلص العمل يكفيك القليل»^٤

(١٥) وطالب نفسك بالصدق في إخلاصك. فإنّ كلّ عمل خلا عن الصدق فهو هباء. قال الله تعالى ﴿وَجَاءَ صَدُقَاتُكُمْ غُلَامًا عَالِمًا عَلَيْهِ﴾ (٢٣: ٢٣)

(١٦) وأوِّد التفكير فيما سبق منك من الخصال فقد كان النبي صلى الله عليه وسلم دائم الفكر متواصل الأحزان، فجذب لكل واحد منها ندماً وتوبةً واستغفاراً. لأنّ النادم نوبة والتائب من الذنب كمن لا ذنب له،^٥ ودرس أكثر الاستغفار جعل الله له من كلّ همّ فرجاً، ومن كلّ ضيق مخرجاً، ورزقه من حيث لا يحتسب»^٦

١ لم أجده في المصادر ٢ لم أجده في المصادر ٣ في الأصل يبيد

٤ من الترمذي ٥٥٨/٤. كتاب الزهد. باب ١١. حديث ٢٣١٧ و٢٣١٨. من أبي ماجة ١٣١٦/٢. كتاب الفتن. باب ١٢. حديث ٣٩٧٦. فوت الطوب ٩٢/١. كتاب الأربعين للشيخ. باب ١٦. وفي مصادر الإمامية الزهد للأخواري ١٠. حديث ١٩.

٥ تفسير القرطبي ٢٠٧. الدعوى ٦. تفسير القرطبي ٢٣٢/٢. الشافعات ٣٩. وفي تفسير ابن أبي حاتم الزبيري ١٠٩٩/٤. حديث ٦٦٦٢. القس. ١٤٦. وكبر العيال ٢٣/٣. بلطف وأخلص دستك يكفيت القليل من العمل» ٦ في الأصل الخالقات

٧ كتاب الجرح والمعدّل ٣٧٨/٩. المعجم الكبير ٢٢/٢٢. ديل أبي سعد الخبير الأنصاري. حديث ٨٧٩. حلية الأولياء ٣٩٨/١٠. معرفة الصحابة ٢٩٠٩/٥. حديث ٦٨٢٦. ديل أبي سعد الأنصاري سقلاً عن الطبراني. ذكر أحاديث إسماعيل ٢٣٢/١. الاستيعاب ٢٣٢/٤. ذيل أبي سعد الأنصاري الزبيري.

٨ من أحمد ١٠٤/٥. مسند عبد الله بن عباس. حديث ١٢٣٤. من أبي ماجة ١٢٥٤/٢. كتاب الأدب.

(١٧) وَأَقْلَ مِنْ [١٦] مَخَالَطَةِ أَصْحَابِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهُمْ يَعْمَلُونَكَ عَلَى طَلَبِهَا وَالِاسْتِكْثَارِ مِنْهَا وَالِاسْتِنَاءِ عَنِ اللَّهِ بِهَا وَقَدْ نَهَاكَ عَنْهَا وَعَزَّكَ قُبْحُهَا بِقَوْلِهِ: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَبِئْسَ وَلَهْوٌ﴾ (الآية ٥٧: ٢٠)

(١٨) وَعَلَيْكَ بِصَحْبَةِ الزُّهَّادِ فِيهَا، الزَّاعِينَ فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ، التَّارِكِينَ حَظوظَهُمْ مِنَ الْفَانِيَةِ طَلَبَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَالدَّارِ الْآخِرَةِ وَقَدْ أَخْبَرَ عَنْ حَالِ الْقَرِيقَيْنِ بِقَوْلِهِ: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مِنْ مَدْخُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ (١٧-١٨-١٩) جَعَلَ لَطَائِي الدُّنْيَا عَلَى كُلِّ وَجْهِ وَالْمُهَيِّينَ لَهَا مَا زَجَّهَتْ، وَجَعَلَ لَطَائِي الْآخِرَةِ السَّاعِينَ لَهَا سَعْيًا مَشْكُورًا، وَدَلَّكَ السَّعْيُ هُوَ^١ حَسَنُ الْإِتِّكَالِ^٢ عَلَى اللَّهِ وَاتِّقِيَامُ قَدِّهِ وَالرَّغْبَةُ فِيهِ عِنْدَهُ. فَشَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ هُوَ أَنْ أَبْلَغَهُمْ أَقْصَى مَطَالِبِهِمْ وَهُوَ مَحَاوِرَتُهُ وَالنَّظَرُ إِلَيْهِ قَالَ: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُتْقَدِّرٍ﴾ (٥٤-٥٥-٥٥)، وَقَالَ: ﴿وَجُودُهُ يُؤْمِنُ بِهَا خَائِرُهُ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (٧٥-٢٢-٢٣)



(١٩) وَتَقَلُّلُ مِنَ الدُّنْيَا مَهْلًا أَسْكَنَكَ الْإِمْدَادَ الْكَمَالَةَ، لِأَنَّ اسْتِكْثَارَهَا يَشْغَلُكَ عَنْ طَاعَةِ رَبِّكَ وَ«قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَكْفِيكَ مِنْهَا مَا سَدَّ جُوعَكَ وَوَارَى عَوْرَتَكَ»^٣ (٢٠) وَصَلَ رَحِمَكَ فَإِنَّ حِلَّةَ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَقَطِيعَتُهَا مِنَ الْكَثَاثِرِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الرَّحِمُ شَجَةٌ^٤ مِنَ الرَّحْمَنِ يَقُولُ تَعَالَى: «مَنْ وَضَّلَكَ وَصَلَتْهُ وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعَتْهُ»^٥

باب ٥٧، حديث ٣٨١٩، حقه الأولي ٢١١/٢ وفي مصادر الإبانة الدعوات ٨٦ باب ١، وصل في نسخة الدرر، حديث ٢١٩ ١ في الأصل وهو ٢ في الأصل الاتصال ٣ الكامل في صحاح الرجال ١١٢/٣، دبل الحرس من عبارة طغيات المحدثين بإسهاب ٢٩٥/٤، حقه الأولي ٢٤٩/٥

٤ الشجرة بكسر الشين وحذفها عروق الشجر المشبكة، وهنا نزل الرحم مسقة من الرحم، والمعنى أنها غزالة من الله تعالى مشبكة كالشاة البروق (أعاش من الترمذي ٣٢٤/٤، كتاب البر والصلة، باب ١٦، حديث ١٩٢٤)


٥ بهذا اللفظ في صحيح البخاري ٣٢٠/٨، كتاب الأدب، باب من وصل وصله الله

(٢١) وحسن خلقك لإخوانك وجيرانك وخادمك وعبيدك [١٦٦ ب] قال صلى الله عليه وسلم: «أنتقل ما يوضع في الميزان خلق حسن»^١. وقال: «أحسن جوار من جاورك تكن مسلماً»^٢.

(٢٢) وأعن^٣ من استعان بك قال صلى الله عليه وسلم: «وإنه في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه المسلم»^٤.

(٢٣) وأقبل عذر من اعتذر إليك صادقاً كان أو كاذباً. كما قال تعالى مجبراً عن قول يوسف صلوات الله عليه لإخوته: ﴿لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (١٢: ٩٢) وقال صلى الله عليه وسلم: «من اعتذر إليه أخوه المسلم فلم يقبل عذره كان عليه ذنب صاحب مكسب»^٥.

(٢٤) ولا تهتك عن مسلم سراً قال صلى الله عليه وسلم: «من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته في الدنيا والآخرة»^٦.

(٢٥) وقابل التطيعة بالصلة.  والإحسان. والظلم بالعمو والغفران قال صلى الله عليه وسلم: «صل من قطعك. وأعب عمن ظلمك. وأحسن إلى من أساء إليك»^٧.
(٢٦) واجتنب الحسد في أمور الدنيا.

١ طبقات الصوفية تزييه ٥٧، بدرس ١٥٠ تاريخ بغداد ٥١٥/٣ وفي مصادر الإمامية الجمعيات ٢٤٨.

كتاب الشعر والأدب، باب الفتي وحسن الخلق، حديث ٩٩٩

٢ كثر الفضائل ٨٥١/١٥ حديث ٤٣٨٦، تنلأ عن المخرطي في مكارم الأخلاق وفي مصادر الإمامية مرحة النظم ٣٩، حديث ٣٣ في الأصل أص.

٤ مسند أحمد ٣٩٣/١٢، سعد أبي هريرة، حديث ٧٤٢٧، صحيح مسلم ٢٠٧٤/٤، كتاب الذكر والدعاء،

باب ١١، حديث ٢٦٦٦، مس القرمدي ٥/٢٤، كتاب الحدود، باب ٣، حديث ١٤٢٤، سس أبي حنيفة ٨١/١

المقدمة، باب ١٧، حديث ١٢٢٥، حلية الأولياء ١١٩/٨

٥ صاحب نكس الماكس أو الشار. والمكس الظلم، وهو ما كان يأخذه السار من باقي السلع في الأسواق في الجاهلية (أحسن النصف ١٤٥٧/٦)

٦ سنن ابن حنيفة ١٢٢٥/٢، كتاب الأدب، باب ٢٣، حديث ٣٧١٨، كتاب الطبقات ٣٨٨/٨، وأدب الفضيلة ١٠٦١٦٦.

٧ سس أبي حنيفة ٨٥٠/٢، كتاب الحدود، باب ٥، حديث ٢٥٤٦، تاريخ المعنوي ٨٩/٢

٨ مبدأ اللط في تفسير حق ١٤١٦/٢، آل عمران ١٨٦، و٢٦٦/٨، فضلت ٣٤، و١٠٨/١٠، الظلم ٤

(٢٧) وعظم الأكاير وارحم الأصاغر. قال صلى الله عليه وسلم: «ليس منا من لم يوقر كبيرنا ولم يرحم صغيرنا»^١

(٢٨) والزم الحياء. قال صلى الله عليه وسلم. «الحياء من الإيمان»^٢ وقال: «الحياء خير كله»^٣

(٢٩) وتواضع للفقراء وكن لهم وارفق بهم. ألا ترى أن الله عاتب نبيه فيهم، فقال: ﴿وَلَا تَهْرُؤْ لَالِئِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَالْقَنَاطِئِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (٦. ٥٢).

(٣٠) وشاور في أمورك ﴿الَّذِينَ يَخْتَفُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ﴾ (٢١. ٤٩) ممن تستق بدنيه وأمانته. كما قال: ﴿وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَثَرِ﴾ (٣. ١٥٩) وإذا دح عزمك بعد المشورة فتوكل على الله وحده واقطع [١٧] سرك عن الخلق والتوكل هو أن تكل أمورك بالكلية إلى الله وترضى بحسن اختياره لك ولطيف تدبيره فيك

(٣١) وتودد إلى إخوانك باعطناك الجليل بينهم والرفق لهم

(٣٢) وعزّد لسامك قول الصدق والخلق بالخير ^{بالحسن} ونسك وسمك عن الاستماع إلى الكذب والغيبة والبهتان قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الشَّعْرَ وَالْفَوَازِ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنَّا مَشْفُورًا﴾ (١٧. ٣٦). فإن المستمع شريك العاقل

(٣٣) وأنصف الخلق من نفسك ولا تطالبهم بالانصاف لنفسك منهم، فأفضل الأفعال

١. مسند أحمد ١/٤٧٠، مسند ابن عثيمين، حديث ٢٣٢٩، و ٥٢٩/١١، مسند عبد الله بن عمرو بن عاصم، حديث ١٩٣٧، سبى الترمذي ٢/٣٢١، كتاب البر والصلوة، باب ١٥، حديث ١٩١٩، «آداب الصلوة» ٧٥ (١١٥١)، وفي مصادر الإمامية الكافي ٢/١٦٥، كتاب الإيمان والكفر، باب إجلال الكبير، حديث ٢، الجعفريات ٢٠٤، كتاب التفسير، حديث ١٢٥٢، وفي مصادر الإمامية شرح الأخبار ٢/٨٨٨، حديث ٨٦٢
٢. الموطأ ٢/٢١٢، كتاب المصالح، ج ١، جاء في المبدأ، صحيح البخاري ٨/٣٥٧، كتاب الأدب، باب الحياء، حديث ٢، الشهاب ٩٦، فوت المفرد ٢/١٢٢، «آداب الصلوة» ٧٢١٣٢، حقائق التفسير ٢/١٠٤، القصص ٢٥، وفي مصادر الإمامية الكافي ٢/١٠٦، كتاب الإيمان والكفر، باب الحياء، حديث ١، عبود أخبار الإمام ١/٢٠٦، باب ٢٦، حديث ٢٢، وفي مصادر الزيدية الأحكام ١/٣٤٧

٣. مسند أحمد ٢٣/٥١، حديث عمران بن حصين، حديث ١٩٨١٧، وتكرر ٧ مرات أخرى، صحيح مسلم ١/٦٤، كتاب الإيمان، باب ١٢، حديث ١٦١، حلية الأولياء ٢/٢٥١، ٢/٢٦٢، وفي مصادر الإمامية الشفيع ٤/٣٢٧، باب التواضع وهو آخر أبواب الكتاب، معاني الأخبار ٩، باب تولد العاني، حديث ٩٢

بعد ذكر الله بإنصاف المخلوق من نفسك

(٣٤) وأدم التوبة في كل وقت قال صلى الله عليه وسلم: «إني لأتوب إلى الله» في اليوم مئة مرة^١

(٣٥) واجتنب أكل الحرام والشبهات وطعام الفساق والتعود على مواندهم خصوصاً السلطان وعياله قال صلى الله عليه وسلم: «كل لحم نبت من التحت فالتار أول به»^٢ ونهى عن الإجابة إلى طعام العاصين.

(٣٦) وراقب^٣ في خلواتك وأفعالك وسائر أحوالك. قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

رَقِيبًا﴾ (١: ٤)

(٣٧) ودلوم ذكر الله عز وجل. فإنك تسجل بذكرك إياه ذكره لك قال تعالى ﴿فَإِذَا دُعِيتُمْ إِلَى الذِّكْرِ فَادُّعُونِي أَدُّكُمْ﴾ (١٥٢: ٢). وقال صلى الله عليه وسلم: «يقول الله لمن شغله ذكرى

عن مألني أعطيته أفضل ما أعطى المشائين^٤



(٣٨) وأقل الضحك فإنه يمت القلب

(٣٩) واستشر قرب أهلك وقصير أهلك. فمن كان بين طرفي فناء فهو غافي والله هدّد أقواماً على طول الأمل بقوله ﴿ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَسْتَمْتُوا وَيُلْهِبُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَنُكِّلُونَ﴾ (١٥: ٣) ب[١٧] ورعى النبي صلى الله عليه وسلم حصتين وقال: «هذا ابن آدم وهذا أجله ونمّ أمله»^٥ منيراً إلى قربه من الأجل وتبعيده الأمل وبسطه إياه

١ مسند أحمد ٤٤٨/٣٢، حديث أبي موسى الأشعري. حديث ١٩٦٧٢، تاريخ بغداد ٦/٢٦٩، د. أحمد بن يوسف بن عبد الله التستاري، كبر العمال ٤/٢٠٦، حديث ١٠١٧٠

٢ الكامل ٥١٩/٦، ديل عبد الواحد بن ريد

٣ في الأمل وراقت

٤ مس الترمذي ١٨٤/٥، كتاب فضائل القرآن، باب ٢٥، حديث ٢٩٢٦، المصنّف ٧/٤٠، كتاب الدعاء، باب ٢٢، حديث ١٥ خلق أفعال العباد ١٠٥، التاريخ الكبير ٦/١١٥، ديل بغير بن غنيق، رغم ١٨٧٩، تفسير الشري ١٤، الإسراء ١١، المعروحي ١/٣٧٦، الترمذي ١٠٤، قوت القلوب ٢/٢٨، حقائق التفسير ١/٣٨٣، الإسراء ١٠، و٥٣/٢، التور ٣٦، و٢٩٤/٢، الزجر ٢٩

٥ الزهد لابن المبارك ٥٥، باب التفكر في اتباع الجائر، حديث ٢٥٢، مسند أحمد ١٩/٢٦٧، مسند أنس بن مالك، حديث ١٢٢٣٨، وتكرر ٤ مرات أخر: مس الترمذي ٤/٥٦٨، كتاب الزهد، باب ٢٥، حديث ٢٢٢٤، مس ابن عاجة ٢/١٤١٤، كتاب الزهد، باب ٢٧، حديث ٤٢٢٤

(٤٠) وأكثر نصيحة المخلوق قال جرير بن عبد الله: «بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على الصبح لكل مسلم»^١

(٤١) واعلم أنك لا تصل إلى شيء مما ذكرته إلا بتوفيق الله ودأبهم على المجاهدة وأكل الحلال وغصن البصر عن المحرام وحفظ اللسان عن الحنا^٢ ومراقبة القلب ومراعاة السر والتفقه على المخلوق والنصيحة لهم والالتجاء إلى الله والتضرع بين يديه ليردك هذه المقامات وأثام النفس وسوء الظن بها وحسن الظن بالله وبالمخلوق والتحسب إلى أولياء الله بالمودة لهم والإحسان إلى الفقراء وما يجري هذا المجرى من الأخلاق الجميلة

(٤٢) واعلم يا أخي - أكرمك الله بمرضاته - أنني أوصيتك بما أوصيتك به ولا أعلم أحداً أشد تضييعاً مني له، لأنه أقرب المخلوق إلى محل الشقاوة من يعظ ولا يتعظ ويوصي بالخير ولا يفعل وينهى عن الخلق السيء ثم يأتيه وأنا أسأل الله تعالى أن يكشف عن قلوبنا حجاب الغفلة ويزيل عنها غشاوة القسوة ^{والتفريط} يا أخي - تولى الله رعايتك - أن تدعوني بالتوبة والإنابة في جميع أوقائك ^{وصحائب} مخلوقاتك لعل الله يكرمني بها بمنه إنه ولي الإجابة والحمد لله رب العالمين ^و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الأنبياء والمرسلين وعلى آله وأهل بيته الطاهرين وأصحابه وذريته الطاهرين

١. الرسالة ٣١، باب الباء الخامس، رقم ١٧١، مستأجد ٥٢٥/٣١، وص حديث جرير بن عبد الله، حديث ١٩١٩٩، صحيح مسلم ١/٧٥، كتاب الإيمان، باب ٢٣، حديث ١٩٨، مس الساني ١٤٠/٧، كتاب البيعة، باب البيعة على الصبح لكل مسلم، حله الأولاد ٢٣٧/٧
٢. الحنا: القسوة في الكلام

١٣. كتاب بيان الشريعة والحقيقة

نصحيح

محمد سوري

مقدمه مصحح

از «کتاب بیان الشریعة و الحقیقة» دو نسخه باقی است. نسخه اول در ضمن مجموعه خطی السلیات به شماره ۲۱۱۸ در کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سمود در ریاض قرار دارد (برگ ۱۸۱ آ تا ۱۸۳ ب) و نسخه دیگر رساله‌های این مجموعه، به خط عبدالسید بن احمد بن یاسین الحطیب الإسروشی است که ظاهراً آن را در شهر سمرقند به کتابت درآورده است. این رساله مآخذ و تاریخ ندارد. ولی رساله معدی این مجموعه به نام «کتاب الأمثال و الاستشادات»، در عزة ربيع الاول ۴۷۴ نوشته شده و بنابراین می‌توان گفت رساله‌ها نیز در اوایل همان سال به نگارش درآمده است. مجموعه السلیات دارای ۲۶ رساله از سلمی است در ایحاثها به ذکر نام رساله‌های موجود در این مجموعه بسده می‌کنیم و درباره دیگر موارد به شمار مجموعه، طالبان را به گزارش مسار دقت. و معصم استادگر هارد نوورینگ ارجاع می‌دهیم.^۱

۱. شرح معانی الحروف (برگ ۲ ب تا ۱۲ ا)

1 Gerhard Hovwing, "Two early Sūfi Manuscripts", in *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 31 (2006), pp. 209-231.

هرچنین درباره مطالب فارسی موجود در صفحه ۱۱۰ این مجموعه، نک: مصطفی برخواستی، «دبوالحسن سبکیان و پارسی‌گویی او»، خنجر نامه استاد اسماعیل سعادت، ص ۷۷-۸۱

٢. مسألة بيان لطائف المعراج (برگ ١٢ ب تا ١٨ ا)
٣. ذكر السوء المتعبدات الصوفيات (برگ ٢٠ ب تا ٢٢ ا)
٤. مسألة في قواعد التصوف ومبانيها (برگ ٣٢ ب تا ٣٧ ا)
٥. مسألة الحياء (برگ ٣٨ ب تا ٤٢ ب)
٦. بيان مناهج الصادقين من الصوفية (برگ ٤٢ ب تا ٥٢ ب)
٧. مسألة درجات الصادقين في التصوف (برگ ٥٢ ب تا ٥٧ ا)
٨. تفسير ألقاب الصوفية (برگ ٥٧ ا تا ٦٠ ا)
٩. مسألة مائة الفجر وآدابه (برگ ٦٠ ا تا ٦٢ ب)
١٠. فصول في مصيحة الأمراء والوزراء (برگ ٦٣ ب تا ٦٧ ا)
١١. دم نكير العلماء (برگ ٦٧ ا تا ٧٢ ا)
١٢. أدب محاسبة المشايخ وحفظ حرماتهم (برگ ٧٣ ا تا ٧٨ ب)
١٣. ذكر محض المشايخ الصوفية (برگ ٧٩ ا تا ٨٨ ب)
١٤. مسألة عيوب النفس (برگ ٨٨ ب تا ٩٨ ب)
١٥. مسألة اللزامة (برگ ٩٨ ب تا ١٢٠ ب)
١٦. كتاب أدب العشرة والفضيلة (برگ ١٠٦ ا تا ١٢٠ ا)
١٧. كتاب محاسن الآداب في المعاملة والعشرة (برگ ١٣٠ ب تا ١٤٧ ا)
١٨. المختار من حكايات الصوفية (برگ ١٤٧ ب تا ١٨٠ ب)
١٩. كتاب بيان الشريعة والحقيقة (برگ ١٨١ ا تا ١٨٢ ب)
٢٠. كتاب الأمثال والاستشهادات (برگ ١٨٤ ا تا ٢٠٧ ب)
٢١. تأويل قوله تعالى: ﴿فَلْيَتَلَطَّفْ حَتَّىٰ طَيِّبَةً﴾ (برگ ٢٠٨ ب تا ٢١٠ ا)
٢٢. تأويل قول الله سبحانه وتعالى: ﴿يُؤْتِيكَ مِنْ هَلْكَ عَنْ يَمِينٍ وَيَخْلِي عَنْ يَسَارٍ﴾ (برگ ٢١٠ ا تا ٢١١ ب)
٢٣. تأويل قول النبي (برگ ٢١٢ ا تا ٢١٢ ب)
٢٤. مسألة الحب والخليل (برگ ٢١٣ ا تا ٢١٤ ب)

۲۵. مسألة دون طعم الحياة الأصيلة (برگ ۲۱۵ تا ۲۱۶ ب)

۲۶. خطبة الشکاح (برگ ۲۱۷) نوشته کاتب نسخه عبدالید بن احمد الخطیب

۲۷. خطبة في حقبة السلطنة والإمارة (برگ ۲۱۷ ب تا ۲۱۸ ب) نوشته کاتب سحه

عبدالید بن احمد الخطیب

۲۸. معنی قوله: «الضوم لي وأنا أحري به» (برگ ۲۱۹ تا ۲۲۰)

۲۹. خطبة في قدوم أبي الوضاح محمد بن محمد بن أحمد بن حمزة العلوي^۱ (برگ

۲۲۰ ب تا ۲۲۷) نوشته کاتب سحه عبدالید بن احمد الخطیب

سحنة دوم با عنوان «الفرق بين علم الشريعة والحقيقة» در مجموعه خطی شماره ۴۱۲۸ در کتابخانه ایاصوفیای ترکیه قرار دارد و دومین رساله این مجموعه است.

میکرو فیلم این مجموعه به شماره ۴۳۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است

و مرحوم محمد تقی دانش پژوه به احتمال ^۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. ^۳ ما پاره‌ای از دستاورهای این رساله‌ها را حل کردیم (در محمله) و مؤلف ناشناخته آن را یافتیم. در

ایضا رساله‌های این مجموعه را نیز به طور کامل معرفی می‌کنیم.

۱. کتاب الشواهد والأمثال (برگ ۱ تا ۱۳۸) از ابونصر عبدالرحیم. با توجه به شواهد

و قرائن موجود در متن. شکی نیست که این کتاب تنها نوشته باقی‌مانده از ابونصر

عبدالرحیم بن عبدالکریم قشیری یشاموری معروف به ابن القشیری (وفات: جمعه ۲۸

جمادی الآخر ۵۱۴) است که فرزند امام قشیری و از علمای بزرگ زمان خود بوده و

در تعداد بر صد جنبه موصی‌گیرهای معروفی داشته است.

۲. الفرق بين علم الشريعة والحقيقة (برگ ۱۳۸ ب تا ۱۴۲ آ) از ابوعبدالرحمن سلمی

۱. ابوالوضاح علوی مرقندی ۱۲۷۱- سوال ۱۴۹۱ محمد بن محمد بن احمد بن حمزة بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن عبدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام از علمای ساکن حمرقند و از مآدات معروف آن دیار بوده است. پدر او ابوسجاع محمد بن احمد و سرش ابوالقاسم اسرف بن محمد یز از نمای طالبین بوده‌اند. برای توضیح بیشتر مکه المقتد ۹۲، الأساب ۴/۵۴۳، لیل الأساب ۶۱۸-۶۱۹، المستطعم ۱۷/۴۶، الشجرة المذکرة ۱۸۸، الصغری ۱۷۲

۲. فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱/۶۶/۱

۳. متون الخطاب فی مشهور الأبواب (برگ ۱۴۲ ب تا ۱۴۸ ب) از ابوالقاسم عبدالکریم بن هوارن قشیری نیشابوری.

۴. از برگ ۱۴۸ ب تا ۱۴۹ ب. اقوالی از سهل تستری و قمیل عیاض و شملی و مدائمی و ابراهیم ادهم و مالک بن دینار و حسن بصری و حیدر آمده. بدون آنکه عنوان خاصی داشته باشد.

۵. می کتاب سرود الأسرار (برگ ۱۵۰ آ تا ۱۵۲ آ). کتاب نسخه نام نویسنده را نیاورده. ولی احتمال دارد این کتاب، خلاصه‌ای از کتاب سرود الأسرار من کلام الشیوخ الأخیار نوشته ابوالحسن علی بن حسن بن محمد بن عبدالله صیقلی قزوینی باشد. راقعی غیر از این کتاب، از آثار دیگر او شامل أسس المریدین و فضائل معاویة و شعاع الصدور نیز نام برده است.^۱ ابن‌سحر ما تفصیل بیشتری از او یاد کرده و سال تولد او را ۳۰۵ و وفاتش را ۹ دیحج۴۰۳ گراورده است.^۲ ابن‌حجر بخشی از این مطالب را به نقل از راقعی آورده و مطالب دیگری نیز به نقل از دیگران بر آن افزوده است؛ از جمله نقل قولی از او پیش از وفاتش که تأیید می‌کند این خلاصه بخشی از کتاب اوست.^۳

۶. لایحی نصر عبدالله بن علی بن یحیی الشراج الطوسی (برگ ۱۵۲ آ تا ۱۵۲ ب). قصیده‌ای است در هجده بیت از ابونصر سراج بدین شرح:

لا تأمن من مقلتی یا صاح	واقل - هُدی - نصیحة النّصاح
لیس التصوّف حلیة وتکلفا	وتشفاً وتواجداً وصیاح
لیس التصوّف حیلّة وبطلالة	وجماله وداء ابته و زاح
بل عفة وفیثوة وصروة	وزهادة وطمهارة وصلاح
وتقا وعِلما واقتدا وتمبدا	ورضا وصدقا والوفاء وسماح
متیقّر متعبر متعزّز	مستوکل مستقطع متبّاح

^۲ دجل تاریخ بغداد ۶۸/۲۰۹

^۱ التذویر فی أحبار فردوس ۳/۳۵۲

^۳ لسان المیران ۱/۲۲۰، دجل علی بن الحسین الصفی (کدام) القزوینی

مستأمنٌ مستوحشٌ مرتاح	مستحقٌّ متبسمٌ متخوفٌ
متدلّ الأموال والأرواح	متمزوّ سعوریرہ متهاونا
فاء الفتوة فاعتم يا صاح	تاء التقا صداد القضا وار الوعا
وحلا عن الحدنان والأشباح	من قام فيه حقه وحقوقه
كتشع المصاح في المصاح	تتشعشع الأنوار في أسرارہ
هانت عليه مخاطر ومناح	لم تحظر الدنيا له من باله
حطراته مرسومةً بنجاح	حركاته مرسومةً بمادة
والصبر في العلوى عليه وشاح	وكان حال التفر حجاب له
تحت الثبتم ليس منه براح	يا عزه في الدلّ يا أحراره
وإلى الرّشاد ماؤه وصباح	فبالى التداد عدوّه ورواحه
وارفق ما يا فائق الإصاح	يا ربّ وقتنا كما وفقتهم

این هفده بیت کاملترین صورت منقول از **ابن ابیات** است و به همین دلیل در اینجا آن را به طور کامل نقل کردیم. در **نایز سرایدی** این اشعار اختلاف وجود دارد، ولی ظاهراً انتساب آن به ابوسعیر سراج صحیح تر به نظر می‌رسد. ده بیت از آن را به حلاج نیز نسبت دادند. کامل مصطفی شیبی در این خصوص تحقیق نسبتاً جامعی انجام داده و تلاش کرده ابیات را از نظر عربیت نیز درست کند. او نیز این ابیات را از حلاج نمی‌داند.^۱ ما همین نسخه را نقل کردیم و به تصحیح قبلی دست نزدیم

۷. من حکایات الصوفیة (برگ ۱۵۲ ب تا ۱۶۸ ب) از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالله بن باکویه^۲ (برای (تولد - ۱۰۰۰ هـ) ۴۲۸ در میساور) به گفته ابن ماکولا، باکویه کتابی به نام کتاب الحکایات داشته است.^۳ ابن حجار میر می‌گوید علی بن حسن

۱ نک شرح دیوان الحلاج ۱۳۱-۱۲۸

۲ الإكمال ۱/۱۶۶ عبارت ابن ماکولا چنین است «وكان من كبار الصوفية وصف لهم حکایات كثيرة روی عنه أحمد بن علي بن خلف الشيرازي الأديب ريل بساور كتاب الحکایات وغيره»

سامری حکایات الصوفیة را از باکوویه، گردآورنده آن روایت کرده است.^۱ حاحی حلیمه و اسماعیل پاشا بیر از کتابی به نام اخبار العارفین از ماکویه نام برده‌اند.^۲ شاید رساله حاصر، خلاصه‌ای از یکی از این دو کتاب باشد. یا اینکه اینها دو نام باشند برای یک کتاب.^۳

شیوه تصحیح

پیش از این خانم نعمه رجایی با استفاده از نسخه دوم رساله را تصحیح و با عنوان «الفرق بین علم الشریعة والحقیقة» در مجله معارف (دوره چهاردهم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۶، شماره پیاپی: ۴۲، ص ۸۶-۷۰) چاپ کرده بود. ولی یافتن نسخه السطیحات با عنوانی دیگر و تفاوت‌هایی به نسبت فراوان این نسخه، ما را بر آن داشت که تصحیح تازه‌ای از این رساله ارائه کنیم. با توجه به قدمت و صحت نسخه السطیحات آن را اصل قرار دادیم (ما رمز «س»). هرچند نسخه لایه‌ها (ما رمز «آ») نیز صحیح‌تر و کمتر و کم غلط است.



در تهیه نسخه پیاپی و تصحیح

۱ ذیل تاریخ بعد از ۲۱۲/۱۸، ذیل علی بن الحسن سامری

۲ کشف الظنون ۲۷/۱، هدیة العارفین ۶۵/۲

۳ برای توضیح بیشتر نکه مدخل «ماکوویه» ابو عبدالله در دانشنامه جهان اسلام ۱۵/۲، سرنشته عباس زریاب حوی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والحمد لله رب العالمين
 اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
 وسلم وصرف ما يجمعهم ولا تفصلهم
 وارضهم بما رزقهم ولا تحزنهم
 وما تركهم لغيرك يا كريم

بسم الله الرحمن الرحيم

كما يماز الشريد والجفوة

والله اعلم بالصواب

مرشداً عن الهدى وسروراً للشرى وعلى الحقيقة الهدى واحدة أم انشازة كل

وَأَنَا مُتَزَكِّ لَكَ بِهَدْوِي

وَقَالَ قَتْلَهُ فَأَمَّا ذَلِكَ مَوْلَاكَ أَسْمِعِ اللَّهَ مَا لَوْ وَاسْتَوْفَعْتَهُ فِي ذَلِكَ وَلِي تَعْلَمَ

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وہابیوں کے لئے یہ ایک نیا معاملہ ہے کہ ان کو اس کا جواب دینا ضروری نہیں ہے۔

لحمه فمغنة وموطاة الرضا بعد العبد المذنب وعار حبه لن

نعم النوصلة لا اله الا الله بالاجود والحمد لله المجدد على ايام الهداية واشارته

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

الاعلان (الادب) الاسرار لله تعالى بعد اعادة الملكة وهو قائم على

دراسة العدد إلى الحقان ونهر شاموك والاراضه والمجاهد والشيخ

عشر ايات و طبع السلطان محمد شاه و انتم واسلمه كادى لى روى محمد العبد

شجرة فصيله انهم على حاله فمصرقوا باخذ سدر حبه سدر

وَصَلَّى الْإِمَامُ عَلَيْنَا لَمْ يَرَأِ إِلَّا سَمْعًا

... من قولك الله عز وجل
شأن من علمه - رتبة - والحمد لله رب العالمين

من ينشأ من المنسب الشلبي

سألت وقد قال الله للرساد غير العرو من علم الحقيقة
والشريعة أهنا السار أم واحد كونه (إداله) على السبع
على الحقيقة أم لا وأنا منتزك لك بقدر وشيخي وظاقي عرفا
من ذلك بعد أن استعير الله تعالى وأستويعه في ذلك
في جميع أمور وهو خير معني فالله تعالى
والذي جاهد وأفسد الله بهم حلتك وعلى الشريعة
علم الحقيقة وعلم المحضر على السار ولربنا الرحمن
الهداية أخذ الأبعد شيفراغ المطوف في المجاهدة وكذلك
سبع من المنسب من يحيى يقول سمعت جعفر بن محمد حضر
يقول قال قيل لعند الله شرط آية نصل بدل المهدي
فمن يحيى وشرط آية نصل بعقر نذل المهدي فسمي ونعلم
حقيقة أن الله تعالى يوصله إلى الهداية لاجل هذه ولغير المجاهدة
من علامات الهداية وإثارة لأن النبي صلى الله عليه وسلم يقول
كل من بشر بالخلوة وعلم الشريعة علم الآداب وعلم الحقيقة
علم الأحوال ولن يفتح على العبد بوضوح الأخوال إلا بالآية
الآداب الأمر أن الله تعالى يقول فنادى به الملائكة وهو قائم

«الفرق بين علم الشريعة والحقيقة»

سَلَامَتُهَا الشَّرِيعَةُ فَهُوَ كُفْرٌ وَقَالَ ابُو بَكْرٍ السَّلَامِيُّ رَحِمَهُ
 اللَّهُ لَسَانُ الْعَالَمِ مَا بَادَى النَّاسَ الْوَسَاطُ وَنَسَا الْحَقِيقَةُ
 نَامُوسُ الْعَالَمِ سِرَّاهُ لَا وَاسِطُهُ وَلَا يَأْنُ الْحَقُّ فَلَيْسَ إِلَهُهُ
 سَسَنًا وَقَالَ ابُو نَعْفُوْبٍ الشَّوْخِيَّ عَمَلُ الْعَالَمِ كَسَلُهُ
 مَا جَرَّ بِطَلَبٍ وَعِلْمُ الْبَاطِنِ حَقُّهُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ
 وَالْعَالَمِ مِنَ الْعُلُومِ مَسْتَبْطٌ مِنَ الْبَاطِنِ فِي كُلِّ بَاطِلٍ
 بَيْتُهُ طَاهِرٌ فَهُوَ بَاطِلٌ وَكُلُّ ظَاهِرٍ لَا يَفِيئُهُ بَاطِلٌ فَهُوَ بَاطِلٌ
 وَعِلْمُ الْبَاطِنِ مُسْتَبْطٌ مِنْ قَوْلِهِ لَعَالِيهِ الذِّبْرُ مُسْتَبْطُوْنُهُ
 مِنْهُ فَيُذِيهِ الْعَقْلُ فِي الْفَيْضِ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالظَّاهِرِ ثُمَّ
 وَالْمَدَنِيَّةُ وَأَوَّلُهَا وَحْدُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَالْحَمْدُ

سُبْحَانَ الْقَسَمِ النَّصْرَ الْبَدِيَّ عَزَّ الْقُوْتُ فَقَالَ الْقَسْرُ قُوْتُ إِذَا
 اخْرَزَنَهُ الْطَّمَأَنَّتْ وَلِلشَّرِيفِ وَلِلرَّوْحِ قُوْتُ قَعُوْتُ الْعَلْبِ
 الْأَطْمَأَيْنَهُ وَقُوْتُ السَّرِّ الْفُخْرُ وَقُوْتُ الرَّوْحِ السَّمَاعُ لِأَنَّهُ
 صَاحِبُ الْحَقِّ رَاجِعٌ إِلَيْهِ وَالْقُوْتُ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى

وَأَنْسَدَ
 إِذَاكَ قُوْتُ الْعَسْرِ مَهْجَرُهَا فَلَمْ تَكُنْ النَّفْسُ النَّوَاسُ قُوْتُهَا
 سَمِعِي بِمَا النَّفْسُ فِي الْمَاوِكَا عَسْرِي بِدَالِهَا مَخُونُهَا
 وَخَرَجَ السَّلَامِيُّ يَوْمًا مِنْ مَرْزَلِهِ وَعَلَيْهِ خِرْقٌ وَالْمَارِقِيُّ لَهَا هَذَا

«الفرق بين علم الشريعة والحقيقة»

الصفحة الأخيرة من مخطوطة مكتبة أياصوفيا بإسطنبول، رقم ٤١٢٨

كتاب بيان الشريعة والحقيقة

١٨١ | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبِيَ رَبِّي وَبِهِ تَوَفَّقِي

كتاب بيان الشريعة والحقيقة

(١) قال الشيخ أبو عبد الرحمن السلمي رحمه الله عليه^١ سألت - وفقك الله للرشاد - عن الفرق بين علم الشريعة وعلم الحقيقة. أما واحد أم اثنان؟^٢ وهل يخالف علم الشريعة علم الحقيقة أم لا؟ وأنا مبين لك بقدر وسعي وطاقتي طرفاً من ذلك بعد أن أسترين الله تعالى وأستوفقه في ذلك وفي جميع أموري، وهو الموفق للصواب^٣

(٢) قال الله تعالى ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا بَيْنَا وَلَيْنَا لَنَنصُرَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (٢٩١ ٦٩). فعلم الشريعة علم المجاهدة وعلم الحقيقة علم الهداية ولن يصل إلى حقيقة الهداية أحد إلا بعد استفراغ الطوق في المجاهدة كذلك^٤ سمعت الحسين بن يحيى يقول: سمعت جعفر بن محمد بن نصير^٥ يقول: قال سهل بن عبد الله^٦ من ظنَّ أنه يصل ببذل الجهد المتعمي، ومن ظنَّ أنه يصل بغير

١ أ سمر الله الرحمن الرحيم عونك اللهم وحدك عالمي بين علم الشريعة والحقيقة، لأبي عبد الرحمن س


٢ كذا محمد بن الحسين السلمي ٢ بين علم الحقيقة والشريعة أما اثنان أم واحد

٣ أ وهو خير معين ٤ أ وعلم ٥ أ وكذلك

٦ أ محمد بن نصر

٧ س - سمعت الحسين بن يحيى يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول

بذل^١ الجهد فتمتعي^٢ ويعلم حقيقة أن الله تعالى يوصله إلى الهداية لا جهده^٣، ولكن المجاهدة من علامات الهداية وآثارها^٤ لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «كُلُّ مُبْتَرِلٍ لِمَا حَلَقَ لَهُ»^٥

(٣) وعلم الشريعة علم الآداب وعلم الحقيقة علم الأحوال، ولن تُفتح على العبد طريقة^٦ صحة الأحوال إلا بملامة الآداب ألا ترى أن الله تعالى يقول: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ حَانِئٌ يُصَلِّي فِي الْغُرَابِ﴾ (٣٩٩). وربما يصل العبد إلى الحقائق بغير سلوك ولا رياضة ولا مجاهدة، ولكن يقع فيه اغترارات وطريق السلوك بالمجاهدة^٨ أنهم وأسلم، كما روي أنه رُئي في يد^٩ المجنيد رحمه الله سبعة، فليل له^{١٠} «أنت مع علو حالك وشرفك تأخذ بيدك سبعة؟» قال: نعم،^{١١} سبب به وصلنا إلى ما وصلنا لا نتركه أبدًا^{١٢} سمعت^{١٣} جدي إسماعيل^{١٤} بن نجيد، (١٨١) يقول «أصل كل خير الضمير تحت الأمر والنهي»^{١٥} وروى عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه : «العلم علان، علم^{١٦} ثابت في القلب» فذلك

١ س - بذل

٢ حقائق الضمير ٢٥٦/١، الأنوار لا تروى إلا في كتب الجهاد في حجة الأولياء ٢٦٧/١٠ وإلى أبي سعيد الخزاز في سير أعلام النبلاء ٤٢١/١٣

٣ س - بلاجه

٤ س/أ - آثاره، ه - يقول

٦ مسند أحمد ٢٠٠/١، مسند أبي بكر، حديث ١٩، صحيح البخاري كتاب التوحيد، باب قول الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ بَشَّرْنَا النَّفْثَانَ لَئِنْ فَعَلَ فِعْلًا مِنْ مَذْمُورٍ﴾، صحيح مسلم ٢٠٤١/٤، كتاب القدر، باب ١، حديث ٢٦٤٩، مسند الترمذي ٢٨٩/٥، كتاب تفسير القرآن، باب ١٢، حديث ٣٦١١، حقائق الضمير ١٢١/١، آل عمران ١٩١، حجة الأولياء ٢٦٧/١ - ٧ طريق

٨ أ - طريق المجاهدة

٩ س - يذ

١٠ أ - أنزل وأسلم وقال حمزة بن محمد الحنكدي وأبى في يد المجنيد شجرة صعدت له

١١ س - صبر

١٢ «رسالة في معرفة الله»، رقم ٤ تاريخ بغداد ١٧٣/٨، دبل المسند بن محمد، الرسالة الشريفة ٧٢، دبل المسند بن محمد، مناقب الأئمة ٢٤٣/١

١٣ أ - قال وصحبت

١٤ س - إسماعيل

١٥ في حقائق الضمير ٩٩/١، حديثي أحمد بن محمد، قال ما ظهرت على أحد حاله شريعة إلا وأصلها الضمير تحت الأمر والنهي»

١٦ أ - وروى عائشة رضي الله عنها أن رسول الله صلى الله عليه وسلم،

١٧ أ - أصل

العلم النافع». ^١ وعلم في اللسان فذلك حجة الله تعالى ^٢ على عباده ^٣ وروى أنس. قال. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ليس الايمان بالثبتي ولا بالتعلي. ولكن ما وقّر في القلب وصدقه العمل والعلم علان: علم باللسان وعلم بالقلب فعلم القلب هو العلم النافع وعلم اللسان حجة الله على ابن آدم». ^٤ فبين النبي صلى الله عليه وسلم أن ^٥ علم اللسان علم المحجة. والعلم ^٦ الثابت في القلب علم المحجة

(٤) وعلم الشريعة ^٧ يعلمه علماء الشريعة من أرباب الظواهر. وعلم الحقيقة يعلمه العلماء باه وهو العلم المكنون. كما زوى أبو هريرة. ^٨ قال. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لمن من العلم كهينة المكنون. لا يعلمه إلا العلماء باه. فإذا نطقوا به لا ينكره» ^٩ إلا أهل الغرة باه عز وجل ^{١٠}

(٥) واعلم أن لعلم ^{١١} الشريعة حقيقة لا يصل إليها إلا المتحققون. ومن تحقق ^{١٢} في علم الشريعة بمقتاده أوصله ذلك إلى حقائق الحق ^{١٣} فأبلى تحقق في حقائق الحق أوصله ذلك إلى الحق والأصل في ذلك قول الله عز وجل: ^{١٤} ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ ^{١٥} (٢٩١ ٦٩) فالجاهدة علم الشريعة والهداية في الجاهدة علم الحقيقة والتحقق في الحقيقة هو معية الحق قال الله تعالى. ﴿وَلَمَّا لَعِ الْحَشِيَّةِينَ﴾ (٢٩١. ٦٩)

(٦) والتحقق في الشريعة هو الحقيقة. والقرآن بالأمر هو الشريعة. والإخلاص في

١ الزيادة من الإلهد والمصنف ٢. س. - تعالى

٣ الإلهد لأبر المبارك ٢٩٦. الجزء التاسع. حديث رقم ١١٦٦. المصنف ١٣٣/٨. كتاب الزهد. باب ٦. حديث ٦٠. طبقات المحدثين بإسهاب ٣٠٤/٤ وفي مصادر الإمامية كمر العوائد ١٠٧/٢. معدن الجواهر ٢٥ ٤. آ. وعن ٥. آ. - هو العلم.

٦ كتاب الأربعين للصوفية. باب ٧. القسم الأول من الحديث في غوث القلوب ١١٨/١-١١٩ وتفسير الطبري ٢٦/٨. الأقسام. ١٢٩. والقسم الثاني من الحديث في سنن الدارمي المقدمة. باب ٣. حديث ٣٦٨

٧ آ. - فبين النبي صلى الله عليه وسلم أن ٨ آ. وعلم

٩ س. وعلم ١٠ آ. السرعة ١١ آ. كذلك روينا عن أبي هريرة

١٢ في س. كتب التاسع أولاً يستكره من نطق مسته

١٣. الثرم ٨٧. فوت القلوب ٢٠٤/١. كتاب الأربعين للصوفية. باب ٣٢

١٤ س. بأن علم ١٥ آ. تحقق ١٦ آ. قوله تعالى

١٧ آ. - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ﴾

الأمر هو الحقيقة والأصل في ذلك قول النبي صلى الله عليه وسلم: ^١ «إِنْ أَحَدُكُمْ يَصَلِّيَ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا ثَلَاثُهَا، رُبْعُهَا، خُمْسُهَا، سُدُسُهَا» ^٢ حَتَّى يَبْلُغَ عُشْرَهَا [١٨٢] أَلَا لِمَا تَرْتَمِ بِالصَّلَاةِ هُوَ السَّالِكُ فِي ظَاهِرِ الشَّرْعِ، وَبِمَا يَكُونُ لَهُ ثَلَاثُهَا، رُبْعُهَا، وَاقْتِلَاصُ فِيهَا ^٣ هُوَ السَّالِكُ فِي الْحَقِيقَةِ، لَهُ تَمَامُ صَلَاتِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ^٤ لَمَّا تَعَقَّقَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ تَغَيَّرَ عَلَيْهِ صِفَتُهُ، فَكَانَ ^٥ يَصَلِّيَ وَلِجُوهِهِ أَرْبَعٌ ^٦ كَأَرْبَعِ الْمَرْجُلِ. ^٧ وَلَمَّا فَصَّرَ الْمُصَلِّيَ فِي أَرْكَانٍ ^٨ صَلَاتَهُ كَيْفَ أَمَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِعَادَتِهَا ^٩ يَقُولُهُ: «ارْجِعْ صَلَّ فَابْتَكَ لَمْ تَعَلَّ» ^{١٠} فَتَنْصَارُ الْهَيْئَةُ أَوْجِبَ نَقْصَانُ الْعِلَّةِ وَإِعَادَتِهَا، ^{١١} فَمَا ظَنُّكَ بِتَقْصَانِ الْأَصُولِ مِنَ الْمَحْصُورِ وَالْمَخْصُوعِ ^{١٢} وَالْهَيْبَةِ وَالْمَخْشُوعِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَأَصْلُ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ^{١٣} سَوَالُ حَبِيبِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{١٤} النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ^{١٥} عَنِ الْإِسْلَامِ فَأَجَابَهُ ^{١٦} بِظَوَاهِرِ الشَّرْعِ وَهُوَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَصَوْمُ ^{١٧} رَمَضَانَ وَحُجُّ الْبَيْتِ فَدَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ سَوَالِهَا بِالْإِسْلَامِ عَلَى ظَوَاهِرِ الشَّرْعِ وَهُوَ عِلْمُ ظَاهِرِ الشَّرِيعَةِ ثُمَّ لَمَّا سَأَلَهُ عَنِ الْإِيمَانِ أَخْبَرَهُ بِهَا بِمَا فِي الْغَيْبِ يَقُولُهُ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالتَّقْدِيرِ خَيْرٌ وَشَرُّهُ مِنْ اللَّهِ» ^{١٨} وَهُوَ عِلْمُ الْحَقِيقَةِ وَمَنْ لَمْ



١ آ قوله صلى الله عليه

٢ معسر الشنوي ١٤٠، الزحرف ١٥، حقائق التفسير ٢٣١/٢، الزحرف ١٥

٣ س/آ فيه ٤ آ - أن ٥ آ - وسلم

٦ س - وكان

٧ الأدير - كأمير - صوت القدر إذا غل أو صوت الزعد (هاتس الحصال)

٨ مسد أحمد ٢٤٢/٢٦، مسد المدثرين، حديث ١٦٣١٧، حقائق التفسير ٢٠٨/١، الأختام ٩١، حلية

الأدوية ٢٦١/٢ وفي مصادر الإمامية الحمد إلى ٢٨٢ ٩ آ - أركان

١٠ آ بإعادة

١١ مسد أحمد ٥٠٠/١٤، مسد أبي هريرة، حديث ٩٦٢٥، و ٣٢٢/٢١، مسد الكوكبين، حديث ١٨٩٩٧،

صحيح البخاري ٣٦١/١ أبواب صفة الصلاة، باب وجوب القراءة للإمام والمأموم، صحيح مسلم ٢٩٨/١،

كتاب الصلاة، باب ١١، حديث ٣٩٧ ١٢ آ أوجب إعادة الصلاة

١٣ آ - والمخضوع ١٤ س. السؤال ١٥ آ - عليه السلام

١٦ آ - وسلم ١٧ س فأجبر ١٨ آ - صيام

١٩ آ - أن ٢٠ آ - واليوم الآخر والقدر خيره وشره من الله

يتحقق في الإيمان بهذه المفاهيم لا تكون له حقيقة الإيمان. ومن تحقق فيه يكون محققاً ثملاً
سأله عن الإحسان - وهو مقام صحة الحق مع الحسنيين - دله على المشاهدة والفناء عن
صفاته بقوله «أن تعبد الله كأنك تراه. وإن لم تكن تراه فإنه يراك»^١

(٧) والشريعة هو الأمر والحقيقة هو مراد الحق في الأمر قال الله تعالى: [١٨٢] ب
﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (٩٨. ٥) والشريعة الرّسم. والحقيقة المحكم
والشريعة العموم والحقيقة المخصوص.^٢ ولا يبلغ أحد إلى مقام الحقيقة وعليه بقية من
رسوم الشريعة لم يستوفها^٣ لذلك^٤ قال الجنيد: «لن يصل إلى قلبك روح التوحيد وله
عندك حق لم توفّه»^٥

(٨) وعلم الشريعة^٦ ظاهر يتم الله تعالى على عباده وعلم الحقيقة باطن النعم. قال الله
تعالى: ﴿وَأَشْبَعُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (٣١. ٢٠)

(٩) وعلم الشريعة ما أوصله الحق إلينا على النبيين الواسط والانبيا والسفراء.^٧ وعلم
الحقيقة ما يفتح الله تعالى^٨ على قلوب عباده من حسن الإقبال عليه ودوام المراقبة
ومداومة الذكر ومطالبة النفس بالإخلاص وما يزيّنه الله تعالى^٩ في قلوب عباده الموفقين
من خصائص فضله. كما كان لحارثة رضي الله عنه^{١٠} في جواب النبي صلى الله عليه
وسلم.^{١١} وكما قال النبي صلى الله عليه وسلم لوابصة: «استفت قلبك وإن أفنالك

١ - كأنك تراه المذهب.

٢ - صد أحمد ١/ ٢٣٤. مسند عمر بن الخطاب. حديث ٣٦٧. صحيح مسلم ١/ ٣٦٧. كتاب الإيمان. حديث ٨

٣ - آ. والشريعة عموم والحقيقة خصوص. ٤ - آ. لم يستوفها

٥ - كذلك. ٦ - آ. يتلوه.

٧ - حقائق التفسير ١/ ١٦٣. النساء ١٣٥. ونسب إلى أحمد بن أبي المواري في مجلس المصدر ٢/ ٢٠٧. الحومون

٨ - آ. وإلى يحيى بن معاذ في التفسير ١٢. باب ٢٠. ٩ - من الشرع

٩ - آ. والسفراء. ١٠ - من - الله تعالى. ١١ - آ وما يورده الله.

١٢ - آ. - رضي الله عنه

١٣ - النصف ٧/ ٢٢٦. كتاب الإيمان والزّيا. باب ٦. حديث ٧٤. المعجم الكبير ٣/ ٢٦٦. وفي الحارث بن
مالك الأنصاري. حديث ٣٣٦٧. التفسير ١٣٩. اللّمع ١٣ و ١٠٢ و ٢٣٧ و ٤٢٨ ومع تليق «إن صحّ الخبر» في
ص ١١٧. كتاب الأربعين للشمسية. باب ١٠. وفي مصادر الإمامية المسحوس ص ٢٤٦. كتاب مصابيح الظلم.
باب البتين والعبير في الدين. الكافي ٢/ ٥٣. كتاب الإيمان والكفر. باب حقيقة الإيمان واليقين.

المفتون»^١ وكالصديق الأكبر رضي الله عنه^٢ حين قال له النبي صلى الله عليه وسلم: «ماذا أبقيت لنفسك؟» فقال^٣: «الله ورسوله»^٤

(١٠) وعلم الشريعة^٥ ما يتميز به العبد عن المجاهدين، وعلم الحقيقة ما يوصله إلى مراتب الأولياء وحققاتهم قال النبي صلى الله عليه وسلم في ظاهر علم^٦ الشريعة: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله»^٧، وقال في حدود الأولياء: «يقول الله تعالى»^٨ ما تقرب إلي عبدي بمثل أداء ما افترضت عليه، ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالتواضع حتى أحبه فإذا أحببته كنت له سمعاً وبصيراً»^٩، والذي افترض عليه^{١٠} معرفته^{١١}، وما تقربوا إليه هو القيام بشكره على ما وهبه من معرفته^{١٢}

(١١) وعلم الشرع يقتضي الرسوم، وعلم الحقيقة يقتضي القيام [١٨٣] بأداب الرسوم وملازمة القلب بالمحضور فيها

(١٢) والشرع منك والحقيقة بالله تعالى أنت المستعمل بالشرع والمخاطب بالقيام بالأوامر، والحقيقة موهبة من الله تعالى إليك. فالشرع^{١٣} أوامر والحقيقة مواهب سمعت

١. غرب منه في مسند أحمد ٢٩/١٨٧ لا يصح إسناده، مسنده ١٨٠٠٦، ٥٢٣/٢٩، حديث ١٨٠٠٦ وفي سنن الترمذي ٤٤٣، كتاب البيوع، باب ٢، حديث ٢٥٢٩، وبهذا القطع في ثبوت القلوب ١١٥/١، كتاب أصول في التصوف، فصل ٢٠، حلية الأولياء ١٠/٤٤، النواصيح المحكية ١/٢٤٦، نظم الظرفي ٣٩/٧، الأنعام ٩٣، ٢ آ - رضي الله عنه، ٣ آ قال

٤. سنن الترمذي ٦١٥/٥، كتاب الحاقب، باب ١٦، حديث ٣٦٧٥، القمع ١٢٢، كتاب أصول في التصوف، فصل ٤٤، كتاب الأربعين للصوفية، باب ٤، حلية الأولياء ١/٣٢، وعده الأسيدي في القدير ٨/٨، سنن الرضويات ٥، سنن الشرع ٥، آ - علم

٧. مسند أحمد ٢٩/١، مسند أبي بكر، حديث ٦٧، وقد تكرر ١٤ مرة، سنن الترمذي ٤٢٦، كتاب البيوع، باب ١٠، حديث ٢٤٤، حلية الأولياء ١/٣٤٨، وفي مصادر الإمامية الاستبصار ٢٢، الخلاص ٥١/١، ٨ آ - يقول الله تعالى

٩ آ - ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالتواضع حتى أحبه فإذا أحببته كنت له سمعاً وبصيراً
١٠ صحيح البخاري ٤٨٢/٤، كتاب الإقاني، باب النواصيح، ثبوت القلوب ١١٢/٢، كتاب الأربعين للصوفية، باب ٣٦، وفي مصادر الإمامية المحاسن كتاب مصابيح القلندر، باب ٥٧، حديث ٤٤٣، الأكاكي ٣٥٢/٢، كتاب الإيمان والكفر، باب ٦٦، أي المسلمين واعتقدهم، حديث ٧، والإشهاد ٣٩٨، باب ٦٢، حديث ١
١١ آ عليه، ١٢ آ - وما تقربوا إليه هو القيام بشكره على ما وهبه من معرفته،

١٣ آ وماء، ١٤ آ والشرع

جدي ابن نجيد^١ يقول: «اجتهد في أداء ما أمرت به يقع لك ببركته ما تؤمله من سني الأحوال»^٢ ومبرات نصحيح المعاملة بأداب الشرع وأتباع السنن يُبلِّغ^٣ صاحبه إلى سني^٤ مقامات أهل الحقائق

(١٣) وعلم الشرع علم الزاوية، فمن اجتهد في استماله على طريق السنّة ورثه الله تعالى^٥ في ذلك علم الذراية وهو علم الحقيقة لذلك^٦ روي عن النبي صلى الله عليه وسلم^٧ أنه قال: «من عمل بما^٨ يعلم ورثه الله علم ما لا يعلم»^٩

(١٤) وعلم الشريعة علم الخدمة. وعلم الحقيقة علم المشاهدة. ولن يصل عبد إلى المشاهدة وعليه بقية من الخدمة

(١٥) وعلم الشريعة عام وعلم الحقيقة خاص. قال الله تعالى: ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (٢: ١٠٥) وهو الهداية إلى علوم الحقائق

(١٦) وعلم الشريعة علم البيان وعلم الحقيقة علم البرهان. وعلم الشريعة لأدب الظواهر وعلم الحقيقة لمشاهدات الباطن. وعلم الشريعة التأدب بالأوامر والمحافظة عليها وعلم الحقيقة معرفة الأمر كذلك^{١٠} سمعت جدي يقول: «التهاون بالأمر من قلة المعرفة بالأمر»^{١١}

(١٧) وعلم الشريعة أن تشاهد صنع الحق في الأكوان وعلم الحقيقة أن ترى الأنبياء في أسر القدرة. وعلم الشريعة أن تستدق بالأكوان^{١٢} على الحق وعلم الحقيقة أن تعرفه به

١ آ قال وسمعت جدي ٢ لم أجده فيما لدي من المصادر ٣ آ نبلغ ٤ س - سني ٥ آ - حال ٦ آ كذلك

٧ س رسول الله صلى الله عليه ٨ س ما

٩ التخرق ٦٢، باب ٢٠، فوات القلوب ١/١٣٨، كتاب سيار ندائل السقراء، رقم ٥٦، حيلة الأولياء ١٥/١٠ وفي مصادر الإمامية الفصول المختارة ١٠٧، نزهة الناظر ١٠٢، حديث ٣٠

١٠ آ - «وَاللَّهُ» ١١ س - كذلك

١٢ طلائع النبوة شرحه ٤٥٦، بدرس ١٧٩، حقائق التصير ١/٢٧٨، النبوة ٥٤، و ٣٢٢/٢، الخلاص ١، الزهد الكبير ٢٨٩، رقم ٧٥٥، غلّا عن الشلبي


١٣ آ - وعلم الحقيقة أن ترى الأنبياء في أسر القدرة وعلم الشريعة أن تستدق بالأكوان

لعلكم^١ آلا دليل في الحقيقة عليه سواء

(١٨) وعلم الشرع بالسَّع والاستباط وعلم الحقيقة بالوحي والإلهام. [١٨٣ ب] وعلم الشريعة المعاملة^٢ وعلم الحقيقة المراقبة^٣ وعلم الشريعة للأفعال وعلم الحقيقة للأحوال. وعلم الشريعة للذرية وعلم الحقيقة للهداية. وعلم الشرع هو الإيمان وعلم الحقيقة هو التوحيد

وزوي عن أبي بكر الزقاق،^٤ أنه قال^٥: كنت مازاً في نيه بني إسرائيل، فسخر^٦ في خاطري أن علم الحقيقة باين الشريعة^٧، فهتف بي^٨ هاتف من تحت شجرة أم عيلان: «يا أبا بكر! كل حقيقة لا تنبها^٩ الشريعة فهو كفر»^{١٠}

وقال أبو بكر السبلي رحمه الله^{١١}: «لسان العلم ما تأدّى إلينا بالوسائط»^{١٢} ولسان الحقيقة ما أوصل^{١٣} إلى الأسرار بلا واسطة، ولسان الحق فليس إليه سبيل»^{١٤}

وقال أبو يعقوب السوسي: «أصل العلم كله ظاهر وباطن، وعلم الباطن حجة الله على جميع^{١٥} خلقه، والباطن من العلوم  الظاهر^{١٦}، وكل باطن لا يقبضه ظاهر فهو باطل، وكل ظاهر لا يقبضه باطن فهو باطل. وعلم الباطن مستبط من قوله تعالى ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَنُفِخَ فِي الصُّورِ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَبْطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (٤: ٨٣)^{١٨} يريد به الفطنة والنظنة لا تكون إلا للباطن^{١٩} والله أعلم^{٢٠}



١ آ يملكه

٢ آ للمعاملة

٣ آ للمراقبة

٤ في هامش «س» الزقاق صح

٥ آ وقال أبو بكر الزقاق

٦ س. معصم

٧ آ باين الشريعة

٨ س - بي

٩ س لا تنبها

١٠ الرسالة القشيرية ٥٠٠، باب كرامات الأولياء: تاريخ دمشق ١٧٣/٥، ديل أحمد بن أبي صرار المصردى الصولي: شعب الإيمان ٧٧٨/٢، باب ١٨ في سر العلم وآلا همه أهله، حديث رقم ١٨٦٤، تليس إبليس ٣١٣

١١ س. وقيل ١ - وقال أبو بكر السبلي رحمه الله

١٢ س الوسائط

١٣ س - الله

١٤ لم أجده، في لدي من المصادر

١٥ س - جميع

١٦ آ والظاهر من العلوم مستبط من الباطن

١٧ لم أجده، في لدي من المصادر

١٨ آ - تعالى ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾ ١٨ لم أجده، في لدي من المصادر ١٩ آ لا تكون إلا بالظاهر ٢٠ آ - والله أعلم

«خاتمة السُّخة «س»»: والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد المصطفى رحمة
العالمين وسيد الأولين والأخريين وعلى آله وأصحابه أجمعين فرغ من تسميته محمد الله
وتوفيقه العبد الخاطيء الضعيف عبد السيد بن أحمد بن ياسين الخطيب غفر الله له ولوالديه
ولجميع المؤمنين والمؤمنات برحمته، تذكراً للأخ العزيز الفقيه العارف علي بن إسماعيل رزقه
الله كرامة الدكرين برحمته



«خاتمة السُّخة «أ»»: تم والحمد لله أولاً وآخراً وصلى الله على سيدنا محمد وآله
وصحبه

سئل أبو القاسم التصريحي عن التوت، فقال: «للتفس قوتٌ إذا أحرزته اطمأنت
وللشُر قوتٌ وللزَّوج قوتٌ فقوت القلب الطَّائفة^١ وقوت الشَّر الفكرة وقوت الزَّوج
الشياع لأنه صادر عن الحقِّ وراجع إليه والتَّوَكُّلُ على الحقيقة هو الله تعالى «لأنَّ منه
الكفايات»^٢، وأشد.



إذا كنتَ قوتَ النفسِ ثم هجرته^٣ فكُم تلبُّبُ النفسِ التي أنتَ قوتُها
ستبقى بقاءَ الشُّبِّ في الماءِ أو كُها^٤ يعيشُ بسيداءِ المهامقِ حوتُها^٥
وطرح الشُّبلي يوماً من منزله وعليه خِرْق وأطهار فقبل: «ما هذا يا أبا بكر؟» فأنشأ
يقول.

فيوماً تراءى في الحُرُوزِ^٦ مجرَّها ويوماً تراءى في الحديدِ عوابسا
ويوماً تراءى في التَّريدِ ندُّها ويوماً تراءى ناكلَ الخبزِ يابسا^٧
تم وكمل والحمد لله وحده وصلواته على سيدنا محمد وآله وسلَّم تسليماً إلى يوم
الدين

١ في الأصل الاطباية
٢ الزيادة من تاريخ دمشق
٣ في الأصل بمس
٤ تاريخ دمشق ٧/٧٥، دبل إبراهيم بن محمد بن أحمد بن مختويه أبو القاسم الصوفي الواعظ التصريحي عن أبيه، خلا
عن السلمي
٥ المُرُور الحر من الثياب ما يسج من صوف ويرسم (هاشمي تاريخ دمشق).
٦ تاريخ دمشق ٧٠/٥٠، دبل أبي بكر الشبلي

١٤. كتاب كلام الشافعي في التَّصَوُّف

تصحیح

محمد سوری

مقدمه مصحح

پیشتر از این رساله تنها یک نسخه در مجموعه شماره ۸۳ کتابخانه خانقاه احمدیه شیراز (ص ۱۴۵ تا ۱۶۳) شاخته شده و مرحوم احمد طاهری عراقی رساله را از روی همان نسخه تصحیح کرده بود که در جلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی (ص ۱۷۱ تا ۲۰۵) به چاپ رسید. انتهای نسخه خطی مزبور افتادگی دارد و ظاهراً مقدار افتادگی یک صفحه است.

با پیدا شدن نسخه دوم رساله در مجموعه شماره ۳۹۸۹ کتابخانه ملی ملک (برگ ۱۴۵ آ تا ۱۴۸ آ) ضرورت داشت اشکالات کار مرحوم طاهری عراقی را برطرف کنیم. نسخه ملک به ظاهر کامل ولی در واقع خلاصه‌ای از اصل رساله است و به تقریب نیمی از نسخه خانقاه احمدیه را دربردارد. این رساله در پاره‌ای موارد اشکالات و اشتباه‌های نسخه خانقاه را برطرف می‌کند. گرچه خود نیز اشتباه‌های متعددی دارد و در مجموع بهتر از نسخه خانقاه نیست. عنوان رساله در نسخه ملک چنین است: «الکلمات الملتقطه من قول الإمام الأعظم الشاهي المطلي رضي الله عنه». و همان گونه که در مقدمه حکایات حمدوره گفتم (فراتر، ص ۲۲۴-۲۲۳)، خود همین عنوان (الکلمات الملتقطه) نشان می‌دهد که اصل رساله گریش شده است. در نسخه ناقص خانقاه ۹۴ قول از شاعری ذکر

شده که در نسخه ملک - البته با اندک اختلافهایی در هر یک از اقوال و در ترتیب آنها - تقریباً نیمی از آن اقوال (۸۱ قول) وجود دارد.^۱ یک قول هم (شماره ۷۲) در نسخه ملک هست که در نسخه خاتقاه وجود ندارد.

در اینجا ما نسخه خاتقاه احمدیه را اصل قرار دادیم (با شماره «خ» و البته در برخی موارد که اشتباه نسخه خاتقاه مسلم بود، از ضبط نسخه ملک (با شماره «م») پیروی کردیم. با توجه به اینکه مرحوم طاهری عراقی احادیث رساله را استخراج کرده و حواشی دیگری وی نیز پر بار و کامل است، در این تصحیح به ضبط اختلاف سححه‌ها بسنده کردیم. اقوالی که در سححه ملک وجود ندارد، با شماره ستاره (☆) در پایان قول مشخص شده است.

۱. مرحوم طاهری عراقی برخی اقوال را جدا کرده و در نتیجه تصحیح وی ۹۰ قول دارد.

الأهلوق يلقى غيباً يا جزى الله صلوات غياثي وملك أخوتي وأنت
 ملاذ وفيك اللوذ دان غياثي قبل العوذ بامن قلت له ثاب بحب
 وخضعت له أعتاق الغلاينة اعرف بك من جزى بك من كشف سترك
 ومن ثاب ذكر كمال انصاف عن شكر انا فحيت بك إلى في نهارى و
 نوري وفرادى وطقن واستغاري ذكرى شعاري وثناوك دثارى يا
 الا انت تعلمنا لو جهك وتكرما السجنانك الجزى من جزى بك ومن سب
 عفا لك راضيت على سرادقك جيتل ولا تخلي في جفرك يا بك
 على غيبك يا ارحم الراحمين يا من جعل طيب هذا الدنيا
 وجنة ما لي وحفظته فادخلت على ليد كنت اخاف من طهارة الانس
 الله عنى قوته فعبه من ليل بركة الله يوم ١١٠٠ هـ
 جده اقره بن جده عبد الله بن عبد الرحمن الحمداني بجان دار دخل
 في منسب! هو اننا سمعت الراس يقول سمعت الشافعي يقول
 من النفس والجلها على ما يبينها نفس بك والقول يا جليل
 ولا مرد ناسر الا تجمل يا ملك ذهاب اودناك خب يا
 ان فانا نزل اليوم فاجتبر الى عبد عن نبات الله على عرو
 وهو عن النفس اذ لم ياله وفيه فقد النفس وهو لب
 لا خير في ذلك امرى شلوا لذي الروح ثالث مال حيث
 بالكثر انه ان خير تغنيهم والاعرف في النيات بليس
 نزلوا عبد الله بها ظاهرا بعد حمدنا محمد الاخلاص

سيجي بنا هجتي فيفيض علينا من بركاته وثوبته دايرة على الطريق الى الوصول الى الله والحق
 والحق اننا نأمن بالله تعالى ايضا اننا نؤمن بخلق جلاله سبحانه وتعالى من كونه بالبين وظلاله والحق اننا
 موافقون احكامكم ثم يثبتكم معناه ايضا انكم لم تغيروا من انتم ومن خواصكم الجياد ودينتكم
 علم اوصافكم من خواصكم اذ ذلك المشاهدي فيكم ومن حجبكم فلا حجب في ذلك انما بالبرهان الحقيقة
 فافضلنا فيكم فانه وبوكان انما صفاتكم باذنه فانه بل انتم بل انتم في انتم فانا انتم فانا الحق
 الذي لم يزل يلازمكم هـ مت الله سبحانه وتعالى
 ومن معه والصلوة على خيركم في النبي وعلى آله



الكلمات المستنقطة من قول الإمام الأعظم الشافعي المطبوع
 المعظم رحمه الله تعالى

«الكلمات المستنقطة من قول الإمام الأعظم الشافعي المطبوع»

الصفحة الأولى من مخطوطة مكتبة ملك الوطنية في طهران. رقم ٣٩٨٩

كتاب كلام الشافعي في التصوف

كتاب كلام الشافعي في التصوف

إص ١٤٥ | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



قال الشيخ أبو بكر محمد بن الحسن رحمه الله عليه. قال سمعت الشيخ الفقيه أبا الحسن علي بن محمد بن أحمد. قال سمعت الشيخ الأجلد أبا الحسين علي بن الحسين بن علي. قال سمعت أبا عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى الشافعي رحمه الله عليه. يقول الحمد لله أولاً وأخيراً وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم كثيراً^١

سألني بعض إخواني فقال^٢ «هل تعرف للإمام أبي عبد الله محمد بن إدريس الشافعي رضي الله عنه شيئاً من الكلام في تصحيح^٣ الجاهادات وأداب المعاملات واستقامة الأحوال؟» فقلت «نعم. كان الشافعي رضي الله عنه صاحب التصوفية وتكلم على طريقتهم وأشهر من شأنهم وأدابهم مما أتيه في هذا الكتاب منه بأسانيد صحيحة وما يدل على أنه عارف برسومهم وأدابهم^٤ واستخرت الله تعالى في جمع فصول وحكايات عنه تدل على

١ - «لكليات المنقطة من قول الإمام الأنططد الشافعي الأنططي رضي الله عنه» النقطه الشيخ الإمام أبو عبد الرحمن بن أحمد بن محمد بن الحسين الشافعي رحمه الله عليه بسم الله الرحمن الرحيم اللهم إني أحمدك وتستعينك وتوكل عليك قال الشيخ أبو عبد الرحمن الشافعي رحمه الله. ٢ - ح. فقال.

٣ - هل تعرف للشافعي ٤ - ح. صحيحة

٥ - مما أتيه في هذا الكتاب عنه بأسانيد صحيحة وما يدل على أنه عارف برسومهم وأدابهم

ذلك. والله المعين عليه بفضلته وسعة رحمته»^١

(١) فن ذلك ما سمعتُ أبا العباس محمد بن يعقوب، يقول سمعت الزبير بن سليمان، يقول، دخلت على الشافعي رضي الله عنه^٢ وهو مريض،^٣ فسألني عن أصحابنا، فقلت: «إنهم يتكلمون». فقال الشافعي: «ما ناظرت أحدا قط على الغلبة وبودي أن جمع الخلق تعلموا هذا الكتاب - يعني كتابه - ولا ينسب إلي منه شيء». قال هذا الكلام يوم الأحد ومات يوم الخميس وانصرفنا^٤ من جازته ليلة الجمعة ورأينا هلال شعبان سنة أربع ومئتين.

(٢) قال وسمعتُ أبا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان، يقول: سمعت أبا الفضل بن مهاجر، يقول، سمعت المزني، يقول سمعت الشافعي، يقول: «أظلم الظالمين لنفسه من تواضع إص ١٤٦ لمن لا يكرمه ورغب في مودة من لا ينفعه وقيل^٥ مدح من لا يعرفه».

(٣) قال وسمعت الشافعي رضي الله عنه^٦ يقول، «من غلبت عليه شدة حب الدنيا^٧ لزمته العبودية لأهلها، ومن رضي بالفرع^٨ زال عنه المصروع».

(٤) وسمعت محمد بن عبد الله، يقول سمعت قنط^٩ بن أحمد بن عمرو بن هاشم، يقول، سمعت محمد بن أحمد بن وردان، يقول سمعت الزبير بن سليمان، يقول، قال عبد الله بن عبد الحكم للشافعي رضي الله عنه: «إني غزمت أن تسكن البلد - يعني مصر - فليكن لك قوت سنة ويجلس من السلطان تتعز به». فقال الشافعي «يا أبا محمد، من لم يعزه التتوى فلا عز له، ولقد ولدت بقرّة وربيت بالحجاز وما عندنا قوت ليلة وما بنتنا جياها قط».

(٥) وسمعت محمد بن عبد الله بن شاذان،^{١٠} قال، سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم، يقول سمعت المزني، يقول، قلت للشافعي رضي الله عنه^{١١} «ما لك تدمن إمسالك العصا ولست بضعيف؟» قال، «لأذكر أفي مسافر» يعني في الدنيا

١ - فاستخرجت الله عز وجل في جمع حكايات عنه تدل على ذلك بأشياء صحيحة

٢ - رضي الله عنه ٣ - مرضى وفي الخاس «مرض يعني يكره»

٤ - فقال رحمه الله ٥ - فأنصرفنا ٦ - م - قال و

٧ - وقيل ٨ - م - رضي الله عنه

٩ - م من غلب عليه شدة الشهوة لحب الدنيا ١٠ - م - رضي الله عنه

١١ - م - بن شاذان ١٢ - م يقول ١٣ - م - رضي الله عنه

(٦) وسمعتُ محمد بن عبد الله يقول: سمعت جعفر بن محمد الحلاطى يقول: سمعت المزي، يقول: سمعت الشافعي يقول: «من تعلم القرآن عظمت قيمته، ومن نظر في الفقه نيل مقداره، ومن كتب الحديث قويت حجته، ومن نظر في اللغة رقى طبعه، ومن نظر في الحساب تجرّأ رأيه، ومن لم يصن نفسه لم ينفعه علمه» ١

(٧) سمعت محمد بن عبد الله يقول: سمعت جعفر بن أحمد الحلاطى يقول: سمعت الزبيع يقول: سئل الشافعي عن قول الله تعالى ﴿وَلَتَنَلَوْنَكُمْ بِئْتِيَ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ الآية (٢) (١٥٥)، قال: «الْخَوْفُ» خوف العدو، «الْجُوعُ» جوع شهر رمضان، «تَنْقُصُ يَنْ الْأَمْوَالَ» الزكوات، «الْأَنْفُسُ» الأمراض، «الْفَرَاقَاتُ» الصدقات، «يَنْشُرُ الصَّابِرِينَ» على أدائها. ٢

(٨) سمعت أبا الحسن بن يقطين المقرئ ببغداد، قال: سمعت أبا بكر الخلّال يقول: سمعت الزبيع بن سليمان، ٣ [ص ١٤٧] يقول: سمعت الشافعي يقول: «أنتع الذخائر التقوى وأضرها العدوان».

(٩) قال وسمعت الشافعي يقول: «ليس العلم ما حُفِظ، العلم ما نفع» (١٠) وسمعت أبا الحسن بن يقطين يقول: سمعت أحمد بن عبد الله السجستاني يقول: سمعت الزبيع بن سليمان يقول: سمعت الشافعي رضي الله عنه، ٤ يقول: «صحة من لا يخاف العار عارٌ يوم القيامة».

(١١) سمعت الحسين بن أحمد بن موسى يقول: سمعت محمد بن يحيى الصّولي يقول: قال المبرّد «رحم الله الشافعي، فإنه كان أشعر الناس وأدب الناس وأعرفهم بالقرآن» ولقد خبرني بعض أصحابي أنه مات لعبد الرحمن بن مهدي ولد، وكتب إليه الشافعي: «يا أخي، عزّ نفسك بما تعزّي به غيرك، واستقيح من فعلك ما تستقيحه من غيرك، واعلم

١ كما قلنا في مقدّمة الرسالة، كلّ فترة تخبر بحجمه (٢) فهي غير موجودة في النسخة «م»

٢ م - سمعت أبا الحسن بن يقطين المقرئ ببغداد قال سمعت أبا بكر الخلّال يقول سمعت الزبيع بن سليمان

٣ م قال وسمعت

٤ م سمعت أبا الحسن بن يقطين المقرئ ببغداد يقول سمعت أبا بكر الخلّال يقول سمعت الزبيع بن سليمان يقول

سمعت. ح - رضي الله عنه

أَنْ أَمْضَى الْمَصَانِبَ فَقَدْ سُرِرَ وَحَرَمَانَ أَجْرًا فَكَيْفَ إِذَا اجْتَمَعَا مَعَ اكْتِسَابٍ وَزُرٍّ؟ فَتَنَاولَ
حَظُّكَ يَا أَخِي إِذْ قَرَبَ مِنْكَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُبَهُ وَقَدْ بَأَى عَنْكَ أَلْهَمَكَ اللَّهُ عِنْدَ الْمَصَانِبِ صَبْرًا
وَأَحْرَزَ لَنَا وَلَكَ بِالصَّبْرِ أَجْرًا» وَكَتَبَ إِلَيْهِ

نصر

إِنِّي مَعْرِيكَ لَا أَفِي عَلَى نَفَقَةٍ مِنْ الْخُلُودِ وَلَكِنَّ سِنَّةَ الَّذِينَ
فَا الْمَعْرِي بَيَانٍ بَعْدَ مَهْٕٗٓ وَلَا الْمَعْرِي وَإِنْ عَانَا إِلَى حِينٍ ❶

(١٢) سمعت الحسن بن يحيى، قال ❷ سمعت محمد بن أحمد الشافعي، يقول سمعت أبا
العباس المروزي، ❸ يقول: قال الشافعي رضي الله عنه، ❹ «طلب فضول الدنيا عقوبة عاقب
الله بها أهل التوحيد»

(١٣) سمعت الشيخ أبا سهل محمد بن سليمان، يقول: سمعت أبا تراب محمد بن سهل،
يقول: سمعت الزبير بن سليمان، يقول سمعت الشافعي، يقول: «لا يطلب هذا العلم أحد
بالمك وعز النفس فيفلح، ولكن من يطلب بذلك النفس وصيق العيش وخدمة العلماء
وتواضع النفس أفلح». ❶ (ص ١٤٨)

(١٤) سمعت عبد الله بن محمد بن علي، قال سمعت أبا نعيم النخعي، يقول سمعت الزبير بن
سليمان، يقول: سمعت الحسيني، يقول: قدم الشافعي رضي الله عنه من صنعاء إلى مكة
بشرة آلاف دينار في متدبيل، فضررت خباءه ❶ في منزل خارجاً من مكة وكان الناس
يأتونه لما برح حتى وهب كلها ❷

(١٥) سمعت علي بن عبد الله، يقول: سمعت أحمد بن محمد بن الحسين، قال سمعت الزبير
بن سليمان، يقول سمعت الشافعي، يقول: «يا ربيع، لا تتكلم في ما لا يعنيك، فإِنَّكَ إِذَا
تَكَلَّمْتَ بِالْكَلِمَةِ مَلَكَتْكَ وَلَمْ تَمْلِكْهَا» ❶

❶ خ مئة ❷ م أخبرنا الحسن بن يحيى يقول

❸ م البرودي

❹ ع - يقول سمعت أبا العباس المروزي يقول قال الشافعي رضي الله عنه

❶ في الأصل: خباء.

(١٦) سمعت أحمد بن محمد بن رُمَيْح، قال: سمعت أبا طلحة أحمد بن محمد بن عبد الكريم^١ القَزَّاز بالبصرة، قال: سمعت الزَّبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشَّافعي رضي الله عنه، يقول: «أخشى أن من طلب العلم بغير نيَّةٍ ألاَّ يتنفع به»

(١٧) سمعت أبا سهل محمد بن أحمد العتيق، يقول: سمعت أحمد بن محمد بن الفضل، يقول: سمعت محمد بن جعفر بن نصر، قال: سمعت محمد بن القاسم المصري، يقول: سمعت أحمد بن علي بن صالح، قال: سمعت ابن عفير، يقول: سمعت الشَّافعي، يقول: «من علامة الصديق أن يكون لصديق صديقه صديقاً»

(١٨) وبهذا الإسناد، قال: سمعت الشَّافعي، يقول: «ليس سرورٌ يعدل صحة الإخوان ولا همٌّ يعدل فراقهم»

(١٩) سمعت أبا محمد بن أبي حامد، يقول: سمعت أبا نعيم، يقول: سمعت الزَّبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشَّافعي رضي الله عنه، يقول: «من أراد الدنيا فعليه بالعلم، ومن أراد الآخرة فعليه بالعمل»^٢



(٢٠) سمعت ناصر بن محمد الأنصاري، يقول: سمعت أبا عبد الله محمد بن عبد الله بن سعيد بن سليمان الجوهري المعروف بالأنثى، يقول: سمعت الشَّافعي، يقول: سمعت الشَّافعي، يقول: «لا يَكُفُّ الزَّجَل في الدنيا إلاَّ بأربع: بالأمانة والأمانة والصَّيانة والزَّمانة»

(٢١) سمعت أبا الوليد حسان بن محمد بن العتيق، قال: سمعت جعفر الشَّاماني يحكي عن المزني، قال: دخلت على الشَّافعي في مرضه الذي مات فيه [ص ١٤٩] فقلت له: «يا أبا عبد الله، كيف أصبحت؟» فقال: «أصبحت من الدنيا راحلاً، وللإخوان مفارقاً، وبكأس المنية شارباً، وعلى الله واركداً، وبسوء فعالٍ ملائياً، والله ما أدري أنصير^٣ روحني إلى الجنة

١ م. عبد الله	٢ م. يقول	٣ خ - رضي الله عنه.
٤ م. يقول	٥ ع. المصري	٦ م. يقول
٧ م. ع	٨ م. الزَّبيع بن سليمان انطبه التاسع للهـ	٩ م. في الأصل أجيبر
٩ خ - رضي الله عنه	١٠ ع. بالعلم	

فأهتبا أو إلى النار فأعزّيا» ثم أنشأ يقول

فلما قسا قلبي وضائق مسالكي^١ جعلت رجائي نحو عفوك سلماً
تعاظمني ذنبي فلما قسرتك بعفوك ربي كان عفوك أعظماً
وما زلت ذا عفوٍ عن الذنب لم تزل تجسود وتسقو^٢ مئةً وتكرماً
وجئت ذنوبي عند عفوك سيدي كقطرة ماء عارض البحر قلزماً
ولولاك ما يتقوى بإيليس عائد فكيف وقد أعوى صفيك آدماء^٣

(٢٢) وسمعت أبا علي محمد بن عبد العزيز الرعوزي، قال سمعت الزبير بن عبد الواحد،

يقول سمعت يونس بن عبد الأعلى، يقول^٤ قال لي الشافعي «يا أبا موسى، قد أنت بالتفكر حتى لا أستوحش منه»

(٢٣) قال^٥ وسمعت الشافعي، يقول «يا أبا موسى، أرى شيئاً بالعلماء اتفكر مع القناعة

والرضا بهما»

(٢٤) قال وسمعت الشافعي يقول: «فقر العلماء فقر اختيار، وفقر الجهال فقر اضطرار»

(٢٥) قال وقال «يا أبا موسى، لقد أفلست ثلاث مرّات، ولقد رأيتني أكل السمك بالتمر

في بيتي شبيبةً من بني سديك

لا أجد غيرهما^٦

(٢٦) سمعت محمد بن أحمد بن محمد بن سهل، قال سمعت حمزة بن محمد بن أحمد

العلوي، يقول حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن العباس الأزدي وأبو جعفر الشاوي

وأبو محمد عبد الله بن عبد الملك الأزدي، قالوا: حدثنا أبو بكر محمد بن يعقوب بن سهم

الديوري، قال حدثنا عبد الله بن محمد التلوي، قال حدثني خالي غبارة بن زيد، قال:

كنت صديقاً لمحمد بن الحسن، فدخلت معه على هارون الرشيد يوماً فأسأله^٧ ثم إنني سمعت

محمد بن الحسن يُسرّ إليه وهو يقول «ابن محمد بن إدريس يقول إنه للخلافة أهل» إص

١٥٠ وذكر الحكاية إلى أن قال له هارون الرشيد: «يا ابن إدريس، قد ملأت صدري

^١ في المخطوط مداهبي، ^٢ في الأصل تنموا

^٣ قال سمعت أبا سهل حميد في الأصل، حمداً يونس بن عبد الأعلى قال سمعت يونس بن عبد

^٤ قال، ^٥ في الأصل صائته

وعظمت في عيني، فعظمي موعظة أعرف فيها مقدار علمك وكنه فهمك». قال: «على شريطة يا أمير المؤمنين»^١ قال «هي لك، فما هي؟» قال: «طرح الحشمة ورفق الهية وإلقاء رداء الكبر عن منكبيك وقبول النصيحة وإعظام حق الموعظة والإصاحبة لها»

قال: وجنا الشافعي على ركبته ومدّ يده غير مكترب ولا محتشم ثم أنار إليه بيده وقال: «يا ذا الرّجل، إنه من أطال عان الأمن في الفترة، طوى عذار المحدث في المهلة، ومن تعول على طرق النجاة كان بمنزلة قلّة الاكتراث من الله مقبلاً وصار في أمته المهدور مثل سحج العنكبوت لا يأمن عليها نفسه ولا يعتال به ما أظلم عليه من لجه. أما لو اعتبرت بما سلف واستقبلت بالحسنى المؤتلف ونظرت ليومك وقدّمت لعدك وقصّرت أملك وصوّرت في عينك اقتراب أجل واستقصرت مدّة الدنيا ولم تفتّر بالمهلة لما امتدّت إليك يد التّدامة ولا ابتدرتك المحسرات غداً في القيامة ولكن ضرب عليك الهوى رواق الهيرة^٢ فتركك وإذا بدت لك يد موعظة لم تكذب تراها،^٣ «وَمَنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ تَوَارُاقِ الْهَيْرَةِ^٤ قَاتِلُهُ مِنْ نُورٍ» (٢٤، ٤٠) وذكر ما في الحكاية ❦



(٢٧) سمعت عبد الله بن الحسين السلامي، يقول: سمعت علي بن الحس^٥ المصري، قال: سمعت أيوب بن سليمان، يقول: سمعت محمد بن محمد بن إدريس الشافعي رضي الله عنه،^٦ قال: سمعت أبي، يقول: «صحبت الصوفية عشر سنين ما استفدت منهم إلا هذين الحرفين: الوقت سيك وأفضل العصمة ألا تهدي^٧»

(٢٨) سمعت محمد^٨ بن عبد الله الرازي، يقول: سمعت بلال^٩ الخواص، قال كنت في تيه بني إسرائيل فإذا رجلاً يمشيني فتعجبت ثم ألهمت أنه الخضر فقلت له: «بحق الحق من أنت؟» قال: «أنا أخوك الخضر» قلت إص^{١٠} ١٦٥١ له: «أريد أن أسألك» قال: «سل» قلت: «ما تقول في الشافعي؟» فقال: «هو من الأوتاد» قلت: «لما تقول في أحمد بن حنبل؟» قال: «رجلٌ صديق» قلت: «لما تقول في بشر بن الحارث؟» قال: «رجل لم يخلف بعده مثله»

٣ م. أحمد

٢ في الأصل براهما

١ في الأصل - فترك

٦ م. محمد

٥ م. تقدر.

٤ ع - رضي الله عنه

٨ م. قلت

٧ ع بلال

قلت له: «بأي الوسيلة رأيتك؟» قال «ببرك بأمك»

(٢٩) أخبرنا محمد بن العباس القضي. ثنا سعيد بن محمد الديناري، قال، حدثني إبراهيم بن عبد الله الديناري المقيد - وكان الناس يتبركون بدعائه - قال: حدثني المزي، قال: مررت مع الشافعي وإبراهيم بن علقمة على دار قوم وجارية تغنيهم شعراً خليلي ما بال المطايا كأننا نراها على الأعقاب بالقوم تشكص

قال: فقال الشافعي: «ميلوا بنا نسمع هذه». قال: فلما فرغت قال الشافعي لإبراهيم بن علقمة: «أيقريك هذا؟» قال: «لا» قال: «ما لك حس؟» *

(٣٠) سمعت عبد الله بن محمد بن علي بن زياد، يقول: سمعت محمد بن إسحاق بن خزيمة، يقول: سمعت يونس بن عبد الأعلى، يقول: سألت الشافعي عن لياحة أهل المدينة السماع، فقال الشافعي: «ولا أعلم أحداً من علماء الحجاز كره السماع إلا ما كان منه في الأوصاف، فأنا الحذاء وذكر الأوطان والمزمار وتحسين الصوت بألحان الأسماء فيباح»

(٣١) سمعت عبد الرحمن بن أبي بكر الجرجاني، قال: ^٢ حدثنا محمد بن الفضل، «قال: > حدثنا محمد بن حلف، قال: سمعت عبد الله بن علي، قال: سمعت محمد بن سلام الجمعي عن الشافعي، قال: «الطرب عقلٌ وكثره يفتن القلب فليس بما قل ولا كرم»

(٣٢) سمعت مصور بن عبد الله الإصبهاني، يقول: سمعت ابن أبي حاتم، قال: سمعت الزبيد بن سليمان، قال: سمعت الشافعي وكتب إلى رجل كتاباً فكتب فيه: «لن الأفدة مزارع الأسن، فازرع الكلمة الكريمة، فإنها إن لم تثبت كلها نبت بعضها» *

(٣٣) أنشدني طاهر بن عبد الله البغدادي، قال: أنشدنا أبو الحسن (ص ١٥٢) محمد بن الحسين المياضي، قال: أنشدني أبي للشافعي رضي الله عنه

كل يملح الجريش خبز السمير واعتجب للشفاعة ظهر التعبير
وجب المهمة الموصوف إلى طن جنة أو خلفها إلى الدردور
وصن الوجنة أن يذل وأن يخضع إلا إلى اللطيف الخبير *

(٣٤) أخبرنا محمد بن محمد بن يعقوب، قال: سمعت محمد بن موسى بن النعمان، قال: سمعت يونس بن عبد الأعلى، قال: سمعت الشافعي، يقول: «التواضع من خلق الكرام والتكبر من شيم اللئام»
(٣٥) قال: وسمعت الشافعي، يقول: «أرفع الناس قدراً من لا يرى قدره وأكثر الناس فضلاً من لا يرى فضله».

(٣٦) سمعت محمد بن عبد العزيز الزغوري^١، قال: سمعت الزبير بن عبد الواحد، يقول: سمعت محمد بن القاسم بن مطين، قال: حدثنا الزبيع بن سليمان، قال: قال الشافعي: «يا ربيع، عليك بالزهد، فالزهد على الزاهد أحسن من الحلي على التاهد» *
(٣٧) سمعت أبا عبد الله الحسين بن أحمد بن جعفر الزازي، قال: سمعت أبا سهل جعدة بن يونس بن عبد الأعلى، قال: سمعت يونس جدي، يقول: قال لي الشافعي: «يا أبا موسى،

لقد أنست بالفقر حتى لست أستوحش منه» *
(٣٨) قال: وسمعت الشافعي، يقول: «العترة رينة الرجال» *

(٣٩) سمعت محمد بن عبد الله بن محمد بن ركباء، يقول: أخبرني الحسين بن أحمد بن الحسن، ثنا عبد الله القزويني، قال: سمعت يونس بن عبد الأعلى، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «لما لم أجد إلى رضا العالم سبيلاً وجب عليّ أن أستعمل الذي هو عندي الحق» *
(٤٠) سمعت أبا علي الزغوري^٢، قال: سمعت الزبير الأسدأباذي، يقول: سمعت أحمد بن يحيى بن ركير^٣ المصري، يقول: سمعت الزبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «إن لم يكن الفقهاء العاملين أولياء الله فما لله ولي» [ص ١٥٣]

(٤١) وبإسناده، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «العاقِل من عَقَلَهُ عقله عن كلِّ مذموم»
(٤٢) سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان، يقول: سمعت أبا نعيم عبد الملك بن محمد بن عدي، قال: سمعت الزبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «الموعظة للسعوان والنصيحة للإخوان والتذكرة للخواص منهم، فرض افترضه الله على عقلاء المؤمنين ولولا

١. في الأصل: الزغوري ٢. في الدعوري ٣. م قال

٤. م بكير

ذلك لبطلت^١ الشدة ولتطقت الفرائض» ❊

(٤٣) سمعت منصور بن عبد الله الإصفهاني^٢ الهروي، يقول: سمعت أبا علي الأشتاني، يقول: سمعت زكرياء بن يحيى الشافعي، قال سمعت الزبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «خير الدنيا والآخرة في خمس خصال: غنى^٣ النفس وكفى الأذى وكسب الحلال ولباس التقوى والثقة بالله^٤ على كل حال»

(٤٤) سمعت عبد الله بن موسى السلامي، يقول: سمعت علي بن أحمد الجيزي، يقول: سمعت أيوب بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي رضي الله عنه،^٥ يقول: «جوهر المؤمن^٦ في خلال ثلاث، كتمان الفقر حتى يظن الناس من عنتك أنك عبي^٧، وكتمان الغضب حتى يظن الناس أنك راضٍ^٨، وكتمان الشدة حتى يظن الناس أنك متنعّم»

(٤٥) قال وقال الشافعي رضي الله عنه^٩ «من أحب أن يتقى له بالحسي فليحسن بالناس الظن»

(٤٦) قال وقال الشافعي «البرودة في الجوارح عما لا يعنيه»

(٤٧) أنشدني محمد بن طاهر الوزيري، قال أنشدني المطرفي للشافعي رضي الله عنه:

يا من تمرز بالدنيا وزينتها والدهر يأتي على المبني والبانِي
ومن يكن جزؤه الدنيا وزينتها فجزؤه عن قلیل زائل فاني
واعلم بأن كوز الأرض من ذهب فاجعل كنوزك من برٍّ وإيمانٍ ❊

(٤٨) سمعت أبا عبد الله الرازي، يقول: سمعت إبراهيم بن المولود، يقول: ويحكى عن الشافعي - [ص ١٥٤] أنه قال «لا يكون الصوفي صوفيًا حتى <لا> يكون فيه أربع خصال: كسل^{١٠} نوماً، أكل^{١١} كثير الفضول» ❊

(٤٩) سمعت علي بن سعيد بن عثمان، قال سمعت عبد السلام بن محمد بن محمد، قال: سمعت القاسم بن حبيب، قال سمعت الزبيع بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «لا

١ في الأصغر لبطلت	٢ ح الأشتاني	٣ ح ضا
٤ ح - بالله	٥ ح - رضي الله عنه	٦ م - يقول
٧ م المرء	٨ ح راضٍ	٩ ح - رضي الله عنه

يعرف الرياء إلا مخلص» *

(٥٠) سمعت محمد بن أحمد بن عبد الأعلى المغربي، قال: سمعت أحمد بن عبد الرحمن الرقي، قال: سمعت المزني، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «الشقاء والكرام يُخطي عيوب الدنيا والآخرة بعد ألا تلحقه بدعة» *

(٥١) قال: وسمعت المزني، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «المرء حيث يضع نفسه ومن توافى عن نفسه صاع» *

(٥٢) سمعت عبد الرحمن بن عبد الله الذبياني، قال: سمعت أحمد بن محمد العسكري، يقول: قال الزبيح، قال الشافعي «العشق إذا كان جمالاً فهو بلوى، وإذا كان سباحة فهو خذلان» *

(٥٣) أنشدني عبد الرحمن بن عبد الله الذبياني، قال: أنشدني أحمد بن محمد العسكري للشافعي شعراً:

ليس لي مالٌ سوى كرم فيه لي أمرٌ من العدم
لا أقول الله أعدمني كيف أنشكو غير منهم *

(٥٤) سمعت عبد الرحمن بن عبد الله الذبياني، يقول: سمعت أبا علي أحمد بن علي الدمشقي، قال: سمعت الزبيح بن سليمان، يقول: سئل الشافعي رضي الله عنه^٢ «ما الظرف؟»^٣ قال: «الوقوف مع الحق كما وقف»

(٥٥) سمعت محمد بن جعفر بن محمد بن مطر، قال: سمعت محمد بن إسحاق بن خزيمة، يقول: قال يونس بن عبد الأعلى: سمعت الشافعي، يقول: «سياسة الناس أشد من سياسة الدواب».

(٥٦) سمعت علي بن أحمد بن إبراهيم، يقول: سمعت أبا عبد الله بن خفيف،^٤ يقول: سمعت عبد الله بن أحمد، يقول: سمعت الزبيح بن سليمان، قال: سمعت الشافعي، يقول: «من صدق في أخوة أخيه، قبل الله وسدّ خلله وعفا عن زلله»

٢ ح - ما للظرف
٦ م يقول

٢ ح - رضي الله عنه
٥ م منصف

١ م الذبياني
٤ م يقول

(٥٧) سمعت أبا منصور محمد بن العاسم بن عبد الرحمن المدائني قال: سمعت إبراهيم بن محمود، يقول: سمعت الزبيد بن سفيان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «للمروءة^١ أربعة أركان حسن الخلق والشقاء والتواضع والتسكع»

(٥٨) سمعت أبا الحسن بن يقطين المرقري، ببغداد، قال، سمعت أبي، يقول، بلغني عن الشافعي أنه قال «من سمع بأذنيه صار حاكياً، ومن أصغى بقلبه كان داعياً، ومن وعظ بقلبه كان هادياً»

(٥٩) قال: وبلغني أن الشافعي قال: «من يترك فقد أوتقك، ومن جفاك فقد أطلقك»

(٦٠) قال: وبلغني أن رجلاً قال للشافعي «أوصني»، فقال «خلقك الله حرّاً فكن كما خلقك»

(٦١) سمعت أبا عمرو بن مطر، يقول، سمعت إبراهيم بن محمود، قال سمعت الزبيد بن سفيان، يقول، سمعت الشافعي، يقول: «زينة العلم الورع والحلم»

(٦٢) قال، وسمعت الشافعي، يقول: «لا يملك العلم ولا يحسن^٢ إلا بثلاث حلال: تقوى الله عز وجل^٣ وإصابة السنة والمصلحة»

(٦٣) سمعت عبد الله بن محمد بن عيسى بن عبد الله بن إدريس، ببغداد، يقول: سمعت إسماعيل بن علي بن إسماعيل، يقول: سمعت إسماعيل^٤ بن أحمد الزرقاء، يقول سمعت ابن عبد الحكم، يقول: بلغني أن الشافعي سئل عن رجل أوصى لأقرب أهل بلده، فقال^٥ «يمطى ذلك أرواحهم، فإنه لا عقل لمن أحب ما ينفسه الله وهي الدنيا»

(٦٤) أخبرنا الحسن بن رشيق إجازة، قال: ذكر زكرياء بن يحيى الساجي، قال: قال الحسين بن علي: سمعت الشافعي رضي الله عنه^٦ يقول: «يكره للرجل أن يقول: قال الرسول ولكن يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم»

(٦٥) وأخبرنا الحسن^٧ إجازة، قال: ^٨حدثنا علي بن عيسى المرادي، قال: ^٩

١ م يقول	٢ ح المرأة	٣ ح - ولا يحسن
٤ ح - عز وجل	٥ م - يقول سمع إسماعيل	٦ م قال
٧ ح - رضي الله عنه	٨ ح - قال	٩ م أبو الحسن بن رشيق
١٠ ح - قال	١١ ح - نا	١٢ ح - قال

حدثنا^١ الزبيع بن سليمان، قال: سمعت الشافعي رضي الله عنه،^٢ يقول أتى عليّ عيدٌ وليس عندي نفقة فقال لي أهلي: «عُودت قوماً أن تصلهم فلو استلفت شيئاً؟»^٣ فاستلفت تسعين^٤ ديناراً فتركت عشرين ديناراً للنفقة وفترت الباقي فبينما أنا على ذلك إذ أتاني رجلٌ من قرش يشكي إليّ الحاجة، فأخبرته خبري وقلت له: «خذ ما تحب». فقال: «ما يقنعني إلّا» أكثر [ص ١٥٦] من هذه الدنانير» فقلت له: «خذها»^٥ فأخذها فبث^٦ وما معي دينارٌ ولا درهمٌ فبينما أنا في منزلي إذ أتاني رسول الهرمكي جعفر بن يحيى وقال: «أوجب الوزير» فأجبهته، فقال: «ما شأنك في هذه الليلة؟ فقد هتف^٧ بي هاتفٌ يقول: الشافعي الشافعي كلنا دخلت في التوم أخبرني بأمرك» فأخبرته فأعطاني خمسة دنانير وقال: «أزيدك؟» فأعطاني^٨ خمسة دنانير أخرى فلم يزل يزيدي حتى أعطاني أنفي دينار.

(٦٦) وأخبرنا الحسن^٩ بإجازة. حدثنا محمد بن يحيى الفارسي، حدثنا الزبيع بن سليمان، قال: كان الشافعي يهتم القرآن في شهر رمضان ستين ختمة وذلك في صلاته *
(٦٧) أخبرنا عياض بن الحسن، حدثنا محمد بن الحسين بن سعيد، حدثنا زكرياء بن يحيى الساجي، حدثنا عمرو بن سفيان المسعري، سمعت الزاذلي، يقول: سمعت بشر المريسي، يقول: لقد سمعت الزبيع - أو حدثت عنه - قال: كان الشافعي قد جزأ الليل ثلاثة أجزاء: ثلث يكتب وثلث يصلي وثلث ينام *

(٦٨) سمعت عبد الله بن سعيد بن عبد الرحمن البستي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يوسف الكشي، ثنا محمد بن محمد بن عبد الله بن جعفر الزاذلي بدمشق، حدثنا أحمد بن سعيد بن حبيب، قال سمعت الزبيع بن سليمان، قال: سمعت الشافعي يشد شراً
جنونك بجنون ولمت بواحد طيباً يداوي من جنون جنون *

- | | | |
|------------------|--------------------|--------------------|
| ١ م نا | ٢ ح - رضي الله عنه | ٣ ح - أن |
| ٤ م سجين ديناراً | ٥ م سجين | ٦ ح - إلّا |
| ٧ ح حد | ٨ ح وبث | ٩ ح - قال |
| ١٠ ح سمع | ١١ م - فأعطاني | ١٢ في الأصل المسين |

(٦٩) وأخبرنا عبد الله بن سعيد بن عبد الرحمن البستي، عن «بن محمد بن يوسف، حدثنا محمد بن محمد بن عبد الله بن جعفر الزاوي»،^١ ثنا إبراهيم بن محمد بن صالح بدمشق، حدثنا أبو معاوية عبد الله بن محمد بن عبد الحكم^٢ الدمشقي، ثنا الزبيد بن سليمان، قال، قال رجل للشافعي: «مات فلان» قال «وهب الله لك الحسنات ومحا عنك السيئات، فقد دلتنا على مكرمة وحططت عنا ثقل الاعتذار انتهضوا بنا إلى ابن فلان حتى نُعزَّبه» فقالوا له: «إنَّ الموضوع عيِّد»، فأنشأ يقول:

لئن سعدت دار المصري وتأيسه من الدهر يوماً والخطوب تنوب
لكني على بعدٍ على علة الوجاهة أدبٌ ومن يقضي الحق دهب
إص ١٥٧ | أُلدِّ وأحلى^٣ من مقال وخلعه يقال إذا ما قلت أنت كذوب
و: «حدُّ يُعْصِي إلى^٤ عذر كاذب إذا قال مرتاب المقال قلوب

(٧٠) أخبرنا الحسن بن رقيق^٥، حدثنا يحيى بن محمد بن يحيى بن حرملة التميمي، قال: سمعت حرملة عتي^٦ يقول: سمعت الشافعي، يقول: «ما كذبت قط، ولو كذبت لما كان لي شيء، بما أمدح به، وما جلعت بالله لا صادقاً ولا كاذباً»^٧

(٧١) حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن المصري بمكة حرمها الله^٨، يقول: سمعت أبي، يقول: سمعت طاهر بن يحيى المصري بعصر، قال سمعت الزبيد بن سليمان، يقول: سمعت الشافعي، يقول: «الحريَّة هي الكرم والتقوى، فإذا اجتمع في شخص فهو حرٌّ»

(٧٢) قال: وسمعت الشافعي، يقول: «الفتوة حلي الأبرار»^٩

(٧٣) قال: وسمعت الشافعي، يقول: «من تزين بباطل هتك سرّه»

(٧٤) أنشدنا علي بن محمد بن جعفر البخاري الأديب الشافعي شعرًا:

وَسَتَّعَبَ الْعَيْشَ^{١٠} مُرْتاحاً إلى بلدٍ والموت يطلبه في ذلك البلد

١ الزبائد ص البيهقي ١٠٢/٢ هامش المصنوع له الدكتور أحمد طاهر عراقي

٢ في الأصل أبو معاوية عبد الله بن محمد الحكم.

٣ في الأصل بدمشق.

٤ في الأصل بدمشق.

٥ لا توجد الفقرة ٧٣ في ح.

٦ ح - حرمها الله.

٧ في الأصل العيس.

وضاحك^١ والنايا فوق هامته لو كان يعلم وجداً فاض^٢ من كمد
 أماله فوق ظهر التجم شامة والموت تحت أظليه على الرصد
 من كان لم يحط علماً في بقاء غد^٣ ماذا تفكره في رزقي بعد غد؟ ❊

(٧٥) أخبرنا الحسن بن رشيق المصري^٤ إجازة، حدثنا محمد بن الزبيع بن سليمان
 الجبزي^٥ ومحمد بن سفيان^٦ بن سعيد، قالوا: حدثنا^٧ يونس بن عبد الأعلى، قال: قال لي^٨
 الشافعي: «عائز كرام الناس تمش كريباً، ولا تمشر الشام فتشب إلى اللوم»
 (٧٦) أخبرنا أبو نصر محمد بن علي بن طلحة المروزي، حدثنا أبو سعيد أحمد بن علي
 الإصبهاني، ثنا زكرياء بن يحيى الشاجي، قال حدثني محمد بن إسماعيل، ثنا حين
 الكريسي، قال: «بث مع الشافعي غانين ليلة فصار يصلي نحو ثلث الليل، وما رأيته يزيد
 على خمسين آية فإذا أكثر فتة. وكان (ص ١٥٨) لا يمر بآية رحمة إلا سأل الله لنفسه
 وللمؤمنين أجمعين، ولا يمر بآية عذاب إلا تحذّر بها^٩ منها وسأل النجاة لنفسه ولجميع
 المؤمنين، وكأنما جمع له الزجاء والزهية معاً» ❊

(٧٧) قال: وقال الشافعي: «ما كلمت أجداه^{١٠} إلا ولم أبال بين الله الحق على لابي أو
 لسانه» ❊

(٧٨) أخبرنا محمد بن علي بن طلحة، حدثنا أحمد بن علي الإصبهاني، حدثنا
 زكرياء «الشاجي»^{١١} قال: حدثني عبد الله بن أحمد المروزي، قال سمعت الزبيع بن
 سليمان، يقول: سمعت الشافعي وجاءه رجل سائل فقال: «ياي رجل من أمري كيت وكيت،
 فأثر لي بشيء»، وما كان يملك يومئذ إلا ديناراً، فأعطاه أياه، فقال له بعض جلسائه: «هذا
 لو أعطيته درهماً أو درهين كان كثيراً»، فقال: «لبي أستعصي أن يطلب رجل مني شيئاً
 ومعى مقدرة فلا أعطيه» ❊

(٧٩) أخبرنا عبد الله بن إبراهيم بن جعفر العزاز المعروف بالزبيسي، قال حدثنا محمد بن

١. م - الجبزي

٢. م - المصري

٣. في الأصل فاض

٤. م - لي

٥. م - ثنا

٦. ح شقيق

٧. الزبادات من البيهقي ٢/٢٢٥ (هاشمي أحمد طاهري عراقي)

سهل بن الحسن البكر، ثنا وريرة^١ بن محمد الشافعي، قال سمعت معمر بن شبيب، قال: سمعت المأمون، يقول لمحمد بن إدريس الشافعي: «يا محمد، لأي علي خلق الله الذباب؟» قال: فأطرق ثم قال: «مذلة للملوك، يا أمير المؤمنين» فقال: فضحك المأمون، وقال: «يا محمد، رأيت الذباب يسقط على خدي؟» فقال: «نعم يا أمير المؤمنين و» لقد سألتني وما عندي جواب» وأخذني من ذلك الزرع^٢ فلما رأيت الذبابة سقطت منك لموضع لا يناله من معه عشرة آلاف سيفٍ وعشرة آلاف رمح فافتتح لي منها الجواب» فقال: «لله درك يا محمد»

(٨٠) أخبرنا علي بن أبي عمرو البلخي^٣، ثنا أحمد بن محمد بن الحسين، قال سمعت الزبيد بن سليمان، قال سمعت الشافعي، قال: «المراء في العلم يسقي القلوب ويسورت الضعائن».

(٨١) سمعت علي بن أبي عمرو البلخي، قال: سمعت عبد المصم بن عمر الإصبهاني، قال: ثنا أحمد بن محمد المكي، ثنا محمد بن إسماعيل والحسين بن زيد والزعفراني وأبو ثور بكلمة. قالوا: سمعنا محمد بن إدريس الشافعي يقول: «قوله الله تعالى نبيه ورفع قدره وعلمه إص ١٥٩ وأذبه فقال: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ (٥٨: ٢٥) وذلك أن الناس في أحوال شتى: متوكل على نفسه أو على ماله أو على زرعه أو على سلطان أو على عطية الناس، فكل مستد إلى حي يموت أو إلى شيء يفتي يوشك أن ينقطع منه، فزعه الله تعالى نبيه صلى الله عليه وسلم وأمره أن يتوكل على الحي الذي لا يموت».

قال الشافعي: «واستنبطت البارحة آيتين، ما أنشيتي باستنباطها الدنيا وما فيها ﴿يَذِيقُ الْأَمْرَ مَنْ مِنْ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ﴾ (٣: ٩) وفي كتاب الله مثل هذا كثير ﴿تَنْزِيلُ الَّذِي يَنْشَقُّ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (٢٥٥: ٢) عجل الشفاء إلا بإذن الله وقال في سورة هود: ﴿وَأَلَّا اسْتَغْفِرُوا بِرَبِّكَمْ ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَيْهِ يُفْعَلْ مِنْكُمْ فَنَاءً حَتَّىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسْتَقَرٍّ﴾ (٣: ١١) فوعده الله لكل تائب مستغفر التمتع إلى الموت، ثم قال: ﴿وَيُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ (٣: ١١) في الآخرة».

١. في الأصل وريرة. ٢. الزبادات من السبي ١٥٦/١ (هامش أحمد طاهري عراقي)

٣. م علي بن محمد بن البلخي ٤ م يقول

قال الشافعي: «فلما نحن تائبين على حقيقة ما يجب ولكن علم الله منا محبة التائبين وقد متنا في هذه الدنيا متاعاً حسناً» ❊

(٨٢) أخبرنا عبد الله بن الحسين البستي، ثنا أحمد بن محمد بن يوسف الهيتي، قال سمعت عبد الله بن محمد القزويني، قال سمعت الربيع بن سليمان يقول سمعت الشافعي يقول: «الكلام بقطعة المقل والشكوت نومه، فانظر كيف مراعاتك له في نومه ويقظته»

(٨٣) أخبرنا علي بن عمر الحافظ، قال حدثني إبراهيم بن محمد بن إبراهيم، ثنا أبو الجديد عبد الوهاب بن سعيد، حدثنا العباس بن محمد البصري، قال: حدثني سليمان بن داود المهرري^١، قال: كان الشافعي إذا حدث كأنه يقرأ سورة من القرآن ومرض مرسفة شديدة، فقال: «اللهم إن كان هذا لك رصاً فزد» فبلغ ذلك إدريس الخولاني، فبعث إليه: «يا أبا عبد الله، لسا وأنت من رجال البلاء» قال: فبعث إليه الشافعي: «ادع الله لي [ص ١٦٠] يا أبا عمرو» ❊

(٨٤) أخبرنا عبد الله بن سعيد بن عبد الرحمن البستي بهمدان، ثنا أحمد بن محمد بن يوسف الهيتي، ثنا محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن جعفر، ثنا أبو يعقوب إسحاق بن محمد الأنصاري بصيدا، عن الحسن بن محمد الزعفراني، قال سمعت الشافعي يقول «بقيت سنة عشر سنة ما كان طعامي إلا زخف^٢ وتمز أكل مه بقدر ما يقوم به جسدي» فقيل له: «ما الذي أردت منه يا أبا عبد الله» قال: «أردت أن أتخفف العلم، وانقعه تركته لله، ففرقني الله ذلك» ❊

(٨٥) أخبرنا أحمد بن محمد بن ربيع الحافظ، ثنا أحمد بن محمد بن عبد الكريم البصري، قال: سمعت الشافعي يقول: «زينة العلماء التقوى وحياتهم حسن الخلق وجمالهم كرم النفس» ❊

(٨٦) قال: وقال الشافعي: «رأس الأعمال الرضا عن الله، والورع صمود الدين، والجوع عن العبادة، والمحصن الحصين حفظ اللسان» ❊

(٨٧) قال وقال أيضاً: «المؤمن كريمٌ إن أزلته عن دينه لم يزل وإن خدعته عن ماله انخدع، لأنه لا يرى الدنيا عن الآخرة عوضاً ولا البخل عن الجود حظاً مكسراً القلب ذو هوم كثيرة قد تفرد بها، إن أتاه شيء فرقه وإن زوي عنه شيء لم يطلبه» *
(٨٨) قال: وسمعت الشافعي، يقول: «لا عيب بالعلماء أعظم من رغبهم فيما زهدهم الله فيه وزهدهم فيما رغبهم الله فيه» *

(٨٩) أنشدني أبو بكر محمد بن عبد الأعلى الفقيه، قال أنشدني أبو الطيب المعروف للشافعي:

الهم فطرتُ والتضامُ غالبُ وكاننَّ ما خطَّ في اللوحِ
انتظر الزَّوجَ وأسبابه آيس ما كنت من الرُّوحِ *

(٩٠) سمعت علي بن محمد بن عمر العقبة البصري، يقول: ^٢ أنبا ^١ ابن أبي حاتم، قال: أخبرني يونس بن عبد الأعلى، قال سمعت الشافعي رضي الله عنه، يقول ^٤ وحضر ميتاً فلما سؤياً عليه نظر وقال: ^٦ «اللهم بغياك عنه وفقره إليك اغفر له».

(٩١) أخبرنا أبو علي محمد بن علي الحافظ الأسدي، ثنا عمر بن علف إس ١٦٦ بهمدان، حدثنا أحمد بن بنان بن بشر، ثنا ابن عبد الحكم، قال: جلنا يوماً نتذاكر الزَّهَادَ والعِبَادَ وما بلغ من فصاحتهم حتَّى ذكرنا ذا النُّونَ فينا لحس ذلك إذ دخل علينا عمر بن نُباتة، فقال: «فما ذا تشاجرون؟» قلنا «ذكرنا الزَّهَادَ والعِبَادَ وما بلغ من فصاحتهم» قال: «والله ما رأيت قط أفصح من الشافعي ولا أروع منه» ثم قال: «خرجت أنا وهو والمحدث بن ليبد ذات يوم إلى الصفا فافتح المحدث، فكان علامةً لصالح المري، فقرأ: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿هَذَا يَوْمُ الْقَمَلِ جُمُعَتُكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾ الآية (٧٧- ٣٨) فرأيت الشافعي قد اضطرب ثم بكى بكاءً شديداً، ثم لم يبالك أن قال: «إلهي» أعود بك من مقالة الكاذبين وإعراض الغافلين إلهي لك خضعت قلوبُ العارفين وذلت لك فهمُ المشتاقين. إلهي حبُّ لي بمجودك وجلَّتْني بسترِكَ واعف عني توبِيعي بكرم وجهك يا أرحم الراحمين»

١ في الأصل: ذا ٢ غ - يقول ٣ م نا
٤ خ - قال ٥ خ - رضي الله عنه يقول ٦ م فقال

قال: فخرجت إليه وهو بالمرأى لأسمع منه عينا أنا قاعدٌ على الشطِّ أنهيًا للوضوء إذ مرَّ بي رجلٌ، فقال: «يا غلام، أحس وضوءك أحس الله إليك» ففقتُ أنسره، فالتفت إليَّ وقال: «يا غلام، ألك من حاجة؟» قلتُ: «تعلّمني شيئا لعلَّ الله أن ينفعني به» قال: «اعلم أنَّ من صدق الله نجا، ومن أشفق على دينه سلم من الردي، ومن زهد في الدنيا قرَّت عيناه فيما يرى من ثواب الله غداً. أفلا أزيدك؟» قلتُ «بلى» قال: «كن في الدنيا راكداً وفي الآخرة راعياً، واصدق الله في جميع أمورك تنجُ بها مع التاجين غداً، فإذا هو الشافعي فسمعت منه هذه الكلمات *

(٩٢) أخبرنا عبد الله بن سعيد بن عبد الرحمن البستي بهمدان، ثنا أحمد بن محمد بن يوسف، ثنا محمد بن يوسف الهروي، عن أحمد بن مردك الزاذلي، قال، سمعت حرملة بن يحيى، يقول: سمعت الشافعي^٢ - وذكر عنده فهم القلب - قال: «من أحبَّ أن يفتح الله إصـ ١٦٢ له قلبه أو ينوره فعليه بترك الكلام فيما لا ينفعه وترك الذنوب واجتباب المعاصي ويكون له فيما بينه وبين الله غيبنة من عمل صالح، فإنه إذا فعل ذلك فتح الله عليه^٣ من العلم ما يشغله عن غيره وإن في المؤمن لا يكبر الشغل»

(٩٣) أخبرنا نصر بن محمد بن أحمد بن يعقوب، ثنا أحمد بن يعقوب بن عبد الجبار القرشي، حدثنا أحمد بن خالد بن زيد، قال: حدثني رجل من ولد الفضل بن الربيع، عن أبيه، قال: بعث إليَّ هارون الرشيد بعد أن مضى من الليل - ففكرت وذلك أنه بعث إليَّ في ساعة لم يكن يبعث إليَّ فيها - فقال لي: «ما فعل الحجازي؟» يعني محمد بن إدريس الشافعي قلت «هو في منزله» قال «عليَّ به» فانطلقت حتى دخلت الشافعي بغير استئناس - فقلت: «أجيب أبا عبد الله بأسير المؤمنين» قال «فانتعل وأتردي وأنطق» فلما بلغنا الباب، قلت له «اجلس أبا عبد الله حتى أدخل فلعله قد قام أو سكر غضبه» فدخلت على الرشيد، فقال لي: «يا أبا فضل!» قلت: «كثير يا أمير المؤمنين» قال: «ما فعل

١ الزياتان من البستي ١٧٥-١٧٦ (هاشم أحمد طاهري عراقى) ٢ ح ٢ م / يقول

٣ ح - صالح ٤ ح - عليه ٥ ح - م

٦ ح لأكثر نحل

المجازي؟» قلت: «هو باب». قال: «أدخله». قال: فانتقلت إليه وقلت له: «قم يا أبا عبد الله» وهو يحرك شفتيه فلما دخلنا عليه، قام له الرشد وهش له وبش وقال له «يا أبا عبد الله، لم تر على نفسك من حقنا بأن تزورنا^١ حتى بعثنا إليك، وقد أمرنا لك بعشرة آلاف درهم». فقال: «لا أرب لي في شيء يا أمير المؤمنين» فقال: «للقراءة التي بيني وبينك إلا أخذتها أحملها معي يا فضل» فلما خرجنا وسكن عنه الرعب قلت: «يا أبا عبد الله، رأيتك وأنت تحرك شفتيك بشيء حين تدخل عليه، ما الذي قلت؟» قال: فقلت: هو الذي^٢ حدثني به^٣ مالك بن أس، عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما^٤ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا به^٥ يوم الأحزاب على قريش. «اللهم إني أعوذ بنور قديك وعظمت طهارتك وبركة جلالك من كل آفة وعاهة^٦ من طوارق الليل والنهار إص ١٦٦ إلا طارقا^٧ يتطرق بخير يا رحمن اللهم أنت غيابي فبك^٨ أعوث وأنت ملاذي فبك ألوذ وأنت عيادي فبك أعوذ يا من ذلك له وقاب القنطرة وخضع له أعناق الفرائجة، أعوذ بك من جزئك ومن كشف سترك ومن نسيان ذكرك^٩ ومن الانصراف^{١٠} عن شكرك، أنا في حررك^{١١} ليل ونهار ونومي وقراري وظفيري وأسعاري ذكرك شعاري وتناؤك دناري. لا إله إلا أنت تعظيماً لوجهك وتكريماً لسبحاتك^{١٢} أجرتني من خزيك ومن شر عقابك واضرب علي سرادقات حفظك وأدخلني في خفص عنايتك^{١٣} وعُد علي^{١٤} بخير منك يا أرحم الراحمين»^{١٥}

قال فضل: فكتبت هذا الدعاء ووضعت له في خفطان لي وحفظته، لما دخلت على أحد

١ في الأصل روتا

٢ م (بدل ما جاء من الآية ٩٤ إلى هنا) ومن الدعاء الذي علمه النضر بن الزبير حين دخل به على هارون الرشيد وقد أعصب عليه قال.

ج - هـ

٦ م عاهة وآفة

٨ ج - هـ

٩ ج والانصراف

٨ ج وبك

١٢ م جناحه

١١ م سبحانه

١٠ ج معزك

١٣ م لي

١٤ هنا تنتهي السبعة «هـ» هكذا تم ما كنا نذكره من كلامه رضي الله عنه بحمد الله ومنه الحمد لله أولاً وآخرأ وعامراً وباطناً والصلوة والسلام على بيته محمد وآله أجمعين.

كنت أخاف سطوته إلا كشف الله عني سطوته. فهذه من أوائل بركة الشافعي رحمه الله
(٩٤) أخبرنا علي بن جندل القزويني، حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن الهمداني بجرجان،

قال، وجدت في بعض كتب أصحابنا: سمعت الزبيح، يقول سمعت الشافعي، ينشد

صَنِ النَّفْسِ وَاجْمِلْهَا عَلَى مَا يَزِيهَا ^١	تَجِنُّ سَالماً وَالْقَوْلَ فَبِكَ جَمِيلُ
وَلَا تُؤَلِّقَنَّ النَّفْسَ إِلَّا بِجَمَلٍ	نَبَا بِكَ دَهْرٌ أَوْ جَفَالَةٌ خَلِيلُ
وَلِنْ ضَاقَ رِزْقِي الْيَوْمَ فَاصْبِرْ إِلَى غَدٍ	عَمَى نَكَبَاتُ الدَّهْرِ عَنْكَ تَحْوُلُ
فَيَفِي غَنِي النَّفْسِ لِنْ قَلْ مَالَهُ	وَيَغِي فَقِير النَّفْسِ وَهُوَ ذَلِيلُ
وَلَا خَيْرَ فِي وَدَّ امْرِئٍ مُتَلَوِّنٍ	إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَالٌ حَيْثُ تَمِيلُ
وَمَا أَكْثَرَ الْإِحْوَانَ حِينَ تَعُدُّهُمْ	وَلَكِنَّهُمْ فِي الثَّانِيَاتِ قَلِيلُ ^٢

(٩٥) أخبرني أبو بكر بن عبد الله بن شاذان، قال: سمعت جعفر بن محمد الأحلاطي

❦ [ص ١٦٤]

۱۵. مسائل و ردّ من مکه

تصحیح گرهارد بودینگ

باسم ابوعبدالرحمن سلمي به یک استفسار مکی

ابو عبد الرحمن محمد بن حسین از دی **پیشاپور** به سال ۳۲۵ یا ۳۲۰ چشم به جهان گشود و به سال ۴۱۲ در همان شهر **زندگانی** و **مدرود** گفت وی از طرف پدری به طایفه از دی پیوسته بود و از سوی مادر **بو عیاض بن شایم** **حنفی** داشت. هنگامی که پدر سلمی **نیشاپور** را ترک کرد و در مکه توطن کرد. پدر مادرش ابو عمرو اسماعیل بن **نُجید** (ف. ۳۶۶) که یکی از مریدان ابو عثمان جبری (ف. ۲۹۸). محدث شافعی و شیخ صوفیه در **نیشاپور** بود، تربیت او را به عهده گرفت. سلمی احازنه تعلیم را از حاتب ابو سهل صعلوکی (۲۹۶-۳۶۹) یکی از علمای حنفی، حاصل کرد و چندی بعد از سال ۳۴۰ خرقه تربیت از دست ابو القاسم نصرآبادی (ف. ۳۶۷) گرفت نصرآبادی حوالی ده سال قبل از آن در سال ۳۲۰ در خدمت ابوبکر شبلی (ف. ۳۳۴) در بغداد به سلک صوفیان درآمد بود. سلمی طالب پرشوق علم حدیث، در طلب دانش خراسان و عراق را زیر پا نهاد و چندین بار او مرو و بغداد برای مدت طولانی دیدار کرد، وی تا حدود حجاز نیز رفت ولی از سوریه و مصر صرف نظر کرد زیارت مکه اوج این سیر و سلوک بود که در سال ۳۶۶ به همراهی نصرآبادی که خود اندک زمانی پس از پایان حج درگذشت، صورت گرفت. هنگامی که سلمی به **نیشاپور** بازگشت (۳۶۸)، استادش اسماعیل بن **نُجید**

در گذشته و او را وارث کتابخانه غنی خویش کرده بود. به مرور زمان، این کتابخانه مرکزی برای مجمع صوفیانه‌ای شد؛ یعنی دُوریه، که سلمی در محله خود، سَکَّة النُّونَد، تشکیل داد. وی چهل سال آخر عمرش را در آنجا گذراند و احتمالاً در طول این مدت چندین مرتبه از بغداد بازدید کرد. سلمی در اواخر عمرش از جمله علمای برگزیده شافعی به شمار می‌رفت.

سلمی تألیفات فراوانی داشت و سرانجام تذکره‌نویس آینده خویش، ابوسعید محمد بن علی خُشَّاب (۳۸۱-۴۵۶)، را در مقام ملایم و مشی خود به کار گماشت. سلمی آثار بسیاری از خود ارائه داد که شاید تعدادشان از صد متجاوز باشد و تقریباً سی مسحه از مسج خطی وی موجود است. این آثار را به سه بخش می‌توان تقسیم کرد: تذاکر احوال و آثار اولیه، رساله‌های حدیث صوفیانه، تفسیر قرآن. وی در هر یک از این بخشها آثار مهمی عرضه کرده است.



کتاب وزین تاریخ الصُّوفیَّة که شرح حال هزار صوفی را گردآوری کرده، فقط از طریق قطعات مستخرجه در منابع دیگری در اختیار است. این کتاب احتمالاً صورت گسترده‌تری از تاریخ ابومکر محمد بن عبدالله نجلی مشهور به ابن شاذان واری (ف. ۳۷۶ در نیشابور) بوده است. کتاب طبقات الصُّوفیَّة شرح حال کوتاه‌تری است که زندگی و گزیده‌های از سخنان ۱۰۵ صوفی را دربردارد. نوشته‌های سلمی در باب مباحث و رسوم تصوف که اغلب با نام سن الصُّوفیَّة مورد اشاره قرار گرفته، امروزه در دست نیست. ولی بخشهایی از محتوای آن جزو تألیفات ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) آمده است. بر اساس این قطعات، سنی سلمی احتمالاً به مجموعه‌ای از رساله‌های کوتاه در باب آداب صوفیانه شباهت داشته است. این مجموعه با عنوان مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی در دو جلد به کوشش نصرالله پورجوادی در تهران به طبع رسیده است. تفسیر اصلی سلمی، حقائق التفسیر، کار عظیمی است که هنوز به طور کامل منتشر نشده، اما بخشهایی از آن به اهتمام ماسینیون و پل نویا به چاپ رسیده است. سلمی چندی پس از تکمیل حقائق التفسیر تفسیر دیگری به نام زیادات حقائق التفسیر نوشت که ضمیمه کتاب پیشین

است این کتاب پس از ۳۷۰، یعنی پس از تکمیل حقائق التفسیر پایان پذیرفت. بخشهای مهمی از آن در عرائس البیان فی حقائق القرآن روزبهان نقلی شیرازی (ف. ۶۰۶) درج شده است

متن عربی «مسائل وردت من مکه» که هفت پاسخ سلمی را آورده، بر اساس نسخه یثیمه‌ای است که جزو مجموعه خطی طلعت مجامیع ۶۸۱ است. این نسخه ۳۳۲ برگ دارد که مابین سالهای ۱۰۹۴ تا ۱۱۰۰ استنساخ شده و در دارالکتب قاهره نگهداری می‌شود. متن عربی پاسخهای سلمی که در صفحات آخر نسخه در اوراق ۳۱۵ تا ۳۱۸ آ آمده. اصیل به نظر می‌رسد یکی از متنی‌های سلمی (شاید ابوسعید خضاب) آن را در طی یکی از مسافرتها سلمی به بغداد نوشته است به طوری که از تألیف سلمی استنباط می‌شود. دو مرجع صوفی‌ای که در متن به آنها اشاره شده - یعنی ابواسحاق ابراهیم بن احمد خواف (ف. ۲۹۱) و ابوبکر ذلق بن حنظل شلی (ف. ۳۳۴) - از جمله صوفیانی بودند که سلمی با حلقه شاگردان ایشان ارتباط نزدیک داشت. متن اصلی، نمونه‌ای از مسائلی است که از استفسارات تصوف به شمار می‌آید که به قلم یکی از محققان معروف صوفی قرن چهارم هجری قمری نوشته شده است. این متن معروف عقاید گونه‌گون تصوف در بغداد و مکه است و نیز پاسخهای سلمی را به مسائل ذیل ثبت کرده است: (۱) حال، (۲) ظهور و خفا، (۳) عشق و حزن، (۴) حیرت، (۵) قرب و بعد، (۶) وهم و فهم و عقل، (۷) موت.

Fattāh Aḥmad al-Fāwī Maḥmūd, Cairo 1405/1985); *Darodjāt al-mu'āmalāt* (ed. Aḥmad Ṭāhirī 'Irāqī, Tehran 1369); *Nasīm al-arwāḥ* (ed. Aḥmad Ṭāhirī 'Irāqī, Tehran 1372); *Kitāb kalām al-Shāfi'ī fi l-tasawwuf* (ed. Aḥmad Ṭāhirī 'Irāqī, Tehran 1372); *Kitāb al-samā'* (ed. N. Pourjavady, Tehran 1372); *Dhukr al-niswat al-muta'abbidāt al-sūfiyyāt* (ed. Maḥmūd Muḥammad al-Ṭanāḥī, Cairo 1413/1993). Many of these minor works of Sulamī are being reprinted collectively in: N. Pourjavady (ed.), *Muymū'ah-i ātha'ir-i Abū 'Abd al-Raḥmān Sulamī*, vol. I, Tehran 1369; vol. II, Tehran 1372; vol. III, Tehran, forthcoming.

Ṣādiq, Beirut 1979, pp. 125-212; P. Nwīya, "Sentences de Nūrī citées par Sulamī dans *Ḥaqā'iq al-Tafsīr*," *MUSJ* XLIV, 1968, pp. 145-147; idem, *Trois oeuvres inédites de mystiques musulmans*, Beirut 1973, pp. 23-182. The items of Ibn 'Alī's Kur'ān commentary included in Sulamī's *Ḥaqā'ik al-tafsīr* have been translated into German with introduction by R. Gramlich, *Abu l-'Abbās b. 'Alī Sufi und Koranausleger*, Stuttgart 1995. Minor works attributed to Sulamī known to have appeared in print: *Risālat al-malāmatīyya* (ed. Abū l-'Alī' al-'Aṣfī, Cairo 1364/1945); *Kitāb al-arba'in fī l-tasawwuf* (Haydarabad 1369/1950); *Kitāb ādāb al-suhba* (ed. M. J. Kister, Jerusalem 1954; ed. Yūsuf 'Alī Badyawī, Beirut 1410/1990); *Djawāmi' ādāb al-ṣūfiyya* (ed. E. Kohlberg, Jerusalem 1976); *'Uyūb al-naḥs wa-mudāwātuhā* (ed. E. Kohlberg, Jerusalem 1976; ed. Madjdī Fathī al-Sayyid, Tanṭā 1410/1990); *Kitāb al-futuwwa* (ed. S. Ateş, Ankara 1397/1977; cf. also F. Taeschner in: *Studia Orientalia J. Pedersen Septagenario*, Havniae 1953, pp. 340-351); *Al-Mukaddima fī l-tasawwuf wa-ḥakikatih* (ed. Yūsuf Zīdūn, Cairo 1408/1978; ed. Husayn Amīn, Baghdad 1984); *Manāhidj al-'arifīn* (ed. E. Kohlberg in: *JSAI* I [1979], pp. 19-39); *Munāhidj al-'arifīn*, *Durudjāt al-mu'āmalāt*, *Djawāmi' ādāb al-ṣūfiyya*, *Al-Mukaddimu fī l-tasawwuf*, *Buyūn aḥwāl al-ṣūfiyya*, *Mus'alu durudjāt al-sādiqīn*, *Sulūk al-'arifīn*, *Nusīm al-urwāḥ*, *Buyūn zūlāt al-fuḳarā'* (ed. S. Ateş in: *Tis'u kutub li-ubī 'Abd al-Rahmān Muḥammad b. al-Husayn b. Mūsā al-Sulamī*, Ankara 1401/1981, pp. 1-212); *Ṣifāt al-dhākirīn wa l-mutafakkirīn* (ed. Abū Maḥfūz al-Karīm al-Ma'ṣūmī in: *Madjallat al-madjma' al-'ilmī al-hindī*, vol. 9, 1404/1984); *Uṣūl al-malāmatīyya wa-ghalatāt al-ṣūfiyya* (ed. 'Abd al-

Muhammad b. 'Alī al-Khashshāh) during one of Sulamī's visits of Baghdād. The two Sūfī authorities cited in the text, Abū Ishāq Ibrāhīm b. Aḥmad al-Khawwās (d. 291/904) and Abū bakr Dulaf b. Jahdār al-shūblī (d. 334/946), were Sūfis with whose circle of disciples Sulamī maintained close contacts as evidenced by the many examples of their sayings quoted in Sulamī's principal works. The actual text is an instructive specimen of Sūfī queries, written in the forth/tenth century by a student of a well-known Sūfī authority. It gives witness to differences of opinion on major topics of mysticism within the Sūfī circles of Baghdād and Mecca, and records Sulamī's answers to queries concerned with (1) *hāl* (2) *zuhūr* and *khaṣā'* (3) *ishq* and *ḥuzn* (4) *hīra* (5) *qurb* and *bu'd* (6) *waḥm*, *fāṭm* and *'aql*, and (7) *manṣ*.

Bibliography: For Sulamī's life and work see F. Sezgin, *GAS* vol. I, pp. 671-674, the introductions to the editions of Sulamī, *Ṭabaqāt al-ṣūfiyya* by J. Pedersen, Leiden 1960 and by Nūr ad-Dīn Sharība, Cairo 1969; S. Ateş, *Sülemî ve tasavvufî tefsîri*, Istanbul, 1969; G. Böwering, "The Qur'ān Commentary of Al-Sulamī," in: W. B. Hallaq and D. P. Little (eds.), *Islamic Studies Presented to Charles J. Adams*, Leiden 1991, pp. 41-56; idem, *The Minor Qur'ān Commentary of Abū 'Abd ar-Raḥmān Muḥammad b. al-Husayn as-Sulamī (d. 412/1021)*, Beirut 1995; idem, "The Major Sources of Sulamī's Minor Qur'ān Commentary," *Oriens* 1995. Extracts of Sulamī's *Hakā'ik al-tafsīr* were published by L. Massigron, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*, Paris 1922; 2nd ed. 1968, pp. 359-412; P. Nwyia, "Le Tafsīr mystique attribué à 'Āṣfar Ṣādiq," *MUSJ* XLIII, 1968, pp. 181-230; reprinted in: 'Alī Zay'ūr, *al-Tafsīr al-ṣūfī li l-Ḥur'ān 'inda l-*

He journeyed as far as the Hijāz, but apparently visited neither Syria nor Egypt. His travels climaxed in a pilgrimage to Mecca, performed in 366/976 in the company of Nasrābādī, who died shortly after the *hajj*. When Sulamī returned to Nīshāpūr about 368/977-8 his teacher Ismā'īl b. Nujayd had passed away, leaving him his extensive library. This library became the center of the small Sufi lodge (*duwayra*) which Sulamī established in his quarter of the town, the *sikka* al-Nawand. There he spent the remaining forty years of his life as a resident scholar, probably visiting Baghdad on a number of occasions. By his later years Sulamī had become highly respected throughout Khurāsān as a Shāfi'ī man of learning and an author of Ṣūfī manuals.

Sulamī was a prolific author who eventually employed his future biographer, Abū Sa'īd Muḥammad b. 'Alī al-Khasnāsīb (381/991-456/1064), as his attendant and scribe. Sulamī composed his works, a long list amounting to more than a hundred titles, over a period of about fifty years from around 360/970 onward. Some thirty of his works are known to be extant in manuscript, many having appeared in print. These writings may be divided into three main categories: Ṣūfī hagiographies, treatises on Ṣūfī traditions and customs, and Ṣūfī commentaries on the Qur'ān. Each of these categories appears to be represented by a major work.

The substantial *Ta'rikh al-ṣūfiyya* listing the biographies of a thousand Ṣūfis, is known only through extracts incorporated in later sources. It was probably an amplified version of the *Ta'rikh* of Abū Bakr Muḥammad b. 'Abd Allāh al-Bajālī, known as Ibn Shādhān al-Rāzī, who died in 376/986 at Nīshāpūr. The *Tabaqāt al-ṣūfiyya* (ed. J. Pedersen, Leiden 1960 and N. Sharīfa, Cairo 1969) is a shorter version, listing summary biographies of 105 Sufis.

with selections of their sayings. The writings of Sulamī on Sufi traditions and customs, often referred to as *Sunan al-sūfiyya*, are lost today, but extracts of its contents were integrated into the major works of Abū Bakr Ahmad b. al-Ḥusayn al-Bayhaqī (d. 458/1066). Judging by these extracts Sulamī's *Sunan* probably resembled a variety of minor treatises on Sufi practices (reprinted collectively in: N. Pourjavady [ed.], *Majmū'ah-i āthūār-i Ahū 'Abd al-Rahmān Sulamī*, Vol. I, Tehran 1369; vol. II, Tehran 1372; vol. III, Tehran, forthcoming). Sulamī's principal commentary on the Qur'ān, *Ḥaqā'iq al-tafsīr*, is a voluminous work which still awaits publication as a whole, although extracts of it have been published by Massigaon and Nwya. Some time after the completion of the *Ḥaqā'iq al-tafsīr*, Sulamī wrote a separate Qur'ān commentary, entitled *Ziyādāt Ḥaqā'iq al-tafsīr* (ed. G. Böwering, Beirut 1995), an appendix to the former which is extant in a unique manuscript. This work was compiled some time after 370/980, the date by which, in all probability, the *Ḥaqā'iq al-tafsīr* had been completed. Significant portions of both Qur'ān commentaries were integrated into the *'Arā'is al-hayān fī ḥaqā'iq al-Qur'ān* (2 vols., Cawnpore 1301/1884) of Abū Muḥammad Rūzbihān al-Baqlī (d. 606/1209).

The Arabic text edition of the short inquiry, *Mas'āl wurudat min Makka*, citing Sulamī's response to seven Ṣūfī queries, is based on a unique copy included in the collective manuscript, *Ta'at Manāmī* 681. The manuscript has 332 folios, was copied between 1094 and 1100 H., and is preserved in *Dār al-Kutub*, Cairo. The Arabic text of Sulamī's response, found toward the end of the manuscript on folios 315a to 318a, appears to be authentic. It was written down by one of Sulamī's scribes (perhaps Abū Sa'īd

**Abū 'Abd al-Raḥmān al-Sulamī's Response
to a Meccan Inquiry**

by Gerhard Böwering

Abū 'Abd al-Raḥmān ~~Muḥammad~~ b. al-Ḥusayn al-Azdī al-Sulamī, was born at Nishāpūr in 325/937 or 330/942 and died in the same city in ~~412/1021~~. He belonged to the tribe of the Azd on his father's side and to that of Sulaym on his mother's. When Sulamī's father left Nishāpūr to settle at Mecca, Sulamī's education was entrusted to his maternal grandfather, Abū 'Amr Ismā'īl b. Nujayd (d. 366/976-7), who was a disciple of Abū 'Uthmān al-Hirī (d. 298/910), a Shāfi'ī scholar of ḥadīth and an adherent of the ascetic tradition of Nishāpūr. Sulamī received a teaching certificate (*ijāza*) from the Ḥanafī Abū Sahl al-Sulūkī (296/909-369/980) and, some time after 340/951, the Ṣūfī cloak (*khirqā*) from the Shāfi'ī Abū l-Qāsim al-Naṣrābādī (d. 367/977-8). Some ten years before, in 330/942, Naṣrābādī had become a Ṣūfī at the hands of Abū Bakr al-Shiblī (d. 334/946) at Baghdād.

An avid student of ḥadīth, Sulamī traveled widely throughout Khurāsān and 'Irāq in search of knowledge, visiting Marw and Baghdād for extended periods of time.

مسائلُ وَرَدَتْ مِنْ مَكَّةَ

مسائل وردت من مكة [٣١٥]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه مسائل وردت من مكة - حمها الله تعالى - عن الشيخ أبي عبد الرحمن السلمي وهو
يفتداه لأجابه عنها

(١) مسألة: ما قولك يا شيخنا - أكرمك الله - بمجمل لطفه - في رجل أرى حالاً وأذيق
طعماً وأونس بها وأسكن إليها وكل ذلك قبل أن أعطي الحال بعينها؟ فهتت روحه إليها
طرباً، واشتاقته نفسه إليها حباً، وهام قلبه بها عشقاً فساء مولاة سرّاً وظهرها وظاهراً
وباطناً أن يجعل ذلك الحال له وطناً والمحل له متناً فلما أعطي الحال سلب منه حلاوة
دوقها وجعل المرارة بدلها وانتزع منه الأثر فيها، فالحال له مصحوب والأنس منه مفقود
ما المراد من هذا الشخص في هذا الأمر؟ والسلام

الجواب عنها: تقدمت لهذا الشخص في الحق موهبة أن أرى وأذيق من غير تكلف فلما
استعجل وسأل، بلغ إلى مسألتها وأجيب عنها ونزعت منه الموهبة [٣١٥] التي تقدمت له
من غير سؤال. هذا جواب المسألة والمراد من هذا الشخص ملازمة الأدب والوقوف عند

ما له دون مطالبة ما ليس له وطن، وانتظار أولان الكرامة التي يتحقق له من جهة الحق تعالى ويبدو، وأن لا يبدو طوره ولا يسأل ما ليس له بجال ولا وطن، ويعلم أن من يهدي فقد كُفي، ومن رد إلى حد السؤال جعل ذلك منوطاً بالهين والبلايا، والله أعلم

(٢) مسألة: أرايت^٢ هذه القصة، رجلان^٣ أحدهما يشير إلى ظهور كأنه من المرتبات

الموجودة كقول إبراهيم الخواص، شعر من الواهر:

لقد وضع الطريق إليك قصداً فاسأل أراك يستدل

وآخر يشير إلى خفاء كأنه من خفائه معدوم كقول الشبلي رحمه الله عليه من الطويل:

لا كنتُ إن كنتُ أدري كيف الطريق إلى الغفيتني عن جميعي فصعرتُ أبكي عليك

فإذا كان الأمر هكذا فما محصول القول بين هاتين الحالتين مما لا يجوز فيه الاختلاف، لأنَّ المشار إليه يختلف والمواجه المتفرقة لا يختلف؟

الجواب عنها: كلا الرجلين تكلمنا عن تحصيله فأما إبراهيم الخواص رضي الله عنه فلم يُشير إلى مرفي ولا موجود، وإنما أشار إلى وضوح الطريق، والطريق واضح والأعلام نيرة ولو أشار إلى الحق في شيء من ذلك لكان فيه سؤال موقوفه «فما خلق أراك يستدل» لعلمه بأنه لا يصل إليه أحد بالدليل والاستدلال وإنما يصل به لا غير، وأما قوله فإن ورد، فالواردات على من في الطريق والطَّلب ليس^٤ على الواصلين متحققاً به وفيه فإنه مراعى من جهة الحق مملوفاً وما هو بعيد وأما قول الشبلي فإنه أشار إلى خفاء الطريق، وفيه جوابا: جواب المريد أن الطريق يخفى لم تارة ويبدو لم تارة، فهذا في حال الخفاء وجواب أهل الوصلة أنهم إذا وصلوا خفي عليهم القصد والطريق في مشاهدة [٣١٦] المقصود والشبلي رحمه الله عليه أخبر عن فناء أفهام وأذهله من الطريق، فلم يكن فيه فصل من مشاهدة الإخبار عن كيفية الطريق، وما اختلفت الإشارات إلا من المشير، وأما الحق فلا اختلاف فيه ولا في صفاته، والله أعلم

(٣) مسألة: شهدت من بعض إخواني اضطراباً عظيماً، فقلت: «ما أراك إلا عاشقاً»

^٣ في الأصل رجلين

^٢ في الأصل هل

^١ له من جهة في الماسر

^٤ في الأصل لا

فقال: ﴿إِي وَرَبِّي﴾ (١٠ ٥٣) فقلتُ «لَمَنْ؟» فقال: «لا أدري». فقلتُ: «كيف عليك بذلك؟» فقال: «أرى دمعاً عزيزاً وقلباً حزيناً وجسماً نحيلاً ونفساً كئيبةً وهجراناً طويلاً وشاسعاً فإذا ارتعتُ أطلبُ ثم كلُّ هذا من أجله لم أجده. فيزيدني حرناً وأنساً في فناء شبابي وذهاب عمري وتقص عيشي، ولم يحصل مرادي أم يشوم بخفي وحرمان جدي أم يجهلي بحالي أم بقله مقداري أم بكذب دعواي فإن كنتُ أنا المنفرد بهذه الحالة فقد عظمتُ واقع مصيبي فأحبرني يا شيخني وسيدي ما هذه الحالة العجيبة؟ فإن كنتُ أنا الخصوص بها حتى أزيد في عويلي.^١ وإن شاركني فيه عيري تسليتُ فيه بغير. والسلام»

الجواب عنها، ليس من أمارات المحبة والعشق هذه الأوصاف التي ومنها السائل من نفسه، إنما هذه من أمارات الطالبين وربّ طالب لم يتحقق له ما يطلبه. وكذا الطالبون^٢ أهدأ في حيرة ودهشة وبكاء وعويل واحترق إلى أن يكونوا مطلوبين، فيرون إلى حال الزفاهية والعلم بأحوالهم وأماكنهم. فلا يضيّقون صدرهم^٣ بفتح على عبد باب الطلب إلا رزق وجود مطلوبه فهذا السائل يتردد بين أن يكون متحققاً في طلبه وبين أن يكون ممنوعاً عن الوصول إلى مطلوبه. فليسر^٤ في مقام الولد والبكاء. وربما يراد بالعبد حال فيبدو عليه آثاره قبل وصوله إلى الحال أو كشوف مقامه عنها فهو متردد في آثار حاله إلى أن يتحقق المقام فيها | ٣١٦ ب | وربما يتحقق له المقام في حال وهو لا يشعر بذلك في وقته، وذلك حال الاستار والتجلى وربما يشعر عليه حاله وطلبته ومراده فيسكي ويتضرع ويمحزن وينحلى ويزدوب وربما يتجلى له عن محله ومقامه فيأنس ويظهره

وليس كلُّ حزن حرناً ولا كلُّ بكاء بكاء قد يكون الحزن حزن طبع والبكاء بكاء طبع. ولا حكم لما وعليها وإذا تحقق العبد في الحزن عجز عن إخباره عن حزنه، وإذا تحقق في بكائه هذا، ذلك وأفناء. كما قيل:

وليس الذي يجري من العين ماؤها ولكنها روحٌ يذوب فيقطر

١ في الأصل عظم
٢ في الأصل ويلى وفي الخامس ولكن وعويل
٣ في الأصل الطالبين
٤ في الأصل فلا
٥ في الأصل فليسير
٦ في الأصل حرر

وربَّ بكاء بكاءً سلوياً. فيحسب الباكي أنه بكاء حزن وقلق^١ وربَّ تباكٍ يظنه بكاءً وربَّ تحزُّبٍ يتوهمه حزناً

والأحزان أنواع: حزن من الشيء، وحزن بالشيء، وحزن على الشيء، وحزن في الشيء، وحزن من قلَّة الحزن، وحزن من قلَّة الصدق في الحزن، وحزن من السكون إلى الحزن، وحزن من التلَّف على قوت الحزن، ولو شرحناه لطلال، ومرادنا في هذه الفصول الاختصار فليتحقق هذا الشخص من نفسه أين هو، وفي أيِّ قسمة من الحزن هو، وأيُّ بكاء يبكي، وأيُّ هجران يتلَّف، في^٢ هجران موجود وأصل هجره، أم هجران توهم أنه كان وأصل بالقل ولا هجر إلا بعد الوصال، فإن سبق له وصال فسؤاله محال أنه ليس يدري، ثم يجري عليه الحزن والأسف، وإن لم يكن له مقام الوصلة فيما سبق فإخباره عن الهجران محال وبعد، هذه فصول في هذه المسألة، إن طوَّلت أم لم تنل، وبالله التوفيق

(٤) مسألة: انتهاء عقل العقلاء إلى الخَيْر؟ وقال بعضهم: دهنًا كلُّه فإذا كان الابتداء غفلةً والوسطه دهنًا والانتهاه حيرةً فأين مقام الحقيقة؟

الجواب عنها: إن ما ذكرته من كلام بعض المشايخ «انتهاء عقل العقلاء إلى الحيرة» مقام الفصل إن قال (٣١٧) انتهاء عقل العقلاء إلى الحيرة ولا حيرة ولقد^٣ تكلم وأحسن، فإنه لا حيرة فيما فيه الحيرة كلها من جهة الخلق بما عرفوا وتيقنوا أنهم لا يصلون إلى تمام معرفته والعلَم به، أو ردَّ عليهم تلك الحال حيرةً حيرتهم، وليس في الحقيقة حيرة إذ الحقيقة ظاهرة مكتشفة للحق ولكن تحير في الخلق بقصور محملهم عن بلوغ الحقائق ولتباين محلِّ الكون عن المكوّن، والله أعلم

(٥) مسألة: نأى الحبيب في قربه ودنا في بعده حتى تمقَّي الله؟ وكروا القرب هل هذه الحالة صحيحة أو معلولة؟ وهل هذا الشخص جائز أم مستحيل؟ والسلام

الجواب عنها: نأى في قربه ودنا في بعده كلام صحيح، لأنَّ مَنْ تقَرَّب إليه بنفسه وحاله وأفعاله فهو بعيد من محلِّ الحقيقة، ومن هو متقَرَّب به فهو قريب لأنَّه محمول^٤ بعناية من

١ في الأصل ولق.

٢ في الأصل، أي.

٣ في الأصل ولق.

٤ في الأصل لا به.

الحقّ والحقّ قريب إلى العارفين بمعرفتهم، وعلمهم به بعيد عن الدرك والإحاطة، فهو في دنوّه بعيد وفي بعده دالّ، وتنفّي الحبّ البعد وكراهته القرب لضغطه عن آداب مقام القرب ومواجهه، إذ الخطر في القرب أكثر والصعوبة فيه أجلّ، لأنّ سوء الأدب في القرب ليس كسوء الأدب في البعد، وأنّ أهل المعارف يؤخذون مناقيل الذرّ وتسامح العوامّ لبعدهم عن مقام المعارف، يدلكّ عليه قصّة آدم عليه السلام بزلّة واحدة، كيف تسودي عليه بقوله ﴿وَعَصَى آدَمُ﴾ (٢٠، ١٢١) وأخرج من محلّ المجاورة إلى دار الابتلاء والبلاء، ومع هذا إنّ الأحباب لهم وللشغف من أحوال المريدین. فإذا عجز العبد عن حمل انتقال مقام القرب استغاث منه والتجأ إلى غير ذلك لضعفه عن حمل مؤنّ القرب فيرد إلى مقام الزفاهية. فربّما يرد وصفاً من رفق الحقّ به وذلك شبه العبد وهو ٣١٧| قريب في الحقيقة، لأنّه إذا تحقق العبد في مقام القرب لا يرد إلى البعاد، ولكن ربّما يرد إلى حال العوامّ رفقا به ورغاهية له، ثمّ إذا ترقّى رُدّ إلى محلّه في القرب. وهذه الحالة صحيحة، والله أعلم

(٦) مسألة إذا كان المراد غير مُدرِك بالوهم ولا محوّل بالفهم ولا متعوت بالعقل، فما الذي يهيم قلوب المريدین في طلبه؟ ^{بسم الله الرحمن الرحيم} والجواب عنها: ما أذهنتهم ولا يهيمهم إلا بعد الإدراك بالفهم والوهم وظهور العجز عن حصوله في العقل، ولا بدّ لهم مع ذلك من الطلّب، فالمعرفة تطالهم بالتحقيق فيه، والعقل يظهر العجز بالتحقيق في تحصيل شيء منه أو وقوف على تحقيقه فيه، فلا درك توهم ولا حصول تفهم ولا تمييز تعقل، ولا بدّ من الطلّب والتحقّق فيه والاجتهاد في الوصول إلى المطلوب، كما قال بعض المشايخ من السادة: بأنّ تنصرّم لا سبيل إليه ولا بدّ من الاقتحام فيه فأني دهش فوق هذا والحال هذه والمطلوب لا بدّ منه، والوصول بالحقيقة إليه هو الذي يهيم في طلبهم وأفنائهم في هيامهم.

(٧) مسألة: كلّ الأنبياء كرهوا الموت، مثل آدم وإبراهيم وموسى وقال نبيّنا صلّى الله عليه وسلّم: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» ما المعنى في ذلك؟

الجواب عنها: الأنبياء كلّهم كرهوا الموت إلا سيّدنا محمّد صلّى الله عليه وسلّم، وذلك

أَنْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رَأَى نَفْسَهُ قَدَّمَ تَقْصِيرًا وَعَثْرَةً^١ فَكَرِهُوا^٢ الْوُرُودَ عَلَى الْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ لَهُمُ الْعَقْوُ عَنْ ذَلِكَ. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لِيُعْزِزَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ﴾ (٢٤٨) فَمَقَامُ بَعْدِ ذَلِكَ فِي الْجَاهِدَةِ مَقَامُ شُكْرٍ لَا مَقَامُ سُؤَالٍ. فَاشْتَقَى إِلَى الْمَوْتِ لِمَا أَمِنَ^٣ أَلَّا تَرَى^٤ أَنَّهُ لِمَا حَيَّرَ كَيْفَ اخْتَارَ؟ فَقَالَ: «بَلِ الرَّفِيقُ الْأَعْلَى» وَمَا كَانَتْ كِرَاهَةُ الْأَنْبِيَاءِ [٣١٨] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كِرَاهَةً حَقِيقَةً وَكِرَاهَةً لِقَاءِ اللَّهِ. لَكُنْهَا كِرَاهَةُ طَبْعٍ وَمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ الْحَالِ مِنَ النَّيَةِ الَّتِي أُذِنَتْ لَهُمْ إِلَى انْتِظَارِ مَا لَعَلَّهُ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَقِّ فِي قَبُولِ عِذْرِهِمْ لَا كِرَاهِيَةَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى. فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ فِي مَحَلِّ الْقُرْبَةِ وَمَقَامِ الْجَمْعِ أَبَدًا. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

قَالَ الْمُصَنِّفُ: وَقَدْ أَجَبْتُ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ بِقَدْرِ عِلْمِي وَمَا يَوْفَّقُنِي اللَّهُ لَهُ. فَإِنْ رَضِيَ بِهِ إِخْوَانِي - تَوَلَّى اللَّهُ رِعَايَتَهُمْ - فَذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَصَدَقَ مَسْأَلَتُهُمْ. وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ بِعِجْزِي عَنْ بَلْوَعِ مَحَلِّ أَحْوَالِهِمْ وَسُؤَالِهِمْ. وَاللَّهُ يَوْفَّقُنِي وَإِيَّاهُمْ لِمَا هُوَ صَلاَحُ دِينِنَا وَدُنْيَانَا. إِنَّهُ قَرِيبٌ بِجِيبِ قَمِيَّتِي.

١٦. رسالة في غلطات الصوفيّة

تصحیح

عبدالفتاح احمد القاوی محمود

ویراستہ

محمد سوری

سخن ویراستار

«رسالة في غلطات الصوفية» از آثار کمتر شناخته شده ابو عبد الرحمن سلمی است. حاجی حلیفه در حلال آثار سلمی از این رساله علم نبوده، ولی ابن عربی^۱ از آن یاد کرده و مورالدین شریه^۲ و برکلی^۳ نیز آن را جزو آثار سلمی آورده‌اند. فؤاد سزگین سه نسخه از این رساله را معرفی کرده است: (۱) «دار الکتب المصرية» قاهره، مجموعه شماره ۱۸۷، برگ ۳۳ ب تا ۸۰ آ. از قرن یازدهم هجری؛ (۲) قونیه، یوسف آغا، نسخه شماره ۵۶۶/۴۸۶۲ به تاریخ ۶۱۷؛ (۳) رشید، نسخه شماره ۴۵۳ با عنوان غرائب علوم الصوفية. رساله هشتم، برگ ۱۲۵ آ تا ۱۲۸ آ.^۴ محمّد دیگری را نیز ما یافته‌ایم که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

این رساله را عبدالفتاح محمود به صمیمه رساله الملامیة چاپ کرده است.^۵ ظاهراً مصحح از نسخه دار الکتب المصریه استفاده کرده؛ زیرا توصیفات شریه از این نسخه با

۱. المصنفات المکّیة ۶۵۸/۲ عبارت از عربی چنین است: «ومن نظر منهم إلى ما ظهره النبي صلى الله عليه وسلم حمله من أغاليط أهل الطريق كأبي عبد الرحمن السلمي إذ عمل أولاً فيما غلطت فيه الصوفية وهو مدعى»
 ۲. مقدمه مورالدین شریه بر طغفان الصوفیة ۳۸-۳۷

۳. تاریخ بگارش های عربی ۹۸۷/۱

۴. للأعلام ۹۹/۶

۵. أصول الملامیة وغلطات الصوفیة ۱۹۹-۱۷۵

متن حاضر کاملاً تطبیق می‌کند. عنوان این نسخه خطی کتاب اصول الملامتة و غلطات الصوفیة است و همین عنوان مصحح را به این تصور انداخته که این دو، یک کتاب است و کار ابوالملا عینی در تصحیح «رسالة الملامتة»^۱ ناقص است. وی با همین تصور، عنوان رساله را «فصل فی غلطات الصوفیة» و آن را به عنوان بخش پایانی رسالة الملامتة قرار داده است.

کار عبدالفتاح محمود با وجود بهره‌گیری از فقط یک نسخه خطی و رعایت نکردن معیارهای تصحیح، در مجموع خوب است؛ هرچند به هیچ وجه نمی‌توان آن را کار نهایی درباره این رساله دانست. هدف ما از ارائه دوباره این متن آن است که فعلاً آنچه از آثار سلمی منتشر شده در یک مجموعه گردآوری شود و خود زمینه‌ای برای تحقیقات جدید سلمی را فراهم آورد؛ به‌ویژه آنکه هنوز بسیاری از محققان بر این باورند که

«رسالة غلطات» تاکنون چاپ شده است. در چاپ حاضر، ما چند کار کرده‌ایم: حذف مؤخره مصحح و همه پاورقیهای او که به جز چهار مورد با متن رساله بی‌ارتباط بود، تصحیح غلطهای آشکار؛ پاراگراف‌بندی و شماره گذاری متن و گذاشتن آهروهایی خود در داخل < >

پس از پایان یافتن کار، متوجه شدیم نسخه‌ای از رسالة «غلطات» در مجموعه التلمیحات (نسخه شماره ۲۱۱۸ در کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض) نیز وجود دارد. ولی در این نسخه نیز «غلطات الصوفیة» ذیل یکی دیگر از آثار سلمی به نام «مذکر معن المشایخ الصوفیة» قرار گرفته و حرو آن رساله به شمار رفته و حطه آن و بند آخر آن درباره قاتلان به حلول میر حذف شده است. با دست یافتن به این نسخه بر آن شدیم که تصحیح عبدالفتاح را کنار گذاشته و دوباره رساله را تصحیح کنیم. ولی تفاوت‌های فراوان این نسخه با متن عبدالفتاح، ما را بر آن داشت که فعلاً دست نگه داریم و به آنچه داریم بسنده کنیم تا دیگر نسخه‌های مستقل نیز به دست ما برسد و ما

۱ «رسالة الملامتة» به کوشش ابوالملا عینی، در الملامتة والصوفیة وأهل الفتن، طاهره ۱۳۶۴/۱۹۴۵
 انست در مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی ۲/ ۲۳۶-۲۰۲.

استفاده از آنها هم مشکل این ادغامها رفع شود و هم مستی انتقادی از مجموعه این نسخه‌ها فراهم آید.^۱ اگر توفیق الهی یار شود، شاید بتوان برای جلد چهارم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی این کار را کرد.

رسالة في غلطات الصوفية

رسالة في غلطات الصوفية رضي الله عنهم

(١) قال المؤلف أبو عبد الرحمن السلمي **رحمته الله** عه الشطح للغراساتين، لأنهم يتكلمون عن أحوالهم وعن الحقائق، وأهل العراق يحفون أحوال غيرهم وليس الوصف بشاطح والغلط الذي وقع للقوم وذلك **ينيلهم** إلى عمل من العلم والحال ودرجة سقطوا عنها بالتفاتة، كما قال أبو علي الزودباري رحمه الله «بلغنا في هذا الأمر إلى مكان مثل حدّ السيف فإن قلنا كذا في النار. وإن قلنا كذا في النار، وذلك لدقة المقام ودقة الحال»

(٢) وإنما يبي هذا الأمر وأسس على ثلاثة أشياء. أولها اجتناب المحارم. والثاني أداء القرائن. والثالث ترك الدنيا لأهلها والغلط وقع في ثلاثة أوجه:

(٣) طبقة غلطت في الأصول لقلة إحصائهم أصول الشرع وضعف فهمهم وإخلاصهم. قال الجنيد رحمه الله عليه «إنما تمنوا من الوصول لتضييع الأصوار»

(٤) وطبقة غلطت في الفروع من الآداب والأخلاق والمقامات وذلك لقلة معرفتهم بالأصول واتباعهم حظوظ النفس والدنيا ولم يتأدّبوا بمن يروّضهم ويحرّصهم المراسرات ويدلّهم على المناهج ويعرفهم النفس ويعيوبها فتسقط عنهم حظوظها فقتل هؤلاء مثل من يدخل بيتاً مظلماً بغير سراج يريد أن يطلب فيه شيئاً فتنى يجد ما يطلب؟ ويسعد في تلك الظلمة أكثر مما يصلح

(٥) وطبقة غلظتهم زلّة أو هفوة فإذا بيّن لهم ذلك عادوا إلى سبيل الرّشد ومكارم الأخلاق ومعالي الأحوال وقبلوا النصّح وتركوا العناد وأذعنوا للحقّ فلا ينقص بتلك الهفوة من مراتبهم شيء.

(٦) وطبقة غلظت في ألقاظ الفقر والغنى: فقوم فضّلوا الغنى على الفقر، وإنّما أشاروا بذلك إلى الغنى بالله عزّ وجلّ، لأنّ الغنى به أجلّ من الافتقار إليه، ولم يشيروا بقولهم «الغنى» إلى الغنى بأعراض الدّنيا.

(٧) وطائفة أخرى توهّمت أنّ هؤلاء إنّما فضّلوا الاستغناء بهذه الأعراض الدّنيويّة ويعملون لها تأويلاتٍ ورووا فيها رواياتٍ واحتجّوا في ذلك بحججياتٍ: وهذا بعيد من مراد القوم.

(٨) وطبقة تكلموا في الافتقار إلى الله وحقيقته، فتوهّمت طائفة أخرى وقالوا: «إنّما ينضلّون هؤلاء قلة الشّيء، وشدة الحاجة إلى الصبر على الضّرر» وقالت طائفة أخرى من أهل الدّعاري: «إنّ الفقير المحتاج الذي يعدم الصبر والصّبر لا فصله له ولا نواب على قرء» وعلّطوا في ذلك ولم يعلموا أنّ للفقير المضطرّ المحتاج المعدم للصبر والصّبر درجة على الغنى الذي يكون له بالدّنيا ورغمت طائفة أنّ الفقر والغنى حالان لا يجب للعبد أن يسكن إليهما بل يمرّهما ولا يقف معها وهذا لا يكون إلّا عند أهل الحقائق وتوهّم قوم أنّ هذه مساواة بين الفقر والغنى وليس كذلك، وإنّما الحقّ في الأحوال يستوي عند الأضداد في حالة وليست مستويتين في أصولها بل حاله يجعلها عنده شيئاً واحداً.

(٩) وطبقة توهّمت أنّ المراد بالفقر العدم وقلة الشّيء فقط، فاشتعلوا بذلك ولم يطلبوا حقائق الفقر وحقّ عليهم أنّ دنة الفقر في الفقر حجاب الفقير عن حقيقة الفقر وليس في الفقر حالة أقلّ من العدم وقلة الشّيء، لأنّ ذلك يشركه فيه المعدوم والشّوأل، وليسوا بعمودين في ذلك ولا رتبة لهم في الفقر الحقيقي.

(١٠) وطبقة غلظت في التّوضع في الدّنيا وتزكّي التّوضع فيها والتّكفّر فيها إلّا لشيء أو صدّق، لأنّه يعرف الإذن «ف» ينفق إذا أدب له في الإتيان ويمسك إذا أذن له في الإمساك ولا يعرف ذلك إلّا نهي أو أرباب النهاية من الأولياء، وعلامتهم أنّهم لا يسكنون إلّا ما في

أيديهم ولا هم يطلبون الزيادة عليه ويكون القليل والكثير عندهم واحداً ولا يستلذ أحدهم بالعطاء ولا بالإنساق ويعرف وجوه الحقوق فيها فيضعها بأمر ويمسكها بأمر

(١١) وطبقة غلطوا في التثقف والتقليل وظنوا أن الرزق بالنفس وتناول المباح واسترواح النفس بحال يسقط العبادة في درجته وذلك غلط، لأن العلة في ذلك كالملة في التوسع والترفع سواء وليس للعباد أن يعمل ذلك إلا في وقت ابتداء رياضة أو شدة مجاهدة أو عند سوء أدب يظهر من النفس ثم إذا شاء ثبت على ذلك وإن استعمل ملاحظة الخلق له ترك ذلك وعمل في الانقلاص عنه والزجوع إلى طريق المساواة مع الخلق في المطعم والملبس (١٢) وطبقة من المتقدمة عملوا في الكسب وأمروا به وأنكروا على من لم يكتسب وقد غلطوا، لأن الكسب رخصة وإباحة لمن لم يطق حال التوكل، فإن التوكل حال النبي صلى الله عليه وسلم والكسب سنة فمن لم يطق حاله رد إلى سنته والمؤمنون كلهم مأمورون بالتوكل قال الله تعالى: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (٥: ٢٣) والتوكل هو الثقة بما وعد الله، فمن خرج عن هذه الدرجة رد إلى حال المشقة من الكسب وللکسب شرائط منها ألا يشغل عن أداء الفرائض في أوقاتها، ومنها ألا يعتمد على كسبه، ومنها أن يتعلم من العلم ما لا يتناول معه حراماً، وألا يأخذ من كسبه شيئاً بالرخص والتأويلات، وأن يعين إخوانه العاجزين عن الكسب ويتفقد منهم من كسبه بهذه بعض شرائط الكسب.

(١٣) وطبقة من المريدين غلطوا في حال الفترة وذلك أنهم لما سمعوا مجاهدة من كان قبلهم من المشايخ الأبرار والسادة المتقدمين لما سحاهم الله بذلك ورفع قدرهم عند خلقه اجتهدوا وعملوا في الاجتهاد مدة، فلما طال بهم الأمر طمعت نفوسهم في الكرامات فلم يحدوها، فلما رأوا ذلك كسلوا عن مجاهداتهم فصارت تلك الكسل فترة وهو كسل وخذع، ولو جذبهم الحق سبحانه جذبة لما كسلوا فكانت فترتهم رجوعاً عن المجاهدة، لأن الفترة تكون استرواحاً لقلوب المجتهدين وأبدانهم وقتاً دون وقت، ثم يعودون إلى حال الاجتهاد، كما حكى عن أبي علي الروذباري، أنه قال: «النهاية كالبداية والبداية كالنهاية فمن ترك في نهايته شيئاً مما كان يفعل في بدايته فهو مخدوع».

(١٤) وطبقة غلطوا في سياحتهم وأسفارهم، فعملوا أسفارهم لأنفسهم وللفناء المشايخ

تكبراً على أبناء جنسهم ممن لم يسافروا سفرهم وهذا غلط، ما لهذا سافر القوم وإفنا
سافروا لتبين لهم أحلاقهم فيعلمون ما لا يصلح في درجاتهم فيبدلونه وليتوا المشايخ
ومن كان قصده في لقاء المشايخ أن يأخذ منهم كلامهم فيروح به على العامة فهو متعن في
سفره وقصده ومن كان قصده الاقتناع بأنه رأى فلاناً أو فلانة فهو راو مرء ومن كان
قصده التأذب بهم والأخذ عنهم والانتباه بأمرهم واعتقاد الحرمة لهم فأولئك هم المسافرون
الظافرون ومن طلبت منه نفسه إقبال شيخ عليه أو كرامة له فإن سفره كفر من انتقل من
العلم إلى الجهل ولا ينتفع بذلك أبداً

(١٥) وطبقة غلطوا في الإلتفات وتوهوا أن المراد من الإلتفات هو البذل والمخلق والسخاء
وليس مراد القوم ذلك ولكنهم رأوا أن التعلق بالأسباب قطع عن المسبب

(١٦) وطبقة غلطوا في المساحات ولم يتكلموا مراعاة الأوقات وقالوا «ليس لنا معلوم
أي شيء وجدنا أكلنا وذلك وقتنا» وذلك غلط، لأن الوقت إذا فات ليس يدرك وليس
الوقت الذي يكون معموراً بالأوقات، إنما الوقت ما يكون معموراً بالذكور والإخلاص
والرضا وعبارة الوقت بالأزواج وما لا تهوى الأنفس من نزعات الشيطان، وعبارة
بالذكر من مراد الرحمن

(١٧) وطبقة غلطوا في ترك الطعام والعزلة وتوهوا أن النفس إذا كسرت بترك الطعام
انكسرت وذلت ويؤمن شرها وذلك غلط، إنما يؤخذ طريق تذليل النفس وكسرها من
المشايخ والأستاذين حتى لا يكون على صاحبها عما يريد من الخير شر، فإن الشر إذا تولد
من طريق الخير لا يمكن تداركه والإنسان إذا ترك الطعام أيتاماً أداه ذلك إلى خلل يقع في
الفرائض، وتقصير يقع في فريضة أضمر على المرید من غادي النفس في كل وقت وحب
على العبد ألا يأكل من الطعام ما يقويه على طلب الشهوات ولا يتركه حتى يضعف عن
الفرائض بل يستعمل السنة في ذلك وهي ما قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ثلث للطعام
وثلث للشرب وثلث للنفس» والثلث الذي هو للنفس هو لأنفاس العبادة والفهم عن الله
سبحانه والرجوع إليه

(١٨) وطبقة غلطت في العزلة وتوهت أن العزلة والسكن في الكهوف والانسفراد في

الجهال والقلوات يؤمنهم من شرور أنفسهم ريوصلهم الانفراد والمخلوة إلى ما وصل إليه الأولياء. وغلطوا في ذلك. لأنّ المشايخ دعاهم إلى العزلة والانفراد داعي العلم وقوة الحال وذلك جذب من الحقّ سبحانه جديهم إليه فأعناهم به عن كلّ من سواء قسّم لم يكن مصحوبه قوة الحال وغلبة الولد ثمّ تكلف الانفراد والعزلة فقد ظلم نفسه وأدخل بذلك على نفسه ضرراً عظيماً وأصله حال النبي صلى الله عليه وسلم. كان إذا دنا منه أو أن الوحي يذهب إلى حراء فيخلو فيه الأيام ذوات العدد وذلك من غلبة الوارد عليه من الوحي لما دنا وقته

(١٩) وطائفة غلطوا في حبّ أنفسهم وتوهموا أنّهم يسلمون بذلك من الشهوات النفسانية وقد غلطوا فإنّ الأوقات تبدو من الباطن وحبّ الآلة لا يزيل ذلك وإنّما يزيله قطع الشهوات عن القلب وحبّ الآلة لا يضر مع ذلك.

(٢٠) وطائفة غلطوا في أنّهم هاموا على أنفسهم في البراري والجبال بلا زاد ولا ماء ولا آلة للطريق وتوهموا أنّهم يصلون بذلك إلى منازل الصادقين في حقيقة التوكل وغلطوا. لأنّ القوم الذين عملوا هذا كانت لهم بدايات ورياضات

(٢١) وطائفة غلطوا في لبس الصوف والكرقعات من غير ضرورة. وأخذ الزكاه والأباريق وتعلّموا شيئاً من إشارات القوم وعلومهم فظنّوا أنّهم إذا فعلوا ذلك كانوا منهم وليس التحلي والتشبه من الحقيقة بشيء. لأنّ النبي صلى الله عليه وسلم قال: «ليس الإيمان بالتحني ولا التحلي» وقال أيضاً: «التشبه بما لم يعط كلابس ثوبي زور»

(٢٢) وطائفة أخرى أحرزوا قوتهم وجمعوه. ثمّ عبدوا بعده إلى الصوم والصلاة وقيام الليل. واستماع الورع وليس الخشن وأكل الخشن وأكثروا اليكاه والتضرّع وظنّوا أنّ ذلك هو المقصود من الأمر وليس بعده شيء. وغلطوا. لأنّ بداية الصوف هو الخروج من المعلومات والأكل من الغيب والأخذ به

(٢٣) وطائفة توهمّت أنّ الصوف هو القول والزقص وسباح النغم والقصائد وأنشاد الدعوات والتكلف للاجتماعات لما رأوا من بعض الصادقين انبساطاً في السباح في بعض الأوقات وغلطت في ذلك ولم تعلم أنّ كلّ قلب تلوث بشيء من الدنيا وكلّ نفس فيها

شيء من البطالة والغفلة لا يصح لها السماع، بل لا يحمل لها السماع والآخر أصح قال الجنيدي رضي الله عنه لبعض من سأله عن السماع: «إذا رأيت المريد يحب السماع فاعلم أن في نفسه بقية من البطالة»^١

(٢٤) وطائفة غلطت في اسم الحرية والعبودية وتوهمت أن الحرية أجل من العبودية ولم يعلموا أن اسم الحرية إنما أطلقته من أطلقه بشينين: أحدهما أنه قال «لا يكون العبد على الحقيقة عبداً حتى يكون عما سوى الله حرّاً» وهذه طريقة صحيحة ومنهم من أبقى الحرية وهجنها وقال: «إن الحر إذا عَمِلَ عَمَلٌ لطلب جزاء وعوص ولا تخلو معاملة الأحرار عن طلب الأعراض والعبد ليس له طلب جزاء ولا عرض من سيده لكن إذا أعطاه أعطاه متفضلاً وإن لم يعطه لم يستحق عليه شيئاً»، فغلطوا في هذا القول

وطائفة توهمت أن العبد بينه وبين الله بُدٌّ باسمه عبداً، فإذا صار حرّاً وسقطت عنه العبودية قرب منه وهذا غلط كبير. **باب في العبودية** أتى لأن الله تعالى سمى أولياءه عباداً،^٢ وسمى ملائكته عباداً،^٣ وسمى أنبياءه عباداً،^٤ وقدم للنبي صلى الله عليه وسلم العبودية على النبوة في التشهد فيقال: «وأشهد أن محمداً عبده ورسوله»، ولا مقام أبلى من مقام النبي صلى الله عليه وسلم وكان يقتل حتى تورّست قدماء قبل له في ذلك قتال. «أو لا أكون عبداً شكوراً»

(٢٥) وطبقة غلطوا في الإخلاص فظنوا أنه قلّة المبالاة، وأن يخرج العبد عن رؤية الخلق ولا يوافقهم في جميع ما يريد أن يعمله حقاً كان أو باطلاً وإنما وقعوا في هذه لأن طائفة من مشايخ القوم سُئلوا عن الإخلاص فقالوا: «لا يصفو لأحد الإخلاص حتى لا يبقى عليه شيء من رؤية الخلق والكون» فغلطت هذه الفرقة وتوهمت أن ذلك يصح بالدعاوي وترك الأدب والتقليد فتركوا الأدب وتجاوزوا الحدّ وغلبتهم النفوس والهوى ولم يعلموا أن

١ مناقب الأحرار ٣٥٩/١

٢ في قوله تعالى: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (٢٥)

٣ (من هوامش المؤلف) ٢ في قوله تعالى: «وَالَّذِينَ كُنُوزُهُمْ مَخْضُومُونَ» (٢٦) (من هوامش المؤلف)

٤ في قوله تعالى: «وَالَّذِينَ كُنُوزُهُمْ مَخْضُومُونَ» (٢٨) (من هوامش المؤلف)

العبد المطلوب بالإخلاص هو المذهب المؤدب الذي اجتنب السيئات وأقبل على الطاعات ونازل الأحوال والمقامات حتى أدرك ذلك إلى صفاء الإخلاص. فأتا من صيغ البدايات كيف يصل إلى حقائق الرعايات؟

(٢٦) وطبقة غلطت في التوبة والولاية وزعمت أن الولاية أعلى وأتم من التوبة، وذلك لأنهم نظروا إلى قصد موسى للحضر صلوات الله عليها في قوله تعالى: ﴿فَوَحَّدًا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (١٨: ٦٥) إلى قوله: ﴿صَبْرًا﴾ (١٨: ٦٧) فتوهمت هذه الطائفة أن حال الولاية أفضل من حال التوبة لرجوع موسى صلوات الله عليه إليه، ولم يعلموا أن الله سبحانه ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (٢: ١٠٥) خص الأنبياء بالمعجزات على الدوام ثم خص مريم بقوله: ﴿وَهَؤُلَاءِ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ الْبَاقِيَةِ﴾ الآية (١٩١: ٢٥)، ولم يكن هذا لأحد من الأنبياء ولم تكن نبوة ولا هي أفضل من نبي وأصف بن برخيا كان عنده علم من الكتاب وأتى بعرض بلقيس قبل أن يرتد إليه طريقه ولم يكن هفوة سي ولا يدل على أنه أفضل من سليمان بهذا وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «الحظ منكم زيد». وأعلمكم بالحلل والمحرّم معاذ، وما أظنّت الحضراء ولا أقلت الفجراء أصدق لمجة من أبي ذرٍّ. وهذه تخصيصات ولا تدل على الفضائل أجمع.

ودكروا أن الأنبياء يوحى إليهم بواسطة والأولياء يتلقون علمهم من الحق سبحانه وذلك غلط، لأن الأنبياء عليهم السلام لهم رسالة بالواسطة والتلقف معاً وأنها بعيدة من الاغترارات، والاغترارات وقعت في أحوال الأولياء لا في أحوال الأنبياء، والولاية والعصديقية إنما تمامها بأموار التوبة، ولو أتي على الحضر ذرة مما شاهد موسى من سماع وكلام أو رؤية النور لا يحق الحضر عليه السلام حتى لا يبقى منه شيء، وحجب علم الحضر من موسى تهدياً لا تعليماً

(٢٧) وطبقة غلطت في الإباحة والحظر وزعمت أن الأشياء مباحة في الأصل وإنما وقع الحظر للتعدي، فما لم يقع تعدّي فالأشياء على أصلها، واستدلّت بقوله عز وجل: ﴿فَأَنْبَأْنِيهَا حَبًّا ۖ وَنَبَاتًا﴾ (٨٠: ٢٧-٢٨) إلى قوله: ﴿مَنْعَا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾ (٨٠: ٣٢) هذا على الجملة غير مفصل، وطمعت نفوسهم بأن الحظر على المسلمين مباح لهم ما لم يتعدوا في

تناوله، وإنما أدّاهم إلى ذلك ما سمعوا من بعض المتقدمين مع إخوانه في دخوله في داره والأكل فيها والأخذ من كيسه يريد به إدخال السرور عليه والابتساط معه، وما حكى عن بعضهم أنه كان لا يصحب من يقول «نعلي وقيصي وثوبي» وإنما كان ذلك لتلا يرى نفسه ملكاً يختص به دون من يحضره من إخوانه حتى أنه إذا احتاج إليه أخوه أخذه ولبسه ولم ير له عليه فضلاً وليس من يدعي أن أصل الأحياء على الإياحة بأولى ممن يدعي أنها على المحطر فيمتنع من ذلك كله.

(٢٨) وطبقة تكلمت في المحلول ولم تسمع هذا إلا حكاية، وما شاهد أحد منهم متكلماً بذلك وإنما هم اخترعوا ذلك من أنفسهم فقالوا «إن الله تعالى اصطفى نسماً حلّ فيها معنى الزبونية فأزال عنها معاني البرية» فن قال به أو تحقق فيه أو ظن أن التوحيد بداله بما أشار من هذه المقالة فهو كافر حقاً وإنما أخطأت المحلولة - إن صحّ عندهم مقالته - لأنهم لم يميزوا بين القدرة التي صفة القادر وبين الشكر التي دلت على قدرة القادر وصنعة الصانع، فضاعت عقولهم وافترقوا في قولهم فمنهم من يقول بالأنوار، ومنهم من يقول بالنظر إلى الشواهد المستحسنة بجهل متهم، ومنهم من قال إنه حال في المستحسنة وغير المستحسنة، ومنهم من قال أنه حال في المستحسنة فقط، ومنهم من يقول هذا على الدوام، ومنهم من يقول وقتاً دون وقت، وكلّ هذا كفر وإمك وضلال.

(٢٩) وطبقة غلطت في فناء البشرية فتوهت فناء البشرية حتى تكلم القوم في الفناء والبقاء فوقعت لهم عند ذلك وساوس فتركوا الطعام والشراب وتوهوا أن البشرية والجنة إذا ضعفت زالت بشريتها وتوهت هذه الطبقة أنه يجوز أن يكون العبد موصوفاً بالصفات الإلهية، وإنما الذي ذكر القوم فناء صفات البشرية وذلك أن سلطان أنوار الحق إذا بدا على البشرية أزال من الصفات دعوتها مثل رؤية الأعمال واستحسان الطاعات والرجوع من الجهل إلى العلم «ومن العلم» إلى الذكر

وطبقة من أهل الشام ادّعوا أنهم يرون الله تعالى بالقلوب في دار الدنيا كما يرونه في

الأخرة وقد ذكر أبو سعيد الخزاز^١ في كتاب كتبه إليهم ذكر في فصل منه «وقد بلغني أنه نبغ بناحيثهم قوم يقولون كذا وكذا». وتوسوس في هذا أيضاً جماعة «من أهل البصرة» من أصحاب الشَّيْبِيّ^٢ وذلك لما كثرت مجاهدتهم وسهرهم وجوعهم وانفرادهم وحلوتهم وتفكرهم صحبهم الإعجاب فاصطادهم الشيطان وزين لهم ذلك فادَّعوا ما ليس لهم وإنما أصابهم أيلس بذلك لأنهم لم يقفوا إلى شيخ ذي علم ومعرفة بمكايد الشيطان فبين لهم طريق خطئهم ويردُّهم إلى الصواب كما كان سهل بن عبد الله رحمه الله لبعض أصحابه لما وقع له ذلك، فقال لسهل: «إني أرى الله في كل ليلة بعيني رأسي». فقال له سهل: «إذا رأيت الليلة فابصق عليه». فلما رآه في الليلة الثانية بصق عليه فلم يره بعد ذلك فرجع إلى طريقه وترك تلك الوسوسة ورؤية القلوب إن صحت فبمشاهدة الإيمان وحقيقة التوحيد وصفاء اليقين كما كان لحارثة حين قال: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً». وذلك تحقيق بل ذلك في كل علية وجد وشكر وإسباط يرد على الذين لا يستوي الخبر والبيان بعد قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لس الخبر كالمعاينة»

(٣٠) ومنهم من غلط في حالة الصفا والطهارة فرجعوا لأنفسهم الصفا والطهارة على الكمال وأن ذلك لا يزول عنهم، وزعموا أن الله يصفو من جميع الكدورات والعلل يعني البينونة منها. والعبد لا يصفو على الدوام وإنما يصفو له وقت دون وقت، والطهارة تكون لقلب العبد من الحق والغلل والفسق وغير ذلك وأما النفس فإنها محلّ العلل ولا يخلو محلّ العلل منها كيف وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إنه ليغان على قلبي فأستغفر الله في اليوم سبعين مرة». وقال: «إنما أسهو لأسن». وقال: «إنما أنا بشر مثلكم»

(٣١) وطبقة غلطت في الجمع والنفرة فلم يضيفوا إلى الخلق ما أضاف الله إليهم ولم يصفوا أنفسهم بالحركة وظنوا أن ذلك احتراز حتى لا يكون مع الله شيء سواء فأداهم ذلك إلى الخروج عن الملة وترك الحدود وحرقت الشريعة وأسقطوا الأمانة عن أنفسهم عند مجاوزة

١. في الأصل: الخوارزمي. وما أبتناه من نسخة الطليان
٢. في الأصل: جماعة من أصحاب الصَّحْبِيّ الزيادة والنصح من نسخة الطليان. والصَّحْبِيّ هو أبو عبد الله الحسين بن عبد الله بن بكر راجع عنه طقات الصَّوْفِيَّة شريفة ٣٢٩-٣٣١ بدري ٣٢٢-٣٢٥

الحدود وهذا قلته معرفتهم بالأصول والفروع فلم يفرّقوا بينها وأضافوا إلى الأصل ما هو مضاف إلى الفرع وأضافوا إلى الجمع ما هو مضاف إلى التفرقة ولم يحسنوا أن يضعوا الأشياء مواضعها ولا يتكلم في حقيقة الجمع والتفرقة إلاّ صدّيق أو رديق، فأما الصدّيق فيرجع إلى الله تعالى في كلّ شيء بعد معرفة ما يحتاج إليه من الأصول والفروع والحقوق والمخطوط ومنزلة الفرق بين الحقّ والباطل ومتابعة الأمر والنهي ويقوم بشروط الآداب على حدود الاستقامة، والزّنديق لا ينزجر عن شيء من ركوب المعاصي لأنّ جهله وغرانه أدّاه إلى إضافة أفعاله كلّها إلى الله حتى أزال بزعمه عنه الالفة في ركوب المآثم بالتأويل الباطل نموذ بالله من الخذلان

(٣٢) وطائفة غلطت في القرب والانبساط، فتوهّمت أنّ بينهم وبين الله حالة من القرب والدنو فاحتشمهم عند ذلك التّوهّم بالرجوع إلى الآداب التي كانوا يراعونها والمحدود التي كانوا يحافظون عليها، وانبسطوا إلى ما كانوا يعلّجون عليه محتشمين وتوهّموا أنّ ذلك من قسبهم ودنوهم وغلطوا فإنّ الآداب والأحكام خلقها الله على عبده فمن زاد عليها حفظاً ولها حرصاً فهو من الله سبحانه في عين الزّعامة والقرب، ومن زال عنه شيء من ذلك بما يظنّه قرأاً إلى الحقّ فهو بُعد منه والعباد بالله

(٣٣) وطبقة غلطت في فناء الأوصاف وهم جماعة من البغداديين، عندهم أنّ عند فنائهم من أوصافهم دخلوا في أوصاف الحقّ وأضافوا أنفسهم إلى معنى يؤدّسهم بمهلهم إلى القول بالحلول وإلى شبهه من مقالة التصاري في المسيح والمعنى الصحيح في فناء أوصاف المبدأ والدخول في أوصاف الحقّ فناء من إرادته أجمع ودخوله في مراد الحقّ فلا يكون له مراد مع مراده فيه فما أراد الله به أراد نفسه فهو فناء أوصافه وإضافته بالحقّ وغلطوا في أنّهم ظنّوا أنّ أوصاف الحقّ هو الحقّ وليس كذلك، لأنّه تعالى وتقدّس لا يحلّ في القلوب ولكن يحلّ فيها توحيده وتعظيمه وهيبته

(٣٤) وطبقة غلطت في فقد الإحساس فزعمت أنّها تفقد الإحساس عند المواجهات والأذكار القويّة وينزجرون عن أوصاف المحوسين مع أنّ فقد الحسّ لا يطمه صاحبه إلاّ بالحسّ والحسّ صفة البشريّة وقد يقلب عليه الواردات التي ترد على الأسرار بتقهر

سلطانها فتعيه عن حشّه لحظة كالشّمس تطلع على الكواكب فتطمس نورها ولا تزول
عن أماكنها كذلك الحسّ لا يزول ولكن يقهره عليه سلطان الوارد عليه وإنّما يغيب
الإنسان عن حشّه بحشّه عند المواجهه الحادة

(٣٥) وطبقة علقت في الأرواح فقالوا: «الروح نور من الله»، وتوهّموا أنّه نور ذاته
فزعموا أنّه مخلوق، وقوم قالوا: «الأرواح مخلوقة وروح القدس غير مخلوق»، وقوم قالوا:
«أرواح العامة مخلوقة وأرواح الخاصة غير مخلوقة»، وقوم قالوا: «للمؤمن ثلاثة أرواح
وللكافر روح واحدة وللصّديق خمسة أرواح» وكلّ هذا خطأ وباطل، والصواب ما قاله
الله تعالى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (١٧: ٨٥) وهي مخلوقة ليس
بينها وبين الله نسب ولا سبب إلّا أنّه حصّها بلطافة الخلقة

فصل «في أقسام علم الشريعة»

(٣٦) وعلم الشريعة ينقسم على أربعة أقسام: الأول منها علم الزاوية والأنساب،
والثاني علم الدّراية والأحكام، والثالث علم القياس والإجماع، والرابع علم الحقائق
والاستبصار فنّ علط في علم الزاوية لم يسأل أحداً من أهل الدّراية، ومن غلط في علم
الدّراية لم يسأل أحداً من أهل الزاوية، ومن غلط في علم القياس لم يسأل أحداً من أهل
اليلتين المذكورين، ومن غلط في علم الحقائق لا يسأل عن غلظه إلّا عالماً منهم كاملاً في
معناه يجوز أن يكون حجة، ولا يكون عالماً بالحقائق إلّا بعد أن يكون يُحكّم الأصول من
هذه العلوم التي تقدّم ذكرناها فإذا اجتمعت هذه الأقسام الأربعة أتت ذكرناها في شخص
واحد فهو الإمام الكامل والحجة والقطب، كما قال علي رضي الله عنه لكميل بن زياد «لا
تخلو الأرض من قائم لله بحجة كيلا تبطل آياته وتدحض حجته، وأولئك الأقلون عدداً
الأعظمون عند الله قدراً»

فصل في الشّطح

(٣٧) وهو عبارة عن وصف ما يبدو في القلب من الأنوار والفضائل. والشّطح في لغة
العرب هو الحركة يقال: شطح يشطح إذا تحرّك ويقال للبيت الذي تحرّك فيه الدّقيق:
مشطاح قال الزجاج:

يكون إلا بين الأشكال» وقال أبو عمرو الدمشقي: «كيف يجوز أن يحمل الحق في شخص هو أنشاء ملازماً للنفس وكان عنه مستنياً، وهو القاهر بجباريته البائن بصفاته عن صفات حليقته كان ولا مكان ولا زمان وهو الآن كما كان» وقال الحسين بن منصور الحلاج: «الحق تعالى أوجد المياكل على رسم العلل منوطة بالآفات فانية في الحقيقة، وإنما الأرواح فيها إلى أجل محدود، وقهرها بالموت وربطها في وقت إتمامها بالمعجز وصفاته تعالى بآنة عن هذه الأوصاف من كل الوجوه فكيف يجوز أن يظهر الحق فيها أوجده بهذا التقص والعلة؟ كلا وحاشا». وثبت أن الحق سبحانه وتعالى ألزم في كتابه وصف العبودية للخلق أجمع فقال: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (٥١: ٥٦)، وقال: ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ (٩٣: ١٩) فكيف يجوز أن يحمل فيها ألزمه وصف التقص وهو العبودية فيكون مستعبداً معبوداً؟

نجزت «غلطات الصوفية»، والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً دائماً أبداً إلى يوم الدين وأحببنا الله ونعم الوكيل.

بسم الله الرحمن الرحيم

١٧. ذكر النسوة المتعبدات الصوفيات

تصحيح

رقية كورنل

وراستة

محمد سوري

سخن ویراستار

رساله «ذکر النسوة المتعبدات الصوفيات» تکمیل یافته است بر طبقات الصوفیة که مختص مردان صوفی است. سلمی در این رساله ۸۴ نفر از زنان صوفی را به اجمال معرفی کرده است. از این رساله تنها یک نسخه خطی در مجموعه السُّلَیْمِیَّات (نسخه شماره ۲۱۱۸ در کتابخانه دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض) باقی مانده است (برگ ۲۰ ب تا ۳۲ آ). در مقدمه «کتاب بیان الشریعة والحقیقة» آن مجموعه را به تفصیل معرفی کردیم (فراتر، ص ۳۸۷-۳۸۵) این رساله تاکنون سه بار چاپ شده است: (۱) به کوشش محمود محمد الطناحی، چاپ اول: قاهره، مطبعة الخانجی، ۱۹۹۳؛ چاپ دوم: قاهره، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۹۹ (۲) به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، ضمیمه طبقات الصوفیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۸/۱۴۱۹، ص ۴۲۵-۳۸۵، (۳) به کوشش رقیه کورنل به همراه ترجمه انگلیسی آن و مقدمه و حواشی مفصل^۱ مریم حسینی همین

1 Abd 'Abd ar-Rahmān as-Sulāmī, *Early Sufi Women: Dhikr an-Niswā al-Muta'abbidāt as-Sūfiyyāt*, edited and translated from the Riyādh manuscript with introduction and notes by Rūa Elaroui Cornell, Louville: Fons Vitae, 1999.

چاپ را به فارسی برگردانده است^۱ البته برای ترجمه قدیمی بخش اعظم این اثر باید به کتاب ففحات الأئسی جامی مراجعه کرد.

چاپ عبدالقادر عطا مانند دیگر کارهای او ارزش نقد و بررسی ندارد چاپ طنابی و کورنل نسبتاً دقیق است، گرچه اشتباهها و جاافتادگیهای بالنسبه فراوان این دو تصحیح و به ویژه غفلت از تأثیر ویژگیهای زبان فارسی بر متن، ما را بر آن داشت که این رساله را دوباره با اصل نسخه خطی مقابله کنیم در متن طاحی ۸ مورد جاافتادگی (۳ بار یک کلمه، ۱ بار دو کلمه، ۱ بار چهار کلمه، ۱ بار دوازده کلمه، ۱ بار سیزده کلمه، ۱ بار در پایان رساله بیت و شش کلمه)، ۶ مورد غلط، ۲ مورد عدم توانایی در قرائت نسخه وجود دارد، و در موارد بسیار زیاد جزئیات متن از جمله حواشی کوتاه آن و اختلافهای نحوی متن با عربی رسمی و گزارش مکرده است در متن رقیه کورنل بر ۱۲ مورد جاافتادگی (از یک کلمه تا بیست و شش کلمه در ابتدای متن) و حدود ۱۷ مورد غلط وجود دارد و دیگر اشکالهای متن طاحی بر این متن وارد است با این اوصاف، متن مقابله شده ما نزدیک به صد مورد با دو تصحیح پیشین اختلاف دارد تلاشی ما این بود که هیچ چیز نسخه از قلم نیفتد

و اما درباره فارسی‌گرایی‌های کتاب، این نسخه ظاهراً در سمرقند نوشته شده و کاتب دانشمند آن بسیار تحت تأثیر ویژگیهای زبان فارسی بوده است. وی بیشتر نامهای زنان را مانند تلفظ فارسی با «مه» نوشته است نه با «مه»؛ عایشه، زکّاره، فاطمه، حبیبه و... این موارد را تذکر نداده‌ایم چون زیاد بود، پارهای از اصلاها مطابق املاهای فارسی است مانند شقیق و عاصم (بدون تنوین)، «و» و «و» (و) و استاد برای مؤنث به جای استاذة و اشتباه در تیسر اعداد و نیز بشابور به جای نیسابور و بصره به جای البصرة، رعایت املاهای صحیح این کلمات در متن مدبر معنا نیست که مسلمی خود اینها را صحیح به کار برده است. به نظر می‌رسد بسیاری از این تأثیرپذیری‌ها از زبان فارسی از قلم خود مسلمی

تراوش کرده است. ولی ما برای رعایت صحت عربی آنها را به عربی صحیح برگردانده و البته همه موارد را در پاورقی تذکر داده‌ایم چه‌سا درباره تاریخ زبان عربی در میان غیرعربها و به‌ویژه ایرانیان بتوان از این متون اصیل مطالبی به دست آورد. نکته آخر اینکه در بخش ۴۶ رساله سه کلمه فارسی غیرعرب به کار رفته: دیگدان (به معنای دیگ‌پایه و اجاق)، طنجیر (به معنای دیگ خوراک‌پزی)، و أسطام (به معنای کفچه آتش‌دان). در پارهای موارد، کاتب به‌اشتباه واژه‌ای را نوشته و روی آن خط کشیده است. این موارد را نیز در پاورقی نشان داده‌ایم.



در تذکره شریفه برسد می

1994

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله

مفتی زکی الرحمن

[illegible]

جاء
استاذ

«ذكر النسوة المتعبدات العوفيات»

ذكر النسوة المتعبدات الصوفيات

٢٠١ ب اسم الله الرحمن الرحيم

حسبي ربي وبه توفيق

ذكر التسوية للحبيب الصّوّيات

الحمد لله رب العالمين أولاً وأخيراً وحسبنا الله عمل محمد وآله وسلّم كثيراً

سنة ١٤٠٠ هـ

منه رابعة القدوة

كانت من أهل البصرة، وكانت مولدة لآل عتيك، وكان سفيان الثوري رحمه الله عليه يسألها عن مسائل ويردها^١ إليها، ويرغب في موعظتها ودعائها، ورؤى عن رابعة من حكمتها الثوري وشعبه

أخبرنا محمد بن عبد الله بن أخي ميهي نفسه، قال: حدثنا أحمد بن إسحاق بن وهب، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا عبد الله بن أيوب المقرئ، قال: حدثنا سفيان بن زروق، قال: حدثنا جعفر بن سليمان، قال: أخذ بيدي سفيان الثوري وقال: «مر بي إلى المؤدبة التي لا أجدي أسترج إذا غارتها» فلما دخلنا عليها رفع سفيان يده وقال: «اللهم إني أسألك

١ في الأصل كلمة بحسب قراءتها لعلها كانت «ويردها»

وبإسناده، قال: [٢١١] مرّت رابعة على رجل بالبصرة أخذ على فاحشة فصليب، فقالت: «بأيّ ذلك اللسان الذي كنت تقول به: "لا إله إلا الله"» قال سفيان: «ذكرت محاسن أعماله».

وبإسناده، قال صالح المري بين يديها: «من أكثر قرع الباب يفتح له» فقالت: «الباب مفتوح، ولكن الشأن فيمن يرغب أن يدخله».

(٢)

لُبابة المستعدة

من أهل بيت المقدس وكانت من أهل المعرفة والجاهدات.

أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد الرّازي، قال: حدّثنا العباس بن حمزة، قال: حدّثنا أحمد بن أبي الحواري، قال: حدّثنا محمد بن رُوح، قال: قالت لُبابة المستعدة: «بأيّ لأستحي من الله تعالى أن يراقني مشغلة بغيره».

وقالت لبابة: «مازلت مجتهدة في العبادة حتى جرت أسروحي بها فإذا تبيّث من لقاء الخلق أنستني ذكره، وإذا أحياني حديثي الخلق لم أستحي القفر لعباد الله والقيام إلى خدمته».

وقال لها رجل: «هؤُدا، أريد أن أحجّ، فماذا أدعو في الموسم؟» فقالت: «سَلِ الله تعالى شيتين: أن يرضى عنك ويبلغك منزل الرّاضين عنه، وأن يُنجِل ذكرك فيها بين أوليائه».

(٣)

مريم البصريّة

من أهل البصرة في أيام رابعة وعاشت بعدها، وكانت تصحبها وتخدمها وكانت تتكلّم في المحبة، فإذا سمعت بعلوم المحبة طاشت وقيل: إنّها حضرت في مجالس بعض الرّواغطين. فتكلّم في المحبة، فانشقت مرارثها، فانت في المجلس

أخبرنا محمد بن أحمد بن سعيد الزاذلي، قال: حدثنا العباس^١ بن حمزة، قال: حدثنا أحمد بن أبي الحواري، قال: حدثنا عبد العزيز بن عتير، قال: قامت مريم البصرية المتعبدة من أول الليل، فقالت ﴿الله لطيفٌ بعباده﴾ (٤٢: ١٩)، ثم لم تجوز به حتى أصبحت وقالت مريم: «ما اهتممتُ بالرزق ولا تعبْتُ في طلبه منذ سمعتُ الله عزَّ وجلَّ يقول: ﴿وَالْيَسَاءُ يَرْفُقْكُمْ وَمَا تُوْعَدُونَ﴾» (٥١: ٢٢).

(٤)

مؤمنة بنتُ يهلول

من عابدات دمشق كانت من العارفات الكبار وجدت بخط أبي، قال: حكى عن مؤمنة بنت يهلول، أنها قالت: «ما طابت الدنيا والآخرة إلا بالله، أو بالنظر إلى آثار صبيحه وقدرته، ومن منح من القرب أنيس بالآخر، وما أوحش ساعة لا يذكر الله فيها^٢». قال: وسئلت مؤمنة: «من أين استغفرت هذه الأحوال؟» قالت: «من اتباع أمر الله على سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم، وتعلمت من تطويع حقائق المسلمين، والقيام بخدمة الأبرار الصالحين».

سمعت أبا المفضل الشيباني، يقول: سمعت إبراهيم بن الأزهر، يقول: سمعت أبا حاتم الزاذلي، يقول: سمعت ابن أبي الحواري، يقول: سمعت مؤمنة بنت يهلول^٣، وكانت زاهدة دمشق - تقول «قرة عيني، ما طابت الدنيا والآخرة إلا بك، فلا تجتمع عليّ فقدك والعذاب».

(٥)

شعادة بنت عبد الله القدوة

وكانت من أقران رابعة، وكانت تأنس بها. ولم ترفع بصرها إلى السماء أربعين سنة وكانت لا تأكل بالنهار ولا تنام بالليل، فقيل لها: «أضررت بنفسك»، فقالت: «لا! آخرتُ

^٣ في الأصل: تقول.

^٢ في الأصل: به.

^١ في الأصل: عباس.

من وقتٍ إلى وقتٍ أخرتُ النومَ من اللَّيلِ إلى النَّهارِ، والأكلَ من النَّهارِ إلى اللَّيلِ» [٢١ب]
وجدت بخط أبي رحمه الله، قال كانت امرأةٌ تخدمُ مُعَاذَةَ القَدَوِيَّةَ، وكانت هي تحيي
اللَّيْلَ صلاةً، فإذا غلبها النومُ قامت فحالت في الدَّارِ. وهي تقول «يانفسِ، النومُ أمامك لو
قدمتُ لطالت رَقَدَتُكَ في القبرِ على حِصْرَةِ أوسرور» ولا ترال كذلك حتى تصبح

(٦)

شَبَكَةُ البَصْرَةِ

كانت صاحبة أخيهما ذي ورع، وكانت في بيتهما سراديب لتلاميذها وللمريدات، تُعلمهن
طرق الجاهدات والمعاملة وكانت تقول: «تظهر النفوس بالزيادات، وإذا طُهرت
استراحت إلى العبادة، كما كانت قبل ذلك تتعقَّب فيها» كذلك ذكره أبو سعيد بن الأعرابي في
كتاب الطبقات



بُيُوتُ بَنِي سُلَيْمَانَ
بَنِي تَمِيمٍ

وكانت امرأة يوسف بن أسباط
قالت ليوسف بن أسباط: «الله سائلُكَ عني، لا تُطعِني إلا حلالاً، ولا تُمُدَّ يَدَكَ إلى شَيْءٍ
بِشَيْءٍ»

قال: «وولدتُ ولداً، فقالت: «ياربِّ، لم تُزِنِ أهلاً لخدمتك فشغلتنِي بالولد»!

(٨)

ريحانة الوالد

من متعبدات البصرة كانت في أيام صالح المري كانت تكتب من وراء جيبها:
<يا حبيب القلوب مَنْ لي سواكا> ارحم اليوم سذنباً قد أنساكا
أنت أنسي وحيثي وسُروري <قد>^١ أَيْ القلبُ أَنْ يُحِبَّ سواكا

بأعززي وهنّي ومُرادي طال شوقي متى يكون لقاكا
ليس سؤالي من الجنان نعيمٍ غير أنّي أريدُ أن ألقاكا

(٩)

غُفيرة العابدة

من أهل البصرة صحبت مُعَاذَةَ النَّذْوِيَّةَ

ذكر إبراهيم بن الجنيد، عن محمد بن الحسين، عن يحيى بن بطام، قال: بكت غفيرة العابدة حتّى غَيِبَتْ، فقال رجل «ما أَشدَّ القمى؟» فقالت غفيرة: «والجواب عن الله أَشدُّ، وعنّي القلب عن فهم مراد الله في أوامره أَشدُّ وأشدُّ»



من عبد القيس من أهل البصرة وكانت والممة هائمة كثيرة الذكر قلما كانت تأتس إلى أحد

ذكر إبراهيم بن الجعيد أنها كانت تُحبي الليل وتأوي بالنهار إلى المعابر وتقول «الحب لا يسأم من ساجدة حبيبه ولا يهتبه سواه، واشوقاه واشوقاه» ثلاثاً.

(١١)

أمّ عبد الله بنت خالد بن عقدا

كانت أمّ إسماعيل بن عيّاش

ذكر محمد بن إسماعيل بن عيّاش، قال سمعت أبي، يقول سمعت أمّي أمّ عبد الله، تقول: «لو تيقنت أن الله تعالى يدخلني الجنة ما ازددت إلاّ اجتهداً وخدمةً، ولا زينة أحسن على العبيد من حسن الخدمة لموالهم»

(١٢)

أُنَيْسَةُ بنت عمرو القُدَوِيَّة

كانت من أهل البصرة، تلميذة مُعَاذَةَ القُدَوِيَّة

سمعت جَدِّي إِسْمَاعِيلَ بن نُجَيْدٍ،^١ يقول سمعت مُسَدَّدَ بن قَطَنٍ، يقول حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن الحسين، قال حَدَّثَنَا عبد الرحمن بن جَبَلَةَ، قال، كانت أُنَيْسَةُ بنت عمرو تخدم مُعَاذَةَ القُدَوِيَّةَ، وكانت تقول: «ما رُضْتُ نفسي على شيء فأُبَيِّتُ على إِيَّاهَا إِيَّاي على أكل الحلال والكسب»

(١٣)

أُمُّ الْأَسْوَدِ بنت زيد القُدَوِيَّة

بصريَّة ٢٢٢| وكانت مُعَاذَةُ قد أَرْضَعَتْهَا

ذكر مُسَدَّدُ بن قَطَنٍ، عن مُحَمَّدِ بن الحسين، عن  بِسْطَامٍ، عن عمران بن خالد، قال حَدَّثَنِي أُمُّ الْأَسْوَدِ بنت زيد - وَتُفِيَّتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَاصْفَحِ الصُّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ (١٥: ٨٥) - قالت: ^٢ «رَضًا وَلَا يَجْتَنِبُهُ»

(١٤)

شَعْرَانَةُ

كانت تنزل الأُكْبَةَ، وكانت عَجِيْزَةً حَسَنَةً الصَّوْتِ طَيِّبَةً الثَّغْمَةِ، تعظ الناس وتقرأ لهم، ويحضرها الزَّهَّادُ والعَبَادُ والمتفرِّغَةُ وأرباب القلوب والمجاهدات، وكانت هي من المجتهدات الخائفات الباكيات المبكيات

ذكر مُسَدَّدُ بن قَطَنٍ، عن مُحَمَّدِ بن الحسين، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاذٍ، قال حَدَّثَنَا أَبُو عَوْنٍ، قال، بكث شعوانة حتَّى خفنا عليها القمى، فقلنا لها «إِنَّا نخاف عليك القمى»، فبكث وقالت: «خفنا! أعمى والله في الدنيا من البكاء أحبُّ إلى من أعمى في الآخرة من النار»

^٢ في الأصل قال^١ في الأصل محمد

(١٧)

أُم سعيد بنت علفمة التَّخَمِيَّة

كانت من زهاد البصرة

أخبرنا أبو الفتح القَوَّاس، حَدَّثَنَا جعفر بن محمد بن نُصَيْر، حَدَّثَنَا ابن مسروق، حَدَّثَنَا
 محمد بن الحسين، حَدَّثَنَا إِسحاق بن منصور السُّلُوبِي، حَدَّثَنِي أُم سعيد التَّخَمِيَّة، أَنَّهَا سَمِعَتْ
 [٢٢] دَاوُدَ الطَّائِي، يَقُولُ «مَنَّكَ عَطَّلَ عَلِيَّ الْمُهَوم، وَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ الشَّهَادِ، وَشَوَّقِي إِلَى
 النَّظَرِ إِلَيْكَ أَوْبَقَ مِنِّي الشَّهَوَاتُ».

وكانت أُم سعيد تخدم دَاوُدَ الطَّائِي، وكانت أُمَّة طائِيَّة، وكانت أبدأ تَبْكِي بِكَاءِ دَاوُدَ

(١٨)

كردية بنت عمرو

وكانت من أهل البصرة أو الأهواز، وكانت تخدم شعوانة.

قالت بنتُ ليلةً عند شعوانة، فِينَتْ، فَرَكْتُشِي وَقَالَتْ: «قومي^١ يا كردية، ليس هذا دَارُ
 التَّوَمِ، إِنَّمَا التَّوَمُ فِي الْقُبُورِ»

وقيل لكردية «ما الَّذِي أَصَابَكَ مِنْ بَرَكَاتِ خُدْمَةِ شَعْوَانَةَ؟» قَالَتْ: «مَا أَحْيَيْتِ الدُّنْيَا
 مِنْ خُدْمَتِهَا، وَلَا اهْتَمَمْتَ لِرِزْقِي، وَلَا عَظُمَ لِي عَيْنِي أَحَدٌ مِنْ أَرْيَابِ الدُّنْيَا لَطْمَعٍ لِي فِيهِ، وَمَا
 اسْتَفْضَرْتُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَطُّ»

(١٩)

أُم طلق

من المتعبدات المجتهدات العارفات

ذكر مسدد، عن محمد بن الحسين، عن يحيى بن بسطام، عن سَلَمَةَ الْأَقْمَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ
 عَاصِمًا^٢ الْجَحْذَرِي، يَقُولُ: كَانَتْ أُمُ طَلْقَ تَقُولُ: «مَا مَلَكْتَ نَفْسِي مَا نَشْتَهِي مِنْهُ، جَمَلَ اللَّهِ

لي عليها سلطاناً»

وقالت أم طلق: «الفس تلك إن تعفها، ومملوك إن أتعبتها»

(٢٠)

حسناء بنت فيروز

من متعبدات اليمن والمشتاقين، وكانت كبيرة الحال

أخبرنا أبو الفضل محمد بن إبراهيم بن الفضل المزكي، قال محمد بن إسماعيل الإسماعيلي،

قال: حدثنا أحمد بن أبي الحواري الدمشقي، قال: حدثنا محمد بن أبي داود الأزدي، قال:

حدثنا عبد الرزاق، قال: كانت باليمن امرأة يقال لها حسناء بنت فيروز، وكانت تقول: «يا أباي،

حتى متى تدع أولياءك تحت التراب والترى؟ ألا تقيم القيامة حتى تُنجز لهم ما وعدتهم؟»



أخت محمد بن سيرين، من حبيبات البصرة، وكانت مثل أخيها محمد بن سيرين في

الزهد والورع، وكانت صاحبة آيات وكرامات

سمعت محمد بن طاهر الوري، يقول: سمعت الحسين بن محمد بن إسحاق، يقول: سمعت

سعيد بن عثمان الحنطاط البغدادي، قال: أخبرنا سيار بن حاتم، [٢٣] عن هشام بن حسان،

قال: كانت حنفة بنت سيرين تُسرج سراجها من الليل، ثم تقوم وتصلّي في مصلاها، فرمها

طيرة السراج ويضيء لها البيت حتى تُصبح

(٢٢)

ليانة العابدة

من أهل الشام، كانت من أهل الورع والشك

ذكر أحمد بن محمد الأنطاكي، عن أحمد بن أبي الحواري، قال: سمعت أحمد بن محمد،

يقول. قالت لُبابة: «بِئْسَ لِأَسْتَحْيِي مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرَانِي مَشْغُولَةً بِعَمْرٍءٍ بَعْدَ أَنْ عَرَفْتُهُ»^١
قال وقالت: «المعرفة قد نورث المحبة له، والمحبة قد تورث الشوق إليه، والشوق إليه
يورث الأتس به، والأتس به يورث المداومة على خدمته وموافقته».

(٢٣)

حُكَيْمَةُ الدَّمَشَقِيَّةِ

من سادات نساء الشام وكانت أستاذة^١ رابعة وصاحبتهَا

أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد الرّازي، قال: حدّثنا العباس بن حمزة، قال.
حدّثنا أحمد بن أبي الحواري، قال: قالت لي رابعة دخلت على حُكَيْمَةَ وهي تقرأ في
المصحف، فقالت لي: «يا رابعة، بلغني أن زوجك يتزوج عليك» قلت: «نعم» قالت: «كيف
يرضى مع ما يبلغني من عقله أن يشتغل قلبه^٢؟» قال: «الله تعالى بامرأتين؟ أما بلغك تفسير هذه
الآية: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقُلُوبٍ سَلِيمٍ﴾^٣» قلت: «لا» قالت: «هو أن يلقى الله
تعالى وليس في قلبه أحد غيره» قال أبو سليمان: «لما سمعت منذ ثلاثين سنة حديثاً أرفع من
هذه» قالت رابعة: «فلما سمعت كلامها غرّجت^٤ رُلَّتْ^٥ في الرّزاق، فاستعيت من
الرجال، لا يرون أُنَى^٦ سكرانة» قال أحمد: «بِئْسَ ذَلِكَ الشُّكْرُ»

(٢٤)

رابعة الأردنية

من أهل البصرة. كانت من كبار أصحابهم وورعهم. صاحبها عبد الواحد بن ربد
وحكى عنها

أخبرنا أبو جعفر، قال حدّثنا العباس، قال حدّثنا أحمد، قال: حدّثنا بكر بن محمد
البصري، قال: خطب عبد الواحد بن زيد رابعة الأردنية فحجّبه، فاعتم فتحمّل عليها حتّى
أوتئ^٧ له^٨ فلما دخل قالت: «يا شهواني، أي شيء رأيت في من آله الشهوة؟ ألا خطبت^٩

١ في الأصل أنها

٥ في الأصل أوتئته

٢ في الأصل قال

٣ في الأصل أستاذ (ولكن تطبها الناس معه)

٤ في الأصل أستاذ

٥ في الأصل أستاذ

شهرانية مثلك؟»

(٢٥)

عَجْرَدَةُ الْعَمِيَّةُ

من أهل البصرة من أرباب المجاهدات [٢٣ ب]

ذكر سَيار عن جعفر بن سليمان، قال: سمعتُ نساءنا - أُنثى أو غيرها - تقول: لم تُفطِر عَجْرَدَةُ الْعَمِيَّةُ شَيْئاً سَنَةً، ولم تنم بالليل إلا هُدُوهُ، وكانت إذا أصبحت قالت: «أوه! قطع بنا النهار عن مناجاة سيدنا، وردنا إلى ما نستعقله من كلام المخلوقين سباعاً وقولاً».

(٢٦)

أُمُّ سَالِمِ الزَّاسِيَّةِ



من أهل البصرة كانت من المجتهدات الكبار
ذكر محمد بن سليم بن هلال الزَّاسِي. قال: أُحْزِمْتُ أُمُّ سَالِمِ الزَّاسِيَّةِ من البصرة سبعَ عَشْرَةَ مَرَّةً.

وذكر غيره أنها كانت تقول إذا قَعَدْتُ الْحَجَّ مُحْرَمَةً: «ما ينبغي للعبد أن يقصد سيده إلا بمقتضى يرى على نفسه آثاراً خدمته، فإنَّ العبد إذا تَعَطَّلَ عن آثار الخدمة عن قريب يتعطَّل عنها».

(٢٧)

عبيدة بنت أبي كلاب

من أهل البصرة، وكانت تنزل الطُّفَاوَةَ، عاقلة مجتهدة جيدة المواعظ
حكى داوودُ بن الحُفَيْر، قال: «لما ماتت عبيدة بنت أبي كلاب ما خَلَفْتُ البصرة امرأةً أَفْضَلَ مِنْهَا».

وحكى عنها أنها قالت: «من صَحَّ تقواه ومعرفته لا يكون عليه شيء أحبُّ من لقاء ربه والقدوم عليه».

(٢٨)

هند بنت السُّهْلَب

بصريّة حكى سعد عن محمد بن الحسين، عن أبي عمر الضمير، قال: سمعت أبا سلمة الفثكي مولاها، يقول: قالت هند بنت السُّهْلَب: «إذا رأيتم النعمة مُسْتَوْرَةً فبادروها بالشكر قبل حلول الزوال»

(٢٩)

رابعة بنت إسماعيل

امراة أحمد بن أبي الحواري. كانت من كبار نساء الشام، وكانت مُوسِرةً فأفقت جميع بلدكها على أحمد وأصحابه

أخبرنا أبو جعفر الرازي، قال: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَوَارِيِّ، قَالَ: قَالَتْ رَابِعَةُ يَوْمًا لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي الْحَوَارِيِّ: «كَتَبْتُ أَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْكُلَ مَالِي مِثْلَكَ وَمِثْلُ أَصْحَابِكَ»

سمعت أبا بكر بن شاذان، يقول: سَمِعْتُ يُوْسُفَ بْنَ الْحَسَنِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي الْحَوَارِيِّ، يَقُولُ: قَالَتْ لَنَا رَابِعَةُ: «نَحْنُو عَنِّي ذَلِكَ الطُّشْتُ، فَإِنِّي أَرَى عَلَيْهِ مَكْتُوبًا: «مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هَارُونَ» قَالَ أَحْمَدُ: «فَنظَرُوا، فَإِذَا هُوَ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ» [٢٤١]

أخبرنا محمد بن أحمد بن سعيد، قال: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَوَارِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَابِعَةَ، تَقُولُ: «رَبِّمَا رَأَيْتُ الْجَمْنَ فِي الْبَيْتِ يَجْبِثُونَ وَيَذْهَبُونَ، وَرَبِّمَا كَانَتْ الْحُورُ الْعَيْنُ تَسْتَرُ مَتَى بِأَكْثَامِهِنَّ»، وَقَالَتْ: يَيْدُهَا عَلَى رَأْسِهَا

قال: وسمعت رابعة، تقول: «مَا رَأَيْتُ التَّلَجَّ إِلَّا تَذَكَّرْتُ تَطَايِرَ الصُّعْفِ، وَلَا رَأَيْتُ الْجَرَادَ إِلَّا ذَكَرْتُ الْحَشَرَ، وَلَا سَمِعْتُ مَوْذَنًا إِلَّا ذَكَرْتُ مَنَادِيَّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»
وبإسناده، قال أحمد: دعوت رابعة مرة فلم يجيبي فلما كان بعد ساعة أجابتنني وقالت:

«إنما معنى أن أجيبك أن^١ قلبي كان امتلاً فرحاً بالله تعالى، فلم أقدر أن أجيبك».

(٣٠)

فاطمة التيسابورية^٢

كانت من قدماء نساء خراسان، وكانت من العارفات الكبار أنشأ عليها أبو يزيد البسطامي وسألها ذو النون عن مسائل وكانت مجاورة بمكة، وربما دخلت إلى بيت المقدس، ثم رجعت إلى مكة لم يكن في زمانها في النساء مثله.

ذكر أنها بنيت مرة إلى ذي النون برقي، فردّه وقال: «في قبول أرفاق السوان مدّة ونقصان». فقالت فاطمة: «ليس في الدنيا صوفي^٣ أخس ممن يرى السبب».

وقال أبو يزيد البسطامي: «ما رأيت في عمري إلا رجلاً وامرأة، فالمرأة كانت فاطمة التيسابورية^٢ ما أخبرتها عن مقام من المقامات إلا وكان الخبر لها عياناً».

وقال لها ذو النون: «عظيبي» - وقال اجتمعوا بيت المقدس - فقالت له: «الزم الصدق، وجاهد نفسك في أفعالك وأقوالك، لا والله تعالى قال: ﴿فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صدّقُوا اللهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ (٤٧: ٢٦)».

أخبرنا أحمد بن محمد بن يقشع بإجازة، قال سمعت أبا محمد الحسين بن علي بن خلف، قال سمعت ابن مخلو - وكان شيخاً كبيراً رأى ذا النون المصري - قال: فسألته: «من أجل من رأيت؟» فقال: «ما رأيت أحداً أجلاً من امرأة رأيتها بمكة يقال لها فاطمة التيسابورية^٢ كانت تتكلم في مهم القرآن، في تعجيب منها». فسألت ذا النون عنها، فقال لي: «هي وليّة من أولياء الله عز وجل، وهي أستاذتي^٤».

وسمعتها تقول: «من لم يكن الله منه على بال فإنه يتخطى في كل ميدان ويتكلم بكل لسان، ومن كان الله منه على بال أخرسه إلا عن الصدق وأثره الحياء منه والإخلاص».

١ في الأصل لأنّ

٢ في الأصل التيسابورية (كما يملط بها الفرنسي).

٣ في الأصل التيسابورية.

٤ في الأصل أستاذي.

قال: وقالت فاطمة التيسابورية^١: «الصادق والمُتقي اليوم في بحر يضطرب عليه أمواجه، ويدعو ربّه دعاء الفريق. يسأل ربّه الخلاص والتجاة» [٢٤ب]
وعالت فاطمة: «مَنْ عمل لله على المشاهدة فهو عارف. وَمَنْ عمل على مشاهدة الله إِيَّاه فهو مخلص»^٢.

وماتت فاطمة رحمة الله عليها بمكة في طريق المرة سنة ثلاث^٣ وعشرين وميتين

(٣١)

أُم هارون الدمشقية

من كبار نساء الشام كان أبو سليمان الدكواني يقول: «ما كنت أرى أن يكون بالشام مثلُ أُم هارون»

أخبرنا أبو جعفر الرّازي رحمه الله، قال: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْهَوَارِي، قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ هَارُونَ «أَتَحِبُّنَ الْمَوْتَ؟» قَالَتْ: «لَا» قُلْتُ: «وَلِمَ؟» قَالَتْ: «لَوْ عَصَيْتُ أَدَمِيًّا مَا أَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ، فَكَيْفَ أَحْبَبْتُ لِقَاءَ اللَّهِ وَقَدْ عَصَيْتُهُ؟»
وبإسناده، قال: خرجت أُمُّ هَارُونَ مِنْ قَرْيَتِهَا فَصَاحَ رَجُلٌ بِعَصِيٍّ: «خُذُوهُ» قَالَ: فَسَطَّطَتْ أُمُّ هَارُونَ، فَوَقَعَتْ عَلَى حَجَرٍ، فَظَهَرَ الدَّمُ عَلَى بَقْعَتَيْهَا فَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صَغِيِّ صَاحِبٍ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أُمِّ هَارُونَ»

(٣٢)

بحريّة

كانت من عارفات البصريين صحبت شقيقاً^٤ وكانت من أهرانه
وقفت يوماً على شقيق، فقالت: «أخبرني عن علم لم تُسَطِّره الأقلام ولم تُدْنِته الأوهام
جديد العهد بالعلم» فتحرّر شقيق من كلامها وقال: «انظروا ما تقول هذه»
أخبرنا أبو جعفر الرّازي، حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ حَمْزَةَ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْهَوَارِي، قَالَ:

^١ في الأصل التيسابورية. ^٢ في الأصل المخلص. ^٣ في الأصل ثلاثة

^٤ في الأصل سفيق

حدثني عجوز من أهل البصرة،^١ قالت سمعت بحرية، تقول: «إذا ترك القلب الشهوات أفل العلم واتبعه واحتمل كل ما يرد عليه».

(٣٣)

فاطمة البردعية

كانت تنزل أرمبيل، وكانت من العارفات المتكلمات بالشطح سمعت أبا الحسن السلمي، يقول: سألت فاطمة البردعية بعض المساجع عن قول النبي صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه «أنا جليس من ذكرني»، ففاوضها ساعة، فقالت «لا، ولكن أتمم الذكر أن تشهد ذكر المذكور لك مع دوام ذكرك له، فيبقى ذكرك في ذكره، ويبقى ذكره لك حين لا مكان ولا زمان».



أخبرنا محمد بن الفضل إجازة، قال سمعت أحمد بن محمد الكوكبي، قال: سألت عائشة الدينورية عما أوصاها به إبراهيم بن شيان قالت: دخلت عليه وأنا أريد الحج، فقلت: «أوصني بشيء يحيلني في الطريق»، فقال: «إذا خرجت من عتبة دارك ووضعت قدماً فلا تأملني أنك ترفعين الآخر حتى يكون قبرك هناك» قالت: «فكان ذلك الذي حصلني في الطريق».

قالت وحضرته عند وفاته، (٢٥٠) فقلت: «أوصني بشيء»، قال: «تبركي بكل ما يدفعه إليك الشيوخ».

(٣٥)

أمنة الحميد بنت القاسم

صحبها أبا سعيد الخزاز وكانت تقدمه وتحمي عنه

أخبرنا أبو بكر المفيد المجرجاني بإجازة، قال سمعت أمة الحميد بنت القاسم، تقول. سمعت أبا سعيد الخزاز، يقول «الواصلون قومٌ أدخلت قلوبهم خزائن الآثوار، فأناحت بين يدي الجبار»

وقالت أمة الحميد، قلت لأبي سعيد الخزاز: «أوصني»، فقال لي: «راقبي الله تعالى في سرِّك، واتبعي أوامره على ظاهره، واجتهدي في قضاء حوائج المسلمين والقيام بخدمتهم، تحصيلي بذلك إلى مقام الأبرار إن شاء الله عز وجل»

(٣٦)

عائشة امرأة أبي حفص النسابوري

وجدت بخط أبي جعفر أحمد بن حمدان سأل عائشة امرأة أبي حفص - أبا حفص عن بكائه، فقال أبو حفص: «بكاء الصادق أن يبكي، ويبكي على بكائه أنه غير صادق في بكائه، لعل الله تعالى ألا يرضى منه ذلك البكاء» فكانت على قلة صدقه في بكائه أنفع له من ابتداء بكائه، لأنه لا يرفع للعبد حال إلا بقصائه عنه»

فاطمة الملقبة بزيثونة

فاطمة الملقبة بزيثونة

خادمة أبي حمزة والجنيد والتوري، وكانت من الأولياء

سمعت أبا الفرج الورقاني، يقول. سمعت معضل بن داود البغدادي، يقول. سمعت فاطمة المعروفة بزيثونة خادمة الجنيد والتوري وأبي حمزة، تقول: أتيت أبا الحسين التوري في يوم شديد القُر، فقلت له: «أجبتك بشيء تأكله؟» قال: «نعم». قلت: «ما تريد؟» قال: «خبز ولبن». وكان بين يديه نارٌ يقلبها بيده فأكل من ذلك الخبز واللبن ويده أسود من الزماد، فجعل اللبن يسيل على يده ويسفل ذلك السواد عنه فنظرت إليه وقلت: «يا رب، ما أقدر أولياءك! ما فيهم أحدٌ نظيف» ثم خرجت من عنده فحضت على صاحب الرُّبع، فإذا بامرأة تملئت بي وقالت: «الزُّرمة التي كانت هاهنا أخذتها» فحملني صاحب الرُّبع إلى الأمير، وبلغ ذلك التوري، فأسرع في طلبي فلما صرنا بين يدي السلطان قال التوري: «لا تمرض

لها فإيتها وليئة^١». قال. «ما حيلتي ومعا من يطالبها؟» فإذا بجارية سوداء معها الزئمة، قالت. «قد وجدنا الزئمة» فأخذ الثوري يدي وأخرجني من عند السلطان وقال. «لم تكولين^٢ ما أوحش أولياءك وأقذرهم؟» فقلت. «تبت إلى الله تعالى من قول هذا»

(٣٨)

[٢٥] ب | صفراء الزائنة

تزوجها أبو حفص الثياهوري بالري. وكانت من سادات المسلمين. وأقام أبو حفص عندها مدة فلما أراد أن يخرج من الري قال لها. «إن أردت أن أطلقك وأدفع إليك مهرَكَ حتى أقبل^١، فإني خارج ولا أدري متى أصل إليك». فقالت. «لا أحتار ذلك، ولكن دعني أكون في حباتك، وتلحقني بركات ذلك، وأكون في ذكرك ودعانك»

وقالت لأبي حفص وقت خروجه من عندها. «علّمني كلمة أحفظها عنك». فقال لها. «علّمني أن أعرف الناس بالله أشدهم خوفة^٢ وخشية له. وأكثرهم محبة له من آخر خدمته على جميع حركاته. ولا يتحرك إلا به. ولا يسمى إلا في مرضاته»

وقالت لأبي حفص «أوصي». فقال. «أوصيك بلزوم البيت، والدنو من المحراب، والقراءة من القرآن ما تحفظه، وملازمة الصمت، وترك ما لا ينفعك، والقيام بنافع الناس على حسب الطاقة»

(٣٩)

أنيسة بنت عمرو

صحبته معاودة القدوة

حكى محمد بن الحسين البرجلاني، عن عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة، عن دلال بنت المذيل، قالت. كانت أنيسة بنت عمرو خادمة معاودة القدوة، وكانت تقول. «العمل يجب أن يكون معه ثلاثة أشياء، الإخلاص والصواب والنسبة»

١. في الأصل بهذا الرسم دور غلط. ولعل اجتباي فيه صحيح، فإن معنى قتل. رَجَعَ (س هـ) القاصي

(٤٠)

أم الأسود بنت زيد القدوة

كانت معاذة القدوة أرضعتها.

قالت أم الأسود قالت لي معاذة القدوة «لا تغدي رضاعي بأكل الحرام، فإني جهدت جهدي حين أرضعتك ألا أكل إلا حلالاً، فاجتهدى بعد ذلك ألا تأكلي إلا حلالاً، لعلك توفقين لخدمة سيدك والرضا بقضائه»

وكانت أم الأسود تقول: «ما أكلت شبهة إلا فاستني فريضة أو ورد من أورادي»

(٤١)

أم علي امرأة أحمد بن خضرويه البلخي

كانت من بنات الزمساء والأجلة، وكانت موسرة فأنفقت مالها كله^٢ على الفقراء وساعدت أحمد على ما هو عليه لقيت أبا حفص النسابوري وأبا يزيد البطايي وسألت أبا يزيد عن مسائل



حكى عن أبي حفص أنه قال: «ما زلت أكره حديث النسيان حتى لقيت أم علي زوجة أحمد بن خضرويه، فعلمت أن الله تعالى يجعل مكرهه حيث يشاء» [٢٦١] وقال أبو يزيد السطامي: «من تصوف فليتصوف بهمة كهمة أم علي زوجة أحمد بن خضرويه أو حال كمالها».

حكى عن أم علي أنها قالت: «دعا الله تعالى المخلوق إليه بأنواع البر واللطف فما أجابوه، فصب عليهم أنواع البلاء ليردّهم بالبلاء إليه، لأنه أحبهم»
وقالت: أم علي «ما ذكرت فقري قط إلا ذكرت استغفاني برقي وغناء، فبُرِّل عني موافق الفقر، وأقول: يكون فقيراً من له سيد مثله؟»

وقالت: «فوت الحاجة أيسر من الدلّ فيها»

وقالت وجاءتها امرأة^٣ من أهل بلخ، فنالت لها: «ما حاجتك؟» قالت: «جئت

^٢ في الأصل وساءته

^٢ في الأصل كلها

^١ في الأصل تأكلين

لَا تُقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِخِدْمَتِكَ» فَقَالَتْ هُـ: «لَمْ لَا تَنْتَظِرِينَ^٦ إِلَى خِدْمَةِ رَبِّكَ؟»

(٤٢)

فاطمة بنت عبد الله المعروفة بجويزية

صاحبة أبي سعيد الخزاز

سمعت علي بن سعيد المقرئ، يقول سمعت أحمد بن الحسين المالكي، قال: سمعت فاطمة بنت عبد الله المعروفة بجويزية تلميذة أبي سعيد الخزاز، تقول «أَوَّلَ هَمٍّ يَرِدُ عَلَى الْعَارِفِ يَقْطَعُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ، إِنَّمَا ذَلِكَ نَظَرٌ مِنَ اللَّهِ لَهْمٍ لِيُظْهِرَ كَمَّ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ، بِذَلِكَ»

وبإسناده، قالت: سمعت أبا سعيد الخزاز، يقول: «مَنْ شَأْنُ الْحُبِّ لِمَوْلَاهُ إِذَا تَمَكَّنْتَ مَوَدَّتَهُ فِي ضَمِيرِهِ أَنْ يَظْهَرَ قَلْبُهُ لِلْكَذِبِ بِهِ وَالشَّقْبِ بِحَبِّهِ وَالْهَذْيَانِ بِذِكْرِهِ وَيَنْفَعُهُ مِنَ الْإِسْخَاعِ، وَمَنْ شَأْنُ مَنْ قَدْ بَاشَرَ قَلْبَهُ شَيْئاً مِنَ الشَّوْقِ أَنْ يَنْسِيَ حَقَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَفْقِدَ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ وَلَا يَجِدُ طَعْمَ الْخِدْمَةِ كَمَا وَجَدَهُ الْجَنُونَ^٧ يَكُونُ لِمَوْلَاهُ كَلِيفاً دَنِيقاً هَانِئاً مَتَحَبِّراً»

وبإسناده، قالت: سمعت أبا سعيد، يقول: «مَنْ شَأْنُ الْعَارِفِ أَنْ تَرَاهُ مَرَّةً وَهَاماً مُنْقَطِعاً لَا فَعْلَ فِيهِ لِغَيْرِ سَيِّدِهِ، وَتَارَةً تَرَاهُ مَعَ الْجَلِيلِ كَأَنَّهُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، قَدْ خَفِيَ عَلَيْهِمْ مَكَانُهُ، إِلَّا أَنَّهُ سَاكِنٌ مِنْ هِجَانِهِ تَتَّصِلُ الْهَمَّةُ بِوَاجِدِهِ»

(٤٣)

مؤنسة الصوفية

كانت من متعبدات الشام، وكانت جلدة نكدة

سمعت محمد بن عبد الله الحافظ، يقول سمعت الحسين بن محمد بن إسحاق، يقول: سمعت أبا هاشم الحنطاط، يقول: سمعت محمد بن يعقوب بن يوسف، يقول: سألت مؤنسة الصوفية المتعبدية: «لِمَ لَبِستِ هَذَا الشَّعْرَ؟ خَوْفاً مِنْهُ أَوْ حُبّاً لَهُ؟» فَقَالَتْ: «مُكَابَدَةً»

(٤٤)

فَعَزَّوَيْهَ بِنْتُ عَلِيٍّ

من أهل نيسابور^١ كانت زوجة أبي عمرو بن نجيد

سمعت جدي أبا عمرو بن نجيد، يقول: «كانت فاندقي من صحبة فَعَزَّوَيْهَ [٢٦] ب | لم تكن دون فاندقي من صحبة أبي عثمان»

وسمعت جدي، يقول: سمعت فَعَزَّوَيْهَ، تقول: «حالٌ ضئيف، وخطرٌ عظيم، ودعوى عريضة،^٢ وصدقٌ قليل».

وقالت فَعَزَّوَيْهَ مرَّةً لأبي عليٍّ التقي رحمه الله: «إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِالْعِلْمِ يُرْجِعُ قَلْبَهُ وَنَفْسَهُ وَيَعْظُمُ فِي نَفْسِهِ لَاحْتِمَاءِهِ كَلَامَهُ، وَإِذَا اسْتَعْمَلَ الْعِلْمَ أَتَمَّبَ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ وَيَصْغُرُ فِي نَفْسِهِ لِعِلْمِهِ بِقَلَّةِ إِخْلَاصِهِ فِي مَعَامَلَتِهِ» فحكي أبو عليٍّ: «نَحْنُ قَالُ» «لَا أَقُولُ لِلَّذِي إِلَّا مَا قَالَ عَمْرٍو بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. أَمْرَأَةُ أَفْقَهُ مِنْ صَبْرَةٍ»

وحكي عنها أنها قالت: «مَنْ جَعَلَ السَّبَبَ إِلَى الْوُضُوءِ إِلَى رَبِّهِ غَيْرَ مُلَازِمَةٍ طَاعَتِهِ وَأَتْيَاعِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ أَخْطَأَ السَّبِيلَ إِلَيْهِ»
ماتت سنة ثلاث عشرة وثلاثمائة

(٤٥)

فاطمة بنت أحمد الحجازية

صحبته زكريا الشُّعْثَنِي وَلَيْثُ أَبِي عُمَانَ.

سمعت جدي رحمه الله، يقول: سمعت فاطمة الحجازية، تقول: «ما قال أحدٌ لأحدٍ: يا أحمق، إلا قلتُ: كَيْفَ؟ ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَعْنِيَنِي بِهِ» فلا أحدٌ أظهرُ حَقًّا مِمَّنْ يُوَالِي عَدُوَّهُ وَيُعَادِي وَلِيَّهُ؛ النَّفْسُ وَالشَّيْطَانُ عَدُوَّانٌ وَنَحْنُ نُوَالِيهِمَا وَنُطِيعُهُمَا، وَالْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ مُوَاضِعُ نَجَاتِنَا وَخَلَاصِنَا وَقَدْ أَعْرَضْنَا عَنْهُمَا»

^٣ في الأصل عمره
^٦ في الأصل أهد^١ في الأصل يقول
^٥ في الأصل أحمد^١ في الأصل نيسابور
^٤ في الأصل تبلغ

وقالت فاطمة يوماً لأبي العباس الذينوري وهو يتكلم في شيء من الأنس «ما أحسن وصفك عما أنت غائب عنه! لو دُفنت شيئاً مما تصفه أو شاهدت شيئاً مما تنطق به لخرست».

(٤٦)

زَكَاةٌ^١

من العبادات الواهيات

أخبرنا أبو حفص عمر بن مسرور الزاهد ببغداد، قال: حدثنا أحمد بن الحسن بن محمد بن سهل الواعظ، حدثنا محمد - يعني ابن جعفر - قال: حدثنا إبراهيم بن الجنيّد، قال: حدثني محمد بن الحسين، قال: حدثنا عباس الإسكافي، قال: كانت عندما مجنونة يقال لها زكّارة، فنظرت إليّ يوم العيد وفي يدي قطعة فالودج، فقالت: «ما مملك؟» قلت: «فالودج» فقالت: «إني أستحي أن يراني الله تعالى حينئذٍ، ألا أصفُ لك فالودجاً تذهب فتصعله إن قدرت عليه؟» قلت: «بلى» قالت: «خذ ~~سكوت~~ العطاء، وتناشج الصفاء، وماء الحياء، وشمّن المراقبة، وورقان الحزاء، و~~سكوت~~ الخوف والرّجاء، واتصّب تحت ديكدان^٢ الحزن، وركّب طنجير^٣ الكدّة، وآمقك^٤ أسطام^٥ المختار، وأوقد تحت نيران الزّفير، [٢٧] وابسطه على المدّح حتى يضربه نسيم هواء التّهجّد، فإذا أكلت منه لقمة تصير من الأكياس، وتبرأ من الوسواس، وحبّيك إلى صدور الناس، وتبفض إليك ريط الأكياس، وتكفيك من شرّ الوسواس الخناس، وتدور عليك المحور العين في الفردوس بالكاس، ثم أنشأت تقول:

هَسَمَ الْكَيْبُ تَجَوَّلَ فِي الْمَلَكُوتِ وَالْقَلْبُ يَشْكُو^٦ وَالْقَوَادُ صَوْتُ^٧

١. فيها النسخ بالذال أولاً (دقارة) ثم خطبها وأصلها بالزاي (دقارة).

٢. ديكدان (بالكاف الفارسي) كلمة فارسية بمعنى آلة يوضع عليها القدر راجع متواتر المحاضرة ١٢٦/٢، وراجع أيضاً أدزاتاني أدربوش، دوداووزدهاي فارسي در متواتر المحاضرة تسوخي (فرد چهارم) به قياس دامووزدهاي كهن تره، نامه فرهنگستان ٣٦، ص ٥٧.

٣. في الأصل طنجير الطنجير (مربّب طنجير في الفارسية) وعاء يطبخ فيه راجع متواتر المحاضرة ١٢٦/٢ ولست نامه دهخدا دليل طنجير.

٤. أسطام كلمة فارسية سماها كيشة أو كمشير حاص للثار راجع لست نامه دهخدا و فرهنگ فارسي معجم دليل أسطام ٥. في الأصل يشكو ٦. في الخامس سكوت

(٤٧)

عائشة بنت أبي عثمان سعيد بن إسماعيل الجيري البياضوري
كانت من أزهد أولاد أبي عثمان وأورعهم وأحسنهم حالاً ووقتاً، وكانت مجاهدة الدعوة
سمعت ابنتها^١ أم أحمد بنت عائشة، تقول: قالت لي أمي: «يا بُنتي، لا تفرحي بغانٍ،^٢ ولا
تجزعي من ذاهب، وافرحي بالله، واجرعي من سقوطك عن عناقته»
وسمعتها، تقول: قالت لي أمي: «الزَّمي الأدب ظاهراً وباطناً، لما أساء أحدُ الأدبِ ظاهراً
إلا عوقب ظاهراً، وما أساء أحدُ الأدبِ باطناً إلا عوقب باطناً»
قالت^٣ وقالت عائشة: «من استوحش بوحده فذلك لقلَّة أنسه برَّبه»
وقالت: «من تهاون بالعبيد فهو لقلَّة معرفته بالسَّيد، فمن أحبَّ الصَّانع عظمَّ صنعه»
ماتت «سنَّة» ستٍّ وأربعين وثلاثمئة



امرأة أبي علي الزُّودباري، وكانت تَنَزُّ الأُخْبَلَةَ صَاحِبَةَ خَلالٍ وفهم وكلام حسن
سمعت بعض أصعابنا، يقول: كانت فاطمة امرأة أبي علي الزُّودباري تقول: «كيف لا
أرغب في تحصيل ما عندك وإليك مرجعي؟ وكيف لا أحبك وما لقيت خيراً إلا منك؟ وكيف
لا أنساق إليك وقد شوَّقَتني إليك؟»
وحكي عنها أنها قالت: «لا ينتفع العبد بشيء من أفعاله كما ينتفع بطلب قوته من
خلال»
وقالت فاطمة: «الزَّاهد طالبُ حظِّه، لأنَّه يطلب الاستراحة من طلب الدُّنيا وتعبها لا
غير»
قال وخرجت يوماً من المصعر وقت خروج الحاجِّ، والجهال غزَّها، وهي تبكي وتقول:
«واضعفاء!» وتشدُّ على أثره:

١. في الأصل قال.

٢. دراصل باني.

٣. في الأصل ابنته.

فَقُلْتُ دَعُونِي وَاتَّبَاعِي رِكَابَكُمْ أَكُنْ طَوْعاً أَيْدِيكُمْ كَمَا يَقْتُلُ الْعَبْدُ
 وَمَا بِأَلِّ رَعْمِي^١ لَا يَهْوِي عَلَيْهِمْ وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ لِي مِنْهُمْ بُدْ
 [٢٧] ب | وَتَقُولُ: «هَذِهِ حَسْرَةٌ مِنْ انْتِظَاعٍ عَنِ الْوَصُولِ إِلَى الْبَيْتِ، فَكَيْفَ تَرَى حَسْرَةَ مَنْ
 انْتِظَعَ عَنِ الْوَصُولِ إِلَيْهِ؟»

(٤٩)

عَمْرَةُ الْفَرَّغَانِيَّةُ

كَانَتْ وَاحِدَةً وَقَتَهَا خُلُقًا وَحَالًا وَفِرَاسَةً
 سَمِعَتْ أَبَا مَنْصُورٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَمْرُؤُ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ امْرَأَةَ أَحْمَدَ بْنِ
 الشَّرِيِّ، تَقُولُ: قَالَتْ عَمْرَةُ الْفَرَّغَانِيَّةُ «مَبْرَاتُ الضَّمَّتِ الْحِكْمَةُ وَالْتَفَكَّرَ، وَمَنْ أُنْسَ بِالْخَلْقِ
 مَعَ الْعِلْمِ أَوْرَثَهُ ذَلِكَ أَنْسًا مِنْ غَيْرِ وَحَسْبَهُ»
 وَقَالَتْ عَمْرَةُ «مَنْ خَدَمَ الْأَحْوَارَ وَالْهَيْئَةَ^٢ أَوْرَثَهُ ذَلِكَ عِزًّا عِنْدَ الْخَلْقِ وَمَهَابَةً فِي أَعْيُنِهِمْ.
 وَدَلَّهُ ذَلِكَ عَلَى رَشْدِهِ، وَبَلَّغَهُ دَرَجَاتٍ لَا تُحِيطُ بِهَا»
 وَسُئِلَتْ عَمْرَةُ: «هَلْ يُوَافِقُ الْقَارِئُ الرَّاهِدَ كَمَا سَفَلَتْ؟»^٣ «إِنْ وَافَقَ الْحَمِيَّ الْمَيِّتَ وَافَقَ
 الْعَارِفُ الرَّاهِدَ»
 وَسُئِلَتْ: «كَيْفَ عَرَفَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الَّذِي يَسْمَعُهُ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى؟» قَالَتْ «لَأَنَّ
 ذَلِكَ الْكَلَامَ أَفْنَى عَنْهُ أَوْصَافُهُ، وَيَقْضِي إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ كَلَامُ الْخَلْقِ»

(٥٠ - ٥١)

رُذَّةٌ وَمُضْغَةٌ

أُخْتًا بَشَرَ مِنَ الْحَارِثِ الْحَافِي. كَانَتَا جَمِيعًا مِنَ الْوَرَعِ وَالزَّهْدِ بِحَالٍ
 قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ بُعْدَهُ عَنْ سَبِيلِ الْوَرَعِ فَلْيَدْخُلْ عَلَى أُخْتِي
 بَشَرَ الْحَافِي وَيَسْتَعِنْ مِنْ مَسَائِلِهَا وَيُبَصِّرْ طَرِيقَتَهَا».

^٢ فِي الْأَصْلِ فَتَال^١ فِي الْأَصْلِ تَحْتَ «رَعْمِي» صَح

قالت رُبْدَةُ أَخْتُ بِشْرٍ: «أَنْتَلُ شَيْءً عَلَى الْمَدِّ الدَّنُوبِ وَأُخَفِّهِ عَلَيْهِ الثَّوْبَةَ، فَإِنَّهُ لَا يَدْفَعُ أَنْتَلُ شَيْءً بِأَخَفِّ شَيْءٍ؟»
وقالت مُضْعَةُ أَخْتُ بِشْرٍ لِمَوْلَاةٍ دَخَلَتْ عَلَيْهَا: ^١ «أَعَجِبْ مَا فَيْكَ أَنْتِ لَا تَهْتَدِينَ إِلَى اللَّهِ. وَلَسْتَ تَطْلُبِينَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ»

(٥٢ - ٥٣)

عَبْدَةُ وَأَمْنَةُ

أُخْتَا أَبِي سُلَيْمَانَ الدَّكْرَانِي كَانَتَا مِنَ الْعَقْلِ وَالذِّينِ ^٢ بِمَحَلٍّ عَظِيمٍ
قَالَتْ عَبْدَةُ أُخْتُ أَبِي سُلَيْمَانَ: «الزَّهْدُ يورث الرَّاخَةَ فِي الْقَلْبِ وَسَخَاءُ النَّفْسِ بِالْمَالِ»
وقالت عَبْدَةُ: «الْعَاقِلُ مَنْ يَحْفَظُ صِلَاحَ إِخْوَانِهِ، لَا مَنْ يَنْتَبِغُ مِرَادَهُمْ»
وَحَكَى أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَوَارِزْمِيِّ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أُخْتِي أَمْنَةَ، تَقُولُ: «الْفُقَرَاءُ
كُلُّهُمْ أَمْوَاتٌ إِلَّا مِنْ أَحْيَاءِ اللَّهِ بِعِزِّ الْقَنَاعَةِ وَالزُّهْدِ بِفَقْرِهِمْ»

عائشة المروزيّة
(٥٤)

امْرَأَةُ أَحْمَدَ بْنِ السَّرِيِّ دَخَلَتْ عَلَى أَبِي عَمَّانٍ وَأَنْزَلَهَا أَبُو عَمَّانٍ فِي دَارِهِ
سَمِعْتُ عَائِشَةَ، تَقُولُ: «مَنْ لَمْ يَحْرِصْ عَلَى التَّكْبِيرَةِ الْأُولَى فِي الْجَمَاعَةِ فَهُوَ عَلَى الصَّلَاةِ
أَقَلُّ حِرْصًا»

سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ، يَقُولُ سَمِعْتُ عَائِشَةَ، تَقُولُ: [٢٨] «عَقِلَ الْعَارِفُ مِرَاةَ قَلْبِهِ، وَقَلْبَهُ
مِرَاةَ نَفْسِهِ، وَرُوحَهُ مِرَاةَ عَقْلِهِ، وَسِرَّهُ مِرَاةَ رُوحِهِ، وَالتَّوْفِيقُ نُورُ الْمِرَاةِ، وَدَقَّةُ الْبَصِيرَةِ فِي
الْمِرَاةِ يُظْهِرُ لَهُ الْخَطَأَ مِنَ الصَّوَابِ»

سَمِعْتُ أَبَا مَتَّصُورَ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرُوزِي، يَقُولُ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ، تَقُولُ: «مَا
أَكَلْتُ أَكْلَةً قَطُّ أَنْتَهَيْتُ بِهَا إِلَّا أَكَلْتُ مَعَ فَتِيرٍ أَوْ فِي مَتَابَعَةِ فَتِيرٍ أَوْ فِي مَشَاهِدَتِهِ»

وسمعتها. يقول. سمعت عائشة، تقول. «ما قصدني أحدٌ من الفتيان من موضع إلا وجدتُ في سرِّي نوراً يَنقُده إلى أن يصل إلي، فإن وَفَّقْتُ لخدمته والقيام بواجبه تمَّ لي ذلك الثور. وإن فَصَّرْتُ في خدمته طيء ذلك الثور»

(٥٥)

فاطمة بنت أحمد بن هاني.

نيسابوريةٌ صحبَتْ أبا عثمان فأُنقِضَتْ عليه وعلى أصحابه ما لا يُكثراً
وكان أبو عثمان يقول. «إِرْفَاقُ فاطمةَ للفقراء إِرْفَاقُ الفتيان. لا تطلُبْ به عوضاً في الدنيا والآخرة»

وسألتُ فاطمةَ أبا عثمان. «كيف السبيل إلى معرفة الله عزَّ وجلَّ؟» فقال لها: «يسيانك
نفسك والخلق، وإنكارك كلَّ شيء. سوى الله حتَّى تُبْلَغَ إلى حقيقة معرفة الله»
وقالت فاطمة. «الدنيا شَبَكَةٌ لِلْخَمَلِ لَا يَخْلُجُهَا إِلَّا مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا تَوْفِيقَ»

مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ (٥٦)
أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ

امرأة أبي عبد الله الشَّجَزِي.
سمعت جدِّي، يقول. سمعت أُمَّ عبد الله، تقول: «مَنْ احْتَقَرَ الْفُقَرَاءَ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ بَاقَةٌ.
وَلَا حَالٌ صَحِيحٌ»^١

وسمعتها، تقول: «صَحْبَةُ الْإِبْخَوَانِ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ دَارُ الدُّنْيَا»
قال. وسمعتها، تقول. «الميش في لقاء مَنْ شَرَحَ صَدْرَكَ بِلِقَائِهِ. وَيَدُلُّكَ عَلَى الْإِجْتِبَالِ عَلَى
الله. وَالْإِعْرَاضِ عَنِ الدُّنْيَا وَأَهْلِهَا»

(٥٧)

حبية القدوة

من كبار العارفات وكانت من أهل البصرة
أخبرنا محمد بن أحمد بن سعيد الزاري، قال حدثنا العباس بن حمزة، حدثنا أحمد بن أبي
المواري، قال حدثنا أبو محمد المكي، قال كانت حبيبة القدوة إذا صلّت العتمة قامت على
السطح وشدت مئزرها، ودرعها في يمارها، وتقول «إلهي، غارت النجوم ونامت العيون
وغلقت الملوك أبوابها وخلا كل حبيب بحبيبه وهذا مقامى بين يديك» وإذا كان التحر
قالت: «إلهي، هذا الليل قد أدبر وهذا النهار قد أقبل فليت شعري قبلت مني ما هفتي أم
رددتها فأعزّي؟ وعزّي لك هذا دأبي ودأبك أبداً ما أبقيتني، لو انتهرتني من بابك ما برحت لما
وقع في قلبي من جودك وكرمك» [٢٨ب]



كانت واحدة وقتها وكانت تتذكر نعل الحسين عليه السلام
سمعت علي بن أحمد الطرسوسي، يقول لما دخل أبو الحسين المالكي دمشق تكلم في
جامع دمشق وأحسن الكلام فحصرته بملته فاطمة وقالت له: «يا أبا الحسن، تكلمت
فأحسنت وأنت تحسن أن تتكلم هل تحسن أن تسكت؟» فسكت أبو الحسن ولم يتكلم
بعد ذلك.

(٥٩)

فطيمة

امراة حمدون القصار كانت كبيرة الحال عظيمة القدر
حكى عن فطيمة أنها قالت: «س أخلاق الصوفي في المعاصرة أن من قصده قبله، ومن
غاب عنه لا يعتقده، ومن عاشره تخلق معه، ومن كرهه جسرته لم يجبره على صحبته»
وشملت فطيمة عن العاقل قالت: «من يحيا قلبك بمجالسته»

وقالت طُفَيْيَّةُ: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَمْ يَتَّسَمِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ وَلَا يَفْتَخِرُ إِلَّا بِوِلَاةٍ».

وقالت طُفَيْيَّةُ: «عِبَارَةُ الْقَلْبِ بِالْإِعْرَاضِ عَنِ الدُّنْيَا، وَخِرَابِ الْقَلْبِ بِالِاسْتِعَانَةِ^١ بِالْخَلْقِ».

وقالت طُفَيْيَّةُ: «مَنْ أَبْصَرَ رِئَمَ اللَّهِ عَلَيْهِ شَقَّلَهُ الْقِيَامُ بِشُكْرِهَا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ».

(٦٠)

أَمَّا اللَّهُ الْجَنَّتِ

كانت من جبال دامن من قرية يقال لها نوقاذ. وهي امرأة عبد الله الجبلي صاحب أبي يزيد البطامي كانت لها آيات وكرامات. وكانت صاحبة فراسات. وقرئتها على فرسخ من^٢ بطام وكانت تُخْبِرُ زوجها عن أبي يزيد وعن أفعاله. وتقول: «أبو يزيد الساعة يفعل كذا وكذا»^٣.

قال. فقدم مرة على أبي يزيد فأخبره بذلك. وكان أبو يزيد على كرسي يتوضأ. فأخذ أبو يزيد بياضاً فبَّله وضرب به^٤ على كرسيه وقال له: «قل لها إن كانت صادقة تُخْبِرُ بذلك. وأيس على الكرسي» فلما خرج عبد الله أخبر أبو يزيد البياض من الكرسي فجاء عبد الله فسأل المرأة عن ذلك. فقالت: «ليس هناك شيء». قال عبد الله: «الآن علمت أنها كاذبة» وأراد أبو يزيد بذلك أن يسترها عن زوجها.

سمعت علي بن محمد. يقول: سمعت محمد بن علي. يقول: سمعت أبا عمران. يقول: سمعت أبا يزيد. يقول: «كانت هسي في عبد الله فظهرت في امرأته».

وقالت^٥ هذه المرأة لزوجها عبد الله: «إِن قَالَ لَكَ رَبُّكَ غَدًا: "بَأَيْشٍ رَجَعْتُ إِلَيْ؟" >ماذا تقول له؟» فقال: «أقول له: "كنت أنت بك في أمر هذا الرغيف"». فقالت: «إِنِّي أَسْتَحْيِي مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ أَجِيبَهُ عَنْ سَوَالِهِ بِرَغِيفٍ» [٢٩٩]

١ في الأصل. بالاستعانة. ٢ في الأصل. + بعداء (نطبه التاسع غده).
٣ في الأصل كدى وكدى. ٤ في الأصل بها. ٥ في الأصل. وقال.

(٦١)

قُسَيْمَة

امراة أبي يعقوب التَّيْسِي، وكانت من كبار السَّوان في وقتها صحبت أبا عبد الله الزُّوْذَبَارِيَّ ومن فوقه من المشايخ.

سمعت علي بن أحمد الطَّرْسُوسِي، يقول: جاء أبو عبد الله الزُّوْذَبَارِيَّ يوماً إلى بيت قُسَيْمَة فرأى الباب مغلقاً، فقال: «أكبروا القفل»، فكسروا فدخل أبو عبد الله البيت، فقال: «خذوا كل ما فيه»، فأخذوا كل ما فيه حتى التدر والحزف قبا عوه وأخذوا به طعاماً وقعدوا للسماع فجاء أبو يعقوب فدخل البيت فلم ير شيئاً فتغير قليلاً ثم قعد، وجاءت قُسَيْمَة بعد ساعة فاستقبلها زوجها وقال: «الشيخ أبو عبد الله وقد أخذ كل ما في البيت وفرغ البيت» فجاءت ودخلت وسط الحلقة وعليها كساء جُوزِيٌّ بصريٌّ، فطرحته فيا بينهم ودخلت البيت فقال لها أبو يعقوب: «لم يكن لنا إلا ما خلفك فطرحته إليهم!» فقالت: «يا سخيف العين، ينسط عليها مثل الشيخ أبي عبد الله الزُّوْذَبَارِيَّ فتبقى لأنفسنا بعد ذلك شيئاً؟»

م ت ت (٦٢) من س

مرهاه النصيئة

صحبت أبا علي بن الكاتب وأبا عبد الله بن جاسار وأبا بكر الدُّقِّيَّ وأبا الحسين البصري وأبا عبد الله الزُّوْذَبَارِيَّ وعَيَّاشَ بن الشَّاعر وكانت هي ثباهي الوُحْطَيْتِ وكانت تقول: «المتر لباس عز إذا عمق الفقير فيه».

(٦٣)

فاطمة بنت أحمد

امراة أبي عبد الله الزُّوْذَبَارِيَّ، وكانت أخت أبي علي الزُّوْذَبَارِيَّ، وكانت من كبار السَّوان ومن العارفات

وكانت تقول: «ابني أبو عبد الله ليس بصوفي، إنما هو رجل صالح وكان أخى أبو علي^١ صوفيّاً» ولها آيات وكرامات

(٦٤)

ميمونة

أخت إبراهيم الخواص، وكانت أخته لأُمّه، وكانت تحت حامد الأسود. سمعت أبا بكر الرّازي، يقول: سمعت جعفرًا^٢ الخندي، يقول: سمعت إبراهيم الخواص، يقول قالت لي أختي - وكانت تحت حامد الأسود - «ما احتشمتُ من زوجي حامد بعد ما رأيته يدخل المسجد ويقعد ولا يصلي تحية المسجد» سمعت محمد بن عبد الله، يقول: سمعت أبا الخير الأقطع، يقول: دخل إبراهيم الخواص (٢٩٩ ب) على أخته ميمونة - وكانت أخته لأُمّه - وقال لها: «إني اليوم ضيق الصدر»، فقالت: «مَنْ ضاق قلبه ضاقت عليه الدنيا بما فيها». إلا ترى أَنَّ الله تعالى يقول: ﴿حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَمْثَلُ ذَلِكَ سَبْطًا﴾ (٩١-١١٨) لقد كان لهم في الأرض سُعًى، ولكن لما ضاقت عليهم أَمْثَلُ ذَلِكَ سَبْطًا ضاقت عليهم الدُّنيا بما فيها»

(٦٥)

أُمّ أحمد بنت عائشة بنت أبي عثمان

لزمت البيتَ خمسين سنة لم تخرج من بيتها، وكانت واحدةً وقتها همةً وحالاً وخلُقاً سمعتها، تقول: «العلمُ حياةُ الخلق، والعملُ طَيِّبُهُ، والسُّقْلُ زِينَتُهُ، والمعرفةُ نُورُهُ وبصيرته».

وقالت: «الأفعال كلها معيوبة، ولا يعرف عيوبُ نفسه إلاَّ المُبرِّءون من العيوب» وقالت: «مَنْ رضي بعيوب نفسه ولم يدلوها بدوانها أوردته الله الدُّعاوي الياطلة».

(٦٦)

عَوْنَةُ التَّيْسَابُورَةِ

كانت زاهدةً صفيحةً كثيرة الجاهدات. كان يقال: «إنها مُجَاهِدَةُ الدَّعْوَةِ»^١
سمعت أبا أحمد الحنوي. يقول: سمعت عَوْنَةَ. تقول: «أنا أنوب من صلاتي وصيامي كما
يتوب الزَّانِي من زناه والشارِقُ من سرقة».

(٦٧)

أمة العزيز المعروفة بهَوْرَة

كانت إحدى الصَّوْفِيَّاتِ والعارفات وأرباب الأحوال. وكانت مس أفنى وقتها في
التَّسْوَانِ

سمعت أبا نصر بن أبي إسحاق بن أبي بشر بن بختيويه. يقول: دخلت امرأة عليها وعليها
جُبَّةٌ صوفٍ وقبضُ صوف. فقالت لها: «مَنْ لَبَسَ الصُّوفَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَصْفَى النَّاسِ وَقَتًا.
وَأَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا. وَأَكْرَمَ الْخَلْقِ جِسْرًا. وَأَحَدَ النَّاسِ طَبْعًا. وَأَجْوَدَهُمْ نَسَبًا.
وَأَسْخَاهُمْ يَدًا. كَمَا تَمَيَّزَ عَنِ الْخَلْقِ بِلَبَاسِهِ. كَذَلِكَ يَقْتَضِيهِمْ بِأَوْصَافِهِ»

(٦٨)

قريشينة التَّسْوِيَةِ

كانت من المدعوَاتِ الكبار. وكانت صاحبة أحوال
حُكْمِي عنها أنها قالت: «خلق الله تعالى الجنةَ لِمَنْ يَعْبُدُهُ وَيَخَافُهُ. لَا لِمَنْ يَعْصِيهِ وَيَتَمَتَّى
عَلَيْهِ»

وحُكْمِي عنها أنها قالت: «سُكَايَنَةُ الصَّمْتِ أَيْسَرُ مِنْ اعْتِذَارِ بَيِّنَاتٍ»^٢
وقالت يوماً للتَّصْرَافِيَّيْنِ: «مَا أَحْسَنَ أَقْوَالَكُمْ وَأَوْحَشَ أَخْلَاقَكُمْ»^٣
وحُكْمِي أَنَّ التَّصْرَافِيَّيْنَ قَالَ لَهَا يَوْمًا: «اسْكُتِي». «اسْكُتِي». «اسْكُتِي». «اسْكُتِي»^٤ حتى
أَسْكُتَتْ».

^١ في الأصل اسْكُتِي^٢ في الأصل الدُّعَايَاتِ.^٣ في الأصل مجاب

وقال لما يوماً «لا تحضرني»، فقالت: «لا نُدْعُنا حتى لا نحضرك». وقالت قريشياً: «ما هيئتمني إلا الظنون، لو تحققت في شيء لحزيتُ وخذتُ في بيتي وظهرت علي بركائه».

(٦٩)

الْوَهْطِيَّةُ أَمْ الْفَضْلُ

كانت واحدةً وقتها لساناً وعلماً وحالاً صحبتُ أكثر مشايخ الوقت ورحلت في آخر عمرها إلى الشيخ أبي عبد الله بن خفيف، ودخلت نيسابور ولقيت بها أبا عمرو بن نعيد والتصراً بأذي وكان الشيخ الإمام أبو سهل محمد بن سليمان رحمه الله يحضرها ويسمع كلامها، وكذلك جماعة مشايخ الفقهاء مثل أبي القاسم الزازي ومحمد الفراء وعبد الله المعلم ومن في طبقتهم

سمعت الوهطية، تقول: «احذروا ألا يكون شغلُكم طلبَ راحات النفوس وشؤونكم أنكم في طلب العلم، وطالبُ العلم هو العاقل به وليس العملُ بالعلم كثرة الصوم والصدقة والصلاة، وإنما العملُ بالعلم إخراجاً للقلوب من جفينة الدنيا ومراقبةً نظر الله تعالى إليه، إن لم يكن هو ناظراً إلى ربه ومشاهداً له».

وسمعتها، تقول: «من آلة الصوفي المتحقق ألا يطلب، ولا يشترَف إلى شيء، ولا يرد فتوحاً إذا كان من وجه غير منهم، ولا يدخر من وقت إلى وقت أو لوقت». وسمعتها، تقول: «لا يكون لصاحب حقيقة رجوع إلى الأحوال بعد التحقيق، بل تكون الأحوال كلها تبعاً له».

وسمعتها، تقول: «حقيقة المحبة أن يمزس المحبُ إلا عن محبوه، ويضمرُ إلا عن سماع كلامه، كما قال النبي صلى الله عليه وسلم: حُبُّكَ الشَّيْءَ يُصِمُّ وَيُصِمُّ». سمعت الثقة يحكي عنها، قال: سألتها عن التصوف، فقالت: «تنقض الأسباب وتقطع العلائق».

(٧٠)

زيادة بنت الخطّاب الطُّزُرِيَّة

طُزُر قويس، وهي قرية في الجبال، من دامغان على خمس فراسخ وكانت «زيادة» أُمَّ إسماعيل بن إبراهيم القُتَيْبَتَانِي. وأبوها الخطّاب^١ صاحب أبا يزيد وهو من كبار أصحابه لها الكرامات المشهورة والآيات المعروفة، وكانت تروي الحكايات والمحدث عن أبيها الخطّاب روى عنها ابنُها إسماعيل [٣٠ب]

(٧١)

ملكة بنت أحمد بن حَيَّوْث

امرأة الحسن بن علي بن حَيَّوْث، وبنت عمّه، كان أبوها رئيس دامغان وكانت صاحبة حال

حملها زوجها الحسن إلى الحج وأدخلها عن القليل فلما رآها الشبلي قال للحسن: «أنت رجل وهذه امرأة، لكنّها أكبر منك حالاً» قال الحسن: فلم يدخل ذلك في قلبي حتى دخلنا مدينة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وكان معها دُرِّيَّهَاتٌ من نفقتها^٢ لم يبق لنا غيرها فرأيتُ قوماً من السودان قعوداً عند رأس النبي صلى الله عليه وسلم فنُتِرَتْ عليهم تلك الدراهم فكلّمْتُها في ذلك مرّتين وقلت لها: «كان يكي لأولئك السودان بعضٌ^٣ ذلك أو أقلُّ من ذلك»، فقالت لي: «إلى متى تقول يا حسن؟ كأنك لم تر غير السودان!»

(٧٢)

فاطمة بنت عمران

من أهل دامغان كانت كبيرة الحال شديدة الوجد كثيرة الاجتهاد صحبت أبا عبد الله الزاهد بدامغان سمعت علي بن محمد يقول سمعت الحسن بن علي يقول قديم علينا أبو محمد الموصلِي.

^١ في الأصل بعض^٢ في الأصل خفته.^٣ في الأصل خطّاب

فَلْيَ فَاطِمَةُ، فَقَالَ «هَذِهِ رَابِعَةٌ وَقْتَهَا».

وكانت مستجابة الدعوة مقيمة على تعهد الفقراء والغرباء إلى أن ماتت رحمها الله

(٧٣)

عبدوسة بنت العارث

من أهل دامقان. كانت خادمة الفقراء في بلدتها ثلاثين سنة
سألها رجل، فقال: «ما حالك؟» فقالت: «السؤال عن الحال محال»

(٧٤)

أم الحسين بنت أحمد بن حمدان

والدة أبي بشر الحلواني^١

سمعت بعض من صحبتها من الثرثارة يقول سمعت أم الحسين، تقول: «من أحب أن
تصح له طريقة الفقر فليختر من القروش القراش». ومن الأطعمة الجوع، ومن السرور الهم،
ومن القبول الرد، ومن البر الذل»

وحكي لي منها أنها قالت: «إن الله تعالى لم يجعل لأنفس المؤمنين غناً إلا الجنة، وجعل
قلوبهم محلاً لنظره، فلا تبيعوا أنفسكم بالدون من القروض، وطالعوا موضع نظر الله تعالى أن
يكون مصوناً عما لا يرضاه»

(٧٥)

أم كلثوم المعروفة بخالة

كانت صحبت أبا علي الثقي وعبد الله بن محمد بن «منازل. وكان أبو القاسم
النصر آبادي [٣١] يكرمها ويقرّبها

سمعت أم الحسين القرشية، تقول: خرجت معها إلى الجبل، فقالت لي: «رُدّيني إلى البلد،
فقد ضاق صدري». فلما انصرفا سألتها: «بماذا ضاق صدرك؟» فقالت: «كادت رؤية

القدرة أن تشغل عن القادر»

سمعت أم كلثوم الخثالة، تقول: «الوجد لا تصح عنه^١ العبارة، لأنه سرّ الله تعالى في العبد، إذا شاء أن يظهره أظهره، وإذا شاء أن يخفيه أخفاه، والمتكلم فيه ظاهر عليه تكلفه»

(٧٦)

عريضة العزوية

كانت كيسة دينة ورعة صاحبة لسان وحال وردت نيسابور وماتت بها، صحبت عبد الرحمن بن شهر بن برمكة

سمعت عريضة، تقول: «الزاهد لم يملك حاجته، والعارف لم يملك لحياته وسمعتها، تقول: كان سليمان يقول: «ذكر الله تعالى أربعة أشياء في موضع واحد، فقال: ﴿الله الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم﴾» (١٠: ٣٠). كما لا يقدر أحد أن يزيد في عمره، كذلك لا يمكنه أن يزيد في رزقه، فميت متعجب؟»
سمعت أم الحسن القرشية، تقول: «صاحب عريضة العزوية، تقول: «الزاهد والمتقوى في علو نفسه وارتفاعها ينظر إلى الناس، لذلك يتصلحون في عينه».

(٧٧)

لم علي بنت عبد الله بن حماد

من كبار ساء نيسابور، رفيعة الحال عظيمة القدر صحبت بها القاسم النصير أباذي وغيره من المشايخ. كان المشايخ يكرّمونها ويعرفون محلّها
سمعت أم علي، تقول: «طرح الحشمة من غير انساخ متقدم يورث الطرد».
وسمعتها، تقول: «الأكوان كلها أسباب لقطع العبد عن مكوثها»
وحكي عنها أنها قالت: «من صح له علم حقيقة العبودية فإنه عن قريب يصل إلى علم الربوبية»

(٧٨)

سُرَيْرَةُ الشَّرْقِيَّةِ

كانت عريفة النفس، عظيمة الحال، بعيدة المرمى، غريبة الوقت فيما بين أقرانها. لم يكن في وقتها من النساء مثلها صحبت أبا بكر القارسي سمعت أم الحسين القرشية، تقول. سمعت سُرَيْرَةَ، تقول. «أكفرُ سبب الإنكار العجيزُ عن الإدراك» [٣٦ب]

قالت وسمعتها، تقول «المُنْهَى فيما يقال من دقائق العلوم علمُ الزُّبَيْرِيَّةِ والعبوديَّةِ ثم تلاشي العبوديَّةِ وتبقى الزُّبَيْرِيَّةُ»

قالت وسمعتها، تقول «صحَّةُ الإقرار أن يكون عن الجهل خالياً، والمعرفة أن تكون عن التَّشْبِيهِ تقيَّة، والعمل أن يكون عن الشُّرْكَ صافياً»

قالت وسمعتها، تقول: «البلاء والنَّحَةُ كُلُّهُمَا من معدن واحد، إلا أن الصادق من يتَّيَّنُ في الثَّبات عند نزول البلاء.»



سُرَيْرَةُ الشَّرْقِيَّةِ (٧٩)

عُرَيْرَةُ الْبَغْدَادِيَّةِ

خدمت أبا محمد الجريري كانت من ظرفاء الصوفيات،^١ طريفة النفس، كبيرة الحال. سمعت بعض أصحابنا، يقول قلت لعُرَيْرَةَ «أوصيني»، فقالت «كن في اليوم كما تحب أن يكون لك عداء»

وحكي لي عن غيره أنها قالت: «مَنْ أَحَبَّهُ لم يتغيب في خدمته، بل يتلذذ بها»

وحكي عنها أنها^٢ قالت «العارف لا يكون واصفاً ولا مخبراً»

وحكي عنها أنها قالت: «العلم يورث الحسنة، والمعرفة تورث الهيبة»

وقالت «قوالِبُ البشريَّةِ معادنُ العبوديَّةِ.»

٢. في الأصل أمه.

١ في الماس كان من ظرفاء الصوفيات.

(٨٠)

جمعة بنت أحمد بن محمد بن عبيد الله

المعروفة بأُمّ الحسين القرشيّة

هي واحدة وقتها في العلم والحال، وهي الثّقفة على الفقراء في وقتها صحبت أبا القاسم
النصرآبادي وأبا الحسين الميضمري وغيرهما من المشايخ حجتٌ جتجتُ
سمعتها، تقول: دخلتُ بيقداد على الشيخ أبي الحسين الميضمري، فقال لي «مَسْ
صحبتي؟» قلت: «النصرآبادي». فقال لي: «أين تحفظين^١ من كلامه؟» قلت: «إنّه يقول:
«مَنْ صَحَّتْ نَبْتُهُ كُتِلَتْ مَعْرِفَتُهُ»، فسكت الميضمري فلما رجعت رَضِيَ النصرآبادي
ذلك، وقال: «كذا^٢ يجب <على> مَنْ يدخل على شيخ»

وسمعتها، تقول: جرى بين يدي فضل العلم والعمل، فقلتُ لِمَنْ تكلّم فيه: «ليس العلم ما
يتكلّم به الناس، هذا كله كلام ونطق العلم ثَمَّ يُحْتَاطُ الله به نبيه صلى الله عليه، فقال:
«لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (٤٧، ١٩) وكلّ الناس أُولُوا ما لقول وأُمِرَ النبي صلى الله عليه
بالعلم، لعلّ حاله وعظيم محله»

وسمعتها، تقول: «مَنْ لم تكن له أوائلُ ثَقِيَّةٍ لم تكن له أوْخَرُ ثَقِيَّةٍ». [١٣٢]

(٨١)

أُمّ الحسين الوزارفة

من العراق حسنة الكلام، مجتهدة ورعة

سمعتها، تقول: «ليس للأعمى من رؤية الجوهر إلّا مُمْه»
وسمعتها، تقول: قال الشّيلي: «إِنْ قَاتَكُمُ اللهُ فَلَا يَفْشِكُكُمْ أَمْرٌ»

(٨٢)

أمنة الترجيئة

منتهدة للفقراء كانت صائنة مستورة رفيعة الهمة

سمعتها، تقول: «الأولياء لا تُشبههم الأقوات، ولكن تُشبههم الكفائيات».
وقالت: «خدمة الفقراء فيه نور القلب وصلاح السر»

(٨٣)

فاطمة الخاتونية

من فتيان وقتها كانت متمهدة للفقراء محترمة لهم
حكى عنها أنها قالت: «الفتوة هي القيام إلى الخدمة من غير تمير»
وحكى عنها أنها قالت: «سرور قلوب العارفين برؤية الفتيان، وغمها بمفارقتهم»

(٨٤)

عائشة بنت أحمد الطويل المروزيّة

زوجه عبد الواحد السيارى رحمه الله تعالى من الأفاضل والمجاهدين، لم يكن في وقتها
أحسن حالاً منها، ولا ألطف طريقة في التصرف، انتقت على الفقراء أكثر من خمسة آلاف
درهم

بلغني أنّ بعض المدّعين قال لها: «افعل كذا وكذا ليقيم لك كشف»، فقالت: «السرّ أول
للنساء من الكشف، لأنهن عورات»

وسمعتها، تقول: «من لم يستلذّ طعم الفقر لا يُكتشف له عن فضائل الفقر»
وقيل لها: «إنّ فلاناً لم يقبل رفقك» وقال: «في قبول أرفاق النّسوان مذلة»، فقالت: «إنّما
طلب العبد التّمرّد في عبوديته فقد أظهر رعونته»

آخره والمحمد ربّ العالمين، والصلاة على رسوله محمّد وآله الطيّبين على يدي العبد
الضعيف عبد السيّد بن أحمد الخطيب غفر الله له ولوالديه مع جميع المؤمنين والمؤمنات
برحمته وكان الفراغ منه لعشر ليالٍ خلون منه للتّصّف من صر سنة أربع وسبعين وأربعمئة.

وكان الفراغ منه يوم السبت. ووضع ذلك اليوم القاضي الإمام قاضي القضاة أحمد بن سليمان الكاشاني في مدرسة الشيخ الإمام الخطيب محمد بن حمزة بن أحمد رحمه الله



١٨. ذكر آداب الصّوفيّة في إتيانهم الرّخص

تصحیح

نادیا زیدان

پادداشت

در مقدمه جلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الله محمد باقر خاظم نشان کردیم که خام مادی زیدان (Nadva Zaidan) در سال ۱۹۷۴ در مدرسه عالی سوریه از رساله‌ای دفاع کرده که شامل تصحیح و ترجمه شش اثر سلیمان بن یونس بوده است: ۱. «درجات المعاملات»؛ ۲. «آداب الفقر و شرائطه وما يجب علی الفقير أن يعتمد»؛ ۳. «ذكر آداب الصوفاة في إتيانهم الرخص»؛ ۴. «مسألة درجات الصادقين في التصوف»؛ ۵. «سلوك العارفين»؛ ۶. «الفرق بين علم الشريعة والحقيقة».

از مجموع شش رساله فوق، رساله اول در جلد اول مجموعه آثار (ص ۵۰۲-۴۶۵) با تصحیح مرحوم احمد طاهری عراقی؛ و رساله‌های چهارم و پنجم و ششم در همین جلد با تصحیح کیث هنرکامپ و سلیمان آتش و محمد سوری چاپ شده است. همچنین رساله دوم (آداب الفقر و شرائطه وما يجب علی الفقير أن يعتمد) در واقع بخشی از رساله پنجم (سلوك العارفين) است که نادیا زیدان به غلط آن را رساله‌ای مستقل انگاشته است. فقط می‌ماند رساله سوم که اگر از آن هم تصحیح بهتری وجود داشت، مسلماً از آن استفاده می‌کردیم. ما کوشیدیم تا اغلاط متن زیدان را به طور قیاسی و با حدس و گمان خود تصحیح کنیم. خوشبختانه اشعار را که اکثراً از لحاظ وزن و قافیه اشکال داشت، به یاری

مابع دیگر اصلاح کردیم، ولی درباره خود متن مشکلات هموز مائی مانده است. خانم ریدان نسخه خطی مورد استفاده خود را بدین گونه وصف کرده است:

نسخه خطی

این رساله در مجموعه خطی شماره ۱۷۳۵ در کتابخانه عمومی رباط قرار دارد. در این مجموعه تفسیر ابن عجبیه (۱۱۶۰/۱۱۶۱-۱۲۲۴) بر اشعار منسوب به جنید بمدادی (ص ۵۳ تا ۷۰) و شعری از شاعری ناشناخته و قصیده راثیه ابومعدین (ص ۹۷ تا ۱۰۷) و قصیده مفصل بویه شوشتری (ص ۱۰۸ تا ۱۷۰) قرار دارد. در این مجموعه آثار دیگری است. از جمله شرح یوسف السوسی بر شعری متعلق به شاعری ناشناخته (ص ۸۰ تا ۸۲)، و رساله ای از عبدالوهاب بن احمد بن علی الانتصاری با عنوان «آداب المرید الصادق» (ص ۸۲ تا ۹۶). و رساله سلمی با عنوان «ذکر آداب الصوفیه فی إثباتهم الرخص» (ص ۱۸۵ تا ۱۹۵). مانند رساله های دیگر. این رساله نیز به خط مغربی است که خواندن آن دشوار است. مجموعه بدون تاریخ است. ولی آخرین رساله که به خط کاتب دیگری است در تاریخ ۱۲۶۷/۱۸۵۱ کتابت شکره آشپز، علی بن علی کهنه رساله سلمی مربوط می شود. متأسفانه هر از غلط است. احادیث و نقل قولهای دیگر نیز غلط ضبط شده و غلطهای نحوی هم زیاد دارد. اینها همه مشکل تصحیح این متن از روی خط مغربی را دشوارتر کرده است.

Le manuscrit

Comme pour la plupart les opuscule de Sulamî, celui-ci aussi nous est parvenu en un unique conservé à la Bibliothèque générale de Rahat sous le n° D 1735. Le manuscrit est un recueil factice, acquis à La bibliothèque après la parution des deux derniers volumes du catalogue. Il comprend, entre autre, plusieurs commentaires du fameux *Ibn 'Arfa* sur poème attribué à *Gunayd* (pp. 68-70), sur un poème anonyme (pp. 71-79), sur un poème d'*Abû Madyan*, la *Râ'ya* (pp. 97-107), et sur la *grande Nûshîn* de *Sûstari* (pp. 108-170). Le manuscrit contient des œuvres attribuées à d'autres auteurs: le commentaire par *Yûsuf al-Sanâsî* d'un poème anonyme (pp. 80-82), un opuscule de *'Abd al-Wahhâb Ibn Ahmad Ibn 'Ali al-Ansârî*, intitulé *Adâb al-murîd al-sâdiq* (pp. 82-96). L'opuscule de Sulamî sur les *nuhas* occupe les pages 185-195. Comme les précédents, il est de la même écriture *fâsl*, assez difficile à lire. L'ensemble n'est pas daté, mais la dernière pièce du recueil qui, elle, est d'une autre main, porte la date de 1267/1851.

En ce qui concerne le texte de l'opuscule de Sulamî, il est malheureusement plein de fautes, les *hadîth* et autres citations sont souvent malmenés, des fautes de grammaire abondent, auxquelles il faut ajouter les erreurs du copiste. Toutes ces déficiences, ajoutées à la difficulté du déchiffrement de l'écriture, ont rendu notre tâche, ici, particulièrement ardue.

ذكر آداب الصّوفيّة في إتيانهم الرّخص

قال الشيخ الفقيه الإمام
أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين الشلمسي
رحمه الله تعالى ورضي عنه

ذكر آداب الصوفية في إتيانهم الرخصة

كما قال صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رِخْصُهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى عِزَّتُهُ»^١
وسأل عمر بن الخطاب رضي الله عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم «ما لنا تنقص الصلاة
وأمرنا بإتمامها؟» فقال صلى الله عليه وسلم: «صدقة تصدق الله بها عليكم، فاقبلوها
صدقته»

والرخصة منها ما^٢ يرد عليه المبتدي من المريد، ويتحيز إليه المتوسط من السالكين،
ويستريح إليه العابد من العارفين، ولا يستوطن فيه المستقرون، لأنها وادٍ مسبعة، كثيرة
الآفات، إلا على نية الرحيل اصطفاً «من يرتع إلى جانب الحمى يوشك أن يواقع الحمى
وإن حمى الله بحارمه»^٣ وكل من انحط من درجة الحقيقة وقع على صرف الرخصة ومن
سقط منها وقع في الضلالة والجهل قال الله تعالى: ﴿فَلَمَّا دَافَعُوا الْحَقَّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (١٠: ٣٢).

^١ في الأصل - ما

^٢ انظر المحجم المشهور للحدیث ٥١٩/١ «ألا حمى الله في أرضه بحارمه»

والترخص في مذهب التصوفية هو الرجوع عن حقيقة العمل إلى ظاهر العلم، وذلك نقص في حالهم مثل بعض النيوخ عن سوء أدب الفقير، فقال: «انحطاط عن درجة الحقيقة إلى الظاهر» ولذلك قال ذو النون: «رياء العارفين إخلاص المريدين» وسئل ذو النون عن المقرين، فقال: «حسنة الأبرار سيئة المقرين» وقوله صلى الله عليه وسلم: «من تشبه بقوم فهو منهم» أراد التشبه بسيرتهم لا بلبسهم، لأنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من تبعني للناس بقوله ولسانه وخالف ذلك عمله، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»

ثم إن لهم في رخصهم آداباً وأخلاقاً يحتاج المترخص إلى معرفتها واتقن بها، ليكون مترشحاً برسمهم، ومتحلياً بحليتهم إلى أن يبلغ مقامات المحققين

(١) فمن رخصهم اتخاذ الصنعة والاستناد إلى العلوم وآدابهم في ذلك ألا يتسلّكها بل يجعلها في المصالح، ولا يزد على نفقة سنة الرسول صلى الله عليه وآله ولمن يؤمنه اقتداء برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روي عن عمر رضي الله عنه أنه قال: «كان أموال بني النضير مما أفاء الله على رسوله ما لم يوجف عليه المسلمون يحمل ولا يركب، فكانت حاصلة للنبي فكان يتفق منها على أهل نفقة سنة، وما بقي يجعله في الكراع والسلاح في سبيل الله»^١

(٢) ومنها الاشتغال بالكسب لصاحب العيال أو الدين وآدابهم في ذلك ألا يشغلهم ذلك عن^٢ أداء الفريضة في أوقاتها ولا يراه سبباً للرزق بل هو معونة للمسلمين، ولا يشغل بذلك أكثر أوقاته بل يمتد أن يجعل أوقات كسبه من وقت الضحى إلى أول صلاة العصر، ثم يرجع إلى أصحابه فيصلي معهم الخمس في ضحوة النقد، أو إن فضل من كسب نفقة عياله شيء أتر به للقراء والمساكين

(٣) ومنها السؤال وآدابهم في ذلك ألا يسأل إلا في وقت الحاجة قدر الكفاية لمن يؤمنه، ولا يبذل وجهه لمن يؤمن عليه رداء، قال صلى الله عليه وسلم: «إذا سألت فسل الصالحين وتلطّف في السؤال من غير تواضع» فقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال:

«لئن الله فقيراً تواضع لغيري من أجل غناه» روي عن جعفر الصادق رضي الله عنه أنه قال.

لا تحفظنَّ لخلقٍ على طمعٍ فإنَّ ذلك وهنٌ منك في الدينِ
واستغنِ بالله عن دنيا الملوك كما - تغني الملوك بدنياهم عن الدينِ
واستزقي الله ممَّا في خزائنه فإنَّ ذلك بسين الكساف والثوبِ
وما يحصل بسؤاله لا يدعه في ملكه، بل يسلمه إلى عياله ليفرغ قلبه عن شغلهم. ولا
يُنْفِقه بالتَّرف. ولا يجعل السؤال عادةً ومعلومًا له

(٤) ومنها الاستدانة عن الله تعالى وآدابه في ذلك أن يكون للمصالح وللإخوان. وعند
الضرورة عن الاهتمام بالتأديّة روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من أدان ديناً
وهو بنوي أدائه وقضاءه ومات ولم يترك وفاءً قضى الله تعالى لغريمه يوم القيامة».

(٥) ومنها حمل الزاد في الأسفار وآدابه في ذلك ألا يخل على من في صحبته ممن
يحتاج إليه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان في غزوة فأمر أن ينادى: «ألا من
كان معه فضل زاد فليعده به على من لا زاد له ألا من كان له فضل ظهر فليعده به على من لا
ظهر له» يذكر في الأصناف ما ذكره جيتي جيتي أنه ليس لنا في الفضل الذي في أيدينا حق
ليس لغيرنا

(٦) ومنها الحج عن الغير بالأجرة وآدابه في ذلك ألا يفعل ذلك إلا عند الضرورة، ثم
يجعل نفقته في ذهابه وإقباله من ذلك لا من السؤال ولا من الأوقاف قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم: «من حج عن ميت كتب الله له لثمت حجة وللحاج براءة من النار»

(٧) ومنها الأسفار والدوران في البلدان وآدابه في ذلك كأن يجعل قصده زيارة أح أو
استجلالاً أو طلب علم، ثم يحسن في السفر عرضه

(٨) ومنها السماع وآدابه في ذلك مراعاة الوقت وترك المداخلة والمزاحمة ما دام الوقت
جداً وإذا كان الوقت جيداً يجوز ذلك على سبيل المساعدة والفسحة

(٩) ومنها المزاح وآدابه في ذلك ترك الكذب والغبية والمحاكاة والتخلف وما يذهب
بالمرءة قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن الله لا يواخذ المازح الصادق في مزحه» وعن
علي رضي الله عنه أنه قال: «كان النبي صلى الله عليه وسلم يمس الرجل من الصحابة إذا

رأه مقبوماً بالملاعبة ويكره الإكثار منه خاصته لدوى السيئات» فقد قيل «لا تمازح الشريف لتلا يحفظ^١ عليك، ولا الزاني لتجرنه عليك» كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يلتفت إلى الصحابة مخافة أن يراهم يتسرحون فيمترون

(١٠) ومنها إظهار الطاعات والعبادات وآدابهم في ذلك أن يكون إظهارها ليتأدب به مريد أو يقتدي به مبتدئ، ولا يلتفت إلى قبول الخلق وردهم، سئل النبي صلى الله عليه وسلم على الجهر بالقراءة والإخفاء، فقال: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَيُبَيِّنَ حِسِّي وَابْنُ عَمَلُهَا وَتَوَاتُرُهَا الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ الآية (٢، ٢٧١) قلت: هذا في الفرائض والتواضع، فأما القرائن فلا خلاف بين أهل العلم أن إظهارها أولى

(١١) ومنها التبريز للفرقة كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه النظر إلى المخضرة والماء الجاري

(١٢) ومنها النظر إلى الملاهي وآدابهم في ذلك مجانبية الحرّات والمنكرات منها، فما حرم فعله حرم النظر إليه روي عن عائشة رضي الله عنها أنها «كانت الحبسة تلعب بالذئب وأنا أنظر إليهم من باب حجرتي ورعيت لداي^٢ صلى الله عليه وسلم يسترني بردائه، فلم ينصرف حتى ما^٣ كنت أنا التي انصرفت»

(١٣) ومنها الجالس التي يكثر فيها الخوض في تزهات الكلام وآدابهم في ذلك اجتناب سماع الغيبة والمنكر، روي عن جابر بن سمرة، قال «جالس النبي صلى الله عليه وسلم أكثر من مئة مرة كان أصحابه يتناشدون الشعر ويتذاكرون من أمر الجاهلية وهو ساكت وربما تبسم معهم»

(١٤) ومنها تناول الأطعمة الطيبة وآدابهم في ذلك ألا يتخذوه عادة بل يكون ذلك من فاقة ورياسة لاحقة ليسلم له ذلك روي عن علي رضي الله عنه أنه قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجبه التريد» روي أنه كان يعجبه الطيب والحلو، فلا يردّها حتى يمس منها وقال صلى الله عليه وسلم: «انهشوا اللحم نهشاً فإنه أهني وأمرأ» قال صلى الله

- عليه وسلم. «سيد طعام أهل الجنة اللحم وسيد طعام أهل الدنيا اللحم».
- (١٥) ومنها رهن الثياب على الطعام وأداهم في ذلك ألا يكون إلا عند الضرورة
- (١٦) ومنها المروب من الإخوان ومن تحمل الأذى والجفاء وأداهم في ذلك طلب سلامة الصدر واجتناب المعادة قال بعض المشايخ «الصرار ممن لا يطاق من سنن المرسلين قال الله تعالى حاكياً عن كلمه موسى عليه السلام. ﴿فَقَرَزْتُ بِسُكْمٍ لَّمَّا خِفْتُكُمْ فَوَقَبَ لِي رَبِّي حُكْحًا﴾ (٢٦ ٢١)». وقال الشافعي: «أظلم الظالمين لنفسه من تواضع لمن لا يكرمه ورغب في مودة من لا ينفعه» وقيل «مدح من لا يعرفه»
- (١٧) ومنها الانبساط إلى الأصدقاء في قصد منازلهم والإلزام بهم من غير استدعاء وأداهم في ذلك تخصيص من يفرح بذلك ويعرف موقع ذلك من الإكرام قصد رسول الله صلى الله عليه وسلم دار الغيثر بن^١ ومعد أبو بكر وعمر رضي الله عنهما. فقدم إليهم ما حضر من تمر ولبن، فأكلوا وشربوا وقال: «هَذَا نَسْنَعُ لِلنَّبِيِّ الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ»
- (١٨) ومنها المعاتبة مع الإخوان وأداهم في ذلك إزالة ما وجد عليه من قلبه من الشككي. بل يطهر القلب من الغل والمحب وقبول عذر صاحبه وقيل. «ظاهر العتاب خير من مكنون المحقد»
- (١٩) ومنها مدح المذموم وذم الحمود وأداهم في ذلك أن يحفظ حدود الحق في الجانبين ولا يتجاوز إلى معاتبة النفس روي أن رجلين من سادات العرب حضرا مجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم، فمدح أحدهما صاحبه وأطراه وقصده لمبه في تطرته فوجد عليه من ذلك قال: وأخذ يذكر مثالبه. فأنكر النبي صلى الله عليه وسلم ذلك منه. فقال: «يا رسول الله. لئن صدقت في الأولى. فما كذبت في الثانية. والإنسان لا يتلو من مثالب ومناقب والراضي لمن يرى المثالب. والشاخط لا يرى المناقب» فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم «أمر البان؟»
- (٢٠) ومنها هجران من يستحق ذلك وأداهم في ذلك فيه أن يقصدوا إظهار الحق

وتحقيق الباطل^١ والمعاداة في الله تعالى هجر النبي صلى الله عليه وسلم كعب بن مالك وصاحبه لتخلفهم عن غزوة تبوك وأمر أصحابه بهجرانهم وترك مجالستهم ومكالمتهم حتى ﴿صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ (١١٨-٩)

(٢١) ومنها تخريق المرقعات على أصحابها المزدورين وآدابهم في ذلك يقصد بهيار^٢ نوبه وخيائته وخديعته وتليسه قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ دُخْلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلُّ قَدَمَ بَئِدْ كِبْرِيَّتِهَا﴾ (١٦-٩٤). أي مكرأ وخديعة ومنزلتها منزلة الشعر المزور على متحل نسب الشرف وأنه من العلوية. فيجب إفساد ما ادّعاء من النسب لئلا يفترجهم من لا يعرفهم. أمر النبي صلى الله عليه وسلم بهدم المسجد الذي ﴿اتَّخَذُوهُ ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (٩-١٠٧) وأحرقه لما علم قصدهم في اتخاذه. وإن كان ظاهراً مسجداً لله قال الله تعالى ﴿لَا تَقُمْ لِيهِ أَبَدًا﴾ (٩-١٠٨) وأمر بقطع نخل بني النضير. فأنزل الله تعالى: ﴿وَمَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْثَةٍ أَوْ نُرْتَجَتْهَا فَإِنَّهُ عَلَى شَرِّ مُطَهَّرٍ وَالَّذِينَ أَقْبَضْنا عَنْكُمْ فِي الْفَاقِطِينَ﴾ (٥-٥٩)

(٢٢) ومنها استجازه الكذب في المصالح وآدابهم في ذلك طلب الإصلاح وإظهار الحق. كما قال تعالى في قصة إبراهيم عليه السلام: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ (٢١-٦٣). وفي قصة داود عليه السلام: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ يَتَعَفَّى وَيَتَوَقَّنُ تُفَعَّةً﴾ (٣٨-٦٣). حكى أن جعفر الصادق باقر مرجئاً عند أبي جعفر المنصور. فقال جعفر: «أوقى النبي صلى الله عليه وسلم برحمى فأمر بقتله». فقال المرجئي بمبيها^٣ له: «وأي كان المرجئون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ وقد قال: «من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار» فاحتج جعفر بقصة إبراهيم عليه السلام. فانقطع المرجئي

(٢٣) ومنها زيارة المعانز وآدابهم في ذلك أن يكون قصد التقرّب^٤ إلى الله تعالى والتزاور فيه ولطلب البركة والدعاء. روي عن أبي بكر الصديق رضي الله عنه أنه قال: «قوموا زوروا أم أمن كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها»

(٢٤) ومنها التكلف لأبناء الدنيا والزّوساء والتلاطين والقيام لهم وحسن الإقبال

عليهم وآدابهم في ذلك ألا يكون ذلك طمعاً منهم في دنياهم ولا لا تخاذ جاء عندهم كان
الذي صلى الله عليه وسلم يدخل عليه سادات العرب فيكرمهم ويحبهم ويحسن مجالسهم.
وقال: «إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه»

(٢٥) ومنها البكاء عند المعصية وآدابهم في ذلك أن يكون ذلك من غير نوح ولا رفع
صوت. بكى النبي صلى الله عليه وسلم عند موت ابنه إبراهيم وقال: «العين تدمع والقلب
يحزن ولا تقول ما يسخط الرب تعالى، وأنا بك يا إبراهيم الحزون»

(٢٦) ومنها محبة الأحداث وآدابهم في ذلك ما قد مضى ذكره في باب آداب الصفة.^١
(٢٧) ومنها إظهار البشارة مع من يكرهه قلبه وآدابهم في ذلك أن يكون القصد فيه
طلب السلامة لا رياء ولا سمعة ولا بغاء. روت عائشة رضي الله عنها أن رجلاً استأذن على
رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا عنده. فقال: «بنس ابن العنبرة أو أخو العنبرة». ثم
أذن له فلما دخل لأن له الكلام متعجبت من ذلك فقال: «يا عائشة، إن من شر الناس من
يكرمه الناس اتقاء شره» وأشد الشافعي رضي الله عنه

لما عَقَوْتُ ولم أَحْقِدْ على أحد
أَبِي أَحْمَدِ عَدُوِّي عند رُؤْيِيهِ
أَرْحَبُ نَفْسِي مِنْ هَمِّ انْتِدَاوَاتِ
لَا دَفْعَ الشَّرِّ عَنِّي بِالنَّحْبَاتِ
وَأَظْهَرُ الْبُشْرَ لِلْإِنْسَانِ أَبْغَضُهُ
كَأَنَّهُ قَدْ مَلَاقِي مَحَبَّاتِ

(٢٨) ومنها مقاربة أوباش الناس على أفكارهم ومقدار عقولهم والآداب في ذلك طلب
السلامة من غوائلهم

(٢٩) ومنها الاعتضاد بالسفهاء للمهيات ودفع المصبرات وآدابهم في ذلك أن يقصدوا
بذلك حياة نفيسة وما أنفسه عن مزاحمة أشكاله قال الأحنف بن قيس: «أكرموا سفهاءكم
فإنهم يقولكم العار والثار» وروي عن ابن مبرار: قال: «كان ابن عمر يعجبه أن يصحبه
سبع ليرة سنة السفيه به» وأنشدوا

تَعْدُو الدُّنْيَا عَلَى مَسْ لَا كَلَابَ لَهُ
وَتُثْقِلُ مَرْبُضَ الشُّبَّارِ الْحَاسِي^٢

(٣٠) ومنها ذكر من عيب بما يكره وآدابهم في ذلك ألا يذكر من عيوب الناس إلا ما اشتهر لئلا يكون هناك حرمة المستورة وعن عائشة رضي الله عنها أنها كانت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل عيينة بن حصين من غير إذن، فقال: «أين الاستئذان؟» فقال: «ما استأذنت على رجل من مضر منذ أدركت» فلما خرج، قلت: «من هذا؟» قال: «أحمق مطاع» وقال صلى الله عليه وسلم: «المستشير أمير الغايبين أنا فلان فشيخ لا يضع عصاه من عنقه» قال صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ صَفْوَانَ حَبِيبَ اللِّسَانِ طَيِّبِ الْقَلْبِ»

(٣١) ومنها مؤاماة الشعراء وأمانتهم وآدابهم في ذلك أن يقصد صيانة عرضه وسلامة دينه منهم لما نصوا عليه قال النبي صلى الله عليه وسلم «ما وقى به الرجل عرضه فهو صدقة» روي أن بعض الشعراء حضر عند النبي صلى الله عليه وسلم فأنشد شعراً ذكر فيه قسمة غنائم حنين وقال:



أَتَقْسِمُ نَهْجِي وَنَهْجِ الْعُلََّيَّةِ بِمَا بَيْنَ حَلِيسٍ وَالْأَفْرَعِ؟^١

فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «اقطعوا عني لسانه»، فأعطي خمس من الإبل

(٣٢) ومنها قطف الثمار وآدابهم في ذلك فيه مجانبة الشره وأن يقصد إدخال السرور على صاحبه روي معاذ بن جبل رضي الله عنه. قال: شهدت ملاك رجل من الأنصار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحفظ رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قال: «على الألفة والخير والطائر الميسون، دفوا على رأس صاحبكم» وأقبلت السلال فيها الفاكهة والتكرر فنثرت عليهم فأمسك القوم ولم يشعروا، فقال صلى الله عليه وسلم: «ما أرين الحلم ألا تنبيهوا» فقالوا: «يا رسول الله، إنك نهيته عن الانتهاب يوم كذا» فقال: «إنما نهيتكم عن نهب الصاكبر ولم أنهيكم عن نهب الولائم» ثم قال: «ألا فانتبهوا» قال معاذ: «ولقد رأيت يجرنا ونجره في ذلك النهب»

(٣٣) ومنها الافتحار وإظهار الدعوى وآدابهم في ذلك أن يقصد إظهار نعم الله عليه

١ كما انظر المعجم المجهز للحدیث، ٥/٧

قال تعالى: ﴿وَأَنَا أَنشَأْتُ رِبَّكَ فَخَدْتُ﴾ (٩٣-١١) ويكون ذلك من غلبة الحال قال صلى الله عليه وسلم: «أنا سيد ولد آدم ولا فخر آدم قرن دونه تحت لوائي لو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي» وكان إذا رجع إلى نفسه يقول: «أنا ابن امرأة تأكل القديد إنما أنا عبد أكل كما يأكل العبد». وروي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما أتاه وفد بني تميم فقام خطيبهم ليخاطبه دعا ثابت بن قيس وكان خطيبه فأجاب خطيبهم وغلبيهم، ودعا حسان بن ثابت فأجاب شاعرهم. وذكر في قصيدته فأعجزوا عنه. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «لقد كنت غنياً عن هذا يا أبا دارم» فقد كان قوله صلى الله عليه وسلم أشد من قول حسان، فقاموا معلومين مقهورين.

(٣٤) ومنها المرح والدحر عند وجود الحال وما لا يحب احتاله قولاً وفعلاً وآدابهم في ذلك أن يجتنب الفحش والبذاء ويحفظ حدود الله ولا يتجاوزها إلى الظلم. فإن الغضب إذا استولى غلب العقل قال الله سبحانه: ﴿لَا يَجْنِبُهُ كِبَرُ السُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ (٤-١٤٨) قال صلى الله عليه وسلم: «من استخر مؤلفاً فعله ورده». وقال الشافعي «من استغضب ولم يغضب فهو حمار» قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبُرْءُ هُمْ يَتَسَوَّرُونَ﴾ (٤٢-٣٩). وقال تعالى: ﴿وَلَمَّا اتَّخَذَ بَنُو إِسْرَءِيلَ لَهُمُ مَوْلًى قَالُوا إِنَّ خَلْقَهُمْ شَتَّىٰ﴾ (٤٢-٤١) ويجتهد ألا يغضب لنفسه بل يكون ذلك لغيره. للحق وللإخوان روي أن النبي صلى الله عليه وسلم لم ينتقم من عند نفسه قط إلا أن تهتك محارم الله فينتقم لله وقيل لبعض العلماء: «إنك تحتل في نفسك ولا تحتل في صديقك؟» فقال: «لئن احتالي في نفسي حلم واحتالي في صديق لوم»

فصل

ذكر آدابهم في المعجزة^١

(١) قال الله تعالى: ﴿وَاللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بِئِنَّ قُلُوبِهِمْ﴾ (٨-٦٣). قال النبي صلى الله عليه وسلم: «المؤمن للمؤمن كالبيان المرصوص».

١. كذا في المخطوطة ولعلها «الفتحة».

وقال صلى الله عليه وسلم: «المرء على دين خليله». وقال صلى الله عليه وسلم «المؤمن الذي يخالطه الناس ويصبر على أذاهم خير من المؤمن الذي لا يخالطه الناس ولا يصبر على أذاهم». وقال صلى الله عليه وسلم «لا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف». وقال مالك بن دينار «كل صاحب لا تستفيد منه غيراً فأنفذ عك صعبته». ولا يصحب من خالفه باعتقاده وإن كان قريباً منه ألا ترى إلى نوح عليه السلام قال ﴿رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِكَ﴾ (١١ ٤٥). كيف أجيب ﴿إِنَّهُ لَشَرٌّ مِنْ أَهْلِكَ﴾ (١١ ٤٦) وقال تعالى ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِآثَرِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ (٥٨ ٢٢) بل يصحب من يتق بدينه ومذهبه قال تعالى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ (٦٠ ١)

(٢) ومن آدابهم القيام بخدمة الإخوان والأصحاب ورفع المنة عنهم واحتفال أذاهم وترك الإنكار عليهم إلا فيما يخالف الشرع ويحرم لكل واحد قدره على مرتبته. قال سعيان بن عيينه «من جهل قدر الناس فهم بقدر نفسه أحمل». وقال: «لا يستحق قدر الرجال إلا من لا قدر له». ويدل على غير هذا عليه السلام عليه السلام قال صلى الله عليه وسلم «المؤمن مرآة المؤمن».

(٣) ومن الأدب أن يصحب كل واحد على قدر حاله وما يليق به من الموافقة وبذل المعروف والإحسان والقيام بخدمة أستاذه واجب، والصبر تحت حكمه ونسك بحالته ظاهراً وباطناً وقبول قوله والرجوع إليه في جميع ما يعرض له. والتبرك به واتباع كلامه وتعظيم حرمة ومجانبة الأفكار عليه في شيء من أموره سرّاً وجهراً قال تعالى ﴿قُلْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُكُفُّوا فِتْنًا سَبَّحَ بِحَمْدِهِمْ﴾ (٤ ٦٥)

(٤) وتكره صحة الأحداث لما فيها من الآفات ومن ابتلي بذلك صحبه على شرط السلامة وحفظ قلبه وجوارحه عنهم ومحملهم على الرياضة والتأديب ومجانبة الانبساط قال بعض المشايخ «رغبة الصغار في صحة الكبار توفيق وفطنة، ورغبة الكبار في صحة الصغار خذلان وحمق».

(٥) ثم أول الصعبة معرفة، ثم مودة، ثم ألفة، ثم عشرة، ثم صعبة، ثم أخوة وقيل:

«غذاء النفوس في العشرة وغذاء القلوب في المحبة». والصحة لا تكون إلا باتفاق البواطن قال الله تعالى: ﴿تَحِبُّهُمْ جَمِيعًا وَتَقْلُوبُهُمْ شَيْئًا﴾ (٥٩: ١٤) والصحة إذا صحت شرائطها فإنها أجل الأحوال ألا ترى أن الصحابة رضي الله عنهم كانوا أجلة العلماء والفقهاء والعباد والزهاد والمتوكلون؟ فلم يسبوا إلى شيء من ذلك غير الصحة التي هي أعلاها

(٦) ومن آدابهم ألا يجري في حديثهم «هذا لي» و«هذا لك» و«إن كان كذا لم يكن كذا» و«لعل» و«عسى» و«لِمَ فعلت» و«لِمَ لا تفعل» وما يجري بمرأها. فإنها من أخلاق العوام.

(٧) ومن آدابهم إذا اجتمعوا أن يقدموا أحدهم لتكون مراجعتهم إليه واعتقادهم عليه. ويكون أرجعهم عقلاً، ثم أكبرهم همة، ثم أعلاهم حالاً. ثم أعلمهم بالمذهب، ثم أسهم قال النبي صلى الله عليه وسلم: «يوم القوم أقرؤهم كتاب الله، فإن استوا فافقههم في الدين، فإن استوا فأسهم، فإن استوا فأقدمهم هجرة» كان النبي صلى الله عليه وسلم يقدم أهل بدر على سواهم. روي أنه كان جالساً في صفة بيضة، فجاء قوم من الديرين فلم يجدوا موضعاً يجلسون فيه، فأقام النبي صلى الله عليه وسلم من لم يكن من أهل بدر من ذلك المجلس فجلسوا مكانهم فاشتد عليهم. فلأنزل الله تعالى ﴿وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا يَنْكُمُ﴾ (٥٨: ١١) ثم أحسنهم خلقاً، ثم أقدمهم، ثم أتمهم أدباً، ثم أسبهم بلقاء المشايخ. قيل: «إذا صحبت إنساناً فانظر عقله أكثر من دينه، فإن دينه له وعقله لك وله. ولا تصحب من كان أكبر منه الدنيا والنفس والهوى» قال الله تعالى: ﴿فَأَخْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (٥٣: ٢٩) سئل أبو عبيد الحسيري عن الصحة، فقال: «أر توضع على أخيك من مالك ولا تطمع في ماله، وتتصفه ولا تطلب منه الإنساف، وتكون تاباً له ولا تطلب له أن يكون لك تاباً» وتستكثر ما إليك وتستقل ما منك إليه» وقيل: «الشرف في ثلاث خصال: إجلال الكبير ومداراة الصغير ورمع التيس عن الحقير» وقيل: «الجلساء ثلاثة: جلس مستفيد منه فلازمه، وجليس تفيده فلازمه، وجليس لا تستفيد منه ولا تفيده، فاهرب منه». قيل: «مجالسة العلماء للاستفادة ومجالسة

النظراء للمذاكرة وبجالة الموتى هو الوال بكل حال». وقيل: «ليس أحد أبعد من الخير منزلتها واحدة وصفاتها مختلفة. أحدهما من لم يبق بأحد، والثاني من لا يبق به «أحد»» (٨) ومن آدابهم ترك النية والصولة وقال بعضهم: «مَنْ وَلِيَ وَلَايَةً فَتَاهُ فِيهَا أَخْبَرْنَا أَنَّ قَدْرَهُ دُونَهَا. وَمَنْ تَوَاصَعَ فِيهَا أَخْبَرْنَا أَنَّ قَدْرَهُ مَوْقِهَا». وقيل: «عجب المرء من نفسه أحد حساد عقله» قال تعالى: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ (٢٨١ ٨٣) ولبحذر المتأدب أن يحقر أحداً من المسلمين، فقد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «حسب المرء المؤمن أن يشتر أن يحقر أخاه المسلم» وقال صلى الله عليه وسلم: «من استدل مؤمناً أو مؤمنة أو حقره لفقره، شمهه الله يوم القيامة، ثم يقصمه»

(٩) وإذا نزل به أخ من إخوانه أو جماعة قدم إليهم ما حضر من الطعام قل أو كثر روي عن النبي أنه قال: «هلاک المرء أن يدخل مجلساً فيحقر ما في بيته أن يقدمه إليه، وهلاك القوم أن يحتدروا ما قدم إليهم» وقال صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى الْمَزَارِ أَنْ يَقْرَبَ إِلَيْهِ ضَيْفُهُ مَا تيسَّرَ عنده وإن لم يجد إلا جرعة ماء» وإن احتشمه أن يقرب إليه ما تيسر. لم ير في مقت الله يومه وليلته ألا ترى أن إبراهيم عليه السلام لما دخل عليه أضيافه المكرمون قال: «جاء يعجل سمين» فقربته إليهم قال: «لَا تَأْكُلُون» (٥١: ٢٦-٢٧).

(١٠) وقيل ليس بصاحب من إذا قلت له: «قم بنا». فيقول: «إلى أين؟» ويحتسب البذا والجفا، فإنه يهيج الغضب. قال الله تعالى: ﴿قَدْ يَذَنِّبُ الْفِتْنَاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ وَمَا يُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْثَرُ﴾ (٣: ١١٨) ويحتسب صحة الأشرار، فقد قيل: «صحة الأشرار خطر ومن خالطهم فقد بالغ في الغرر. وإنما مثله كمثل راكب البحر، إذا سلم يده من التلف، لم يسلم قلبه من المخذور» قيل: «من يصحب صاحب سوء لم يسلم، ومن يدخل مدخل سوء يتهم» وقيل: «كل واحد يعرف بقرنانه ويسب إلى خلطاته» وقيل: «من الجهل مصاحبة

ذوى الجهل».

(١١) وسئل بعض المشايخ في أحوال أهل التصوف، فكل واحد أجابه على قدر حاله فإن كان قدراً أجيب على قدر المذهب من حيث المعاملات، وإن كان متوسطاً أجيب من حيث الأحوال، وإن كان عارفاً فمن حيث الجمعية

وقال بعض المتأخرين التصوف أوله علم وأوسطه عمل وآخره موهبة فالعلم يكشف عن المرء والعمل يعين على الطلب والموهبة تبلغ غاية العمل ومنتهى^١ الأمل وأهله على ثلاث طبقات: مريد طالب ومتوسط سائر ومنتهى وأصل المريد صاحب وقت والمتوسط صاحب حال والمنتهى صاحب نفس وأفضل الأشياء عندهم عبد الأنفاس فالمريد عندهم متعب في طلب المراد والمتوسط بأداب المازل وهو صاحب تلوين لأنه يرتقي من حال إلى حال وهو في الزيادة والمنتهى الواصل محمول قد جاوز المقامات، وهو محل التمكن لا تغيره الأحوال ولا تؤثر فيه الأحوال. كما لا يخفى في قصة يوسف الصديق أن امرأة العزيز لما كانت صاحبة تمكن لم تؤثر فيها رؤيته يوسف عليه السلام كما أرلت في آتسى ﴿قَطَعْنَ أَيْوَيْتَهُ﴾ (١٢-٣٦) وهذا قول الدقايق مقام المريد الجاهدات والمكابدات وتحتل المنقبات وتجرع المرارات ومجانبة المحظوظ وما للناس فيه شعة، ومقام المتوسط ركوب الأحوال في طلب المراد ومراعاة الصديق في الأحوال واستعمال الأدب في المقامات، ومقام «المنتهى» الصحو والتمكن، وإجابة من حيث دعي وقد استوى في حالة الشدة والرخاء، والمنع والعتاء، والجفاء والوفاء، أكله كجوعه، ونومه كسهره، قد «زالت» حظوظه وبقيت حقوقه، ظاهره مع الخلق وباطنه مع الحق وكلما ذكرت مشهود من حركات النبي صلى الله عليه وسلم في ابتداء أمره وانتباهه، وكذلك الصحابة رضي الله عنهم كان ابتداء أمرهم الجاهدات والمكابدات، أخذوا بقوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا بَيْنَا وَبَيْنَهُمْ كُنَّا﴾ (٢٩) وفي النهاية أخذوا بقوله تعالى: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ (٥٧-٢٣) فالمريدون يتفاضلون بالعلم، والمتوسطون بالأدب، والعارفون بالهمة، والهمة ما يبحثك من نفسك على

طلب المعاني، «وقيمة كل امرئ، هتة».

فصل المقامات والأحوال^١

(١) أننا المقام فإنه مقام العابد بين يدي الله تعالى في العبادات قال الله تعالى: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ إِلَّا لَهُ مُقَامٌ مَقْلُومٌ﴾ (٣٧ ١٦٤). وأولها الاتبهاء وهو خروج العبد عن حد الفعللة ثم التوبة وهي الرجوع إلى الله تعالى بعد الذهاب مع دوام الندامة وكثرة الاستغفار ثم الإنابة وهي الرجوع من الفعللة إلى الذكر وقيل: التوبة الزهبة والإنابة الزهبة وقيل: التوبة ظاهر والإنابة باطن ثم الورع وهو ما يشبه عليك من محاسبة النفس وهو^٢ تفقد النفس من زيادتها ونقصانها، وما لها وما عليها ثم الإرادة وهي استدامة الكد وترك الراحة ثم الزهد وهو ترك الحلال من الدنيا فضلاً عن المحرم والعروب عن^٣ شهواتها، ثم الفقر وهو عدم الإملاك وتحلية القلب بما خلقت منه اليد ثم الصدق وهو استواء السر مع الإعلان ثم الصبر وهو حمل النفس على المكارة وتحمُّل المرارات، وهو آخر مقامات المریدین ثم الصبر وهو ترك الشكوى ثم الرضا وهو التلذُّذ بالبلوى ثم الإخلاص وهو إخراج الخلق من معاملات الحق ثم التوكل وهو اعتماد القلب على الله عز وجل بإزالة الطمع عن غيره.

(٢) وأما الأحوال فهي معاملات القلوب، وهي ما يحمل بها من صفاء الأكداد قال الجنيد رضي الله عنه: «الحال نازلة تنزل بالقلب فلا تدوم» فن ذلك المراقبة وهي النظر بصعاء القلب إلى الغيبات ثم القرب وهو جمع الهمة بين يدي الله تعالى بالقيب عما سواء ثم المحبة وهي مراقبة المحبوب في محبوبه ومكروهه ثم الرجاء وهو تصديق القلب فيها وعد. ثم الخوف وهو مطالعة القلب بطورات الرب وتبائنه ثم الحياء وهو حبس القلب عن^٤ الانبساط. وذلك لأن القلب يقتضي هذه الأحوال فمنهم من ينظر في حال قربه إلى عظمة ربه وهيئته فيغلب عليه الخوف والحياء، ومنهم من ينظر إلى لطف الله تعالى فيغلب عليه المحبة والرجاء ثم الشوق فهو هيجان القلب عند ذكر المحبوب ثم الأتس وهو الشكوى إلى الله تعالى

١ في الأصل. وما عر

٢ في الأصل. وهي.

٣ في الأصل. والأحوال.

٤ في الأصل. على

والاستمانة به في جميع أمورهم ثم الطمأنينة وهو السكون تحت مجاري الأقدار ثم اليقين وهو التصديق مع ارتفاع الشك ثم المشاهدة وهي فصل بين رؤية اليقين ورؤية العيان. لقوله صلى الله عليه وسلم «كأنك تراه». وهو آخر الأحوال ثم تكون فوائح وروائع ومنافع تطلق عليها العبارات. ﴿فَعِثُّوا أَهْلَ مَغَائِمٍ كَثِيرَةً﴾ (٤١ ٩٤). ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (١٦ ١٨)

انتهى ما قصدناه من الإمام السلمي بحمد الله وحسن عونه. وصلى الله على سيدنا محمد وآله اللهم تقنا به بجاء نبيك وحييك صلى الله عليه وسلم.




١٩. كتاب سلوك العارفين

تصحیح
سليمان ابراهيم آتش

ویراسته
محمد سوری

سخن ویراستار

«کتاب سلوک العارفين» از آثار مسلم ابو عبد الرحمن مسلمی است نام اصلی این رساله «مسألة سلوک العارفين» است. ویراستار  خود در «کتاب بیان تذلل الفقراء» (فراتر، ص ۵۷) با این عنوان از رساله نام برده است. بخشهایی از آن را نقل کرده است. از «کتاب سلوک العارفين» تنها یک نسخه کامل شناخته شده است (نسخه خطی شماره ۷۴ در دار الكتب العربية قاهره، تصوف، قسم تیمور، برگ ۱۷ تا ۱۲۸).

این رساله تاکنون دو بار تصحیح شده است. نخست ضمن پایان نامه دکتر خاتم نادیا زیدان در دانشگاه سوربن در سال ۱۹۷۴، و بار دوم به دست سلیمان ابراهیم آتش در کتاب تسعة کتب فی أصول التصوف و الزهد (ص ۳۹۱ تا ۴۱۰). در اینجا تصحیح سلیمان آتش را که دقیق تر و صحیح تر است با اندک تغییرات درج کرده ایم.

بخش از «سلوک العارفين» (بدهای، ۲۲ تا ۳۰) در کتابخانه فاتح (مجموعه خطی شماره ۲۵۵۳، برگ ۶۰ ب تا ۶۲ ب) به صورت رساله ای مستقل با عنوان «آداب الفقر و شرائطه و ما یحب علی الفقیر أن یعمده» وجود دارد که سلیمان آتش در تصحیح این بخش از این نسخه نیز استفاده کرده است. شگفت آنکه نادیا زیدان که هر دو نسخه را در اختیار داشته، این بخش را از «سلوک العارفين» حذف کرده و به عنوان رساله ای مستقل در پایان نامه دکتر خاتم آورده است. همان طور که گفتیم، مسلمی خود بخشهایی از «سلوک

المعارین» (بدهای ۲۲ تا ۲۶) را در «کتاب بیان تذلل الفقراء» (بدهای ۴۲ تا ۴۶) نقل کرده است. ما در اینجا نسخه مدلهای رساله «تذلل» را لحاظ نکرده ایم.

در چاپ حاضر، ما چند کار کرده ایم: متن رساله را با نسخه خطی آن مقابله و موارد جابجائی یا سهو را اصلاح کردیم؛ شماره صفحات نسخه خطی را در داخل کروشه آوردیم؛ کاتب یا یکی از مالکان کتاب چندین حاشیه متصل بر رساله زده است که در دو تصحیح پیشین از آنها غفلت شده بود و در این چاپ آنها را آوردیم؛ همچنین متن را پاراگراف بندی و شماره گذاری کردیم و افزوده های خود را داخل < > گذاشتیم. در این جا لازم است از دوست گرامی آقای دکتر کث هنرکامپ که نسخه عکسی رساله را در اختیار ما گذاشتند سپاسگزاری کنیم.

١٢٢٠ هـ ١١٢٠ م

كتاب سلوك العارفين للشيخ أبي عبد الله محمد بن أبي السهمي

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفر لنا

بطاعتك الحمد لله رب العالمين وسلي الله علي سيدنا

محمد وآله اصعبين قال الشيخ الإمام العالم أبو عبد

الرحمن السلمي رحمه الله عليه سألتني أسعد الله

عن سلوك الحقيقين ومراتب مقاماتهم فأعلم

أن الله أخبر عن الموحدين الذين وحدوه وشهدوا

له بالربوبية بقوله نبارك ونعالي شهد الله أنه

لا إله إلا هو والملائكة وأولو العلم قايما بالقسط

فحقيقة الشهادة بالتوحيد ما شهد الحق لنفسه

بكمال علمه وتماجد قدرته بالاستحقاق ثم من

وحدة من سائر خلقه وأما شهد وآله زعم الحقيقة

فكل علم بقدر علمه وحاله وبعدد وقوته وشهد

هو لنفسه وهو شاهد أنه واستشهد من استشهد

من خلقه بل خافه لزم سبحانه عالم بأكمله

وشهادة الحق لنفسه ما شهد به شهادة صدق أعلم

بذلك أنه لا يقبل الشهادة إلا من الصادقين وشهادة الملائكة

«كتاب سلوك العارفين»

واللهيب والشاهد والمجادة والمكالمه وسافر علم
 ليقين وعين اليقين وحق اليقين والابلاغ في علم
 المحفول والبريق في الكتاب المرفوع وغير
 ذلك من الأحوال السيد رسال الله تعالى
 ان نبأنا انما هوان نجحنا من اهلها ولا يحرمنا
 ما من يدعي صفوته من كرم فضله ومروبه
 بزه انه قريب محبب ثم الكتاب بعون الله
 الملك الوهاب شيلي الله علي

سيدنا محمد والده اجمعين

اسم بارب

العالمين

والعظيم

ليس المصون ليس المصون نرفع ولا نكاد اننا انما نحن
 ولا صاخر ولا رقص ولا طرب ولا ارباش ان كان من جونا
 لا تصفوا ان نفوا ولا كدر وسع المحور وتجاوز الدنيا
 ان ترى ناسا في الله مكسبا علي دنوبك طوبى له من نفوا
 في المصون نواب مرفعة ولا طر وتوهم ومضائق
 في المصون المصون ولا صاخر ورمي ومحبط ومضائق
 لا يطل وسجاد وسجود ولا بدلق ونا جانب ورايا في

كتاب سلوك العارفين

١٧١ | كتاب سلوك العارفين

للشيخ أبي عبد الرحمن السلمي تقمده الله برحمته

بسم الله الرحمن الرحيم



(١) اللَّهُمَّ أَكْرَمْنَا بِطَاعَتِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَحَسْبِيَ اللَّهُ عَلَى سَيِّئَاتِنَا مُحَمَّدٌ وَآلُهُ أَجْمَعِينَ قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْعَالِمُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: سَأَلْتَنِي - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - عَنْ سُلُوكِ الْمُتَّقِينَ^١ وَمَرَاتِبِ مَقَامَاتِهِمْ، فَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ عَنِ الْمُوَحِّدِينَ الَّذِينَ وَحَّدُوهُ وَشَهِدُوا لَهُ بِالزُّبُودِ بِقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِئِينَ بِالْحَقِّ﴾ (١٨ ٣). فَحَقِيقَةُ الشَّهَادَةِ بِالْتَّوْحِيدِ مَا شَهِدَ الْحَقُّ لِنَفْسِهِ بِكَمَالِ عِلْمِهِ وَتَمَامِ قُدْرَتِهِ بِالْإِسْتِغْنَاءِ، ثُمَّ مَن وَحَّدَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ وَإِنَّمَا شَهِدُوا لَهُ رِسَالاً لَا حَقِيقَةً، فَكُلُّهُ عَلَى مَقْدَارِ عِلْمِهِ وَحَالِهِ وَبَعْدِهِ وَدَوْرِهِ وَشَهِدَ هُوَ لِنَفْسِهِ وَهُوَ مُشَاهِدُ ذَاتِهِ وَاسْتَشْهَدَ مِنْ اسْتَشْهَدَ مِنْ حُلُمِهِ قَبْلَ خَلْقِهِ لَمْ تَبْيَهْ أَنَّهُ سَالِمٌ عَمَّا يَكُونُ

(٢) وَشَهَادَةُ الْحَقِّ لِنَفْسِهِ بِمَا شَهِدَ بِهِ شَهَادَةٌ صَدَقَ، أَعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إِلَّا مِنَ الضَّادِقِينَ، وَشَهَادَةُ الْمَلَائِكَةِ [١٧] لَهُ بِذَلِكَ شَهَادَةُ اضْطِرَارٍ لِمَا يَشْهَدُونَ مِنْ أَنْسَارِ الْغَيْبِ وَلِمَا جُبِلُوا عَلَى ذَلِكَ^٢ ثُمَّ قَالَ: ﴿وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾ (١٨ ٣) أَرْبَعُ طَبَقَاتٍ: اثْنَانِ مِنْهُمْ

١ في الأصل المتقين

٢ في المائتين حاشية قال الشيخ أبو العباس «المعري» رحمه الله تعالى من أحب الظهور هو عبد الظهور، ومن

أهل الظاهر وهم أصحاب الأحاديث والفقهاء، وانتشار أرياب الباطن وهم أهل المعاملات وأرياب الحقائق

(٣) وأصحاب الحديث هم نقله الأخبار^١ وحافظوه المشتغلون بحفظه وجمعه وصحيحه وسقيمه والفقهاء هم العاملون بأحكامه وبيانه وناسخه ومنسوخه وبمجمله ومفصله وأهل المعاملات هم السالكون سلك الترهّد وتصحيح الأعمال والمجاهدات وأرياب الحقائق هم المجرّدون في حقائق التوحيد والمشيرون إلى التفريد من غير التجريد والمعبّرون عن معاني الأحوال. وهم الذين سموا الصوفيّة

(٤) وطبقة أخرى من العلماء هم علماء التسيه، وهم الذين تفرّدوا عن الكلّ بالفرد وتجرّدوا عن الأكوان وتوحّدوا بالأحد الصمد. عرفوا معاني أسامي الحقّ وحقائق صفاته وعابثوا الغيوب وشلبوا من أنشال ١٨١ آ الكون ورجعوا إلى حقائق الحقّ فتحقّقوا فيه وانقطعت أنبياهم عن المخلوق أجمع^٢ وانسحبوا إلى الحقّ وصحّحوا معه التّسبة بالكلّيّة. وهم سادة الأئمة، فالإخبار للغير عن أمرهم صعب^٣ وإخبارهم عن أنفسهم على حدود الإشكال. صحّ لهم مقامهم بتصحيح نسبتهم مع الحقّ وأنتكل عن المخلوق مواردهم ومصادرهم، وهم حجة الله في البلاد وإليه منزع العباد علت مرتبتهم المراتب لأنهم خطّوا

حسب الإجماع لله عبد الإجماع. ومن كان عبداً سواء عليه أظهره وأخفاه (إطلاق الهمس ١٥٠) ما ولدي، اعلم أنّ الله تعالى قال ﴿وَكُنْتُمْ بُدْنًا بَشَرًا﴾ ١٥٦، والمضى عند. فقد يحصل للعبد منه بالخافعة وهو لا يدري. وهو أن يجب بها ويشهد عليها ويستصر من لم يسلمها ويطلب العروس عليها عهد حنة أعطى بها سببات شجرة الم أبعد. في المصادر. ولما علم الله تعالى أنّ في عبادة الأنبياء والصالحين - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «المؤمن العوي خير وأعتب إلى الله من المؤمن الضعيف وفي كلّ خير» - فتح الله على الضعفاء باب الاكتفاء بالواجبات وفتح على الأنبياء باب بواطن الخبرات فبادر بعضهم إلى القيام بالواجبات خوف عقوبته فقاموا إليها خليصاً لأنفسهم من وجود الملكة وملائكة المنيّة لما قاموا له سوقاً له ولا طلباً للوواء مع ربوبيته طو قولوا بالخالقة ما قيل منهم قيامهم هذا ما فهم ما جهضوا إلا لأجل غرضهم ولم يظفروا إلا بحقوقهم فقاموا إلى واجبات الله بمرور سلاسل الإيجاب كذلك عجب ركن من قوم يسافرون إلى الجنة بالسلاسل وأما العباد الآخرون فستدعم من عليها السحب ووجود الحب ما ليس يكسبهم «الواجبات بالوواء» (أيض القدير ٩٤/٣-٩٦ والزيادة

رحالهم في المحصرة. فلا يرجعون منها إلى الزسوم إلا لإقامة فرض^١ أو ليتأذّب بهم مريد أو لدلاله^٢ مريد على سلوكه. وهم أهل التكمين في التصوّف وأهل الاستقامة فيه. إليهم النهاية وبهم القدوة في أحوال السلوك

(٥) فمن مقاماتهم التي سلكوها مقام التوحيد والتوحيد عندهم «إفراد القدم عن الحدث». «والمخروج عن الأوطان». و«قطع الحجاب». «وترك ما علم وجهل». وأن^٣ يكون الله تعالى مكان الجميع^٤. وهذا قول المجيد رحمه الله والموحد عندهم من يتوحد ثم يوحد. والتوحيد إثبات لا نفي فيه ونفي لا إنبات [١٨ ب] معه وفناء فيما بين الحالين. ثم فناء عن ذلك الفناء حتى لا يكون له حين ولا عه إخبار وطريقة الخراسانيين في التوحيد إثبات الموحد بنفي ما يضاده عنه. وأيضاً أن يكون العبد قائماً بستره وقلبه وحاله بين يدي ربه لا يلاحظ غيره ولا يشاهد سواء. وأيضاً هو بقاء الحق وفناء ما دونه

(٦) ثم المعرفة. وهو أن الله تعالى يعرف إلى خواصه بذاته ويسقط عنهم بذلك آثار المعرفة والزسوم فلم يعرفوا غير معروفهم ولم يعانوا سواه وأيضاً فإن العارف من تجمع له المتفرقات وتستوي عنده الأحوال يوسيط^٥ فيه رؤية الأنبياء وأيضاً أن العارف أن يكون بلا حد كما أن المعروف بلا حد وطريقة الخراسانيين أن المعرفة أنوار العاية على قلوب الأولياء. فبريتهم بأنواع الكرامات من القرية والمحبة والشوق والأنس وغير ذلك وطريقة أخرى هم وجود تعظيم الله تعالى في القلب وتأثير ذلك التعظيم حشياً على الجوارح وحسناً عليها

(٧) ثم يرجع إلى بيان مبادي [١٩ أ] المقامات والأحوال فأول مقام فيها التوبة. وهو أن يرجع من الكل إليه لأن له الكل وقيل أن يكون لله تعالى رجاءً بلا فقا كما كان له قعاً بلا وجه وطريقة الخراسانيين الرجوع من كل ما دونه العلم إلى مدحة العلم وقيل إن التوبة ألا تسي ذنك وقيل ألا تذكر ذنك

(٨) ثم الانتباه في التوبة أن يعرف من الله عليه بها أهله له من الرجوع إليه وقيل

١ في الأصل فرضه ٢ في الأصل ودلالته ٣ في الأصل أن ٤ في الأصل ويسقط
٥ الرسالة الغنوية ٢٦. باب التوحيد والزبدة منه

الإقبال عليه. وقيل: إن الانتباه تيقظ القلب للواردات. وطريقة الخراسانيين هو طرد الغفلة ولزوم المراجعة ثم الحذر. قال العراقيون: الحذر من الله مراقبة السر عن الالتفات^١ إلى الأغيار. وطريقة الخراسانيين أن يكون على حذر وهو أن يصحح توبته في محاسبة ما يضافها وقيل تصحيح توبة المريد في مفارقة المخالفات وتصحيح توبة العارفين في محاسبة الغفلات. وطريقة الخراسانيين «في تصحيح التوبة اتهام النفس على جميع [١٩ ب] الأحوال وترك الزكوة إليها في وقت من الأوقات لأنها الأثارة بالسوء.

(٩) ثم أول ما يلزمه ويجب عليه بعد تصحيح توبته وسلامتها أن يجتهد في إتمام فرائض الله تعالى عليه وأوامره في الأوقات المؤقتة. فيبدأ من ذلك بطهارته التي فرض في نفسها ومتعلق بها أجل الفرائض بعد التوحيد وهي الصلاة

(١٠) والطهارة طهارتان: طهارة في الظاهر هو على الأعضاء المرتبة وطهارة في الباطن على القلب بمداومة الإخلاص. فيصح ظهوراً وظاهراً^٢ بماء طاهر مطهر مع كمال اغسل أعضاء طهارتك في الحر والبرد مقروياً بالنية والعلم بأنك مأمور به من جهة الحق، لأن الله تعالى يقول: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (٥٠٩٨) ويعلم أنه إذا أخلص العمل لله تعالى كفاء منه القليل وإذا لم يخلص لم يكفه الكثير

(١١) ثم يبدأ في صلاته ويعلم أنه اتصال وهي في الحقيقة انفصال. وذلك أن العبد لا يتصل بربه إلا بعد انفصاله من [٢٠] الأكلان وما فيها ويعلم أنه في صلاته يتناهي ربه تعالى والمناجاة لا تكون إلا عن دونه، فيتحقق في ذلك ويلزم نفسه أدب ذلك الموقف، فلا يشهد غير من يساجي سرّاً وإعلاناً ويشغل بجماله في ذلك الوقت حتى لا يؤثر عليه شيء ولا يختلج في سرّه سبب يبدو^٤ عليه في ذلك المقام حال لم يكن يبدو^٥ عليه قبل ذلك، كما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي ولجوفه أزيز كأزيز المرجل من البكاء. ويحفظ على نفسه في تلك الحال أوامر الشرع وفرائضه وسنته وآدابه فإن الظاهر عنوان الباطن.

(١٢) ثم إذا فرغ من صلاته لا يحته شيء إلا النظر في تقصيره في صلاته وقلة حضوره

١ في الأصل يكون.

٢ في الأصل. ظاهراً.

٣ في الأصل يبدوا.

٤ في الأصل الالتفات.

٥ في الأصل يبدوا.

فيها وكثرة هواجسه ثم يطالب نفسه بزيادة ما أُنر عليه من مناجاة ربه أو فقدتها، فيشكر للزّادة ويمزن لفقدها ثم إذا صحّت له صلاته نظر في أفعاله كلّها على هذا السّبيل فيطالب نفسه بتصحيح جميعها ويرى تصغيره ونقصانه فيها ويعلم [٢٠] أن ما منه مرضي فهو من الله لا منه وما منه فهو في محلّ الآفة والسّخط

(١٣) ثم الورع وهو أن يتورّع عما سوى الله تعالى قال الخراسانيّون الورع ترك الشّهوات والشّهات^١

(١٤) ثم الزّهد والزّهد أن يزهد في الزّهد لعلمه أن ما يزهد فيه لا خطر له لذلك قال السّبلي: «الزّهد خشية، وحقيقة الزّهد أن يرهّد فيما سوى الله تعالى» وقال الخراسانيّون: الزّهد خلّو الأنفس والأيدي عن الدّنيا وخلّو القلب بما خلّت منه النّفس واليد وترك حفظ النفس أجمع^٢

(١٥) ثم الخوف وهو أن يخاف الله تعالى ^{فقط} ويحده منه. وأيضاً يخاف أن يبدو^٣ منه خلاف الحقّ فيسقط بذلك من عين الحقّ وطريقة الخراسانيّين ما سئل أبو حفص رحمه الله تعالى عن الخوف، فقال: «سل عنها الخائف فإني لم أر خائفاً قطّ إلا لنفسه أو على نفسه، فأين حقيقة الخوف من الله تعالى؟»

(١٦) ثم الزّجاء لتطمئنّ النّفس وتهدي^٤ ولا تتعلّق^٥ على الخوف، فإنّ الخوف يتأجّج عن

١. في الخامس حكي عن الحسن العمري أنّه قال مثقال درّة من الورع خير من ألف فطار من الصوم والصلاة
أشرح نهج البلاغة (١١/١٨٧)

٢ في الخامس وحكي عن إبراهيم بن أدهم: الزّهد ثلاثة أحرف: الزّاي والماء والقال. إلّا زاي ترك الرّيب، والماء ترك الهوى، والقال ترك الدنيا الزّهد الكبير ٧٥، رقم ٦٠ عن أبي بكر الورّاق: وعن إبراهيم بن أدهم، قيل له: بم وجدت الزّهد؟ قال ثلاثة أنباء: رأيت القبر موحشاً وليس لي موسى، ورأيت الطريق طويلاً وليس معي زاد، ورأيت الجمار غاهراً وليس معي حنّة (لم أجده في المصادر). وعن لقمان الحكيم أنّه قال يا بني: الإنسان ثلاثة أثلاث: ثلث لله، وثلث لنفسه، وثلث للورد. فأما ما هو لله فروحه، وأما ما هو لنفسه فطعمه، وأما ما هو للورد فجمسه (المواعظ العددية ١٠٣، الباب الثالث، الفصل الحادي عشر). قال رضي الله عنه سألت رجلاً شيخاً في المنام، فقال: أي شيء يقرب العبد إلى الله عزّ وجلّ؟ فقلت: لذلك ابتدء، وانتهاء، فابتداء الورع وانتهاء الرّضا والتسليم والتوقّل (لم أجده في المصادر)

٣ في الأصل يبدو

٤ في الأصل وتهدي . ٥ كذا في الأصل وليس الصحيح تتعلّق

صاحبه إذا لم يُمدَّ [٢١] بالزَّجاء. ومتى غلب الزَّجاء تعطلَّ العبد. وإذا غلب عليه الخوف قطع، فينبغي أن يمتدَّ وقال الخراسانيون: الزَّجاء هو المداومة على الطَّاعة مع ترك النَّظر إليها والاستغفال بها

(١٧) ثُمَّ الصَّبْر وهو الاتِّذاد بأنواع البلاء وحمل موته^١ حتَّى تنقضي أَيْمانه وقيل: الصَّبْر له وبه عَن سواء ودونه. وعبد الخراسانيين أَنْ الَّذِي يمرِّفه النَّاس صبراً هو^٢ التَّصَبُّر. والتَّصَبُّر هو التَّهَدُّف لِسَهام البلاء. وكلَّ ما يستلذُّ به الصَّابر ويكون فيه محظوظاً. وهذا هو التَّصَبُّر لأنَّه يتجرَّع مرارته ويكابده عليه^٣

(١٨) ثُمَّ الرِّضَا وهو قنَاؤه عى رِضاء ومشاهدة رِضاء الله تعالى عنه ومنهم من تعلَّله إرادة الحقِّ ومحَبَّة عن مطاوعة رضائه عنه لإرضائه بحال. وعند الخراسانيين أَنَّهُ لَا طَمَأنِينَةٌ^٤ عند كلِّ ولود يرد عليه شاء أم أبى. وقال بعضهم: «الرَّاضِي لَا تَغْيِرُ تَصَارِيفُ الْأَحْوَالِ بِهِ وَعَلَيْهِ». وقال الفضيل بن عياض: «الرَّضَا أَفْضَلُ مِنَ الرَّهْدِ فِي الدُّنْيَا، لِأَنَّ»
الرَّاضِي [٢١] ب | لَا يَتَمَتَّعُ فَوْقَ مَعْرَتِهِ»

(١٩) ثُمَّ التَّوَكُّل وهو أن يَكُونَنَّ فِي تَعَالَى كَمَا لَمْ يَكُنْ ويكون الحقُّ له كما لم يزل. وعند الخراسانيين أَنْ يَصْدُقَ اللهُ فِيهِ وَعَدٌ، وَيُشَقَّ بِهِ فِيمَا ضَمِنَ، وَيَسْقُطَ عَنْ نَفْسِهِ التَّدْبِيرُ واختلقت هاهنا الْأَحْوَالُ، فَنَالِ الْعَرَاقِيُونَ. التَّوَكُّلُ يَقْتَضِي الرِّضَا وقال الخراسانيون: الرِّضَا

١. في الأصل، موته. ٢. في الأصل وهو.

٣. في الماشي. ومن بعض المكاء رضي الله تعالى عنه ثلاثة من كبار الله تعالى لا يرضيها إلَّا من أحبَّ الفقر والمرض والصبر قال النبي صلَّى الله عليه وسلَّم: «مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْ عَطَاءٍ خَيْرَ وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ وَلَئِنْ أَحْسَنَ الْقَاتِلُ»

شعر

الصَّبْرُ سَعَاتُ مَا يَرْغَى	وكلُّ صمبٍ به يهون
اصبر وإن طالت الليالي	فربما أنكسر المشرور
وربما سبيلٌ بما صطبار	ما قيل هيبات لا يكون

أدبوان الإمام علي ١٩٤. أما سمع قوله تعالى: ﴿وَأَمَّا جَهَنَّمَ لَنْ يَأْتِيَنَّكَ بِأُشْيَا﴾ ٥٢١. ٥٢٨. ط. معروف منه عليك فيما يحفظ عليك من صلاحك ويكثر من أهلك وتواك ويترك سائر الأثوار والأغرة عنده. حكم ترى من عواقب حميدة ومواهب كريمة. والله ولي التوفيق منه وفعله.

٥. «الرِّضَا عى الله بقضائه والتَّسليم لأمره». ٣٠. حديث ١٦. حقائق التصبير ١/٢٧٩. القسوة ٥٩. كلاماً مستدراً الرِّسالة القدسية ٣٠٠. باب الرِّضا. والزيادة منه

يفتضي التوكل ولكلّ وجهة وإذا صحّ التوكل صحّ له التفرّغ والتسليم والجهادة. فالتفرّغ هو اتهام النفس فيما تشربه عليه ومخالفتها والاعتقاد على الله تعالى لعلمه بشفتة على عباده، ويصحّ له ذلك إذا التجأ إلى الله تعالى في جميع أحواله ولا يكون علاقةً سواء ولا متعلقاً والتسليم هو ترك التدبير وقبول الموارد بالسمع والطاعة والرحب والدعة والجهادة هي اتباع الأوامر بحسب الطاقة وإتباع البدن فيها إلى أن يبلغ إلى روح التلذذ بالعبادة فيصير في عبادته مستروحاً^١.

(٢٠) ثمّ الحياء وإثماً يتولّد الحياء من مطالعة الحية والعظمة [٢٢] فيستحي من توحيده ومعرفة وخدمته وحناته لما يعلم فيها من النقص والعيب وأثماً لا تصحّ لمقابلة الأمر وعند الحراسيتين الحياء هو الانتكاس بجميع القلب وملازمة الخدمة بنهاية الطاقة والتدبّر على ما سلف من الطاعة لشوحيها بالزينة والدعوى الصادقة فكيف الكاذبة

(٢١) ثمّ الإرادة^٢ وهي اعتقاد القلب  طلب من الله تعالى وإرادة موافقته. وإذا صحّ له حال الإرادة استغنى بصحة إرادته عن علم العلماة وحكمة الحكماء وعلامته أن

١ في الماشر وثأنا أنباء الآخرة لرأس المله هذه المتصلة التي هي التوكل وتخلع القلب عن العلات لما أحكموها وحصلوها عنها تفرّغوا لعبادة الله تعالى وتكفوا عن التمرّد عن الخلق والبيعة في الأرض وانتعاش النبالي واستيطان الجبال والتمتع بمصاروا أقوى العباد ورجال الذين وأحرار الناس وملوك الأرض بالحقيقة يسيرون حيث يهتدون ولقد أحسن من قال

سـ

قلوبهم من الدنيا سراحه
ملوك الأرض سببتهم سباحه

أرى الزخاد في روح وداحة
إذا أبصرتهم أبصرت قوماً

وما الملوك هيأشرون المروء ويكافحون الأعداء إنا هلكاً وإنا ملكاً حتى يحصل لهم مرثية الملك وعند الولاية

٢ في الماشر حاشية مثل حصن السبرج ما وصلت إلى ما وصلت إليه؟ قتال ثلاثة أنباء. أحقرت من الدنيا الذمّر. ومن الآخرة الزمّة. وترك ما أريد لما يريد. ففقت عما أريد. وقفت بما يريد. واعلم أنّ الطريق الموصلة إلى الله عزّ الإبداعات من عسك (الم أجده في المصادر). وقال أبو حفص المجدد: منذ أربعين سنة ما ألقى الله في حال فكرته، ولا ظفني إلى غير، فسخطه (تاريخ بغداد ١٠/١٤٦ والأشرف ٢٩٨/٢ كلاماً مسوياً إلى أبي عثمان الحبري).

يكون نومه غلبة وأكله فاقة وكلامه ضرورة ثم يصير مراداً، والمراد من يحمل عنه الأفعال^١ ويسير في الزاحات والعوالي^٢ يكون محمولاً لا حاملاً وما من يمشي برجليه كمن يمشي إليه ولا من نودي في السر كمن نودي عليه وقال بعضهم في الفرق بين المراد والمريد: «إن المرید تتولاه سياسة العلم والمراد تتولاه رعاية الحق» سبحانه، لأن المرید يسير والمراد يطير، فحق السائر الطائر؟»^٣

(٢٢) ثم إذا صحت له [٢٢] هذه الطرق سلوكاً لا خبراً وعلماً يلزم بعد ذلك آداب الفقر وسياسته^٤ ومن آداب الفقراء ومواجهه أن يخاف الفقير^٥ على فقره أكثر مما يخاف الغني على غناه وأن يغار عليه ولا يظهره وإذا ظهر^٦ عليه «حسي»^٧ من ذلك اجتهد في ستره، ولا يجالس الفقراء^٨ بحالة يظهر بذلك فقره، ولا يباين الأغنياء مباينة تبدو^٩ بمباينتهم عليه آثاره^{١٠}، ويصحب الخلق على شرط^{١١} السلامة، ولا يدي غناً ولا فقراً ويكون في الناس كواحد منهم، ولا يميز بينهم إلا بملازمة آداب سلوكه وله أحوال يخلو^{١٢}



١ في الأصل الإقبال
٢ في الأصل والبراب
٣ في الأصل يتولاه
٤ القائل هو المنجد بن محمد البغدادي كتاب في الإحاطة الفقهية ٣١٠ باب الإزادة، وطبقات الشافعية الكبرى ٢/٢٦٥ والزبادة من الرسالة الفقهية

٥ في الحاشية قال إبراهيم بن أحمد رضي الله عنه «لمت عن وردي فاستبقت فندمت فنت بعد ذلك ثلاثة أيام من الفرائض، فلما استبقت سمعت هاتفاً يقول: كل شيء لك مغفور سوى الإعراض عما قد عرفنا لك ما فات من ما فات منا ثم قيل يا إبراهيم، كن عبداً فكت عبداً ما سترعت»

٦ توجد نسخة أخرى للفرقات الآتية من الرسالة في مجموعة مكتبة فاتح بحث رقم ٢٥٥٣ بين أوراق ٦٠ ب إلى ٦٢ ب باسم «آداب الفقر وشرائطه وما يجب على الفقير أن يعتمد» تبدأ اعتباراً من هنا وتنتهي «يبدو بعد هذا حال المكاشفة» أنسنا هنا إلى تلك النسخة بحرف «ب» وس هنا أنسنا إلى نسخة الأصل بحرف «أ» والمدير بالذكر أن السليبي نقل هذه الفقرات (س رقم ٢٢ إلى رقم ٢٦) في كتابه «بيان تدلُّ الفقراء» الفقرات رقم ٤٢ إلى رقم ٤٦ باختلاف يسير ولم نسر هنا إلى اختلاف نسخ «سلوك العارفين» مع نسخ «بيان تدلُّ الفقراء»

٧ ب بسم الله الرحمن الرحيم وآداب الفقر وشرائطه وما يجب على الفقير أن يعتمد» قال الشيخ أبو عبد الرحمن السليبي رحمه الله عليه ينبغي أن يخاف الفقير

٨ ب أخير

٩ الزبادة من «بيان تدلُّ الفقراء» ١٠ أ الفقير

١٢ ب «ولا يجالس الفقراء بحالة يظهر بذلك فقره ولا يباين الأغنياء مباينة تبدو بمباينتهم عليه آثاره

١٣ أ وتصحب على شرط ١٤ أ يخلو

بنفسه يطالبها^١ بصدق ما يبيده^٢ ويظهره نفسه مه في تعب، والثاس منه في راحة يسبح^٣ للخلق ظاهره ولا يصتر^٤ عليهم باطنه. ولا^٥ يسكن إلى معلوم ولا يوحنه معدوم^٦ وإن ظهر له من القدرة رفق قلبه^٧ وعلمه أن الحق أظهر له^٨. وإن ظهر له ذلك بسبب مئزه ولم يخالف شرط العلم ولا^٩ يطلب عانها، ولا يتبع^{١٠} نفسه مراداً، ولا يتكلف في الطلب، ولا يلزم موضعاً يعرف به، ولا لباساً يتميز به عن أبناء جبه يكسب^{١١} ظاهراً ويتوكل باطناً إن نطق فيعلم، وإن سكت فيوقار وحلم،^{١٢} [٢٣] آ وإن أكل فيابتار، وإن نظر فيبعرة، وإن سكت^{١٣} فيفكرة،^{١٤} وإن سمع فيوجد، وإن أمر فيمعروف، وإن نهي فغن منكر يشغله وقته عن مراقبة أوقات^{١٥} إخوانه. يرى فضل الخلق^{١٦} بمشاهدة نقصاته فيستعمل^{١٧} الأخلاق مع الأجانب، فكيف مع الموافقين؟ يحترم المشايخ ويكرم الأصحاب، ويرحم المريد. لا يأخذ الرفق بسبب إلا في وقت الحاجة من موضع يسكن إليه قلبه^{١٨} ولا يبدأ^{١٩} في رفقته^{٢٠} بأحد دون أصحابه. يحتمل أذى أصحابه ولا ينفذهم، ويحفظ لهم أحكامهم ولا يحكم عليهم. إن^{٢١} جاراهم العلم فعل سبيل^{٢٢} التبع وإن كلمهم فعل طريق الأنس. يطلب لثرائهم معاذير،^{٢٣} وإن^{٢٤} ظهر عذر ولم^{٢٥} يكفه قلبه علم أن العيب منه لا منهم.^{٢٦} يستر عليهم القبايح بل لا يرى منهم قبيحاً إلا في حرق^{٢٧} الكسح أو لما يؤذي إليه فقط لا يرى نفسه أهلاً لبالاستم إلا على حد التبع يأخذ نفسه باستعمال انشريعة ومحاسن آدابها أن^{٢٨} لا يضيع التواضع، ولا يتهاون بالسنن [٢٣] ب يراقب^{٢٩} قلبه في أداء الفرائض ولا^{٣٠} يرى نفسه

١ ب - بلارمة آداب سلوكه وله أموال يخلو بنفسه يطالبها	٢ آ تبديه
٣ آ يسبح	٤ ب يعن.
٥ آ معلوم	٦ ب معلوم
٧ ب لا	٨ آ له.
٩ ب لا	١٠ ب يسبح
١١ ب لا	١٢ ب يحكم
١٣ ب لا	١٤ آ يفكر
١٥ آ أوقات	١٦ ب طفل الله تعالى
١٧ ب يستعمل	١٨ ب يكسب
١٩ ب لا	٢٠ آ رفق
٢١ ب وإن	٢٢ آ يبدأ به شيء
٢٣ ب لا	٢٤ آ معاذير
٢٥ آ لا	٢٦ آ أن العيب هو لا هم.
٢٧ ب ويراقب	٢٨ ب لا

أهلاً لرفع حاجة إلى مولا، ويكون من حاجاته إلى مولا سؤال التوبة والمغفرة والتفران^١
بتيسير أرزاقه^٢ في كل الأوقات^٣

(٢٣) ولا يزدري الفقراء ولا يتخضع للأغنياء بسبب^٤ رفق، ويتيقن أن المعطي والمانع هو
الله وحده^٥ تعالى يكون فقره عن الأكوان، وغناؤه بمكنونها يرحم أهل البلاد، ويسأل ربه
العافية، ولا يعير أحداً، ولا يحقد على مسلم، ولا يحسد إخوانه، ولا يشمت بهم، ولا ينقض
عهداً، ولا يخالف عهداً، ولا يسكن إلى شيء ويسكن إليه كل شيء، ولا يألف أحداً
ويألفه كل أحد، ولا يستأنس أحداً^٦ ويستأنس به كل أحد ظاهراً إمام آداب المريدين،
وباطنه مرآة أنوار العارفين لا يعرفه في فقره ومقامه إلا أنشكاه^٧ لا^٨ يسافر على المراد بل
يكون^٩ سفره^{١٠} حجاً أو جهاداً أو تصد شيخ أو رياضة نفس أو صحة رفيق^{١١} أو طلب
علم أو زيارة أخ ويتعلم من العلم ما لا يستغنى عنه في أداء^{١٢} فرائضه، ويدوم درس
القرآن [٢٤] في حلواته،^{١٣} ويشغل بالذكر في أكثر أوقاته، ولا يستأوت في فقره ولا
يشكو^{١٤} فإن شكايه الفقير لا نهاية^{١٥} ويشغل^{١٦} في دوام المجاهدة ظاهراً وباطناً^{١٧}

ما ينبغي للفقير من تعظيم

١ ب - والصبر.

٢ ب - بتيسير أرزاقه في كل الأوقات

٣ أ - لب

٤ ب - وحده.

٥ أ - لا

٦ ب - إلى أحد

٧ ب - لا يعرفه في فقره ومقامه إلا أنشكاه

٨ ب - ولا

٩ أ - ويكون

١٠ ب - سفره

١١ ب - أو صحة رفيق

١٢ أ - آداب

١٣ أ - حلوته

١٤ أ - يشكو

١٥ ب - ولا يستأوت في فقره ولا يشكو فإن شكايه الفقير لا نهاية لها.

١٦ أ - ويصد.

١٨ في حاشي دأته حاشية قبل للشيخ أبي معين رضي الله عنه يا سيدي، ما لنا نرى المساكين يدخلون في
الأسباب وأنت لا تدخل فيها؟ قال يا أخي، أتصومنا الدنيا دار لله ونحن فيها صيوفه، وقد قال عليه السلام
«الصباغة ثلاثة أيام» فلما عند الله ثلاثة أيام صباغة، وقد قال سبحانه ﴿وَلَوْ يَرَوْا يُدْمِنُ بِكُمْ كَأَنَّ آبَاءَهُمْ بِشَا
تَعْدُونَ﴾ (٢٢: ١٥٧)، فلما عند الله ثلاثة آلاف سنة صباغة هذه إقامتنا في الدنيا منها وهو منك كل ذلك بعضه في الدار
الأخرة وزايد على ذلك الخلود الدائم، نظر العبد إلى قبوثة الله به في كل شيء، أكر نسبح قوله سبحانه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (٢١: ٢٥٥ و ٢٤)، هو سبحانه قديم الدنيا والأخرة، قديم الدنيا بالزرق والسماء والأخرة
بالأخضر والجوهر، فإذا علم العبد قبوثة ربه به وقبائه عليه ألقى قياده إليه وانطرح بالاستسلام بين يديه، فأنق
نفسه بين يدي ربه حليماً فانظراً ما يرد عليه من الله حكماً

(٢٤) أعز شيء عليه وقته، لا يشغله إلا بأعز الأشياء وهو دوام المراقبة واتباع الأوامر وطلب مرضاة ربه أرجى أوقاته^١ عده وقت يقوم بخدمة إخوانه، يؤثر إخوانه^٢ بالأرفاق، ويتحمل عنهم المشاق، ولا يرى لنفسه فضلاً على أحد من إخوانه يلزم نفسه الأدب^٣ ليتأدب^٤ به من يجالسه يتوب عن أصحابه إذا أخطأوا، ويعتذر إليهم إذا أذنبوا، ويعتصمهم إذا أعتروا^٥، ويصفح عنهم إذا زلوا يتكبر على من يتكبر على الفقراء، ويميل إلى من يحترمهم ويميل إليهم^٦ يوسع على إخوانه بالأحكام^٧، ويضيق على نفسه فيها يترك ما لا يعنيه ويشغل بما يعنيه يتأدب بالمشايخ، ويؤدب الأصحاب، ولا يصحب الأحداث، ولا يأخذ أرفاقاً^٨ النساء

(٢٥) يسكن سره عند القدم، ولا يعتمد على الكفاية إذا وجد [٢٤] ب | بل^{١٠} يعتمد على الكافي عز وجل^{١١} يعادي الهوى، ويعاتق الصبر^{١٢}، ويفارق الشهوات كلامه

١ أ رصا	٢ آ وقت	٣ ب أصحابه
٤ أ الأرفاق	٥ أ ولتأدب	٦ أ أصغروا
٧ ب - ويميل إليهم	٨ ب في الأخلاق	٩ ب دفاق

١٠ ب - ولا يعتمد على الكفاية إذا وجد بل

١١ في هامش: «أ» حاشية انظر إلى قوله صلى الله عليه وسلم: «لو توكلتكم على الله حتى توكلتم لررقتكم كما تروق الطير، تمدوا حماساً وتروح طائفاً» تراء بدل على الأمر بالتوكل على الله لا على بني الأسباب، بل بدل على إنياتها لقوله صلى الله عليه وسلم: «مددوا حماساً وتروح طائفاً» فقد أثبت لها مدوها ورواحها وهو سبها، ونق عبها الاتجار. فكأنه صلى الله عليه وسلم يقول لو توكلتكم على الله حتى توكلتم لما أفسدتم ولا ضللكم إلى الأصل ولا أفسدكم التوكل على الله عن الاتجار معه وررقتكم كما تروق الطير. تروق دوى يرميها ولا تدخر لديها نقه سبها بأن الله لا يصحبها، فأنتم أيها المؤمنون أول بذلك، فأعاد صلى الله عليه وسلم أن الاتجار إنما هو من صف الفئتين. فإن قلت: «كل اتجار هذا حكمة، ثم هو مختلف أمثال؟» فاعلم أن الاتجار على ثلاثة أقسام اتجار الظالمين، والاتجار القصدى، واتجار السابقين. فأما القسم الأول فهم المذنبون بخلاً واستكثاراً السكون مباحات واتجاراً، استحكمت القسلة على قلوبهم، واستولت الشهوة على غوصهم، فهم لا تفرغ من الدنيا همهم، ولا تنسجهم إلى غيرها غيبتهم. الثالث - الكلمة لم أتكن من فرائدها وإن كانوا أنبياء الظاهر، فلكم وإن كانوا أمراء، فهم من الدنيا لا يشعرون، وعن طلبها لا يعتررون، فلابس بهم الأسباب، ونعزفت بهم الأرباب. «أولئك كالأنعام بل هم أضل» أولئك هم الظالمون (٧٦٩ ٧) لم يبق في قلوبهم شئ سوى الهيمنة واستماع الموهبة، فلن أن ترع أمهالهم، لو تركوا أموالهم، لأن خوف الفقر قد سكن قلوبهم.

١٢ ب - يعاتق الصبر ويعادي الهوى

صحيحة، وصحته فكر لا يجالس إلا إخوانه، ولا يرافق إلا أقرانه، ولا يصحب مخالفاً
 لطمع،^١ ولا ينبط^٢ لصاحب ديا^٣ بسبب^٤ رفق بصون فقره عن مخالطتهم وبجالتهم،
 ولا يلين جانبه للعوام فيعطر قوا^٥ بذلك^٦ إلى مجالسته ويتأدب بإمام، ويلتزم السنة^٧،
 ويصحب من يتبعها، ويحنت البدعة وأهلها ولا يلبس المرقعة^٨ إلا مضطراً، ولا يتزوج إلا
 إذا خاف على نفسه هتك حرمة، ولا يتصدّر في المجالس، ولا يتكلم على الناس، ولا يعتاد
 مجالس السماع، ولا يدخر، ولا يرجع إلى معلوم، ولا يكون له بقره وجه^٩ إلى الأغنياء^{١٠}،
 (٢٦) ويعلم بعد هذا كله أن سالك^{١١} الأحوال لا بد له من علم سلوكه وعلم
 الأحوال^{١٢} ويعلم أن العلم به غير المعرفة، وأن المعرفة به غير الوصول إليه، وأن الوصول
 إليه [٢٥] غير التحقق فيه،^{١٣} وأن التحقق فيه^{١٤} غير الصدق، وطلب الصدق في
 التحقق^{١٥} من أجل المقامات ولا يعرف مقام الصدق من نفسه^{١٦} إلا الأتباء وخواص
 الأولياء^{١٧} الذين بلغوا محل القرب والتقرب إلى الكاشفة والمجاهدة

(٢٧) هذا وأنباهه صفة أهل الصفة رضي الله عنهم الذين تولوا على حكم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فكانوا في حكمه وبعث رفته قال الله تعالى: ﴿لِلنُّفَرَاءِ الَّذِينَ أُخْبِرُوا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ يَسْطَلِعُونَ ظَهْرًا فِي الْأَرْضِ يُسْأَلُ فِيهَا الْأَغْنِيَاءُ مِنَ الثَّغَفِ شَرْفَهُمْ
 بِسَبَاهِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْفًا﴾ الآية (٢: ٢٧٣)

(٢٨) وصيانة الفقراء في ثلاثة أشياء الكون بحكم الوقت، وملازمة الأوامر على حدود
 الشئ، وترك التشويق للأرفاق، وإذا صحت له هذه المقامات طالب نفسه بالصدق فيها
 والصدق ترك المداينة مع النفس في حال من أحوالها، ومطالبتها بتصحيح أفعالها وأحوالها

١ ب - كلامه صبيحة وصحته فكر لا يجالس إلا إخوانه ولا يرافق إلا أقرانه ولا يصحب مخالفاً لطمع

٢ ب - ينبط ٣ أ - ديا ٤ أ - بسبب

٥ أ - فيعطروا ٦ ب - بذلك ٧ ب - ويلتزم السنة ويتأدب بإمام

٨ أ - الرقعة ٩ أ - وجهاً ١٠ ب - الأغنياء

١١ أ - مالك ١٢ ب - وعلم الأحوال ١٣ أ - فيه

١٤ أ - به ١٥ ب - التحقيق ١٦ أ - بنفسه

١٧ ب - وخواص من الأولياء

ومن الحكم فيما بينه وبين ربه [٢٥ ب] طريقة الصدق، فإنه لا يصل إلى شيء من سهيل (٢٩) ثم ^١ براعي ظاهره بحسن آداب الشرع والوقوف مع الأوامر بالمبالغة ^٢ والمجد والتباعد عن المناهي، ويراقب باطنه وما يرد عليه من الأحوال ساعة بعد ساعة، ^٣ ويسوس ^٤ باطنه بالمراقبة كما يسوس ^٥ ظاهره بالمراعاة، ^٦ ويرجع في طرد الغفلة والاتجاه والتضرع إلى ربه، ويشاهد في ذلك كله ^٧ مراقبة الحق عليه في ^٨ كل الأحوال، فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (١٤١)

(٣٠) وإذا صح ^٩ له مراعاة ظاهره ومراقبة باطنه يبدو ^{١٠} له ^{١١} بعد ذلك ^{١٢} حال المكاشفة ^{١٣} في طريق المراقبين أن يكشف له عن المغيبات فيحكم فيها وعليها ويكشف له عن أحوال الخلق ولا يقيب عنه منهم شيء وطريقة الخراسانيين أن يكشف له عن عيوب النفس وخيانة الشر فلا يدخل عليه حال إلا وهو يعرف صحته وسقمه ولا يفعل عن [٢٦ أ] ظاهره وباطنه

(٣١) وأما أحوال الحقائق في المكاشفة، فمنهم من يكشف له عن حاله، ومنهم من يكشف له عن مراده، ومنهم من يكشف له عن عموم الأحوال ولا يؤذن له في الإخبار عنها، ومنهم من يكشف له عن مراد الحق فيهم، ومنهم من يكون مكتشفاً مأذوناً له في الإخبار عما كُشف له من المراتب التي خصّ هو بها وخصّ بها سائر الأولياء، وهذا دخل في محل الأمانة، والأمناء من الأولياء هم في النهاية في الولاية.

(٣٢) ثم يصح بعد ذلك حال المشاهدة والمشاركة أن يشهد الغيوب وما يجري فيها ويشاهد فعل الله تعالى به وفعله في الخلق وما يرد ويصدر وأهل المشاهدة متباينون في

١ سقطت العبارات التي وقعت بين < من > و < ب >

٢ ساعة صاعداً ٣ آ - ويسوس

٤ كما يسوس ظاهره بالمراعاة ٥ آ - كله

٦ ب - فإن الله تعالى يقول ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ ٧ ب و

٨ ب - صحب ٩ آ، يبدو

١٠ ب - هذا ١١ ب - له

١٢ ب - والله أعلم وتنتهي الرسالة، ومن هنا أنشأنا إلى السجدة آء بكلمة «الأصل»

مقاماتهم على حسب تباين أهل المكاشفة

(٣٣) ثم يدخل في مقام الساء والبقاء. وهو عند الحراسانيين أن يفنى عن كل شيء ويفنى عن مراداته ويقوم [٢٦ ب] على مراد الحق فيه وعند العراقيين فناء حفظ العبد عن كل شيء سوى الله تعالى بقاء حفظه من الله تعالى ثم يفنى حفظه ويبقى عليه حفظه بعلم فناءه. وقال ابن طاهر^١ «هو فناء رؤية العبد عن جميع الأشياء تبقى مشاهدته بوجودها ومظهرها». وقيل: «إن البقاء إخلاص العبودية والبقاء القيام بأدائها».

(٣٤) ثم يدخل في مقام التمكن. والتمكن عند العراقيين «حال» قوم جاؤوا درجات الأوصاف والمخطوط والإرادات، فوصفهم بما يوصفون به وأراد بهم ما يراد به وحكمهم حكم الحق فيه ومن علامته في هذا المقام هو من تشتمل عليه أنوار الحق فتقهر فلا يكون له رجوع إلى شيء من أحواله ولا التذاذب بما يطري عليه لما غلبه من أنوار الحق. وعند الحراسانيين التمكن حال يرد على العبد ينتهي عليه حمل موارد الحق حتى لا يعجزه بعد التمكن واردة^٢ لكمال ما أيده به من عناية الحق

(٣٥) ثم يدخل في حال الجمع والتمتع. وهو [٢٧ أ] عند الحراسانيين أن يجمع الله بهمة ولا يشتت عليه وقته، فيكون مجموع التمتع واقعاً مع الحق على حد الاتفاق. وهذه اللقطة كرهها^٣ مقدموا مشايخ خراسان وأنكروها ولم يطلقوها من أطلقها منهم أطلقها متبذة على ما تقدم من البيان وعند العراقيين أن يجمعه الله إليه بعد افتراقه، فقالوا التفرقة لسان العلم، والجمع لسان الحقيقة وأجمعوا أنه لا محل لأحد أن يتخير عن لسان الجمع إلا بعد فناءه عن كل حفظ وفناء كل حفظ عنه ويلوغمهم إلى محل الأمن ومواقف الأمن وهم في الأولياء^٤ بمنزلة الرسل في الأنبياء. وهم أهل الأشراف المأذونون لهم في الإخبار عن أسرار الحق لعلمه بأمانتهم وأنهم لا يتخبرون به إلا من كان أهلاً له على قدر أحوالهم وأوقاتهم. وهم أهل القراصات الصادقة والمحدثون والمكلمون من جهة الحق، إما إلهاماً^٥ أو بياناً أو بيئاً أو

١ هو أبو بكر عبد الله بن طاهر الأبهري المصري (ت نحو ٣٣٠) راجع طبعات الصوبة شريه ٣٩١ بهرسن

٢ في الأصل: وأراد ٤٠٦

٣ في الأصل: كره ٤

٤ في الأصل: إلهاماً ٥

٥ في الأصل: إلهاماً ٦

شهادة ٢٧] قال الله تعالى: ﴿أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ يَتَنَبَّأُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ لَهُ﴾ الآية (١١)

(١٧) وهم حوارج الأولياء العالمون بالمقادير والعارفون بالمراتب

(٣٦) حيثُ صلح له تغليب الأعيان ومساعدة القضاء في قول الله تعالى ﴿كُنْ﴾ (٢)

(١١٧) فيكون القضاء له مساعداً^١ وذلك أن الحق سبحانه وتعالى لا يُنطقه إلا في وقت يقضي في ذلك الوقت تمام مراده، ويطلق لسانه بالدعاء إذا قضى إجابته، وإذا دعاه وافق دعاؤه الإجابة. وإذا سأل ساعداً سألته الكون^٢ وأعلى^٣ حالاً منهم ما سمعت أبا عثمان سعيد بن سلام المقرئ رحمه الله عليه، يقول: «إذا تحققت في البعد الولاية وجاوز حدود حقائق الإيمان، يبلغ إلى رتبة في حالة أنه يمر بجالس المطيعين فيراهم على الطاعات، فيفرح قلبه بهم فيدخلون^٤ بسروره وبركة نظره في الأولياء ومحلّ السعداء من غير أن يسأل لهم ذلك، لكن ببركة نظره وكذلك إذا مرَّ بجالس العصاة [٢٨] فيراهم على معصية من المعاصي، فيقع بصره عليهم فيستوحش منهم، فتتقهم^٥ وتخشعهم منهم في الطرد والموان ويدخلون بذلك في محلّ الأشقياء من غير أن يدع^٦ عليهم ويكون هو في هذه الحال أرحم بالخلق منهم بأنفسهم يحزن لهم بما يجري عليهم من الخالفات، ويفرح بما يشاهد عليهم من آثار الموافقات. ﴿وَأَنَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (٢: ١٠٥)»

ونحن نسأل الله ألا يحرمنا بركاتهم وأن يجعلنا من أتباعهم والمقتدين بهم ولا يحرمنا ما رزقهم ويسهل علينا سبيل الخيرات برحمته. إنه على ما يشاء قدير وبالإجابة جدير، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

منابع و مأخذ^١

(١) منابع عربی

١ «آداب الصَّحبة» = «كتاب آداب الصَّحبة وحسن العشرة»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى البجلي الأردني الشيبوري (٢٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق م. ي. قسطنطين، في مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي، ٢/٣١-١٣٢، طهران. مركز نشر دانشگاهي، ١٣٧٢ هجری شمسی

٢ الأحكام = كتاب الأحكام في الحلال والحرام، الإمام الهادي إلى الحق بمسعى بن الحسين بن القاسم بن إبراهيم (٢٤٥-٢٩٨)، جمعه أبو الحسن علي بن الحسن بن أحمد بن أبي حريصة، ٢ ج، الطبعة الثانية، مطبعة، مكتبة التراث الإسلامي، ١٤٢٠/١٩٩٩.

٣ أحكام القرآن، أبو بكر أحمد بن علي الزاوي المصنوع الحسني (٣٠٥-٣٧٠)، ٣ ج، مصر: المطبعة البهية، ١٣٤٧

٤ إحياء علوم الدين، أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (٤٥٠-٥٠٥)، ٥ ج، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٦/١٩٨٦

١ منابع و مأخذ دبل مربوط به رساله های هشتم به بعد است.

٥ أدب الذبا والذين، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب البصري الماوردي (٣٦٤-٤٥٠)، تحقيق ياسين محمد التوأس، الطبعة الثانية دمشق، دار ابن كثير،

١٤١٥/١٩٩٥

٦ الاستذكار الجامع لمذاهب فضلاء الأمصار وعلماء الأقطار فيما تضمنته الموطأ من معاني الزاوي والآثار وشرح ذلك كله بالإيجار والاختصار، ابن عبد البر أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري القرطبي (٣٦٨-٤٦٣)، تحقيق سالم محمد عطا ومحمد علي معوض، ج ٩، الطبعة الثانية: بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٣/٢٠٠٢

٧ الاستماعة في مدح الثلاثة، أبو القاسم علي بن أحمد بن موسى بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر الكوفي (ت ٣٥٢)، طهران مؤسسة الأعلمي، ١٣٧٣ هجري شمسي

٨ الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري القرطبي (٣٦٨-٤٦٣)، تحقيق علي محمد عوض وعادل أحمد عبد الموجود، ج ٤، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥/١٩٩٥

٩ أصول الملامنة وغلطات الصوفية، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٦/٤١٢-٤١٢)، تحقيق عبد الفتاح أحمد القساوي محمود، القاهرة: مطبعة الإرشاد، ١٤٠٥/١٩٨٥

١٠ الأعلام: قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، غير الدين الزركلي (١٣١٠-١٣٩٦)، ج ٨، الطبعة الثامنة بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٨٩

١١ الأعاني = كتاب الأعاني، أبو الفرج علي بن الحسين الإصفهاني (٢٨١-٣٥٦)، ج ٢٤، بيروت دار إحياء التراث العربي، بدون تاريخ

١٢ الإكمال في رفع الأرتباب عن المؤلف والمختلف في الأسماء والكسب والألقاب، ابن ماكولا أبو نصر علي بن هبة الله بن علي بن جعفر (٤٢١-٤٧٥)، ج ٧، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بدون تاريخ مصورة عن طبعة حيدرآباد الدكن، مطبوعات دائرة المعارف العثمانية، من ١٣٨١/١٩٦١ إلى ١٣٨٧/١٩٦٧

- ١٣ الأحمالي = كتاب الأحمالي، الشيخ المفيد أبو عبد الله محمد بن محمد بن عثمان الصكري البغدادي (٢٣٦-٤١٣هـ). تحقيق الحسين أستاذ ولي وعلي أكبر الفقاري. قم، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية. ١٤٠٣
- ١٤ الأنساب، أبو سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني (٥٠٦-٥٦٢هـ). تحقيق عبد الله عمر البارودي، ج٦، بيروت، دار الفكر، ١٤١٩/١٩٩٨
- ١٥ إبقاظ الهمم في شرح الحكم، ابن عجيبة الحسني أبو العباس أحمد بن محمد بن المهدي (١١٦٠/١١٦١-١٢٢٤هـ). تحقيق عاصم إبراهيم الكيتالي الحسيني الشاذلي انذرقاوي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٦/٢٠٠٥
- ١٦ بصائر الذرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (ت ٢٩٠هـ). تحقيق ميرزا حسن كوجه باغي، طهران: مؤسسة الأعلمي، ١٤٠٤
- ١٧ تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن يحيى الزبيدي (١١٤٥-١٢٠٥هـ)، ج ١٠، القاهرة: المطبعة الخيرية، ١٣٠٦
- ١٨ تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (٦٧٣-٧٤٨هـ)، ج ٤٦، تحقيق عمر عبد السلام التدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤١٨/١٩٩٨
- ١٩ تاريخ بغداد = تاريخ مدينة السلام وأخبار محدثيها وذكر فضائلها العلماء من غير أهلها ووارديها، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي (٣٩٢-٤٦٣هـ)، تحقيق بشار عواد معروف، ج ١٧، بيروت، دار الغرب الإسلامي، ١٤٢٢/٢٠٠١
- ٢٠ تاريخ دمشق الكبير، ابن عساكر أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله الدمشقي الشافعي (٤٩٩-٥٧٦هـ). تحقيق أبي عبد الله علي عاشور الجنوبي، ج ٧٥، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢١/٢٠٠١
- ٢١ التاريخ الكبير، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (١٩٤-٢٥٦هـ)، ج ٨، بيروت: دار الكتب العلمية، بدون تاريخ، مطبوعة حيدرآباد الدكن: مطبوعات دائرة المعارف العثمانية، ١٣٦٠

٢٢ تاريخ البعثوي، ابن واضح أحمد بن أبي يعقوب إسحاق بن جعفر بن وهب الكاتب
الأخباري البعثوي (ت ٢٩٢)، ج ٣، النجف: المكتبة المرتضوية، ١٣٥٨

٢٣ تخرّيج الأربعين السليبية في التصوف، محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوي
(٨٣١-٩٠٢)، تحقيق علي حسن علي عبد الحميد، بيروت: المكتبة الإسلامية،
١٩٨٨/١٤٠٨

٢٤ التدوير في أحبار قزوين، أبو القاسم عبد الكريم بن محمد الزاغبي القزويني (ت ٦٢٣)،
تحقيق عزيز الله المطاردي المحبوشافي، ٤ ج، بيروت: دار الكتب العلمية،
١٩٨٧/١٤٠٨

٢٥ التذكرة السعدية في الأشعار العريضة، محمد بن عبد الرحمن بن عبد الجيد القبيدي (من
أعلام القرن الثامن)، تحقيق عبد الله الجبوري، بيروت: دار الكتب العلمية،
٢٠٠١/١٤٢٢

٢٦ تسمية كتب في أصول التصوف والوحد، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن
موسى السلمي الأزدي السابري (٣٣٠/٤١٢)، تحقيق سليمان إبراهيم آتش،
الطبعة الأولى: (أسرة) الناشر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، ١٩٩٣/١٤١٤

٢٧ التمتع من أعلاط العامة في مسألة الإمامة، أبو الفتح محمد بن علي بن عثمان
الكرامكي الطرابلسي (ت ٤٤٩)، تحقيق فارس حسون كريم، قم: دار الفدير، ١٤٢١
٢٨ الثمّن لمدح أهل التصوف، أبو بكر محمد بن إسحاق بن محمد بن إبراهيم البخاري
الكلابادي (ت ٣٨٠)، تحقيق عبد الحليم محمود وطه عبد الباقي سرور، القاهرة:
١٩٦٠/١٣٨٠

٢٩ تفسير الآلوسي = روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، أبو الفضل
شهاب الدين السيد محمود الآلوسي البغدادي (١٢١٧-١٢٧٠)، ج ٣٠، الطبعة الرابعة:
بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٩٨٥/١٤٠٥

٣٠ تفسير ابن أبي حاتم الرازي = تفسير القرآن العظيم مسدأ عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم والصحابة والتابعين، ابن أبي حاتم أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس

الزازي (٢٤٠-٣٢٧). تحقيق أسعد محمد الطيّب. ١٤ ج. الطبعة الثانية مكة المكرمة، مكتبة نزار مصطفى الباز. ١٤١٩/١٩٩٩

٣١ تفسير أبي عجيبة = البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، ابن عجيبة الحسني أبو العباس أحمد بن محمد بن المهدي (١١٦٠/١١٦١-١٢٢٤)، تحقيق عمر أحمد الزاوي، ٨ ج. بيروت دار الكتب العلمية، ١٤٢٣/٢٠٠٢

٣٢ تفسير الثبيان = الثبيان في تفسير القرآن، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (٣٨٥-٤٦٠)، تحقيق أحمد حبيب قصير العاملي، ١٠ ج. دار إحياء التراث العربي، بدون تاريخ

٣٣ تفسير التسنوي، أبو محمد سهل بن عبدالله التسنوي (ت ٢٨٣)، تحقيق محمد باسل عيون السود، بيروت دار الكتب العلمية، ١٤٢٣/٢٠٠٢

٣٤ تفسير التعلبي = الكشف والبيان المعروف بتفسير التعلبي، أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم التعلبي النيسابوري (ت ٤٢٧)، تحقيق أبي محمد العاشر ونظير الساعدي، ١٠ ج. بيروت دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢/٢٠٠٢

٣٥ تفسير حنفي = تفسير روح البیان، إسماعيل حقي البروسوي (ت ١١٣٧)، ١٠ ج. الطبعة السابعة بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٥/١٩٨٥

٣٦ تفسير الطبري = جامع البیان في تفسير القرآن، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ٣٢٠)، ٣٠ ج. بولاق: المطبعة الكبرى الأميرية، ١٣٢٩

٣٧ تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن والمبني لما تضمنته من السنة وآي الفرقان، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن قزح الأصبهاني القرطبي (ت ٦٧١)، ٢٠ ج. الطبعة الثانية، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بدون تاريخ

٣٨ تفسير القشيري = لطائف الإشارات، أبو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابوري (٣٧٦-٤٦٥)، تحقيق إبراهيم بسيوي، ٣ ج. الطبعة الثانية: القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٨١

٣٩ التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، أبو عبد الله فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين

الطبرستاني الرازي (٥٤٣-٦٠٦)، ج. ٣٢، بيروت. دار الكتب العلمية، ١٤١١/١٩٩٠.

٤٠ تفسير مجمع البيان = مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨)، تحقيق السيد هاشم الرضوي المحلّي، ج. ١٠، بيروت. دار إحياء التراث العربي، ١٣٧٩.

٤١ تليس إملي، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (٥١٠-٥٩٧)، بيروت. عالم الكتب، بدون تاريخ.

٤٢ التوحيد، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، تحقيق السيد هاشم الحسيني الطهراني، الطبعة الرابعة: قم، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، ١٤١٥.

٤٣ الجامع الصغير من حديث الشيخ المذنب: جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي الشافعي (٨٤٩-٩١١)، تحقيق محمد محسن الدين عبد الحميد، ج. ٢، القاهرة: المكتبة

التجارية الكبرى، ١٣٥٢.

٤٤ «الجعفرات»، محمد بن محمد بن الأتعت الكوفي (كان حيّاً سنة ٣١٣)، ضمن مجموعة فرب الأساد والجعفرات، تحقيق أحمد الصادق الأردستاني، قسم: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانيور، ١٤١٧.

٤٥ حلاء العيني في محاكمة الأحمد، أبو البركات حبر الدين نعيان بن محمود بن عبد الله الألويسي البغدادي الشهير بألوسي زاده (١٣٥٢-١٣١٧)، تحقيق علي السيد صبح المدني، ١٤٠١/١٩٨١.

٤٦ جمهرة اللّغة = كتاب جمهرة اللّغة، ابن دُرَيْد أبو بكر محمد بن الحسن الأزدي البصري (٢٢٣-٣٢١)، ج. ٤، بيروت. دار صادر، بدون تاريخ [مصورة عن طبعة حيدرآباد الدكن، مطبوعات دائرة المعارف العثمانية، ١٣٤٤-١٣٥١].

٤٧ حقائق التفسير = تفسير الشلبي وهو حقائق التفسير، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى الشلبي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق سيد عمران.

٢ ج. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١/٢٠٠١

٤٨. «حكايات حدوت»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق محمد سوري، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي

٤٩ حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن مهران الإصبهاني (٣٣٩-٤٣٠)، ١٠ ج. القاهرة. مطبعة السعادة، ١٣٥١/١٩٣٢

٥٠ الخصال = كتاب الخصال، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، تحقيق علي أكبر الفخاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ١٤٠٣

٥١ الخلاف، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (٣٨٥-٤٦٠)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧

٥٢ خلق أعمال العباد والبر على العهدة وأصحاب الخطي، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (١٩٤-٢٥٦)، الطبعة الثالثة: بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١١/١٩٩٠

٥٣ دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام عن أهل بيت رسول الله عليه وعليهم أفضل السلام، القاضي أبو حنيفة الثماني بن محمد التميمي المغربي (ت ٣٦٢)، تحقيق أصف بن علي أصغر قبضي، ٢ ج. دار المعارف بمصر، ١٣٧٠/١٩٥١

٥٤ الذعوات = كتاب سلوة الحرين المعروف بالذعوات، قطب الدين سعيد بن هبة الله الزاوي (ت ٥٧٣)، تحقيق عباس فقيه أحمد آبادي، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ١٤٠٧

٥٥ دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البيهقي الحنبري (٣٨٤-٤٥٨)، تحقيق عبد المحطي قلعجي، ٧ ج. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٥/١٩٨٥

٥٦ ديوان الإمام علي عليه السلام، جمعه وضبطه نعيم زرزور، بيروت: دار الكتب العلمية،

١٩٩٥/١٤١٦

٥٧ ديوان مجنون ليلى = ديوان العاشق المحب الصادق فيس بن الملقح الشهير بمجنون ليلى العامرية جمع الأديب أبو بكر الوالبي رحمه الله تعالى، ببني. مطبعة ناصري، ١٣١٠.

٥٨ الذريعة في تصانيف الشيعة، آقابزرگ الطهراني (١٢٩٣-١٣٨٩)، ٢٥ ج. الطبعة الثالثة: بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٣/١٩٨٣.

٥٩ ذكر أحبار إصبهان، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن مهران الإصبهاني (٢٣٩-٤٣٠)، تحقيق Sven Dederer ج ٢، لندن: مطبعة بريل، ١٩٣٤.

٦٠ دبل تاريخ بغداد - التاريخ المجدد لمدينة السلام وأحبار فضائلها الأعلام ومضى وردها من الأعلام، ابن التَّجَّار أبو عبد الله محب الدين محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله البغدادي (٥٧٨-٦٤٣)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، ٥ ح الأجزاء ١٦-٢٠ من تاريخ بغداد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧/١٩٩٧.

٦١ ربيع الأبرار ومصوص الأنبياء، أبو القاسم محمود بن عمر الزهري (٤٦٧-٥٣٨)، تحقيق سليم التميمي، ٥ ج، قم منشورات الشريف الرضي، ١٤١٠ [مصورة عن طبعة بغداد: وزارة الأوقاف والشؤون الدينية، ١٤٠٠/١٩٨٠].

٦٢ «رسالة في معرفة الله»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥-٤١٦)، تحقيق محمد سوري، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي.

٦٣ الرسالة، محمد بن إدريس الشافعي المصلي (١٥٠-٢٠٤)، تحقيق محمد سيد كيلاني، الطبعة الثانية القاهرة، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٩٨٣/١٤٠٣.

٦٤ الرسالة القشيرية، أبو القاسم عبد الكريم بن هُوزان القشيري النيسابوري (٣٧٦-٤٦٥)، تحقيق عبد الحليم محمود ومحمود بن الشريف، قم منشورات بيدار، ١٣٧٤ هجري شمسي [مصورة عن طبعة دار الشعب في القاهرة].

٦٥ «رسالة الملامية»، تحقيق أبو العلاء العسقي، في الملامية والصورية وأهل الفترة، القاهرة، ١٣٦٤/١٩٤٥ (طبع مصورة في مجموعة آثار أسعد الرحمن سليمي ٤٠٢/٢-٤٣٦)

٦٦ «الرصا عن الله بقصائنه والتسليم لأمره»، ابن أبي الدنيا أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس القرشي (٢٠٨-٢٨١)، في موسوعة رسائل ابن أبي الدنيا، ج ٣، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤١٤/١٩٩٣

٦٧ «روضة المريدين»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق محمد سوري، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أسعد الرحمن سليمي

٦٨ الإزد، الحسن بن سعيد الكوفي الأهوازي (من أعلام القرن الثالث)، تحقيق ميرزا

غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٩

٦٩ الإزد = كتاب الإزد، أحمد بن حنبل (١٦٤-٢٤١)، تحقيق محمد جلال شرف،

الإسكندرية، دار الفكر الجامعي، ١٩٨٤

٧٠ الإزد = كتاب الإزد وبله كتاب الزقاق، محمد بن المبارك المروزي (ت ١٨١)،

الإسكندرية، دار ابن خلدون، بدون تاريخ.

٧١ الإزد الكبير = كتاب الإزد الكبير، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن

موسى البهقي الحنبري (٣٨٤-٤٥٨)، تحقيق عامر أحمد حيدر، الطبعة الثالثة:

بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤١٧/١٩٩٦

٧٢ س ابن ماجة، ابن ماجة أبو عداة محمد بن يزيد الزهري اللوزيني (٢٠٧-٢٧٥)، ج ٢

ج، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر، بدون تاريخ

٧٣ سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني الأزدي (٢٠٢-٢٧٥)، ج ٤

ج، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دار الفكر، بدون تاريخ

٧٤ سنن الترمذي = الجامع الصحيح وهو سنن الترمذي، محمد بن عيسى بن سوادة

الترمذي (٢٠٩-٢٧٩)، تحقيق إبراهيم عطوة عوض، ج ٥، القاهرة: شركة مكتبة

ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده. ١٣٨٢/١٩٦٢

٧٥ سنن الذارمي. أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام الذارمي الشمرقندي

(١٨١-٢٥٥). تحقيق عبد الغني مستو. بيروت. المكتبة العصرية. ١٤٢٦/٢٠٠٦

٧٦ سنن الشافعي = سنن الشافعي شرح الحافظ حلال الدين السيوطي وحاشية الإمام

الشندي. أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي بن بحر الشافعي (٢٢٥-٣٠٣). تحقيق

حسن محمد المسودي. ٨ ج، دار إحياء التراث العربي. بدون تاريخ

٧٧ مير أعلام النبلاء. أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي

(٦٧٣-٧٤٨). تحقيق شعيب الأرنؤوط. ٢٥ ج. الطبعة المائنة. بيروت. مؤسسة

الرسالة. ١٤١٤/١٩٩٤

٧٨ التوبة النبوية. ابن هشام أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب الحيثري (ت ٢١٣ أو

٢١٨). تحقيق مصطفى السقا وإبراهيم الأبياري وعبد الحفيظ شلي. ٢ ج. الطبعة الثانية.

القاهرة. شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده. ١٣٧٥/١٩٥٥

٧٩ الشجرة المباركة في أساليب الصلاة. أبو عبد الله فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين

الطبرستاني الرازي (٥٤٣-٦٠٦). تحقيق السيد مهدي الرجائي. قم. منشورات مكتبة

آية الله العظمى المرعشي النجفي. ١٤٠٩

٨٠ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار. الفاضل أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي

المغربي (ت ٣٦٣). تحقيق السيد محمد الحسيني الجلال. ٣ ج. قم: مؤسسة النشر

الإسلامي. ١٤٠٩

٨١ شرح ديوان الحلاج. كامل مصطفى الشبي. الطبعة الثانية. بغداد. منشورات الجمل.

٢٠٠٧

٨٢ شرح بهج البلاغة. ابن أبي الحديد المعتزلي أبو حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله

بن محمد بن الحسين (٥٨٦-٦٥٦). تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم. ٢٠ ج. الطبعة

الثانية. القاهرة. دار إحياء الكتب العربية. ١٣٨٧/١٩٦٧

٨٣ شعب الإيمان. أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى السجقي

الحسروجردي (٢٨٤-٤٥٨)، تحقيق حمدي الذمرداش محمد العدل، ٩ ج، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٤/٢٠٠٤

٨٤ صحيح البخاري، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجمعي البخاري (١٩٤-٢٥٦)، تحقيق قاسم الشعاصي الزماعي، ٩ ج، بيروت: دار القلم، ١٤٠٧/١٩٨٧

٨٥ صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (٢٠٦-٢٦١)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، ٥ ج، الطبعة الثانية بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٩٧٢

٨٦ صحيح مسلم شرح النووي، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (٢٠٦-٢٦١)، شرحه محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف النسوي (٦٣١-٦٧٦)،

١٨ ج، بيروت: مؤسسة التارخ العربى ودار إحياء التراث العربى، بدون تاريخ

٨٧ «صفات الشيعه»، طبع في مجموعة فضائل الشيعة وصدات الشيعة ومصادفة الإحوان، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، تحقيق محمد باقر الموحّد الأبطحي الإصفهاني، قم: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤١٠

٨٨ صفة الصفوة، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (٥١٠-٥٩٧)، تحقيق عبد الرحمن اللادقي وحياة شيخا اللادقي، ٤ ج، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٥/١٩٩٥

٨٩ طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي (٧٢٧-٧٧١)، تحقيق محمود محمد الطناحي وعبد الفتاح محمد الملو، ١٠ ج، القاهرة: دار إحياء الكتب العربية، بدون تاريخ

٩٠ طبقات الصوفية، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق يوهانس پوربين، لايدن: مطبعة بريل، ١٩٦٠

٩١ طبقات الصوفية، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق نور الدين شريعة، الطبعة الثالثة، القاهرة،

مطبعة الخانجي، ١٤٠٦/١٩٨٦

٩٢ طبقات المحدثين بإصهار والوارد بن عليهما، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حبان المعروف بابي الشيخ (٢٧٤-٣٦٩)، تحقيق عبد القادر سليمان البنداري وسيد

كسروي حسن، ٤ ج، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٩/١٩٨٩

٩٣ العقد الفريد، أحمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي (٢٤٦-٣٢٨)، تحقيق علي شعري، ٧ ج، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٩/١٩٨٩

٩٤ عقلاء المجاهدين، أبو القاسم الحسن بن محمد بن حبيب بن أيوب النيسابوري (ت ٤٠٦)، تحقيق محمد بحر العلوم، النجف، منشورات المكتبة الحيدرية، ١٣٨٧/١٩٦٨.

٩٥ على الشرايع، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، ٢ ج، قم، دار المحجة للثقافة، ١٤١٦.

٩٦ عيون أخبار الإسماعيل عليه السلام، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، ٣ ج، تقديم السيد محمد مهدي السيد حسن

الحراس، النجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٩٠/١٩٧٠

٩٧ السدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني النجفي (١٣٢٠-١٣٩٠)، ١١ ج، طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٢

٩٨ فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ابن حجر شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن علي السقلافي (٧٧٣-٨٥٢)، ١٣ ج، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٨/١٩٨٨.

٩٩ الفتوحات المكية، ابن عربي أبو عبد الله محمد بن علي الحافعي الطائفي (٥٦٠-٦٣٨)، ٤ ج، بيروت: دار صادر، بدون تاريخ

١٠٠ الفخري في أسبغ الطالبيين، أبو طالب عزير الدين إسماعيل بن الحسين بن محمد بن الحسين بن أحمد المروزي الأزوارقاني (٥٧٢- بعد ٦١٤)، تحقيق السيد مهدي

الزجاني، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٩

١٠١ القصول المختارة من العمون والمحاسن. الشريف المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي بن الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن إبراهيم بن موسى الكاظم (٣٥٥-٤٣٦). طبع ضمن مصنفات الشيخ المعبود. المجلد الثاني، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المعبد، ١٤١٣

١٠٢ القصول المهمة في معرفة الأئمة، ابن الصباغ علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي (٧٨٤-٨٥٥)، ج ٢، تحقيق سامي القريري، قم: دار الحديث، ١٤٢٢

١٠٣ الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (ت ٣٨١)، تحقيق محمد جواد الفقيه، ٤ ج، الطبعة الثانية، بيروت، دار الأضواء، ١٤١٣-١٩٩٢

١٠٤ فهرس المخطوطات العريقة في مكتبة تشستر بيتي في دملن بإنجلترا، أرتج أوبري، نقله إلى العربية محمود شاكر سعيد، ج ٣، مجمع المصنفات السلطانية لبحوث الحضارة الإسلامية (مؤسسة آل البيت)، ١٩٩٢

١٠٥ فيص القدير شرح الحاشية للصفي بن أبي حمزة محمد بن عبد الرؤوف المناوي (٩٥٢-١٠٣٦)، ج ٦، الطبعة الثانية، بيروت، دار المعرفة، ١٣٩١/١٩٧٢

١٠٦ الفد في ذكر علماء سمرقند، نجم الدين عمر بن محمد بن أحمد السفي (٤٦١-٥٣٧)، تحقيق يوسف الحادي، طهران: مركز نشر التراث المخطوط، ١٤٢٠/١٩٩٩

١٠٧ الكافي، ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرزازي (ت ٣٢٨ أو ٣٢٩)، تحقيق علي أكبر النفاذي، ج ٨، الطبعة الثانية، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٨١

١٠٨ «كتاب بيان الشريعة والحقيقة»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى التستلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥-٤١٢)، تحقيق محمد سوري، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي

١٠٩ الكامل في صنعاء الرجال، أبو أحمد عبد الله بن عدي بن عبد الله بن محمد بن المبارك الجرجاني المعروف بابن القطان (٢٧٧-٣٦٥)، تحقيق عادل أحمد عبد الموجود وعلي

محمد معوض، ج ٩، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨/١٩٩٧

١١٠ «كتاب الأربعين للصفوة». أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق محمد سوري. في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمى

١١١ كتاب التكليف (المطبوع باسم منه الزمعة)، محمد بن علي بن أبي الغزاة السلمي (ت ٣٢٢)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الزمعة عليه السلام. ١٤٠٦

١١٢ كتاب الثقات، أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي البستي (ت ٣٥٤)، ١٠ ج، بيروت دار الفكر. ١٤٢٠/٢٠٠٠ مصورة عن طبعة حيدرآباد الدكن: مطبوعات دائرة المعارف العثمانية، بدون تاريخ

١١٣ كتاب الحرح والتدليل، ابن أبي حاتم أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الزازي (٢٤٠-٣٢٧)، بيروت، دار الأمل للطباعة والنشر، بدون تاريخ مصورة عن طبعة حيدرآباد الدكن. مطبوعات دائرة المعارف العثمانية، ١٣٧١/١٩٥٢

١١٤ «كتاب السماع»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق نصر الله بورجواي، في مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمى. ١/٢-٣٠، طهران مركز نشر دانشگاهي. ١٣٧٢ هجري شمسي

١١٥ «كتاب فصول في التصوف»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق كيث هيركامب، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمى

١١٦ «كتاب أسرار التصوف»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢)، تحقيق كيث هيركامب، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمى

١١٧ كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، حاجي خليفة الكاتب الجليلي (١٠١٧-١٠٦٧)، ٢ ج، بيروت، دار الفكر. ١٤٠٢/١٩٨٢.

١١٨ كمر العتال في سنن الأقوال والأحوال. المحقق الهندي علاء الدين علي بن حسام الدين (٨٨٥-٩٧٥). ١٨ ج. بيروت: مؤسسة الرسالة. ١٤٠٩/١٩٨٩

١١٩ كنز القوائد. أبو الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراچكي الطرابلسي (ت ٤٤٩). تحقيق عبد الله نعمة. ٢ ج. بيروت. دار الأضواء. ١٤٠٥/١٩٨٥

١٢٠ الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية. زين الدين محمد عبد الرؤوف المناوي (٩٥٢-١٠٣١). ٥ ج. بيروت: دار صادر. ١٩٩٩

١٢١ لباب الأسساب والألقاب والأعتاب. ابن فندق أبو الحسن علي بن أبي القاسم بن زيد البهقي (ت ٥٦٥). تحقيق السيد مهدي الرجائي. ٢ ج. قم منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي. ١٤١٠

١٢٢ لسان الميراث. ابن حجر شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن علي المسقلاني (٧٧٣-٨٥٢). ٦ ج. حيدر آباد الدكن: مطبعة دار المعارف النظامية. ١٣٣١

١٢٣ القمع = كتاب القمع في التصوف. أبو نصر محمد الله بن علي الشراخ الطوسي (ت ٣٧٨). تحقيق رنولد آبر نكلسون. طهران: انتشارات جهان. بدون تاريخ [مصورة عن طبعة لندن. مطبعة بريل. ١٩١٤]

١٢٤ «ما التصوف ومن الصوفي؟». أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي النيسابوري (٣٢٥/٣٣٠-٤١٢). تحقيق محمد سوري. في المجلد

الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي

١٢٥ المجازات النبوية. الشريف الرضي أبو الحسن محمد بن الحسين بن موسى الموسوي (٣٥٩-٤٠٦). تحقيق محمود مصطف. القاهرة: مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده.

١٩٣٧/١٣٥٦

١٢٦ المحروحين = كتاب المحروحين من المحدثين والضعفاء والمتردئين. أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد القمي البستي (ت ٣٥٤). تحقيق محمود إبراهيم رايد. ٣ ج. بيروت: دار المعرفة. بدون تاريخ

١٢٧ المحاسن = كتاب المحاسن. أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٧٤ أو

٢٨٠. تحقيق السيد جلال الدين الحسيني المحدث، الطبعة الثانية: قم، دار الكتب الإسلامية. بدون تاريخ.

١٢٨. محاضرات الأديب ومحاورات الضمراء والطفاء، أبو القاسم حسين بن محمد الزاغبي الإصفهاني (ت حوالي ٤٢٥هـ)، ٤ ج. قم انتشارات المكتبة الحيدرية، ١٤١٦هـ مصورة عن طبعة دار مكتبة الحياة.

١٢٩ «مسألة درجات الصادقين في التصوف»، أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الأزدي الشيبوري (٣٢٥-٣٣٠/٤١٢هـ)، تحقيق كينيث هنركامپ، في المجلد الثالث من مجموعة آثار أبو عبد الرحمن سلمي

١٣٠. المستدرك على الصّحّاحين، ابن البيع أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد الحاكم الشيبوري (٣٢١-٤٠٥هـ)، ٥ ج. تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية. بدون تاريخ

١٣١. المرشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري الشيعي (ت حوالي ٤٠٥هـ)، التحف المطبوعة الحيدرية، بدون تاريخ

١٣٢. مسد أحمد = مسد الإمام أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل (١٦٤-٢٤١هـ)، تحقيق عدة من الباحثين، ٥٠ ج. بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٦/١٩٩٦.

١٣٣. المصنف = مصنف ابن أبي شيبة، ابن أبي شيبة الكوفي البصري (ت ٢٣٥هـ)، تحقيق سعيد اللحام، ٩ ج. بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠.

١٣٤. مطالب الشؤول في صانف آل الرسول، كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد القرشي الشافعي (٥٨٢-٦٥٢هـ)، تحقيق ماجد بن أحمد العطية، ٢ ج. بيروت: مؤسسة أم القرى للتحقيق والنشر، ١٤٢٠

١٣٥. معاني، لأحبار، الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القتي (ت ٣٨١هـ)، تحقيق علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرّسين، ١٣٦١هـ هجري شمسي.

١٣٦. معجم البلدان، شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي الرّومي البغدادي

١٣٧. المعجم الأوسط، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (٢٦٠-٣٦٠)، تحقيق محمد حسن محمد حسن إسماعيل الشافعي، ٧ ج. عمان: دار الفكر، ١٩٩٩/١٤٢٠.
١٣٨. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد أيوب اللخمي الطبراني (٢٦٠-٣٦٠)، تحقيق حمدي عبد المجيد السلي، ٢٤ ج. القاهرة: مكتبة ابن تيمية، بدون تاريخ.
١٣٩. معجم المطبوعات العربية والمعمّنة، يوسف اليان سر كريس، ٢ ج. قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤١٠.
١٤٠. معجم المؤلفين، عمر رضا كحالة، ٤ ج. بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٣/١٤١٤.
١٤١. معدن الجواهر ورياضة الخواطر، أبو الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراچيكي الطرابلسي (ت ٤٤٩)، تحقيق السيد أحمد الحسيني، الطبعة الثانية: طهران، منشورات المكتبة المرتضوية، ١٣٩٤.
١٤٢. معرفة الصحابة، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن مهران الإصبهاني (٣٣٩-٤٣٠)، تحقيق عادل بن يوسف المزاري، ٧ ج. الرياض: دار الوطن للنشر، ١٩٩٨/١٤١٩.
١٤٣. مكارم الأخلاق، رضي الدين أبو نصر الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسي (من أعلام القرن السادس)، تحقيق السيد علاء الدين العلوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٦.
١٤٤. مناقب الأبرار ومحاسن الأخيار، ابن خميس أبو عبد الله الحسين بن نصر بن محمد بن الحسين الجهني الكمي الموصل (٤٦٦-٥٥٢)، تحقيق محمد أديب الجادر، ٢ ج. العين: مركز زايد للتراث والتاريخ، ٢٠٠٦/١٤٢٧.
١٤٥. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (٥١٠-٥٩٧)، تحقيق محمد عبد القادر عطا ومصطفى عبد القادر عطا، ١٩ ج. الطبعة الثانية: بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٩٥/١٤١٥.

۱۴۶. الصنعتان، أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسن الحكيم الترمذي (ت حوالي ۲۹۶)، تحقيق أبو هاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۸۵/۱۴۰۵.

۱۴۷. المواعظ العددية، ميرزا علي المتكفي الأردبيلي (ت ۱۴۲۸)، الطبعة الثالثة: قم، انتشارات كتابفروشي صحي، بدون تاریخ.

۱۴۸. الموضوعات، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (۵۱۰-۵۹۷)، ج ۲، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.

۱۴۹. الموطأ = موطأ الإمام مالك وشرحه تنوير الحوالك، مالك بن أنس (۹۵-۱۷۹) وجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي الشافعي (۸۴۹-۹۱۱)، ج ۲، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ۱۹۵۰/۱۳۶۹.

۱۵۰. نزهة الناظر ونبيه الخاطر، أبو عبد الله الحسين بن محمد بن الحسن بن نصر الحكواتي (من أعلام القرن الخامس)، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۸.

۱۵۱. ينشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة، القاضي أبو علي الحسن بن علي التنوخي (ت ۳۸۴)، تحقيق عبد السالحي، ج ۸، الطبعة الثانية: بيروت، دار صادر، ۱۹۹۵.

۱۵۲. هدية العارفين، إسماعيل باشا البغدادي (ت ۱۳۳۹)، ج ۲، بيروت: دار الفكر، ۱۹۸۲/۱۴۰۲.

۱۵۳. الوافي بالوفيات = كتاب الوافي بالوفيات، صلاح الدين أبو الصفا خليل بن أيوب بن عبد الله الصفدي (۶۹۷/۶۹۷-۷۶۱)، الجزء السادس عشر، تحقيق وداد اتقاضي، الطبعة الثانية: بيروت، دار النشر فرانز شتاينر شتوتغارت، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.

(۲) منابع فارسی

۱۵۴. «ابو الحسن سنکبانی و یارسی گوئی او»، نصرالله پورجوادی، جشن نامه استاد اسماعیل سعادت، زیر نظر حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷ش، ص ۸۱-۷۷.

۱۵۵. «باکویی، ابو عبدالله»، عباس زریاب، در دانشنامه جهان اسلام ۱۵/۲-۱۳، زیر نظر

- غلامعلی حدّاد عادل. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ش/۱۹۹۷.
۱۵۶. تاریخ نگارش های عربی، فؤاد سزگین، ترجمه و تدوین و آماده سازی: زیر نظر احمد رضا رحیمی ریشه، جلد اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۱۵۷. دفتر دوستانی: از میراث عرفانی بایزید بسطامی، محمد بن علی سهلگی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ویراست دوم: تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
۱۵۸. شرح الأربعین النووية باللغة الفارسية، محیی الدین ابوزکریّا محیی بن شرف نسوی (۶۳۱-۶۷۶)، شرح سلطان العلماء محمد علی بن عبدالرحمن خالیدی، قَطَر: إدارة احیاء التراث الاسلامی بدولة قَطَر، بی تا.
۱۵۹. شرح فارسی شهاب الأخبار، قاضی أبو عبدالله محمد بن سلامة بن جعفر بن علی شافعی قُضّاعی (ف. ۴۵۴)، از شارحی ناشناخته میکوشش سیدجلال الدین حسینی اُرموی محدث، چاپ دوم: تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۱۶۰. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۶، چاپ چهارم: تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ش.
۱۶۱. فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محدثی دانش پژوه، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش.
۱۶۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی، ابوالفضل عرب زاده، قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۸ش.
۱۶۳. کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هُجویری (ف. حدود ۴۷۰)، تحقیق محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۳ش.
۱۶۴. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ۱۵ ج، چاپ دوم: تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا و مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۶۵. نخطین زنان صوفی، ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، تصحیح رقیه کورنل، ترجمه مریم حسینی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۵ش.

۱۶۶. «واموازه‌های فارسی در بنشوار المحاضرة تنوعی (قرن چهارم) به قیاس واموازه‌های کهن‌تر». آذرتاش آذرنوش، نامه فرهنگستان ۳۶، دوره نهم، شماره چهارم، زمستان ۸۶، ص ۶۷-۷۸.

(۳) منابع انگلیسی

167. Abū 'Abd ar-Rahmān as-Sulamī, *Early Sufi Woman: Dhikr an-Niswā al-Munā'abbidāt as-Sāfiyyāt*, edited and translated from the Rīyadh manuscript with introduction and notes by Rkia Elaroui Cornell, Louisville: Fons Vitae, 1999.
168. Gerhard Böwering, "Two early Sūfī Manuscripts", in *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 31 (2006), pp. 209-231.